

نداش سبز

روایتی از جنبش سبز مردم ایران

جلد اول: نوشتارها (۱۳۸۸-۹۳)

محسن کدیور



نَدَائِي سَبْز

روایتی از جنبش سبز مردم ایران

جلد اول: نوشتارها (۹۳ - ۱۳۸۸)

محسن کدیور

شناختن کتاب

عنوان کتاب: ندای سبز

روایتی از جنبش سبز مردم ایران

جلد اول: نوشتارها (۹۳-۱۳۸۸)

نویسنده: محسن کدیور (-۱۳۳۸)

کتاب الکترونیکی: آبان ۱۳۹۳

صفحه ۴۷۸

طرح جلد: شهید سهراب اعرابی و مادرش پروین فهیمی، خرداد ۱۳۸۸، تهران

ناشر: وبسایت رسمی محسن کدیور



kadivar@kadivar.com
<http://kadivar.com>

فهرست مطالب

۹	پیش‌گفتار
۲۵	به جای مقدمه
۳۳	بخش اول، مقالات
۳۴	در سوگ مشروعیت بر باد رفته
۴۳	تنفیذ در مسجد ضرار
۵۴	جنبیش سبز: عبرت‌ها و امیدها
۶۲	جنبیش سبز در چهارراه جمهوری
۷۷	جمهوری اسلامی بر سر دوراهی
۸۵	جنبیش سبز و قانون اساسی
۹۹	نرم‌ش قهرمانانه یا خشونت‌ورزی کینه‌توزانه؟
۱۰۶	ما یا خجالت و روسياهی استبداد است نه آزادی خواهی
۱۱۲	ما هنوز هم عدالت‌خانه می‌خواهیم
۱۱۸	چنین کنند زمامداران با رقبای متقدشان
۱۳۷	بخش دوم، یادداشت‌ها
۱۳۹	چرا علی تنهاست؟
۱۴۳	سومین یورش ارباب تزویر
۱۵۰	حذف آخرین نامه‌منگ
۱۶۰	پرسش‌های بی‌پاسخ
۱۶۵	سوگوار عزّت از دست رفتۀ ایران
۱۶۷	شهید عزّت ایران
۱۷۱	حمایت از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی
۱۷۴	در رثای مجتهد مجاهد

۱۷۷	در سوگ پیشکسوت آزادی خواهی
۱۷۸	در سوگ متقد تراز اول ولایت جائز
۱۸۵	پاسخ به افسران جنگ نرم
۱۹۲	اعتراض به ضرب و جرح زندانیان سیاسی
۱۹۵	بخش سوم، نامه‌ها
۲۷۱	بخش چهارم، تسلیت‌ها و تبریک‌ها
۲۸۷	بخش پنجم، بیانیه‌های جمعی
۳۲۹	بخش ششم، نامه‌های جمعی
۳۵۷	پیوست‌ها
۳۹۱	آلوم تصاویر
۴۳۹	به همین قلم
۴۴۱	فهرست تفصیلی
۴۴۹	مقدمه انگلیسی

پیش‌گفتار

بسم الله الرحمن الرحيم

۱

جنبش سیز مهم‌ترین جنبش اعتراضی مردمی در تاریخ جمهوری اسلامی است. این جنبش که با تظاهرات خودجوش میلیونی مردم تهران به نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری خرداد ۱۳۸۸ با شعار رأی من کو؟ آغاز شد، و با ادامه تظاهرات تا چند ماه بعد ادامه یافت، و به کشته شدن دهها معارض بی‌گناه در تظاهرات مسالمت‌آمیز خیابانی از سوی سپاه و بسیج، بازداشت و دستگیری چند هزار نفر و محکومیت چندصد نفر به زندان‌های متوسط و طویل‌المدت و محرومیت‌های اجتماعی برخلاف قانون انجامید، و به ظاهر با حصر غیرقانونی دو چهره شاخص جنبش، میرحسین موسوی و مهدی کروبی و همسرانشان زهرا رهنورد و فاطمه کروبی در خانه‌هایشان که تاکنون ادامه دارد (نفر چهارم چند ماه بعد آزاد شد) و قطع ارتباط مطلق آن‌ها با جهان خارج از بهمن ۱۳۸۹ سرکوب شد، اما به اعتراف سران سیاسی، نظامی و امنیتی نظام این جنبش که از آن به «فتنه سیز» یاد می‌کنند، هنوز بزرگ‌ترین تهدید داخلی نظام جمهوری اسلامی است و شهروندان به مجرد کمترین نقشی در آن از حقوق و امتیازات اجتماعی و سیاسی محروم می‌شوند.

جرقه جنبش اگرچه اعتراض به از صندوق رأی ریاست‌جمهوری درآوردن محمود احمدی‌نژاد برای دومین بار بود، اما به سرعت به اعتراض مردمی و گستردگی به سیاست‌های سید علی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی که معارضان از او با عنوان دیکتاتور ایران یاد می‌کردند تبدیل شد. این نخستین رویاروئی آشکار شهروندان طبقه متوسط، طیف گسترده‌ای از جوانان، دانشجویان، زنان، روزنامه‌نگاران، و تحصیل‌کرده‌گان با سیاست‌های انقباضی جمهوری اسلامی، تحدید آزادی‌های قانونی از سوی شورای نگهبان، قوه قضائیه، سپاه پاسداران و بسیج - که همگی زیر نظر مستقیم مقام رهبری

انجام وظیفه می‌کنند - بود. در یک کلمه بخش قابل توجهی از جامعه از نحوه اداره کشور ناراضی بودند و از اینکه نظام رئیس‌جمهور منصوب خود را به جای رئیس‌جمهور منتخب آن‌ها معرفی کرده است بی‌اعتمادی خود را به دست‌اندرکاران ابراز می‌کردند. این‌گونه اختلاف‌نظرها بین شهروندان و دولت در دیگر کشورها هم پیش می‌آید. در قانون هر کشوری راه‌های برونو رفت از این اختلافات پیش‌بینی شده است. علی‌القاعدۀ اعتراض به انتخابات می‌بایست توسط نهادهایی از قبیل شورای نگهبان، قوه قضائیه و رهبری به عنوان نهادهای بی‌طرف و مافوق اختلافات ملی رسیدگی شود. اما مشکل در این بود که در جمهوری اسلامی هیچ نهاد بی‌طرف ملی باقی نمانده است. به‌طور مشخص در وقایع سال ۱۳۸۸ و پس از آن هر سه نهاد یادشده یکی از طرف‌های دعوا بوده و هستند. مقام رهبری به جای اینکه رهبر همه مردم کشورش با سلاطین مختلف باشد همانند رهبر جناح اصول‌گرا عجولانه برخلاف قانون قبل از پایان مهلت قانونی شکایات و پیش از تأیید صحّت انتخابات از سوی نهادهای قانونی در نماز جمعه تهران سلامت انتخابات را محرز و اعتراض به آن را غیرموجّه اعلام کرد. فقهاء شورای نگهبان صریحاً از نامزد موردنظر نظام حمایت کردند و سپس در نماز جمعه تهران حکم اعدام سران معتبر را صادر کردند. قوه قضائیه که می‌بایست مجری قانون و عدالت باشد بدون پرده‌پوشی وظیفه خود را اجرای فرامین مقام معظم رهبری اعلام می‌کند. برگزاری دادگاه‌های استالینی متهمان جنبش سبز و پخش آن از صداوسیمای حکومتی و کیفرخواست و احکام صادره مهم‌ترین اسناد فساد بنیادین قوه قضائیه جمهوری اسلامی است. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و نیروی شبهنظامی بسیج به توهّم در خطر قرار گرفتن نظام و انقلاب به قوای سرکوب تظاهرات مردمی تبدیل شدند و خاطره‌گاره جاویدان شاه را در خاطره‌ها زنده کردند.

با این‌همه کمیتۀ صیانت از آراء انتخابات دو نامزد معتبر (موسوی و کروبی) ادله و مستندات خود را دال بر تقلب در اعلام نتایج انتخابات اعلام کردند. این مستندات و ادله موردنسبت طرف مقابل که داوری را نیز به عهده داشت قرار نگرفت. دستگیری گسترده فعالان سیاسی اصلاح طلب ساعاتی پس از اعلام نتیجه انتخابات و قبل از هرگونه راه‌پیمایی از علائم تردیدناپذیر وقوع کودتای نظام علیه انتخابات دموکراتیک

بود. نظام تصمیم خود را گرفته بود و به هیچ قیمتی حاضر به تن دادن به آراء عمومی نبود. سخنرانی‌های افشا شده سردار مشق و سردار جعفری مؤید این کودتای انتخاباتی است.

جنبش سبز مانند مسابقه فوتبالی بود که داور و کمک‌داورهای آن، مربی تیم حریف و دستیاران او باشند و داور به تمام بازیکنان تیم مقابل کارد زرد و قرمز داده و گاهی فراموش می‌کند داور مسابقه است، و به جای بازیکنان تیمش بازی هم می‌کند و گل هم می‌زند! آقای خامنه‌ای از همان آغاز اعتراض مسالمت‌آمیز مردمی را «فتنه» نامید و آن را توطئه دشمنان خارجی برعلیه نظام قلمداد کرد. سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هم در تمام مراحل تعزیه‌گردان سرکوب معتبرضان و استحکام استبداد دینی بود. جمهوری اسلامی حق اعتراض مسالمت‌آمیز و مدنی را به رسمیت نشناخت و زندان و شکنجه و خفغان و فشار را چاره کار دانست. هر معتبرض شناخته شده‌ای در داخل کشور بازداشت شد. زندان‌های کشور آکنده از معتبرضان شدند. روزنامه‌های مستقل توقيف شدند و سانسور مطلق بر فضای رسانه‌ها حاکم شد.

مطلوبه جنبش سبز چیست؟ طرفداران جنبش سبز را طیف گسترده‌ای از معتبرضان تشکیل می‌دهند. اما هر معتبرضی سبز نیست. نظام کوشید سلطنت طلب‌ها، مجاهدین خلق، سکولارهای دین‌ستیز، و گروه‌های برانداز متکی به دول غربی و عربی را به عنوان فتنه سبز معرفی کند. این گروه‌ها هم بدشان نمی‌آمد از این نمد برای خود کلاهی تهیه کنند. اما طیف طرفداران جنبش سبز از اصلاح طلبان و اصول‌گرایان داخل نظام، تا سکولارهای دموکرات تحول خواه داخل و خارج کشور قابل‌شناسائی است. بیانیه‌های هفده‌گانه میرحسین موسوی رئیس‌جمهور منتخب مردم که نظام مصلحت ندید آراء واقعی او را اعلام کند، و اعلامیه‌های مهدی کروبی دیگر نامزد معتبرض به مهندسی آراء خصوصاً منشور جنبش سبز را می‌توان کف مطالبات جنبش سبز و مخرج مسترک آن دانست. موسوی چهارچوب مبارزه خود را «اجراه بی‌تنازل قانون اساسی» اعلام کرده بود. صادق‌ترین یاران جنبش سبز زندانیان بی‌گناه آن هستند که گاوه‌بی‌گاه آراء خود را از پشت میله‌های زندان اعلام می‌کنند. سخن‌گویان جنبش سبز زندانیانی همانند سید‌مصطفی تاجزاده، محمد‌امین هادوی، ابوالفضل قدیانی و عماد بهادر هستند که با

رشادت بیانیه‌های تشریحی خود را منتشر کرده‌اند، یا عیسی سحرخیز که بعد از آزادی از بند هنوز بر سر پیمان می‌نویسد. مطالبات جنبش سبز را باید از زبان مادر شهید سهراب اعرابی شنید. جنبش سبز مبارزه ملی با انحرافات جمهوری اسلامی از سوی کسانی است که نسل اول آن خود از دست‌اندرکاران این انقلاب و نظام بوده‌اند و اکنون با پشت‌سر گذاشتن تجربه سه دهه و اندی جمهوری اسلامی پخته‌تر شده خواستار اجرای قانون اساسی، و تحقق وعده‌های استقلال، آزادی و عدالت هستند.

۲

«ندای سبز: روایتی از جنبش سبز مردم ایران» در دو جلد تنظیم شده است، جلد اول: نوشتارها و جلد دوم: گفتارها. جلد نخست شش بخش دارد: مقالات، یادداشت‌ها، نامه‌ها، تسلیت‌ها و تبریک‌ها، بیانیه‌های جمعی، و نامه‌های جمعی. در این جلد هفتاد نوشتۀ کوتاه و بلند مرتبط با جنبش سبز که در بین سال‌های ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۳ نوشته شده گرد آمده‌اند. چهل و چهار نوشتار فردی و بیست و شش نامه و بیانیه جمعی است. در انتها بخش پیوست‌ها شامل چهار مطلب و آلبوم تصاویر حاوی تصاویر مرتبط با مطالب کتاب آمده است. اغلب قریب به اتفاق مطالب این کتاب در تاریخ ذیل هر مطلب، در وبسایت نویسنده و جرس منتشر شده است، و اینک با تصحیح اغلاط تایپی عیناً در این مجموعه منتشر می‌شود.

کتاب با بیانیه انتخاباتی نویسنده «به جای مقدمه» آغاز می‌شود:

«موسوعی خط قرمز دارد، کم سخن می‌گوید، مرد عمل است، به کارشناسی علمی بها می‌دهد، اهل استقامت بر تصمیمات کارشناسی شده است. از اختیارات قانونی عقب‌نشینی نمی‌کند، وعده‌هایی که داده است در چارچوب همین قانون اساسی مقدور است».^۱

مهم‌ترین بخش کتاب بخش مقالات در برگیرنده ده مقاله است. برش‌هایی از این ده مقاله مروری است بر سیر تحول جنبش سبز:

«با مهندسی ناشیانه نتیجه انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ تیر خلاص به پیکر نیمه‌جان

۱. نامزد مدرسه روشن‌فکری اسلامی در شرایط مضيق دوران محنت، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۸.

جمهوری اسلامی شلیک شد و آخرين بازمانده مشروعیت جمهوری اسلامی - که همانا صداقت و امانت‌داری نسبی انتخاباتش بود - در پای مصلحت نظام اسلامی قربانی شد. نظام اسلامی ترجیح داد تجربه به زعم وی تلغی دوران مردمی اصلاحات را تکرار نکند و با انشای آنچه از آن به حکم حکومتی مهندسی چند لایه‌ای انتخابات یاد می‌شود به افتخارات سالیان اخیر تداوم بخشد. افتخاراتی که به‌زعم منتقدان مشفق چیزی جز قانون‌گریزی، سوءتدبیر، ماجراجوئی، قشری‌نگری و دروغ‌گوئی نبوده است.^۱

«برخلاف فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای جنبش سبز ملت ایران «تقلید مغلوط انقلاب ۵۷» نیست، بلکه تأسی آگاهانه به انقلاب مردمی‌ای است که با رهبری مغلوط ایشان از مسیر اصلی منحرف شده است. آنچه مغلوط بوده و هست، شیوهٔ مدیریت و کشورداری ایشان است که به بحران ملی و خسارت جانی، مالی و آبروئی ایران منجر شده است. ایشان با تماسخر، جنبش سبز ملت ایران را «کاریکاتور انقلاب اسلامی» خطاب کردند. اما برخلاف نظر ایشان، ما کاریکاتور انقلاب نیستیم، ما ادامهٔ منطقی انقلابیم، که به دنبال تحقق اهداف انقلاب اما با روش اصلاح طلبانه و به دور از خشونت، می‌خواهیم عرصهٔ سیاست کشورمان را از طاغوت‌ها، مستکبران، دیکتاتورها و مدعیان الوهیت پاک‌سازی کنیم.»^۲

«تظاهرات سیزدهم آبان ۸۸ نقطهٔ عطفی در جنبش سبز ملت ایران بود. می‌توان ۲۳ خرداد تا ۱۳ آبان را مرحلهٔ اول جنبش سبز نام نهاد. این مرحله اعتراض به دزدیده شدن آراء و غصبی بودن ریاست جمهوری در کنار نقد دیکتاتوری مقام رهبری، مطالبه اصلی ملت بود. از ۱۳ آبان به یک معنی مرحلهٔ دوم جنبش آغاز شد. مرحلهٔ دوم جنبش سبز را وارد مرحلهٔ ضداستبدادی تمام‌عيار کرد و از اعتراض به انتخابات فرمایشی به اعتراض به ولی مطلق فقیه ارتقا داد. با توجه به اینکه جنبش هنوز توانسته آراء دزدیده شده از صندوق انتخابات را پس بگیرد و رئیس‌جمهور غاصب هنوز با وقارت بر سر

۱. در سوگ مشروعيت بر باد رفته: بازسازی توجیه شرعی مهندسی انتخابات از دیدگاه رسمي، ۲۴ خرداد ۱۳۸۸.

۲. تنفيذ در مسجد ضرار، ۱۳ مرداد ۱۳۸۸. نقد سخنان رهبر جمهوری اسلامی در مراسم تنفيذ ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد در حسینیه امام خمینی خیابان پاستور تهران.

کار است، اشتهای شدید معتبرضان جوان سبز در به چالش کشیدن رهبر جمهوری اسلامی جای مطالعه دارد.^۱

«آنچه میرحسین موسوی در بیانیه‌های هفده‌گانه‌اش منتشر کرده مطالبات مرحله اول جنبش سبز ملت ایران است.... پاسخ‌گو کردن قدرت در همه سطوحش هدف قانون‌گذار بوده است و قدرت بی‌مهر مادام‌العمر فرآقانون غیرپاسخ‌گو با همین قانون اساسی هم قابل‌تقد است. من اگرچه بخش ولائی قانون اساسی را به لحاظ شرعی، اخلاقی و حقوقی نادرست می‌دانم، اما با توجه به مقدورات مرحله نخست جنبش اکتفا به تصحیح جمهوری اسلامی از قرائت‌های استبدادی از قانون اساسی را رویکردی خردمندانه، واقع‌گرایانه و قابل‌تحقیق محاسبه می‌کنم.»^۲

«جمهوری اسلامی حقیقتاً با بزرگ‌ترین بحران تاریخ خود مواجه است. البته جناب آقای خامنه‌ای تا این لحظه نپذیرفته است که بحرانی در کار است. اگر بحران، یعنی مسئله بسیار بزرگ سیاسی در میان نبود چه لزومی به نه ماه آماده باش سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و مأموران وزارت اطلاعات بود؟ اگر بحرانی در کار نبود چرا دهها بار به خواص نهیب زده می‌شود که چرا از حاکمیت حمایت نمی‌کنند؟ اگر بحرانی در کار نبود چرا کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان – که مطابق اصل ۱۱۱ قانون اساسی وظیفه خطیر نظارت بر عملکرد رهبر را به عهده دارد – برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی بیانیه علنی صادر کرد؟»^۳

«جنبش سبز مردم ایران به روایت مولدان و نمایندگان برخوردار از اقبال ملی‌اش مطالباتی حداقلی و استقامتی حداکثری دارد. این مطالبات در اجرای اصول بر زمین مانده قانون اساسی و تفسیر حقوقی و دموکراتیک دیگر اصول آن خلاصه می‌شود. این جنبش (تا برگزاری رفراندم) نه قصد تغییر رژیم دارد و نه مطالبه‌ای فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی دارد. دموکراسی حداکثری یا سکولاریسم، خارج از مطالبات جنبش سبز است. تاب جنبش محدود و توانش مشخص است. تبیین مطالبات بر اساس

۱. جنبش سبز: عبرت‌ها و امیدها، ۲۰ آبان ۱۳۸۸.

۲. جنبش سبز در چهارراه جمهوری، ۲۸ دی ۱۳۸۸.

۳. جمهوری اسلامی بر سر دوراهی: همه‌پرسی یا تدوام سرکوب؟ ۷ فروردین ۱۳۸۹.

ظرفیت جنبش شرط خردمندی است.^۱

«عدالت مهم‌ترین شاخص کشورداری سالم است. عدالت قضائی در گرو زدودن بازداشت‌های غیرقانونی از قبیل حصر متقدان بدون حکم دادگاه است. خودکامگی زمانی از کشور رخت برمی‌بندد که کسی به دستور شخصی مقام اول و به دلیل انتقاد و مخالفت با منویات ایشان از حقوق قانونی خود محروم نشده باشد. زندانیانی که بر روی خانواده زندانی دست بلند می‌کند و با ضرب و شتم فرزندان زندانیان در برابر چشمان نگران پدر و مادر بیمار و محصورشان زندانیان را شکنجه روانی می‌کنند شاخص ظلم و جور هستند. فهرست محصوران غیرقانونی، اغماض و نرمش با مأموران متجاوز به حقوق ملت، و خشونت کینه‌توزانه با متقدان و مخالفان قانونی از علائم «ولایت جائز» است.^۲

«سخنان رهبری و منصوبان او از قبیل جنتی درباره متقدان مسالمت‌جو و مخالفان قانونی‌شان بهترین سند برای اثبات عقب‌ماندگی و عدم صلاحیت زمامداران جمهوری اسلامی برای اداره کشور است. این سخنان برای افراد چشم و گوش بسته نماز جمعه تهران شاید کارائی داشته باشد اما برای اکثریت ملت ایران اسباب روسیاهی و خجالت است. زمانی از این تربیون طالقانی و منتظری اسلام رحمانی را با مردم در میان گذاشتند، سر و کار به صدور حکم اعدام و نسبت‌های سراپا دروغ امثال احمد جنتی افتاده است. جنبش سبز ملت ایران تا رفع ولایت جائز، استقرار حاکمیت ملی و اجرای اصول معطله قانون اساسی به راه خود ادامه خواهد داد.^۳

«جناب آقای خامنه‌ای با محصور کردن ۱۱ نفر به مدت افرون از ۶۰ سال رکورددار تاریخ ثبت شده ایران به لحاظ تعداد متقدان محصور و سنوات حصر مخالفان شاخص قانونی است.... جمهوری اسلامی از موسوی و کروبی واهمه دارد. آن‌ها اهل توبه و تقاضای عفو نیستند، و با پیمانی که با ملت بسته‌اند استوارند. این سران جمهوری

۱. جنبش سبز و قانون اساسی: با "قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" چه باید کرد؟ ۷ اردیبهشت ۱۳۸۹.

۲. نرمش قهرمانانه یا خشونت‌ورزی کینه‌توزانه؟ ۳ آبان ۱۳۹۲. این مقاله پس از برخورد خشن زندانیان با فرزندان موسوی و رهنورد نوشته شده است.

۳. مایه خجالت و روسیاهی استبداد است نه آزادی‌خواهی: پاسخ به اظهارات احمد جنتی در نماز جمعه تهران، ۱ آذر ۱۳۹۲.

اسلامی هستند که به دلیل تقلب در انتخابات ۸۸ و تحمیل فردی همچون محمود احمدی نژاد باید از پیشگاه ملت نجیب ایران عذر بخواهند. رفع حصر موسوی و کروبی و رهنورد و آزادی زندانیان سیاسی در صدر مطالبات ملی است.... اگر جمهوری اسلامی بر جرم انگاری انتقاد و مخالفت قانونی پافشاری کند گور خود را با دستان خود کنده است. هیچ رژیمی بدون پاس داشتن حق انتقاد شهروندان و پذیرش حق اجتماعات و راه پیمایی‌های مسالمت‌آمیز و مطبوعات آزاد و فعالیت آزادانه احزاب سیاسی و امکان ابراز مخالفت مسالمت‌آمیز با منویات رهبر نمی‌پاید.^۱

«راستی بین رفتار شاه با مصدق و آیت الله خمینی ازیک سو، با رفتار آیت الله خمینی با آیت الله شریعتمداری ازسوی دیگر، و رفتار حجت‌الاسلام خامنه‌ای با آیت الله منتظری و میرحسین موسوی ازدیگرسو چه فرقی است؟ آیا حبس و حصر مصدق یا بازداشت و تبعید آیت الله خمینی توانست آن‌ها را از تاریخ حذف کند؟

جمهوری اسلامی هرگز جرأت نکرده است رقبای متقد زمامداران را محاکمه کند. مجازات آیت الله شریعتمداری، آیت الله منتظری، میرحسین موسوی و مهدی کروبی همگی برخلاف قانون، برخلاف شرع و برخلاف موازین حقوق بشر بوده است. مجازات بدون حکم دادگاه صالح، بدون حق دفاع متهم و تنها به اراده شخص اول هیچ معنایی جز استبداد و دیکتاتوری ندارد. حکومت قانون یعنی ممنوعیت مجازات غیرقانونی. زمانی استبداد در ایران پایان یافته است که احتمی به اتهام مخالفت با منویات اعلیٰ حضرت همایونی یا مقام معظم رهبری محبوس و محصور و تبعید نشود. تنها با تغییر اسم رژیم از شاهنشاهی به جمهوری اسلامی که چیزی عوض نمی‌شود. مهم این است که تصمیم‌گیری شخصی شاه یا رهبر مادام‌العمر جایش را به تصمیمات نهادهای قانونی جمعی پاسخ‌گوی نظارت‌پذیر ادواری بدهد. در هر صورت ایجاد تضییقات برای درمان متقد محصور غیر از نقض قانون و انسانیت، نهایت ناجوانمردی و عدم مروت است.

ایران نام نخست وزیران خدوم خود امیرکبیر، مصدق و بازرگان را به بزرگی یاد

۱. ما هنوز هم عدالت‌خانه می‌خواهیم (نقد اظهارات وزیر دادگستری درباره رهبران محصور جنبش سبز)، ۳۰ دی ۱۳۹۲.

می‌کند، و از عاقبت‌به‌خیری میرحسین موسوی شادمان است. تاریخ شیوهٔ سلوک زمامداران با آن‌ها را به دقت ثبت می‌کند. زمامداران ایران می‌باید یاد بگیرند تا زمانی که با متقدان مسالمت‌جوی خود رفتار قانونی نداشته باشند و کینه‌توزی‌های شخصی را به عنوان مصلحت نظام جا بزنند، از شمول عنوان دیکتاتور و مستبد خارج نخواهند شد. آزادی در درجهٔ نخست با رفتار قانونی با رقبای متقد زمامداران تعریف می‌شود.^۱ بخش دوم حاوی دوازده یادداشت نویسنده دربارهٔ جنبش سبز است. برش‌هایی از برخی از این یادداشت‌ها به قرار زیر است:

«تنها راه بازگرداندن جمهوریت در شُرُف احتضارِ نظام و زدودن تنهائی‌علی، تن دادن به رفراندم البته با ناظرانی امین و مورد اعتماد مردم است.... علی برای رفع تنهائیش باید به میزان رأی مردم تن دهد.»^۲

«آخرین عضو شورای انقلاب از قایق مضيق نظام اخراج شد. اکنون سید علی مانده و حوضش و مدانان و مطیعان درگاهش. هاشمی در نقط آخرش در مجلس خبرگان گفت که دلگرمیش به خاطراتش است که می‌نویسد. بعید می‌دانم خاطرات سال‌های اخیر وی مجوز انتشار بگیرد. نفس ثبت و مکتوب کردن تاریخ ستودنی است. امیدوارم هاشمی در تأملات دوران دوری از قدرت به این پرسش کلیدی پاسخ دهد: چرا جمهوری اسلامی فاسد شد؟»^۳

«میراسماعیل موسوی در خانه‌ای چشم از جهان فروبست که چند دهه قبل رهبر جمهوری اسلامی را بارها از حملهٔ مأموران طاغوت قبل از انقلاب پناه داده بود. اینک فرزند رشیدش توسط هموکه اینک به طاغوتی دیگر بدل شده به بند کشیده شده است.... موسوی و کروبی به شهادت بیانیه‌ها و منشور و مصاحبه‌هایشان هیچ درخواستی خارج از قانون اساسی جمهوری اسلامی نداشته‌اند. پرسش اصلی این است آیا جمهوری اسلامی تحمل متقدان قانونی و مخالفان مسالمت‌جو را ندارد؟»^۴

۱. چنین کنند زمامداران با رقای متقدشان، ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳. این مقاله در زمان ایجاد محدودیت برای مراجعةٌ میرحسین موسوی در زمان کسالت قلبی به بیمارستان نوشته شده است.

۲. چرا علی تنهایست؟ ۲۸ تیر ۱۳۸۸.

۳. حذف آخرین نامه‌نگ: کنار گذاشته شدن هاشمی رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان رهبری، ۱۷ اسفند ۱۳۸۹.

۴. پرسش‌های بی‌پاسخ: درگذشت میراسماعیل موسوی خامنه، ۱۰ فروردین ۱۳۹۰.

«در جنبش سبز نیز پس از آیت‌الله منتظری بزرگ‌ترین حامی میرحسین موسوی و مطالبات حق طلبانه ملت ایران بود. آیت‌الله طاهری به صراحت مسئولان نظام را به خیانت در امانت رأی ملت متهم می‌کند و به شدت از استفاده ابزاری از دین و مقدسات و تطهیر خودشان در هاله‌های مقدس و بی‌عدالتی بین شورای نگهبان می‌نویسد: بنده به عنوان یک روحانی کوچک، هم‌صدا با اکثریت مردم رأی باخته، این انتخابات را مخدوش و آن را باطل و تصدی مجدد رئیس دولت را برای دور بعد نامشروع و غاصبانه می‌دانم.»^۱

۳

بخش سوم به نامه‌ها اختصاص دارد. برش‌هایی از مهم‌ترین این نامه‌ها به شرح زیر است:

«سوال ۱- تصدی مناصبی که بر اساس قانون لازم الرعایة - شرط ضمن عقد خدمت کلیه متصلیان خدمات عمومی - مشروط به شرایطی الزامی از قبیل عدالت، امانت‌داری، تدبیر و برخورداری از رأی اکثریت مردم است، پس از سقوط شرایط و احراز مکرر صفات متضاد به نحو شیاع و در حد اطمینان قریب به یقین، چه حکمی دارد؟

ج ۱- از بین رفتن هر یک از شرایط مذکور در سوال که شرعاً و عقلاً در صحّت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی امور عامّه جامعه دخیل است خودبه‌خود و بدون حاجت به عزل، موجب سقوط قهری ولایت و تصدی امر اجتماعی و عدم نفوذ احکام صادره از سوی آن متولی و متصلی می‌گردد، و اما شرایطی غیر از آن شرایط که شرعاً و عقلاً در صحّت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی آن امور معتبر نیست ولی طرفین یعنی متولی و متصلی و مردمی که او متولی و متصلی کار آن‌ها گردیده بر آن می‌شاق بسته و تعهد نموده‌اند، تخلف از این گونه شرایط موجب خیار تخلف شرط شده و مردم می‌توانند متصلی و متولی را به واسطه تخلف از شرط از منصب عزل نمایند. ولی سقوط عدالت، امانت‌داری یا برخورداری از رأی اکثریت و تأیید مستمر از ناحیه آنان

۱. در سوگ منتقد تراز اول ولایت جائز: آیت‌الله سید جلال الدین طاهری اصفهانی، ۱۲ خرداد ۱۳۹۲.

که از شروط مشروعيت تولیت و زمامداری است موجب می‌شود که پس از سقوط آن‌ها، اصولی مانند حمل بر صحّت و اصالت برائت درباره کارهای متصلّی در امور جامعه که فاقد شرط گردیده جاری نشود، بلکه وی باید برای اثبات عدم تخلف از شرع و قانون و احراق حقوق مردم و بقاء بیعت اکثریت مردم با او، بینهای معتبر و دلیلی معقول برای مردم بیاورد و آنان را راضی کند. و در موارد اختلاف در پیشگاه داوری آزاد، عادل و بی‌طرف و کاملاً مستقل از حاکمیت ادعای خود را به اثبات رساند.

و داوری هر نهادی که زیر نفوذ یا وابسته به او باشد شرعاً و عقلاً حجت نمی‌باشد.^۱
 «این خفغان که به مجرد انتقاد از ارباب قدرت، اساتید و مراجع از حوزه و دانشگاه اخراج شوند و مشتبی ارادل و او باش به نام دفاع از ولایت فقیه مانع مباحثه‌شان شوند از تخریب دفتر و غارت بیت مرجعیت خطرناک‌تر است.»^۲

«اگر ولی امر دیکتاتوری کرد، درحالی که شرعاً از ولایت ساقط شده است، اگر با زور مردم را سرکوب کند و با تهدید یا تطمیع مجلس خبرگان را ساكت کند و به قوای نظامی و امنیتی برای بقای قدرتش متولّ شود، چه باید کرد؟ به کدام دلیل شرعی یا عقلی حکومت مadam‌العمر فقیه به دیکتاتوری منجر نمی‌شود؟ (مادام الشرایط که با پرسش قبلی تعارفی بیش نیست). بالاخره پرسش نهائی این است با توجه به تجربه عملی دو دهه اخیر ایران، آیا تصوّر ولایت مطلقه فقیه باعث تصدیق به بطلانش نمی‌شود؟»^۳

«شما به عنوان فقیهی نزیه تنها به خانواده و آشنايان و همسهری‌های خود تعلق ندارید. اکنون ملتی به نفوذ کلام، اقتدار علمی و اقتضای رسالت دینی شما چشم دوخته است. خانواده مظلوم زندانیان بی‌گناه سیاسی که عزیزانشان ماهه‌است برخلاف حق و قانون و دین محبوسند از شما و دیگر مراجع معظم تقلید انتظار دارند و سلطنت کنید و این زندانیان بی‌گناه را آزاد کنید.»^۴

۱. موازین عدم مشروعيت حکومت و عالم و لایت جائز، پاسخ مورخ ۱۹ تیر ۱۳۸۸ مرحوم استاد آیت‌الله منتظری به پرسش‌های نویسنده.

۲. نامه به آیت‌الله صانعی، ۲۵ خرداد ۱۳۸۹ در محکومیت تخریب و حمله به بیت ایشان.

۳. نامه به نوء آیت‌الله خمینی، ۲۶ خرداد ۱۳۸۹.

۴. نامه به آیت‌الله شبیری زنجانی: درخواست وساطت برای آزادی زندانیان بی‌گناه سیاسی، ۲۵ آبان ۱۳۸۹.

«در مکتب سیدالشہدا و زینب کبری و ابوالفضل العباس رعایت عدالت و کرامت و رحمت و حریت مهم‌تر است یا اکتفا به ظواهر شعائر و سطح مناسک؟ جوانان غیرتمدن فدائی امام حسین و پیروان علمدار رشیدش امروز در گوشۀ زندان‌های ایران شکنجه می‌شوند و به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شده‌اند. در سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی بازجویان قسیّ القلب نقش خداوند را بازی می‌کنند نعوذ بالله، و با نام مقدس یا زهرا شکنجه می‌کنند و شلاق می‌زنند، آنگاه حضرت‌عالی به پخش بازی یک هنرپیشه در نقش ابوالفضل در یک برنامۀ تلویزیونی اعتراض می‌فرماید؟»^۱

«برادرانه از شما می‌خواهم سودای خودسوزی را از سر به در کنید. نهضت نقد تزویر و دروغ و فساد و ظلم نظام جمهوری اسلامی که مدت‌هاست از بنیاد فاسد شده است به قلم روان و احساس هنرمندانه شما نیاز مبرم دارد. ما به کمک هم ریشه ظلم را می‌سوزانیم تا فرزندان ما دیگر به نام دین، دروغ و دغل نشنوند و به نام اسلام رحمت قساوت و خشونت نچشند و به عنوان بصیرت و فقاهت شاهد جهالت و سوءتدبیر نباشند و به نام رسول الله و امیرالمؤمنین و امام حسین راه ابوجهل و معاویه و یزید پیموده نشود، و با نشانی بدرو خیبر ملت را به خرابه‌های شام نکشانند.»^۲

«دوست ندارم به این نتیجه برسم که تنها خط قرمز جمهوری اسلامی، برخلاف قانون و منش و روش امیرالمؤمنین علی «نقد رهبری» است. نویسنده‌ای که در نقد عملکرد مقام محترم رهبری با رعایت موازین اخلاقی و دینی و قانونی کتاب و مقاله بنویسد «ممنوع‌القلم» است و از انتشار کتاب، تجدید چاپ کتاب‌های گذشته و حق انتشار مقاله در مجلات بلکه از انتشار هرگونه مطلبی در جراید کشور محروم می‌شود.»^۳

۴

پانزده بیانیه جمعی بخش پنجم را تشکیل می‌دهد. برش‌هایی از چند بیانیه مهم‌تر آن به شرح زیر است:

«ما به عنوان بخش کوچکی از جنبش سبز سراسری مردم ایران بر این باوریم که در

۱. نامه به آیت‌الله وحید خراسانی: در حاشیه اعتراض علی‌نی به یک غلط، ۱۶ آذر ۱۳۸۹.

۲. تزویرسوزی به جای خودسوزی: نامه به محمد نوری‌زاد، ۱۴ اسفند ۱۳۹۰.

۳. نامه یک نویسنده ممنوع‌القلم به وزیر ارشاد، ۱ مرداد ۱۳۹۳.

مرحله کنونی مهم‌ترین مطالبات جنبش را می‌توان به قرار زیر اعلام و بر مبنای آن تحرک آینده جنبش و مناسبات آن با حاکمیت را تنظیم کرد. بخشی از این خواسته‌ها را آقای میرحسین موسوی در بیانیه هفدهم خود آورده است که با توجه به تینگناهای سیاسی داخل کشور جنبهٔ حداقلی دارد. ما ضمن حمایت کامل از موضع رهبران جنبش در داخل کشور (موسوی، کروبی و خاتمی) روایت خود را از خواسته‌های بهینهٔ جنبش سبز مردم ایران در این مرحله به شرح ذیل اعلام می‌کنیم: ۱. استعفای آقای محمود احمدی‌نژاد و برگزاری مجلد انتخابات ریاست‌جمهوری تحت نظرارت نهادهای بی‌طرف، لغو نظارت استصوابی، تشکیل کمیسیون مستقل انتخابات با شرکت نمایندگان مخالفان و معترضان به منظور تدوین ضوابط برگزاری انتخابات آزاد و عادلانه^۱.

«امضاکنندگان این بیانیه، از قوهٔ قضائیه و رهبر نظام مصراًنه می‌خواهند که در امر دماء و جان شهروندان اکیداً احتیاط کنند و در اجرای احکام اعدام که عمدهاً توسط قضات فاقد حداقل شرایط شرعی و حقوقی قضاؤت صورت می‌گیرد شتاب نکنند. عدم رعایت آیین دادرسی کیفری، عدم برخورداری از حق وکیل، عدم حضور هیئت‌منصفه در جریان قضاؤت و اتکا به اقاریر تحت شکنجه و فشار که سکه رایج دادگاه‌های جمهوری اسلامی است همگی خلاف نص قانون اساسی جمهوری اسلامی، موازین اسلامی، اعلامیه جهانی حقوق بشر و ميثاق مدنی سیاسی می‌باشد، در حالی که ایران از امضاکنندگان این اسناد بین‌المللی است و جمهوری اسلامی رسماً موظف به رعایت آن‌هاست. مقام اول اعدام، با توجه به سرانه جمعیت در جهان مایهٔ شرمندگی است».^۲

«تجربهٔ تلخ ملت ما اینک فراروی شماست، آزموده را بار دیگر نیازمائید. شما در اصل چهارم پیش‌نویسی که به عنوان قانون اساسی مصر تهیه کرده‌اید، شیخ الازهر و علمای این دانشگاه و حوزهٔ علمیه بزرگ اسلامی را در جایگاهی قرار داده‌اید که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای فقهای شورای نگهبان، که منصب رهبری هستند، قرار داده است، در همین بند وابستگی مادی نهاد دین به نهاد دولت را که در ایران

۱. خواسته‌های بهینهٔ جنبش سبز، ۱۳ دی ۱۳۸۸.

۲. اعتراض شدید به اعدام مخالفان سیاسی به اتهام محاربه، ۱۹ شهریور ۱۳۹۱.

نتیجه‌ای بسیار مخرب بخشیده است گنجانده‌اید. در جمهوری اسلامی ایران کار نهاد دین و روحانیت و مراجع وابسته به قدرت بدانجا رسیده که در برابر ظلم و جور و جنایات آشکار حاکمیت، اگر خود همدست و همداستان نباشند، چاره‌ای جز سکوت و گاه توجیه ندارند! شومتر آنکه حکومت به دلیل آنکه قانون اساسی، دین و دولت را در هم آمیخته، خود را پایگاه اصلی و بلامنازع دین شمرده و قرائت فقهی عقب‌افتاده خود از دین را، قرائت حقه می‌خواند و به اثکای این ادعای فریبکارانه، صدای هر مخالف و منتقدی را بی‌رحمانه خاموش می‌سازد.^۱

بالاخره یازده نامه جمعی، بخش ششم را تشکیل داده است. برشی از آخرین نامه آن به شرح زیر است:

«جنابعالی در حصر میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد حداقل هفت اصل از قانون اساسی را آشکارا نقض کرده‌اید.... رهبر فوق قانون که مخالفانش را برخلاف قانون مدون با اوامر شخصی مجازات می‌کند، آشکارترین مصداق استبداد مطلقه و حکومت خودکامه است. راه دوم تجدیدنظر در خطاهای گذشته و بازگشت به اجرای قانون اساسی و احقيق حقوق ملت است. توصیه ما همچون دیگر دلسوزان و وطن‌دوستان به شما، انتخاب راه دوم است. به گمان ما با توجه به شرایط خطیر کنونی کشور و منطقه، و نیز خواست عمومی ملت ایران، که دستیابی به آن با یک نظرسنجی ساده ممکن است، آزادی عاجل و بدون قید و شرط محصورین بهترین راه حل است.»^۲

۵

«ندای سبز: روایتی از جنبش سبز مردم ایران» روایت نویسنده از جنبش سبز است. وی در زمان وقوع این رخداد بزرگ خارج از کشور بوده، و توفیق حضور در صف معتضان را نداشته است، اما دلش در ایران پیده و به سهم خود کوشیده در موقیت این اعتراض ملی قدمی بردارد. او نه فعال سیاسی است نه سیاست را دوست دارد، اما در مقاطعی برای سالم زیستن، رهایی و آزادی چاره‌ای جز نقد سیاسی نداشته است. آراء مکتوب در این کتاب - درست یا غلط - متعلق به صاحب آن است و نویسنده

۱. پیام به رهبران ملت مصر: از تجربه تلح جمهوری اسلامی ایران عبرت بگیرید، ۱ دی ۱۳۹۱.

۲. نامه سرگشاده به رهبری: حصر غیرقانونی منتقادان، انحلال قانون اساسی است، ۱۶ تیر ۱۳۹۳.

احدی را نمایندگی نمی‌کند و نباید دیگران به خاطر آن مُواخذه شوند.

این کتاب گزارش در حین واقعه از یکی مقاطع تاریخ معاصر ایران است. مطالعه هر یک از این مکتوبات که به قصد تأثیر در روند جنبش به رشتۀ تحریر درآمده در کنار یکدیگر و پس از گذشت چند سال فرصت نیکوئی است برای ارزیابی آن‌ها، هم برای نویسنده، هم برای خوانندگان تا مشخص شود کجا تندروی، کندروی یا کوتاهی شده و در چه مواردی می‌شد بهتر موضع گرفت.

این مجموعه دو جلدی همه مطلب نویسنده درباره جنبش سبز نیست. از جمله سورگنامه فقیه پاکباز استاد آیت‌الله منتظری (۱۳۹۲) و استیضاح رهبری (۱۳۹۳) آکنده از مطالبی در ارتباط مستقیم با جنبش سبز است.

گرانیگاه موضع نویسنده در این کتاب «اجرای اصول معطلۀ قانون اساسی درباره حقوق ملت»، «پاسخ‌گو کردن حکومت» و «نقد ولایت جائز و استبداد دینی» بوده و هست. بسیاری از مطالب این مجموعه در زمان انتشار مورد نقده و بررسی و واکنش‌هایی در داخل و خارج از کشور شده است. بررسی این واکنش‌ها مجال دیگری می‌طلبد. جلد دوم کتاب، مجموعه گفتارها درباره جنبش سبز است، سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها.

آنچه پس از این نوشتارها و گفتارها درباره جنبش سبز نصیب شد اخراج دانشیار رسمی قطعی مؤسسه حکمت و فلسفه ایران توسط وزارت علوم، انفصل دائمی از خدمات دولتی و ارسال پرونده به قوه قضائیه برخلاف قانون بود.^۱ این مجموعه زمانی در قالب کتاب الکترونیکی منتشر می‌شود که نویسنده از سال ۱۳۸۸ از انتشار کاغذی آثارش (حتی تجدید چاپ کتب قبلی) در کشور محروم است، در حالی که در همین فاصله چند جلد کتاب^۲ و ده‌ها مقاله علیه وی در داخل کشور منتشر شده است. به این

۱. در نامه رسمی «ابلاغ اتهام» مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۸۹ مستندات حکم به این قرار است: «انتشار مقاله توهین‌آمیز به مسئولین ارشد کشور به عنوان تنفیذ در مسجد ضرار [مورخ ۱۳ مرداد ۱۳۸۸] و بیانیه سوم ژانویه ۲۰۱۰ بر علیه ارکان نظام مقدس جمهوری اسلامی [خواسته‌های بهینه جنبش سبز، ۱۳ دی ۱۳۸۸]» متن کامل نامه همراه با کلیشۀ آن در انتهای قسمت پیوست‌ها آمده است. «حکم اخراج از مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و انفصل دائم از خدمات دولتی» به امضای دکتر عبدالحسین ایزدپناه در تاریخ ۸ شهریور ۱۳۹۰ صادر شده است.

۲. از سال ۱۳۸۸ این کتاب‌ها بر علیه نویسنده در ایران منتشر شده است:

می‌گویند آزادی بیان به سبک جمهوری اسلامی! دولت اعتدال و امید هم تغییری در فضای خفقان و سانسور ایجاد نکرد.

نویسنده همچنان به آینده خوشبین است و امیدوارانه به مبارزه خود برای حاکمیت قانون و پایان استبداد مطلقه فردی ادامه می‌دهد. بررسی و نقد این کتاب خدمتی است که خواننده به نویسنده و تاریخ معاصر ایران می‌کند. از همه کسانی که در تدوین این مجموعه نویسنده را یاری کردند و به دلایل امنیتی امکان ذکر نامشان نیست صمیمانه تشکر می‌کنم.

والسلام
محسن کدیور
آبان ۱۳۹۳

- علی ذوعلم، نقد قال: تأملی انتقادی بر یک نامه [استیضاح رهبری: نامه کدیور به هاشمی رفستجانی رئیس مجلس خبرگان رهبری]، تهران: کانون اندیشه جوان، ۱۳۸۹.
- مسعود محمدی، مرور آرا و مواضع محسن کدیور، گردآوری و تنظیم: گروه مؤلفین، مرور آرا و مواضع اصحاب فتنه گزارش ریشه‌ها و روند انحراف و خیانت فتنه‌گران (اصحاب فتنه)، ۲، تهران: شناسه، ۱۳۹۱.
- مسعود رضابی شریف‌آبادی و عباس سلیمانی نمین، ورای نمودها و نمادها: انتخابات دهم از زاویه سه نامه و سه پاسخ [نقد نامه هاشمی رفستجانی به مقام رهبری مورخ ۱۰ خرداد ۱۳۸۸ و نقد سخنرانی محسن کدیور با عنوان جمهوریت نظام الفاتحه! مورخ ۷ تیر ۱۳۸۸ در تورنتو]، تهران: دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران، ۱۳۸۸.
- مسعود رضابی شریف‌آبادی، سیاست نامه: نامه‌های سیاسی و تاریخی، دفتر نشر معارف و دفتر مطالعات جبهه فرهنگی انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۹۳، بخش هشتم [نقد استیضاح رهبری].

به جای مقدمه

نامزد مدرسه روشن فکری اسلامی در شرایط مضيق دوران محنت^۱

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤْدِوَا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ يُعِمًا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا»
خداوند به شما فرمان می دهد که امانت ها را به صاحبان آن برسانید و هنگامی
که میان مردم داوری می کنید از روی عدالت داوری کنید، خداوند پند و اندرزهای
نیکوئی به شما می دهد، خداوند شنوا و بیناست.^۲

۱. در انتخابات ریاست جمهوری بنای سخن گفتن نداشت، هر بار که از ستاد دو
کاندیدای اصلاح طلبان دوستی تماس می گرفت، اظهارنظر را به آینده موکول می کرد،
چراکه در مواضع زیر از فرط وضوح نیازی به اظهارنظر نبود:
اولاً در ضرورت رأی دادن و مشارکت فعال در مقدرات سیاسی جامعه
ثانیاً در سوءتدبیر آقای دکتر محمود احمدی نژاد و تصمیمات کارشناسی نشده و
موقع گیری های نسنجدید و ماجراجویانه و مدیریت غیرعلمی و بی اعتمانی به مصالح
ملی و تخریب زیرساخت های اقتصاد کشور و ارائه تصویری خشن، خرافی و
غیرعقلانی از ایران توسط وی و همکارانش
ثالثاً برخورداری دو کاندیدای مورد تأیید اصلاح طلبان از حداقل صلاحیت های لازم
برای ریاست جمهوری و تغییر نسبی وضع اسفبار موجود کشور
رابعاً ترجیح حضور اصلاح طلبان با یک کاندیدا، حداقل در هفتة آخر و اجماع بر
کاندیدای واحد.

از سوی دیگر علاوه بر اینکه هر دو کاندیدای اصلاح طلبان یعنی آقایان شیخ مهدی
کروبی و مهندس میرحسین موسوی را به خیر و توانائی نسبی برای ریاست جمهوری

۱. پایگاه اطلاع رسانی پویش موج سوم، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۸.
۲. نساء / ۵۸.

می‌شناسم، بسیاری از ارکان ستاد هر دو نفر را نیز از نزدیک می‌شناسم و آنان را نیز به دلسوزی و تدبیر و آزادگی مزین می‌دانم، مواضع اعلام شده هر دو کاندیدا در قالب سخنرانی و مصاحبه و بیانیه حاوی نکات مهمی در ارتقای فرهنگ دموکراتیک و مطالبات ملی در حد مقدور بوده است. هر دو نفر از فضائل و مزایای نسبی برخوردارند و البته کارنامه هر دو نیز از نکات ضعف و کاستی خالی نیست، اما واقع‌بینانه و در شرایط موجود می‌توان به هر دو به عنوان کف مطالبات اصلاح طلبی نمایندگی داد. تفاوت‌های آن‌ها را در حدی نمی‌یافتم که نیاز به موضع‌گیری علنی باشد. بر این باور بودم و هستم که هریک از آن‌ها که رأی بیاورد، برای تغییر وضع تأسیباری که دولت فعلی باعث شده است، مناسب است. البته واضح است که رفع همه اشکالات موجود نیز با تغییر قوه مجریه حاصل نمی‌شود و برخی مشکلات ساختاری را نیز نباید از نظر دور داشت. لذا ضرورتی در اظهارنظر نمی‌دیدم.

۲. دو عامل مرا بر آن داشت که تقاضای دوستان را این‌بار اجابت کنم و سکوتم را بشکنم. عامل اول توقيف دوباره «روزنامه یاس نو» یک روز پس از انتشار بود. توقيف غیرقانونی یک روزنامه مؤثر آن‌هم در آستانه آغاز تبلیغات انتخاباتی آژیر خطر است، خطر استبداد. بستن دهان و توقيف روزنامه و انتقاد از مقامات عالیه را جرم شمردن و آزادی‌های مصرح در قانون اساسی را به لطف الحیل محدود کردن از عواملی بود که به انقلاب اسلامی منجر شد. ادامه این رویه شاهنشاهی ذیل نام اسلام جداً خطرناک است، اسلامی که من می‌شناسم انتقاد و نصیحت رهبران را نه تنها حق مسلم بلکه وظیفه و تکلیف شرعی آنان می‌شمارد.

با توقيف روزنامه و فشارهای پیدا و پنهان قوای قضائی، نظامی، انتظامی و امنیتی بر متقدان و مخالفان قانونی چگونه می‌توان به وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر عمل کرد؟ هراس حاکمان از انتشار آزادانه اطلاعات و نقد قدرت نشانه عدم حقوقیت آن‌هاست. تجاوز نهادینه به قانون و نقض مکرر آزادی‌ها و حقوق اساسی ملت که در ادبیات دینی از آن به «ظلم» تعبیر می‌شود، رویه جاری حاکمان ما شده است. در برابر ظلم نمی‌توان ساكت نشست. اگر اعتراض نکنی با ظلم و ظالم مماشات کرده‌ای. راستی این صد و بیست و چندمین روزنامه‌ای است که در این چند سال بیدادگرانه توقيف

می‌شود؟ در این سر دنیا سن بسیاری روزنامه‌ها سه رقمی است، در کشور من که رئیس جمهور پرحرفش آن را آزادترین کشور دنیا می‌داند، تعداد روزنامه‌های توقيف شده در کمتر از ده دوازده سال اخیرش سه رقمی است. راستی تفاوت ره از کجا تا به کجاست؟

این کدام جریان است که توسط قانون‌ستیزان مستبد قرار است خفه شود، اما هنوز جان‌سختی می‌کند و مسالمت‌آمیز اعتراض می‌کند و بر اجرای قانون و برخورداری از حقوق و آزادی‌های مشروع پافشاری می‌کند؟ اگر این جریان، ضعیف بود یا مرده بود، نیازی به توقيف روزنامه‌اش نبود، روزنامه‌بی خواننده که توقيف کردن ندارد، مرده را که اعدام نمی‌کند. این اندیشه نفوذ دارد، این روش طرفدار دارد، این منطق بُرش دارد، این نقد پرده از بیداد و بی‌تدبیری و زیر پا گذاشت مصالح ملی برمی‌دارد. راستی روزنامه توقيف شده یا سر قرار بود مدافع کدام کاندیدا باشد؟ از او باید حمایت کرد، چراکه قانون‌ستیزان و مت加وزان به حقوق ملت با ترویج او مخالفند و «الرُّشادُ فِي خَلَافِهِمْ»، آری رشد در مخالفت با این مستبدان آزادی‌ستیز است.

۳. عامل دوم عدم رعایت انصاف از سوی برخی دوستان محترم در اظهارنظرهای تبلیغات انتخاباتی نسبت به کاندیدای رقیب اصلاح‌طلبشان بود. در شرایط نابرابری که از سوی ارباب قدرت بر اصلاح‌طلبان تحمیل شده است، به دور از مرور است که به جای ذکر فضائل نامزد انتخاباتی موردنظر، به قدح و بیان کاستی‌های رقیب اصلاح‌طلب پردازیم، کاستی‌هایی که در کاندیدای موردنظر نیز مصدق دارد، و ما می‌مانیم و قهقهه‌های مستانه قدرت پرستان که «زِ هر طرف شود کشته، سود اسلام است!» و «اللَّهُمَّ اشْغِلِ الظَّالَمِينَ بِالظَّالَمِينَ!» در این عرصه از دوستان جوان کم تجربه انتظاری نیست، اما دوستان مجرّب و دانشمندان فرهیخته را چه می‌شود که برخلاف انتظار این‌چنین پرخاشگرانه می‌تاژند؟ حکمت و عرفان، تواضع می‌آورد، و پرهیز از جدل (آن هم غیرحسن) رویه عالمان متخلف و سالکان واصل بوده است. بگذاریم و بگذریم.

۴. در اواسط دوران حبس در اوین روزی زندانیان خبر آورد که تلفن دارید! خنديدم و گفتم مزاح می‌کنی؟ مگر شهر هرت است که بشود به زندانی تلفن کرد؟! گفت باور

نداری از مدیر بند جویا شو. راست می‌گفت. به کیوسک تلفن عمومی بند هدایت شدم، با تعجب گوشی تلفن را برداشتم، شیخ‌مهدی کروبی بود، احوالپرسی کرد، دلگرمی داد، گفت که پیگیر مرخصی گرفتن من است. گفتم تقاضای مرخصی نکرده‌ام، گفت من کار خودم را بلدم، این حق زندانی سیاسی است. یادم رفت پرسم چطور توانسته به زندان اوین زنگ بزند، معلوم بود برای گرفتن تسهیلات برای زندانیان سیاسی از هر کاری که از دستش برآید کوتاهی نمی‌کند. این اولین و آخرین باری بود که کسی در طول دوران زندان به من تلفن کرد. در دوران زندان، آقای کروبی به هر مناسبت مذهبی و ملی به خانواده تلفن می‌کرد و جزئیات کوشش‌هایش را برای آزادی و مرخصی من به اطلاع همسرم می‌رساند. مهم نیست که حکام دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت کار خود می‌کردنند، اما پیگیری‌های آقای کروبی بسیار دلگرم کننده بود. از دیگر زندانیان سیاسی نیز به کرات شنیدم که آقای کروبی به آن‌ها نیز همین‌گونه محبت داشته است. من اطمینان دارم اگر شیخ‌مهدی کروبی رئیس جمهور شود، حقوق شهروندی ترقی می‌کند و آزادی‌های قانونی ارتقا پیدا می‌کند.

با جناب آقای غلامحسین کرباسچی ماهها در بند ۳۲۵ اوین زندانی بودیم، اما نمی‌توانستیم هم‌دیگر را بینیم. اولین باری که ملاقات می‌سیر شد، ماه پنجم یا ششم حبس بود، جناب آقای سید محمود دعائی به دیدار ما آمد و ما در سایه محبت سید دقایقی با هم در دل کردیم. البته تا سه چهار ماه بعد موقع زیارت عاشورا که همه اهالی بند به برکت نام حسین علیه السلام می‌توانستند در حیاط زندان جمع بشوند، کنار هم می‌نشستیم و سخن می‌گفتیم. تا کرباسچی بود و شیخ عبدالله نوری بیاید، کرباسچی نزدیک‌ترین هم‌بند من در اوین بود. بی‌شک اگر کروبی رئیس جمهور شود و کرباسچی معاون اول او، ایران با شیوه‌ای عقلانی و کارشناسانه در حوزه اجرائی اداره خواهد شد.

خوشبختانه برخی شخصیت‌های محترم سیاسی و فرهنگی از ریاست جمهوری جناب آقای کروبی حمایت کرده‌اند. تردیدی نیست که اگر این انتخاب مبارک به پشتیبانی رأی اکثریت شهروندان ایرانی مستظهر شود، خدا را باید سپاس گفت و انتظار داشت که آنچه از سرمایه ملی که در این چند سال با بی‌تدبیری و ماجراجوئی بر باد فنا رفته است اعاده شود و ایرانیان شاهد مدیریتی مجرّب و خردمند باشند. من به این

انتخاب احترام می‌گذارم و برای این دسته از عزیزان آرزوی موفقیت می‌کنم.

۵. دموکراسی با تحزب پیوندی وثیق دارد. جامعه زمانی به دموکراسی نزدیک‌تر می‌شود که از مستوای میل اشخاص به تصمیم‌سازی نهاد احزاب ارتقا یافته باشد. اتکای ریاست جمهوری یا مجلس شورا به احزاب، اتکائی مبارک و نشان از رشد سیاسی دارد. استبداد هرگز احزاب قوی را برنمی‌تابد و همواره بر فشار برای تحریب و تضعیف احزاب می‌افزاید. اینکه اکثر قریب به اتفاق احزاب و گروه‌های اصلاح طلب بر کاندیدای واحدی اتفاق کرده‌اند و در انتخاب خود علاوه بر واحد بودن حداقل‌های لازم به عامل مهم «امکان برخورداری از رأی بالای مردم» نیز توجه کرده‌اند، نشان از رشد «خرد جمعی» در ایران معاصر دارد. این تجربه آسان به دست نیامده است. انتخابات دورهٔ قبل ریاست جمهوری تجربه‌ای گران در این حوزه بوده است. «رأی آوری» یک کاندیدای واحد حداقل شرایط نگاهی واقع‌بینانه به وضعیت موجود سیاسی ایران است. فقیهان، فیلسوفان و عارفان، سیاستمداران موفقی نیستند، چراکه تخصص‌شان از جنسی دیگر است. عالم متخصص در احکام فقهی و قواعد فلسفی و سلوک عرفانی، در سیاست که تصمیم‌سازی مشخص جزئی در اینجا و اکنون است، غالباً مبتدی است. سیاست دموکراتیک جای خرد جمعی و کارشناسی‌های حزبی است.

به تصمیم اکثریت اصلاح طلبان احترام می‌گذارم. آن‌ها مهندس میرحسین موسوی را برگزیده‌اند. چند صباحی که در گروه فلسفه دانشگاه تربیت مدرس بودم از مهندس موسوی عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی همان دانشگاه از همکاران مشترک فراوان به خیر و آزادگی شنیده‌ام. مهندسی هنرمند با سابقه‌ای موفق در بالاترین پست اجرائی در دهه دشوار شصت. سخنان، مصاحبه‌ها و بیانیه‌های او امیدوار کننده است. من استقلال رأی او را در زمان نخست وزیریش به‌خاطر دارم. موسوی خط قرمز دارد، کم سخن می‌گوید، مرد عمل است، به کارشناسی علمی بها می‌دهد، اهل استقامت بر تصمیمات کارشناسی شده است. از اختیارات قانونی عقب‌نشینی نمی‌کند، و عده‌هایی که داده است در چارچوب همین قانون اساسی مقدور است.

۶. از اظهارات موسوی بوی ارزش‌های آغاز انقلاب اسلامی به مشام می‌رسد: عدالت، آزادی، استقلال و اسلام بی‌ریا. این ارزش‌ها هنوز هم عزیزند و خواستنی. با

عدالت، فقر و تبعیض رخت بر می‌بندد، با آزادی استبداد و خفغان به درک می‌رود، با استقلال وابستگی و ذلت نوکری اجانب منتفی می‌شود، و با اسلام بی‌ریا ارزش‌های مورده‌قبول اکثر مردم پشتونه تصمیم‌سازی‌های کلان و قانون‌سازی‌های خُرد قرار می‌گیرد. انقلاب اسلامی یکی از بزرگ‌ترین و قایع قرن بیستم بوده است. به دلایل مختلف، این انقلاب مردمی به همه اهداف متعالی خود نرسیده است. انقلاب ۱۳۵۷ بارقه امیدی در دل شیعیان، مسلمانان و همه تودهای تحت ستم و انسان‌های منصف بود.

حکومت برآمده از این انقلاب، یعنی جمهوری اسلامی، قرار بود پیوند ارزش‌های اسلامی در قالب جمهوریت و دموکراسی باشد. قرار بود قدرت در تمامی سطوح آن در مقابل ملت به شکل نهادینه پاسخ‌گو باشد. قرار بود همه مقامات تحت قانون و مقید به قانون باشند و مقام فوق قانون مدام‌العمر با اختیارات نامحدود به زبانه‌دانی تاریخ رفته باشد. قرار بود هیچ‌کس به خاطر عقیده و فکر و اظهارنظر تحت تعقیب قرار نگیرد. قرار بود هیچ‌کس به واسطه انتقاد از حاکمان به زندان نیفتد. قرار بود میزان رأی ملت باشد. قرار بود هیچ قشر و طبقه و گروهی از حقوق و امتیازات ویژه برخوردار نباشد. قرار بود تبعیض و فقر و شکاف طبقاتی رخت بریندد. قرار بود دانش و کارشناسی و خردمندی ملاک تصمیمات سیاسی باشد. قرار بود خویشاوندی و ارادتمندی و مذاхی ملاک ارتقای مقام نباشد. قرار بود مصالح ملی ملاک تصمیمات حکومت و دولت باشد. قرار بود نهادهای نظارتی انتخابی قوی همه مقامات ریز و درشت را کنترل کنند. قرار بود روزنامه‌ها آزاد باشند و به عنوان چشم بصیر و زبان گویای ملت انجام وظیفه کنند، قرار بود همگان از امکان دادرسی عادلانه برخوردار باشند و... این‌ها ارزش‌های صدر انقلاب اسلامی است.

میرحسین موسوی به این ارزش‌ها از صمیم قلب اعتقاد دارد و می‌خواهد در حد مقدور برای تحقق آن‌ها کوشش کند. این‌ها همان ضوابطی است که به اصلاحات معنی می‌دهد. قرار است که «جمهوری اسلامی» که مدت‌هاست از مسیر اصلیش منحرف شده و توسط برخی قدرت‌پرستان به «حکومت اسلامی» نزدیک شده، اصلاح گردد و جمهوری اسلامی با نکات فوق محقق شود. اصلاحات چیزی جز تطهیر جمهوری

اسلامی از رسوبات استبدادی و قانون‌گریزی و آزادی‌ستیزی نیست. اصلاحات یعنی بازگشتن به اصل «میزان رأی مردم است» یا دموکراسی. اصلاحات واقعی یعنی بازگشت به قرائت علوی از اسلام نبوی. اصلاحات یعنی پایان دادن به عریضه‌نویسی و برخلاف نص سیاست امام علی علیه السلام مردم را پیاده دنیال موكب مقامات ندوانند. پیگیری مصراًنه اما مسالمت‌آمیز اهداف متعالی انقلاب اسلامی – که به برخی از آن‌ها در بالا اشاره شد – همان اصلاح طلبی است. اصلاح طلبی قرائت خردمندانه جمهوری اسلامی است.

۷. من نام میرحسین موسوی را در بحبوحه انقلاب شنیدم و قبل از آن با آراء روشن‌فکرانه زهرا رهنورد بهویژه در مسئله پوشش زن مسلمان آشنا شدم. رهنورد و موسوی از دانش‌آموختگان مدرسه «روشن‌فکری اسلامی»‌اند. مدرسه‌ای که استاد آن شریعتی و مطهری و طالقانی و بازرگان و بهشتی بوده‌اند. موسوی هنوز به آموزه‌های استوانه‌های این مدرسه باور دارد. اینکه رئیس‌جمهور اهل عمل، پیرو مدرسه روشن فکری اسلامی باشد، نه تنها عیب نیست، که حُسن است. او جهت‌ها و سویه‌های تصمیمات خود را از این مدرسه می‌گیرد و با انکا به بدنه کارشناسی قوی علمی و پشتونه خرد جمعی کشور را اداره می‌کند.

در مدرسه روشن‌فکری اسلامی وحی الهی حکیمانه و خردمندانه قرائت می‌شود، قرآن قلب اسلام تلقی می‌گردد، اجتهاد بصیر در عرصه اعتقادات و شریعت راه می‌گشاید، اگرچه هیچ گزاره عقل‌ستیزی به اندیشه اسلامی اذن ورود نمی‌یابد، اما عرض عریض عالم غیب نیز به پهنانی عقل خُرد بشری فرو کاسته نمی‌شود، عدالت واقعاً سنجه احکام غیرعبادی فقهی می‌شود، و احکام موقت دوران نزول به عنوان احکام ثابت فرازمانی معرفی نمی‌شود. در مدرسه روشن‌فکری اسلامی قرار نیست امور مشترک همه ادیان، یا معنویت یا عرفان یا اخلاق یا حقیقت به نام اسلام عرضه شود. در مدرسه روشن‌فکری اسلامی همه اجزای اسلام از ایمان و اخلاق و عبادات و اجتماعیات در کنار هم مورده‌عایت قرار می‌گیرد. در این مدرسه در عکس‌العمل به استفاده ابزاری حاکمان از دیانت و فقاهت و شریعت، فقاهت و شریعت به بهای ارتقای عرفان و معنویت تحفیر و تقلیل نمی‌شود. پیروان مدرسه روشن‌فکری اسلامی در عین

استفاده از دستاوردهای خرد بشری که در قرون اخیر در تحقیقات دانشمندان مغرب زمین متمرکز است، از نقد عالمانه اندیشهٔ غربی بهویژه سیاست‌های زیادت‌طلبانه آمریکا و غدهٔ سلطانی اسرائیل غافل نیستند. مدرسهٔ روش‌نگری اسلامی اهل تعامل و دادوستد با مدرنیته است، نه اینکه به دنبال انطباق اسلام بر مدرنیته (اسلام مدرن) یا مدرنیته بر اسلام (مدرنیته اسلامی) باشد. در مدرسهٔ روش‌نگری اسلامی در کنار نقد رویکرد سنتی، کار ایجابی نیز فراموش نمی‌شود. در این مدرسه در عین بازسازی منضبط اندیشهٔ اسلامی بر اساس روش اجتهاد، وحی الهی به معارف بشری فرو کاسته نمی‌شود. در مدرسهٔ روش‌نگری اسلامی دانش دینی و تخصص اجتهادی نقش برجسته‌ای دارد.

در زمانی که دولتِ مرورِ خرافات، با حراج بیت‌المال، سیاست‌های عوام‌فریبانه را نصب‌العین خود کرده است، پادزهر آن، کوشش برای انتخاب رئیس جمهوری مجرّب و عمل‌گرا از پیروان مدرسهٔ روش‌نگری اسلامی است که بتواند در حد مقدور به تحقق ظرفیت‌های بر زمین مانده قانون اساسی در محورهای عدالت، آزادی و استقلال دست یازد. میرحسین موسوی نامزد مدرسهٔ روش‌نگری اسلامی در شرایط مضيق دوران محنت معاصر است.

به فرزندان عزیزم، پویشگران موج سوم درود می‌فرستم و به همه آن‌ها اکیداً توصیه می‌کنم رعایت اخلاق و انصاف از الزامیات مدرسهٔ روش‌نگری اسلامی است، اگرچه به مهندس میرحسین موسوی رأی می‌دهیم اما پیروزی شیخ‌مهدی کروبی را نیز پیروزی اصلاح‌طلبی می‌دانیم.

متأسفم که در میان شما نیستم، اما دلم برای ایرانی آباد، آزاد و مقتدر می‌تپد، ایرانی که تجسم خردمندی و تدبیر و ارزش‌های اسلامی باشد.

بخش اول
مقالات

در سوگ مشروعیت بر باد رفته

بازسازی توجیه شرعی مهندسی انتخابات از دیدگاه رسمی^۱

انا الله وانا اليه راجعون

يا ايها الذين اامنوا كونوا قوامين بالقسط شهداء لله ولو على انفسكم او الوالدين والاقربين إن يكن غنياً او فقيراً فالله أولى بهما فلاتتبعوا الهوى ان تعذلوا وإن تلوا أو تُعرضوا فإن الله كان بما تعملون خبيراً^۲ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید کاملاً به عدالت قیام کنید، برای خدا گواهی دهید اگرچه (این گواهی) به زیان خود شما یا پدر و مادر یا نزدیکان شما بوده باشد، چه اینکه اگر آن‌ها غنی یا فقیر باشند خداوند سزاوارتر است که از آن‌ها حمایت کند، بنابراین از هوی و هوس پیروی نکنید که از حق منحرف خواهید شد، و اگر حق را تحریف کنید و یا از اظهار آن اعراض نمائید خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»

بالاترین سرمایه یک حکومت مشروعیت آن و اعتماد شهروندان آن کشور به دولتمردان و حکمرانان است. انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ایران از زاویه مشارکت کم سابقه ایرانیان سند افتخار جمهوری اسلامی بود. تمکن به نتیجه واقعی انتخابات و امانت داری و صداقت، وظیفه قانونی، اخلاقی و دینی مسئولان جمهوری اسلامی بود. متأسفانه قرائن مطمئن مدنی خبر از جایه‌جائی گسترده آراء مردم، تقلب سازمان یافته، مهندسی ناشیانه نهادینه و خیانت در امانت ملی دارد.

شواهد خیانت در امانت ملی

مشاهدات عینی متواتر جمع کثیری از هموطنان، اطلاعیه‌های آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی به‌ویژه بیانیه استرجاع مهندس موسوی خطاب به مراجع تقليد و عالمان دین، گزارش رئیس کمیته صیانت از آراء ستاد وی، گزارش‌های ناشیانه وزارت کشور، تأیید عجلانه نتیجه انتخابات توسط مقام محترم رهبری قبل از پایان

۱. ۲۴ خرداد ۱۳۸۸، سالروز تولد فاطمه زهرا.
۲. نساء / ۱۳۵.

مهلت قانونی شکایات و پیش از تأیید صحّت انتخابات از سوی نهادهای قانونی، و بالاخره موج دستگیری گسترده فعالان سیاسی اصلاح طلب ساعتی پس از اعلام نتیجه انتخابات از علائم وقوع این فاجعه ملی است.

برفرض خطا بودن تمامی قرائن فوق، افکار عمومی با پرسشی بسیار جدی درباره صحّت انتخابات موافق است که رفع ابهام فوری می‌طلبد. وزارت کشور دولت نهم و ستاد انتخابات آن به دلایل متعدد از جلب اعتماد ملی در زمینهٔ صیانت آراء ناتوان است. شورای نگهبان که علی القاعد وظیفه خطیر نظارت بر حسن اجرای انتخابات را به عهده دارد، به واسطه سوابق قیم‌مآبانه و غیر منصفانه و تفسیر ناروای نظارت استصوابی سالهاست که به یکی از عوامل تجدید سلامت انتخابات در ایران بدل شده است. قوه قضائیه که باید شاقول سلامت نظام باشد، به هر دلیل به واسطه ضعف مفرط آن، از دادستانی و استیفادی حقوق ملت بازمانده است.

بسیاری از دوستداران انقلاب اسلامی و دلویزان نظام جمهوری اسلامی انتظار داشتند که مقام محترم رهبری جمهوری اسلامی به مثابهٔ ناظری عادل و منصف از دو رکن جمهوریت و اسلامیت نظام در چارچوب قانون اساسی محافظت کند و با ارتفاع گرفتن از سطح سلاطیق متفاوت در منازعات سیاسی نقش داوری بی‌طرف و سمبول وحدت ملی را ایفا کند. دفاع مکرر و بی‌سابقهٔ معظم له از رئیس دولت نهم و سکوت رضایتمدانه ایشان در برابر تخلفات نهادینه دکتر محمود احمدی‌نژاد و بالاخره تأیید پیش‌هنگام نتیجه دست‌کاری شده انتخابات دهم، این انتظارات را نقش بر آب کرد.

به شهادت اکثر اقتصاددانان، عالمان سیاست، جامعه‌شناسان، حقوق‌دانان، روشن‌فکران، نویسنده‌گان، هنرمندان و فعالان سیاسی آقای احمدی‌نژاد فردی دروغ‌گو، مزوّر و غیرقابل اعتماد است. سوءتدبیر در عرصهٔ سیاست داخلی و ماجراجوئی در عرصهٔ سیاست خارجی در سالیان اخیر منافع ملی ایران را به شدت به خطر انداخته است. نقض مکرر قانون اساسی و مصوبات مجلس و هزینه کردن بیت‌المال در تبلیغات شخصی کمترین اتهام وی در ضمیر ملت ایران است.

به نظر بسیاری از ایرانیان در نتیجهٔ اعلام شده انتخابات دهم جای نفر اول و دوم عوض شده است، به عبارت دیگر آراء اعلام شده با آراء به صندوق ریخته شده تفاوت

ماهی دارد. بر اساس شواهد مدنی متعدد رئیس جمهور منتخب مهندس میرحسین موسوی است و دکتر احمدی نژاد رئیس جمهور منصوب و مهندسی شده است. براین اساس مقام ریاست جمهوری توسط فردی غیرمنتخب «غصب» شده است. این شایعه به حدی در اذهان عمومی ایرانیان قوی است که نیاز به اعتمادسازی ملی از سوی مسئولان امر دارد.

این جابه‌جایی به این شدت در تاریخ جمهوری اسلامی بی‌سابقه است. رأی مردم امانت قانونی، اخلاقی و شرعی در دست مسئولان امر است. به‌حال اکنون تشخیص اکثربیت شهروندان ایرانی متفاوت با نظر مقام محترم رهبری و مجموعه تحت امر ایشان است. راه حل خداپسندانه، اخلاقی و منطقی (از راه حل قانونی یاد نکردم به‌حاطر اینکه سوگوارانه تمام مجاری قانونی را مسدود کرده‌اند) ابطال نتیجه خلاف‌واقع اعلام شده، بازشماری آراء با حضور نمایندگان نامزدها و تعیین حکمیت ملی بین ملت و مسئولان و در نهایت تجدید انتخابات است. تمکین به این پیشنهاد عقلائی که خواست بسیاری از عالمان دین است، به اکثر شباهت پیش آمده درباره انتخابات پاسخ خواهد داد و بر اساس ضربالمثل «آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است» به استحکام پایه‌های جمهوری اسلامی خواهد انجامید.

در صورتی که این پیشنهاد مورد قبول مقام محترم رهبری واقع نشود، معنای آن کاهش زائد الوصف اعتماد ملی و بر باد رفتن مشروعیت نظام جمهوری اسلامی از منظر اکثر شهروندان ایران است. واضح است که مباشران، طراحان و آمران دستکاری در آراء ملت، فعلی حرام، ضداخلاقی و غیرقانونی مرتکب شده‌اند، علاوه بر آن تضییع «حق الناس» آن‌هم در این سطح گسترده، به وهن اسلام انجامیده و حرمت آن مؤکد است. آن‌ها که این تجاوز به حقوق ملی را بدون اعتراض نظاره کنند به واسطه ترک فریضه امر به معروف و نهی از منکر و سکوت در برابر ظلم و غصب، از عدالت ساقط شده افرادی غیراخلاقی و متخلف به حساب می‌آیند، چه برسد به مباشران و طراحان و آمران. یقیناً در این فاجعه، سبب، اقوی از مباشر است و سلب عدالت و مشروعیت کمترین ره‌آورده این فعل شنیع است. نظامی که به‌نام اسلام مزین است بالاترین انتظار از آن امانت‌داری و صداقت است، راستی اگر آنرا هم از دست بدهد چه برای عرضه

کردن دارد؟

ضربهای که اقدام خلاف قانون، اخلاق و دین، دست بردن نهادینه و مزوّرانه در آراء ملت به اعتقادات و ایمان مردم و وجهه اسلام در جهان وارد می‌کند با هیچ دستاورده قابل مقایسه نیست. این تقلب بی‌سابقه مصدقابارز دین به دنیا فروختن است. اما مسئله ابعاد بزرگ‌تری هم دارد. و آن اینکه افرادی به عنوان «ایغای وظيفة شرعی» این فعل حرام را مرتکب شده باشند. در برداشت رسمی، مصلحت نظام از اوجب واجبات است. مصلحت نظام که توسط شخص ولی امر مسلمین جهان تشخیص داده می‌شود، در صورت تعارض با عبادات و معاملات بر تمام احکام اولیه شرعی مقدم است. معنای ولایت مطلق فقیه در این برداشت رسمی جز این نیست. ولی فقیه حق دارد عندالمصلحة نماز و روزه و حج و مضاربه و مساقات را تعطیل کند و بالاتر از این ها هم مسائلی است...

توجیه شرعی مهندسی انتخابات

اگر به‌زعم معظم له مصلحت نظام در بالا آمدن فردی به عنوان رئیس جمهور تشخیص داده شد، بر ولایت‌مداران شرعاً واجب است که همو را بالا بیاورند، امانت‌داری یعنی اطاعت محض اوامر ولی امر. و از قضا رئیس ستاد انتخابات وزارت کشور نیز بر این باور (کسب رضایت ولایت امر) تصریح کرد. ولایت‌مداران در برابر ولی خود مسئولند و امانت‌داری چیزی جز سپردن مسئولیت به اهلش نیست و این اهلیت را ولی فقیه تعیین می‌کند نه مؤلّی علیهم.

معنای مردم‌سالاری اسلامی که جهان را انگشت به دهان کرده این است که مردم از تصمیمات ولی امر اطاعت و حمایت کنند. انتخابات تجدید بیعت با مقام معظم رهبری است. اینکه رهبران و حکمرانان به انتخاب مردم گردن بگذارند همان معنای دموکراسی متعفن غربی است. در مردم‌سالاری دینی این مردم‌مند که در حوزه عمومی به صلاح‌دید رهبران و حکمرانان تن می‌دهند. به فرموده یکی از فقیهان محترم نظریه پرداز دیدگاه رسمی، برگزاری انتخابات در نظام ولایت فقیه تنها برای رفع شبّه استبداد از سوی مخالفان است، نه بیشتر و الا خود انتخابات که موضوعیت ندارد.

اگر برای مصلحت نظام بتوان نرخ تورم را بسیار کمتر از واقع اعلام کرد، یا در آمار

دست کاری کرد، یا قبل از اثبات در دادگاه صالحه در برابر چشم خلائق با آبروی مؤمنان بازی کرد؛ بدیهی است که برای مصلحت نظام می‌توان از صندوق رأی کسی را به در آورد که به نظر زعمای امر، به صلاح کشور باشد. و چه مصلحتی بالاتر از مصلحت نظام؟ و آیا همین مُسوَّغ (مجوز) شرعی دروغ مصلحت‌آمیز نیست؟ براین اساس آنچه از سوی مأموران محترم وزارت کشور اتفاق افتاده (یا شبھه بسیار جدی وقوع آن مطرح است) مهندسی چند لایه انتخابات است که فعلی واجب و مشروع بوده نه تقلب در آراء مردم که فعلی حرام باشد. اینکه عنوان فعل انجام شده اولی باشد یا دومی به عهده ولی مطلق فقیه است. اگر کسی چنین حقی را برای ولی امر به رسمیت نشناشد، او به اصل مترقبی ولايت مطلقه فقیه قائل نیست.

آنچنان‌که دبیر محترم جامعه مدرسین و فقیه عالی قدر شورای نگهبان تصريح کرده است آنچه به عنوان وظائف رهبری در اصل یکصد و ده قانون اساسی ذکر شده از باب مثال است نه احصاء اطلاق ولايت فقیه یعنی هر آنچه ایشان برای حفظ نظام صلاح بداند مطلقاً مجاز است. اینکه این اعمال ولايت از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام صورت بگیرد یا نه به عهده خود معظم له است و هیچ الزامی برای ایشان ایجاد نمی‌کند. اصولاً مشروعیت قانون اساسی و تمام ارکان نظام به امضای ولی مطلق فقیه بسته است نه بر عکس. کسانی که تحت تأثیر تبلیغات مسموم دشمنان اسلام قرار دارند، مهندسی چند لایه انتخابات را تقلب قلمداد می‌کنند.

آنچنان‌که دیگر فیلسوف نظریه پرداز جریان رسمی، تصريح کرده ولی فقیه حق دارد تک‌تک مقامات قضائی، اجرائی و تقنینی اعم از رئیس جمهور (بخوانید معاونت اجرایی) و نمایندگان مجلس قانون‌گذاری (بخوانید اعضای معاونت مشورتی تقنینی) را نصب کند. در هر صورت مشروعیت این مقامات حتی اگر ظاهراً منتخب مردم هم باشند به تنفیذ و تصویب ولايت مطلقه فقیه است نه بر عکس. این اتهام که مشروعیت نظام با مهندسی چند لایه‌ای انتخابات زیر سؤال می‌رود، زائیده القائل شیاطین است. بر عکس مشروعیت انتخابات به برآورده کردن نظر مقام معظم رهبری متوقف است و ایشان هم بحمدالله در کمتر از بیست و چهار ساعت نتیجه این انتخابات مهندسی شده را تأیید کامل فرمودند.

اینکه برخی به جمله مشهور مرحوم آیت الله خمینی تمسک می‌کنند که «میزان رأی مردم است»، آن‌ها نمی‌دانند که بر اساس اصل مترقبی ولايت مطلقه فقيه – که تا ظهور امام عصر عَلَيْهِ السَّلَامُ غيرقابل تغيير است – هر امری مقید است جز ولايت مطلقه. لذا «میزان رأی مردم است تا آنجاکه ولی فقيه صلاح بداند». اگر ولی امر موردی را صلاح ندانست و لو اکثريت ملت هم رأی داده باشد، اکثرهم لا يعقلون، معنای ولايت مطلقه همین است.

به علاوه با وجود ولی امر حیّ چه حاجت به استناد به نظر ولی امر می‌یست؟ نظر مبارک ولی امر مسلمین جهان به ریاست جمهوری جناب دکتر محمود احمدی نژاد است، حالاً اگر اکثريت ملت ایران میرحسین موسوی را هم انتخاب کرده باشند، معنای ولايت مطلقه فقيه ترجیح الزامی رأی همیشه صائب ولی امر بر رأی اکثريت مردم است. مردم در انتخاب خود امکان اشتباہ دارند کما ینكه با انتخاب موسوی اشتباہ کردن و مقام معظم رهبری با دوراندیشی پیامبرگونه خود – که مستظره به تأییدات حضرت صاحب الامر عَلَيْهِ السَّلَامُ است و لذا خطانایزیرند – اشتباہ مردم را اصلاح و مصلحت نظام را انشاء فرمودند.

آنچه شمهای از آن گذشت تصویر اجمالی دیدگاه رسمي است که به تناب از دهان مسئولان امر شنیده شده و لازمه منطقی آن، توجیه شرعی مهندسی انتخابات است. اگر کسی در کبرای مسئله تردید دارد، بسم الله نقض آنرا مستدلاً اثبات کند. و اگر در صغای مسئله مناقشه دارد دلیل نقض خود را ارائه کند تا افکار عمومی را قانع کند. من کاری جز انعکاس ضمیر خفتة اکثر ايرانيان و بازسازی توجیه شرعی مهندسی انتخابات از دیدگاه رسمي نکرده‌ام. اگر خطاست به فرموده قرآن «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین».

در فقه اهل سنت در طول تاریخ در زمان خلفای اموی، عباسی و عثمانی فقیهان بزرگ اشعری همواره با برجسته کردن عنصر آرامش و امنیت و وحدت امت، ظلم و بیداد حکام را توجیه شرعی می‌کردند و اطاعت مطلقه اولی الامر ولو ظالم را واجب و قیام عليه وی را حرام و معصیت و شق العصای مسلمین می‌شمردند. در مقابل فقیهان شیعه همواره بر عنصر عدالت تأکید کرده، هر نوع همکاری با «ولايت جائز» را حرام

اعلام می‌کردند. حتی در زمان سلاطین شیعه دیلمی و صفوی و قاجاری این امر باعث نشد که در شرط لزوم عدالت والی تجدیدنظر کنند.

زمانی که شیخ فضل الله نوری استبداد محمدعلی شاهی را با عنوان حکومت مشروعه توجیه شرعی می‌کرد، رهبر دینی نهضت مشروطه آخوند خراسانی به وی یادآوری کرد که اگر چه در زمان غیبت، حکومت مشروعه (بخوانید حکومت اسلامی) ممتنع است، اما تنها حکومت مشروع حکومت مبتنی بر عدالت است که قدرت سیاسی مقید و محدود به قانون و تحت نظارت نمایندگان مردم باشد. راستی ما را چه می‌شود که پس از چندین قرن عدالت را فدای مصلحت می‌کنند و فقه «عدالت محور» اهل بیت جای خود را به فقه «مصلحت محور» مدرسه خلافت می‌دهد و کوشش می‌شود حوزه‌های مستقل تشیع همانند جامع الازهر وابسته به حکومت شوند (دارای ردیف در بودجه دولتی) و در شهر طباطبائی و بهبهانی راه میدان آزادی از بزرگراه شیخ فضل الله نوری بگذرد؟

استحاله جمهوری اسلامی

آنچه از رئیس جمهور تحمیلی و تقلب و تزویر در انتخابات یا حتی توهمند آن در افکار عمومی اسفبارتر است، استحاله «جمهوری اسلامی» به «حکومت اسلامی» یا همان حکومت مشروعه پیش‌گفته است. فرق جمهوری اسلامی با حکومت اسلامی دقیقاً در نقش رأی و انتخاب مردم است. در جمهوری اسلامی انتخاب مردم تعیین کننده است و همه مقامات موظفند به رأی جمهور تمکین کنند. در حکومت اسلامی انتخابات نمایشی است و به معنای بیعت با نظام و مطاوعه رهبری است. در حکومت اسلامی این آحاد مردمند که موظف به تأمین نظر ولی امر هستند، نه اینکه مسئولان موظف به تأمین رضایت و مطالبات ملت باشند. در حکومت اسلامی مشروعيت مقامات به انتصاب از سوی ولی امر است و مصلحت نظام که توسط ولی امر تشخیص داده می‌شود بر عدالت و قانون و اخلاق و شرع (احکام اولیه و ثانویه) مقدم است. در جمهوری اسلامی مشروعيت نظام به رعایت عدالت و قانون و اخلاق و دین است و هیچ مصلحتی بالاتر از رعایت عدالت و اخلاق و قانون و ارزش‌های دینی نیست. در طول حیات سی ساله «جمهوری ولائی» (ترکیب جمهوری اسلامی و ولایت

فقیه) اندیشه جمهوری اسلامی (جمهوری به همان معنا که همه جا جمهوری است البته با رعایت ارزش‌های اسلامی و تأکید بر رعایت دموکراسی و حقوق بشر) با اندیشه حکومت اسلامی (مبتنی بر ولایت فقیه، پاکیزه از رسوبات غربی از قبیل جمهوریت و دموکراسی) رقابتی نفس‌گیر داشته است. به نظر بسیاری از طرفداران انقلاب اسلامی در دهه اول پس از انقلاب اسلامی حداقل در عمل، بنیانگذار جمهوری اسلامی کم‌وپیش به‌ویژه در مقابل محافظه‌کاران سنتی از اندیشه جمهوری اسلامی دفاع می‌کرد. به‌حال در دو دهه اخیر اندیشه جمهوری اسلامی توسط نهادهای انتصابی همواره تضعیف شده است، به‌ویژه در چهار سال اخیر جریان «حکومت اسلامی» نظرًا و عملاً توسط رئیس دولت ستوده شده است.

با مهندسی ناشیانه نتیجه انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ تیر خلاص به پیکر نیمه‌جان جمهوری اسلامی شد و آخرین بازمانده مشروعیت جمهوری اسلامی – که همانا صداقت و امانت‌داری نسبی انتخاباتش بود – در پای مصلحت نظام اسلامی قربانی شد. نظام حکومت اسلامی ترجیح داد تجربه بهزعم وی تلغی دوران مردمی اصلاحات را تکرار نکند و با انشای آنچه از آن به حکم حکومتی مهندسی چند لایه‌ای انتخابات یاد می‌شود به افتخارات سالیان اخیر تداوم بخشد. افتخاراتی که به‌زعم متقدان مشفق چیزی جز قانون‌گریزی، سوءتدبیر، ماجراجوئی، قشری‌نگری و دروغ‌گوئی نبوده است. **آلمَ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفُرًا وَأَخْلَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ أَبْوَارٍ** آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را به کفران تبدیل کردند و جمعیت خود را به دارالبوار (نیستی و نابودی) کشانند؟

همچنان‌که در ایران آزادی بیان هست، اما متأسفانه آزادی پس از بیان نیست؛ انتخابات اخیر نیز با مشارکت بالای مردم برگزار شد، اما مشکل در صیانت از آراء مردم و اعلام نتایج واقعی و مهندسی نشده انتخابات است. آنچه از آن به عنوان حکم حکومتی مهندسی چند لایه‌ای انتخابات یاد می‌شود نقطه عطفی در اندیشه سیاسی معاصر شیعه، استحاله جمهوری اسلامی و انکای حکومت اسلامی به زور عریان و سرکوب گسترده‌تر مطالبات قانونی اکثریت ملت ایران منجر می‌شود. حکومتی که به

ملت خود راست نگویید بی‌شک حافظ منافع ملی در برابر زیاده‌خواهی‌های قدرت‌های سودجوی خارجی هم نخواهد بود. ابراز انزجار نخبگان و روشن‌فکران به‌ویژه عالمندان دین از بر باد دادن باقیمانده مشروعيت جمهوری اسلامی و اعتراض مسالمت‌آمیز به متجاوزان به حقوق ملی کمترین وظیفه اخلاقی و دینی است. نحوه مواجهه مدعیان پیروی امام علی علیه السلام با منتقادان ناصح و مخالفان قانونی سنگ محک دیگری برای سنجش صداقت حکمرانان حکومت اسلامی است. امام علی علیه السلام – که درود خدا بر او باد – همواره حق‌جوئی و انتقاد مسالمت‌آمیز را تشویق کرده، از حقوق مسلم مردم می‌دانست و هرگز منتقادی را به داغ و درفش و زندان و سلب حقوق اجتماعی محکوم نکرد.

إن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا أَسْتَطَعْتُ وَ مَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللهِ عَلَيْهِ تَوْكِلْتُ وَ إِلَيْهِ أُرِيبُ^۱

تنفيذ در مسجد ضرار^۱

خلاصه: برخلاف فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای جنبش سبز ملت ایران «تقلید مغلوط انقلاب ۵۷» نیست، بلکه تأسی آگاهانه به انقلاب مردمی‌ای است که با رهبری مغلوط ایشان از مسیر اصلی منحرف شده است. آنچه مغلوط بوده و هست، شیوه مدیریت و کشورداری ایشان است که به بحران ملی و خسارت جانی، مالی و آبروئی ایران منجر شده است. ایشان با تمثیل، جنبش سبز ملت ایران را «کاریکاتور انقلاب اسلامی» خطاب کردند. اما برخلاف نظر ایشان، ما کاریکاتور انقلاب نیستیم، ما ادامه منطقی انقلابیم، که به دنبال تحقق اهداف انقلاب اما با روش اصلاح طلبانه و به دور از خشونت، می‌خواهیم عرصه سیاست کشورمان را از طاغوت‌ها، مستکبران، دیکتاتورها و مدعیان الوهیت پاک‌سازی کنیم.

آیت‌الله خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی ایران آنچنان‌که قابل‌پیش‌بینی بود، اعتراضات مردمی و مخالفت نخبگان را به هیچ گرفت و با تنفيذ حکم ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد، مشروعيت رهبری خود را به ریاست‌جمهوری فرد موردنظرش گره زد. آنچه دیروز ۱۲ مرداد ۱۳۸۸ در حسینیه امام خمینی خیابان پاستور تهران اتفاق افتاد، برای نخستین‌بار بود که وی با بایکوت اکثریت نخبگان ایران مواجه شد. در این مراسم نه از رفیق پنجاه ساله رهبری (رئیس مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) خبری بود نه از رؤسای جمهور و رؤسای مجالس پیشین، نه از بیت بنیانگذار جمهوری اسلامی کسی آمده بود، نه کسی به نمایندگی از مراجع تقلید قم شرکت کرده بود. اگرچه حسینیه پر بود، اما بهجای رجال مستقل و باسابقه سیاسی، مقامات لشکری و کشوری منصب و مأموران و نمایندگان ولی فقیه و تعدادی از بازیگران تلویزیون و ورزشکاران آمده بودند، یا به زبان دقیق‌تر آورده شده بودند.

سکوت اکثر نخبگان و عدم پشتیبانی از مواضع رهبری در انتخابات اخیر، باعث

گلایه ایشان در روز مبعث شد: «همه ما خیلی باید مراقب باشیم؛ خیلی باید مراقب باشیم؛ مراقب حرف زدن، مراقب موضع گیری کردن، مراقب گفتن‌ها، مراقب نگفتن‌ها. یک چیزهایی را باید گفت؛ اگر نگفته‌یم، به آن وظیفه عمل نکرده‌ایم. یک چیزهایی را باید بر زبان نیاورد، باید نگفت؛ اگر گفته‌یم، برخلاف وظیفه عمل کرده‌ایم. نخبگان سر جلسه امتحانند؛ امتحان عظیمی است. در این امتحان، مردود شدن، رفوزه شدن، فقط این نیست که ما یک سال عقب بیفتیم؛ سقوط است.» و امروز مقام رهبری پس از چند بار هشدار به نخبگان حکم مردودی آن‌ها را امضا کرد: «این انتخابات برخی خواص را مردود کرد.»

مردود شده‌ها اکثر نخبگان ایران بودند: اکثر مراجع تقلید، همه روشن فکران دینی، اکثر اقتصاددانان، عالمنان سیاست، حقوقدانان، جامعه‌شناسان، مهندسان، پژوهشکاران، هنرمندان و ورزشکاران در آزمون موردنظر رهبری مردود شدند، اما در برابر خداوند و در پیشگاه ملت روسفید و قبول شدند. از دیدگاه اکثر مردم ایران مقام رهبری با گره زدن سرنوشت خود به فردی همچون احمدی‌نژاد و با فاصله گرفتن از انصاف و بی‌طرفی و آتش گشودن به سوی فرزندان بی‌دفاع مردم معارض و شکنجه بازداشتی‌ها، مردود واقعی آزمون الهی اخیر بود. درست از روزی که مأموران اونیفورم‌دار و بی‌اونیفورم حکومت، اعتراض مسالمت‌آمیز مردمی که به دنبال آراء گم شده خود بودند، به عمد به اغتشاش کشاندند و به سوی مردم بی‌دفاع شلیک کردند، شعار «مرگ بر دیکتاتور» شعار دوم معارضان پس از شعار ملی «الله اکبر» شد.

آیت‌الله خامنه‌ای همچون محمد رضا شاه مخلوع، این صدای اصیل از دل برخاسته ملت را القای اجانب و تحریک بیگانگان قلمداد کرد، لذا همچون گذشته همه کاسه‌وکوزه‌ها را بر سر دشمن خراب کرد: «برنامه و تلاش دشمن در ایجاد دغدغه و دردرس برای مردم واقعیتی متکی بر اطلاعات است». عمق این اطلاعات مورد اشاره معظم‌له را می‌توان در زرفای کیفرخواست دادستانی تهران علیه فعالان اصلاح طلب یافت، کیفرخواستی که عاری از هرگونه بار حقوقی و تراویثات یک ذهن بیمار و مالی‌خولیائی بیشتر نیست. قبل از ایشان در جریان قتل فجیع دگراندیشان آن را به مأموران سازمان‌های جاسوسی اسرائیل نسبت داد، ولی دم خروس از جیب مأموران

وزارت فخیمه اطلاعات ایشان بهدر آمد، همان سربازان بدنام امام زمان. و البته شاهکلید در زندان به ظاهر خودکشی کرد تا مسبب و آمر آن قتل‌ها مشخص نشود. ما از اتکای تحلیل‌های مقام رهبری بر اطلاعات، خاطرات فراوانی داریم. این تنها یک نمونه بود. آنچه پس از اعلام نتایج انتخابات در جامعه اتفاق افتاد سلب اعتماد اکثر مردم از رژیم بود. اینکه آیت‌الله خامنه‌ای «جلب اعتماد مردم، وجود اعتماد متقابل میان نظام و مردم، وجود نشاط و امید در مردم را سه پیام اصلی انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری» ذکر کرده، به‌کلی برخلاف واقع است. درست برخلاف ادعای ایشان، اکثر ملت ایران به رژیم جمهوری اسلامی، به رهبری شخص ایشان، به دولت محمود احمدی‌نژاد، به قوه قضائیه، به مجلس شورا، به رادیو-تلویزیون حکومتی و به همه کارگزاران نظام به میزان عدم استقلالشان نسبت به رهبر بدین و بی‌اعتمادند.

شما و مجموعه گوش به فرماندان نیز به مردم رسید ایران بی‌اعتمادید. اگر اعتماد داشتید، اگر واقعاً معتقد بودید از پشتیبانی اکثریت ملت برخوردارید، این همه توسط شورای نگهبانان به‌جای مردم انتخاب نمی‌کردید و درست برخلاف اراده ملی در انتخابات‌های مختلف مهندسی نمی‌کردید. اگر به مردم و انتخابشان اعتماد داشتید آراء مردم را جایه‌جا نمی‌کردید و جای اکثریت و اقلیت را عوض نمی‌کردید. اکثریت ملت ایران معتقد‌ند نتیجه اعلام شده انتخابات خلاف واقع است، شما بر عکس معتقد‌دید نورچشم‌تان احمدی‌نژاد «منتخب بی‌چون و چرا اکثریت ملت» است. بسیار خوب، شما ادعای ملت را بی‌پایه می‌دانید، اکثریت ملت و اکثریت نخبگان نیز ادعای شما را باطل ارزیابی می‌کنند. یعنی دعوای حکومت و اکثریت ملت.

در چنین دعواهی که تمام ارکان حکومت اعم از مجریان، ناظران و رهبر از منظر اکثر مردم متهم محسوب می‌شوند، بی‌انصافی است که متقدان و مخالفان مسالمت‌آمیز را به مراجعته به ناظرانی دعوت کنیم که به شکل نهادینه بی‌طرفی را زیر پا گذاشته‌اند و یا سخن رهبری را فصل الخطاب بدانیم که خود را در حد دبیرکل یک حزب طرفدار دولت تزلّ داده است. در شرایطی که قانون به ابزاری برای سرکوب مخالفان و متقدان تبدیل شده و تنها به موادی از قانون عمل می‌شود که به نفع حاکمیت باشد، هرچند بیش از دو سوم مواد قانونی که به ضرر حاکمیت است، به امان خدا رها شده است، دم

زدن به قانون زمانی جدی تلقی خواهد شد که عمل به قانون را خود رهبر و مسئولان حکومتی آغاز کنند. به عنوان نمونه آیا رژیم جمهوری اسلامی به حق مخالفت و اعترافات مسالمت‌آمیز مردم یا حق محاکمه متهمان سیاسی و مطبوعاتی در دادگاه‌های علني، با حضور هیئت‌منصفه و برخورداری از وکیل در تمام مراحل دادرسی که مفاد صریح قانون اساسی است هرگز عمل کرده است؟

به نظر اکثر ملت ایران مقام رهبری، رئیس جمهور نورچشم ایشان، اعضای شورای نگهبان، مقامات منصوب ایشان در قوه قضائیه (اعم از مقامات ظاهرآ تشریفاتی همانند رئیس قوه قضائیه و دادستان کل کشور و مقامات منصوب واقعی همانند دادستان تهران) و اکثر راهیان فتگان به مجلس شورای اسلامی، قانون‌گریزترین و قانون‌ستیزترین مقامات تاریخ پس از انقلاب هستند. لذا زمانی که فریاد قانون‌خواهی آیت‌الله خامنه‌ای گوش فلک را کر می‌کند، کسی جدی نمی‌گیرد و اکثريت ملت ایران معتقدند ایشان علاوه‌بر اسم مستعار «نظام»، در وقایع اخیر از اسم مستعار «قانون» استفاده می‌کند. راستی کدام قانونی تفتیش عقاید، سلب آزادی‌های مشروع و قانونی مردم، پخش شو تلویزیونی اتهامات سیاسی قبل از اثبات در دادگاه صالحه، و گرفتن اقاریر خلاف‌واقع در زندان و تحت فشار و شکنجه را توجیه می‌کند؟

راه حل شرعی، عقلی و اخلاقی نزاع حکومت و ملت رجوع به حکمیت هیئت مرضی‌الطرفین است که داوریش فصل الخطاب است و حکمش لازم‌الاتباع. متقدان و مخالفان قانونی حکمیت، مراجع تقليد را مهم‌ترین اعضای چنین هیئتی می‌دانند. راه حل دیگر تن دادن حکومت به همه‌پرسی یا رفراندم است، از مردم پرسیم نظرشان چیست، آیا طرف احمدی‌نژاد و خامنه‌ای را می‌گیرند و یا طرف موسوی و خاتمی و هاشمی و کروبی را. به راستی اگر حکمیت در برخورداریش از اکثريت راست بگوید، در هر دو شیوه (حکمیت افراد مرضی‌الطرفین یا همه‌پرسی) پیروز بیرون خواهد آمد. گریز شدید از هرگونه حکمیت و رفراندم نشان از بودن ریگی درشت در کفش حکمیت است.

بازداشت‌های فراوان فعالان سیاسی و سران احزاب اصلاح طلب، تحت فشار قرار دادن آن‌ها برای اقرار به سناریوی مورد علاقه آیت‌الله خامنه‌ای یعنی خط گرفتن از

دشمن، سرکوب خونین اعتراض مسالمت‌آمیز مردم توسط مأموران اونیفرم‌دار و بی‌اونیفرم و بالاخره به شهادت رساندن جمعی از بازداشت‌شدگان بی‌گناه در زندان‌های رژیم، علائم گریزناپذیر عدم سلامت حکومت ایران در وقایع اخیر است.

کاریکاتور امیرالمؤمنین

به لحاظ شرعی به تصریح اعلم فقیهان زمان آیت‌الله‌عظمی متظری زمانی که مردم که ولی‌نعمت‌های واقعی حکومت هستند در امانت‌داری و صداقت کارگزارانشان در امر حکومت‌داری شک کردند، این وظیفه حکومت است که مراتب صداقت و امانت‌داری خود را برای صاحبان حق یعنی قاطبه مردم اثبات کند، این وظیفه ذوی‌الحقوق نیست که برای اثبات تقلب و فساد کارگزاران حکومتیشان اقامه دلیل کنند. رژیم جمهوری اسلامی به رهبری آیت‌الله خامنه‌ای تاکنون از اثبات امانت‌داری و صداقت خود در پیشگاه اکثریت ملت ایران عاجز بوده است. علاوه‌بر آن برای اتمام حجت کمیته صیانت از آراء دو نامزد اصلاح طلب که متشکّل از دو وزیر اسبق همین نظام است، اسناد و ادله فراوانی بر تقلب نهادینه و جابه‌جائی رأی اقلیت و اکثریت در زمان اعلام نتایج را اعلام کرده‌اند. این شواهد قانونی به تأیید سومین وزیر کشور اسبق نیز رسیده است (محتممی‌بور، موسوی‌لاری، عبدالله نوری).

براین اساس، اکثریت ملت ایران با تأسی به الگوی پیروز انقلاب اسلامی پس از سی سال دوباره برای محو دیکتاتوری و اصلاح نظام سیاسی از سلطنت اسلامی با تظاهرات مسالمت‌آمیز و الله اکبرهای شبانه دست به کار شد. رهبری این اعتراض‌های مردمی را یکی از مریدان بنیانگذار جمهوری اسلامی به عهده داشت، شال سبز سیادت را به گردن انداخت و از معترضان خواست با کمال آرامش از مساجد حرکت اصلاحی خود را آغاز کنند. میلیون‌ها معترض ایرانی در کمال پختگی و بلوغ سیاسی در تظاهرات تاریخی خود با وضوح از گم شدن آراء خود پرسیدند. نور چشم رهبری و معاون اجرائی منصوب ایشان (رئیس‌جمهور سابق) معترضان مسالمت‌جو را «مشتی خس و خاشاک» نامید و در روز تغییل، آیت‌الله خامنه‌ای جنبش سبز مردم ایران را «تقلید مغلوب از حضور مردم در انقلاب پرشکوه ۱۳۵۷ و یکی از کاریکاتورهای آن حرکت عظیم و ساخته و پرداخته دشمنان برای ضربه زدن به نظام اسلامی» ارزیابی کرده تأکید کرد: «با

مسجد ضرار و تقلید از امام خمینی نمی‌توان این مردم آگاه را فریب داد». حرکت سبز مردم ایران حرکتی خودجوش و مردمی است. از دل مردم و جوانان این مرز و بوم برخاسته است. ادامه منطقی انقلاب اسلامی و جنبش اصلاحات است. برخلاف نظر رهبر محترم بسیجیان و پاسداران و نیروهای انتظامی و امنیتی، اکثر مردم می‌خواهند همان چهار شعار بنیادی انقلاب ۵۷ را محقق کنند: استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی و بی‌ریا در چارچوب جمهوری اسلامی (به تعریف پیش‌نویس قانون اساسی). در آغاز استقرار نظام یک کلمه (ولایت فقیه) به این «جمهوری اسلامی» اضافه شد که تمام شاکله آنرا به هم ریخت و آنرا به «جمهوری ولائی» تبدیل کرد و در سال‌های اخیر به همت افرادی از قبیل آیت‌الله مصباح یزدی (که به نظر رهبر، مطهری زمانه است و پدر معنوی دولت «پروردگار احمدی‌نژاد») و آیت‌الله محمد یزدی (دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و نائب رئیس مجلس خبرگان) به سمت حذف جمهوریت و برقراری «حکومت ولائی» و «خلافت اسلامی» و «سلطنت مشروعه» پیش رفت.

در جنبش سبز ملت ایران قرار است نهال آزادی که در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای خشکیده است، دوباره سبز شود؛ عدالت سیاسی و اقتصادی و قضائی که چند دهه است با تبعیض و ستم زیر پا گذاشته شده است، احیا شود؛ به جای اسلام سیاه قساوت و خشونت و بی‌رحمی که در زبان و عمل نمایندگان ولی فقیه مشاهده کرده‌ایم، اسلام رحمانی، منطقی و دموکراتیک پایه ارزش‌های مؤمنان باشد؛ به جای فقیه‌سالاری و حق ویژه اقلیتی با توهمندی از جانب امام زمان و با اختیاراتی مطلق، مردم‌سالاری با رعایت انتخاب شهروندان و مقید بودن کلیه مقامات به حدود قانونی ملاک و معیار باشد.

برخلاف فرمایش آیت‌الله خامنه‌ای جنبش سبز ملت ایران «تقلید مغلوط انقلاب ۵۷» نیست، بلکه تأسی آگاهانه به انقلاب مردمی‌ای است که با رهبری مغلوط ایشان از مسیر اصلی منحرف شده است. آنچه مغلوط بوده و هست، شیوه مدیریت و کشورداری ایشان است که به بحران ملی و خسارت جانی، مالی و آبروئی ایران منجر شده است. ایشان با تمسمخ، جنبش سبز ملت ایران را «کاریکاتور انقلاب اسلامی» خطاب کردند.

آری به قول شما چهارده میلیون جمعیت معرض کاریکاتورند، و به نظر ما بیش از بیست میلیون؛ اما برخلاف نظر ولی امر بسیجیان و سپاهیان و لباس شخصی‌ها و انتظامی‌ها و اطلاعاتی‌ها، ما کاریکاتور انقلاب نیستیم، ما ادامه منطقی انقلابیم، که به دنبال تحقیق اهداف انقلاب اما با روش اصلاح طلبانه و به دور از خشونت می‌خواهیم عرصه سیاست کشورمان را از طاغوت‌ها، مستکبران، دیکتاتورها و مدعیان الوهیت پاک‌سازی کنیم. فرعون هم موسی و موسوی‌ها را «شِرِذمه قلیله» خواند که می‌خواهند دین مردم را از دستشان بربایند. ما کاریکاتور و خاشاک و شِرِذمه قلیله نیستیم. ما ملت سبز ایران با ندای روح بخش الله اکبرهایمان به اذن خدا فئة کثیره‌ایم.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، اجازه بدھید با ادبیات خودتان شما را مخاطب قرار دهم. شما می‌خواهید ادای امیرالمؤمنین علیهم السلام را درآورید، اما آنچه نصیب ملت ما شده، کاریکاتور بی‌ریختی است که بیشتر یادآور ظلم معاویه است تا شبیه عدل علی. اگر تردید دارید می‌توانید از مادر جوانانی بپرسید که زندانیان «زندان‌های استاندارد» شما زنده تحولیشان گرفتند و جنازه بی‌جانشان با دهان و دندان خُرد شده تحويل خانواده‌هایشان دادند. اگر شک دارید از پدران سوگواری بپرسید که مزء گس کاریکاتور رحمت نبوی با طعم باطوم و زنجیر مأموران لباس شخصی و گلوله بسیجی‌های شما را در تظاهرات مسالمت‌آمیز اوخر خرداد و اوایل تیر بر پشت و پهلوی پاره شده جوانانشان دیدند. مردم سبز هر شب پس از ذکر مقدس «الله اکبر» با شعار ملی «مرگ بر دیکتاتور» منظورشان دقیقاً همان «کاریکاتور» است که می‌فرمائید.

شما گستاخانه جنبش سبز مردم ایران را «ساخته و پرداخته دشمنان برای ضربه زدن به نظام اسلامی» معرفی کرده‌اید. متأسفانه حضر تعالیٰ کاملاً اشتباه کرده‌اید، دقیق‌تر بگوییم تجاهل العارف می‌فرمائید. نظام اسلامی مساوی و معادل شما و اوهام و آرزوهایتان نیست. اتفاقاً این جنبش و رهبر آن میرحسین موسوی به قصد اصلاح نظام اسلامی به شبیه مسالمت‌آمیز در برابر ظلم شما قیام کرده‌اند، اگر شما خود را به ندانستن می‌زینید، خدا بر درون و بیرون ما آگاهتر است. شما همانند دیگر دیکتاتورها عادت کرده‌اید، هر مخالفت و انتقادی را به دشمن نسبت دهید. از شما منصفانه می‌پرسم، آیا شما میزان حق و باطلید؟ آیا امکان ندارد کسی از شما انتقاد کند و برق

باشد؟ این منطق را در فرقه رجوی هم می‌بینیم، در رژیم سلطنتی هم لمس می‌کردیم که خود را محور عالم و آدم و حق و باطل می‌دانستند. خطرناک‌تر از دشمن بیرونی که قابل انکار نیست، تکبّر و نخوت و استکبار است، این نفس سرکش افّاره امروز بر شما مسلط است و به نام شما بر علیه این ملت موضع گرفته است. تا دیر نشده بر او مسلط شوید که از اسرائیل و آمریکا خطرناک‌تر است. ضمناً آیا روسیه و چین از خدا بی‌خبر دوست ملت ایرانند که شما را در سرکوب مردمتان یاری می‌کنند؟

راستی چه کسی بیشتر به نظام اسلامی ضربه زده است؟ شعارهای مسالمت‌آمیز «رأی من کجاست؟» این ملت یا قساوت و خشونت مأموران نشاندار و بی‌نشان شما؟ اعتراض‌های قانونی ما سبزها یا سوءتدبیر و ماجراجوئی‌های رئیس جمهور دروغگوی شما؟ انتقادهای مظلومانه و مشفقانه رهبران دینی سبز یا ظلم و بیدادگری شما؟ شما با ولایت مطلقه خود به صورت اسلام سیلی زدید. شما با سوء مدیریت خود تشیع را در دنیا بی‌آبرو کردید. شما با ندانمکاری‌ها و استبداد به رأی خود ایران و ایرانی را در دنیا سکه‌یک پول کردید. شما بیشترین آسیب و ضربه را به جمهوری اسلامی وارد کرده‌اید.

مسجد ضرار جمهوری اسلامی

و اما ساز جدیدی که کوک کرده‌اید و این جنبش را «مسجد ضرار» خوانده‌اید. اجازه بدھید برای آن‌ها که از عمق تهدید اخیر شما بی‌اطلاعند، مطلب را باز کنم. مسجد ضرار پایگاه منافقین مدینه بود که توسط خداوند به رسولش اطلاع داده شد. بر اساس آیه ۱۰۷ سوره توبه این مسجد توسط گروهی از منافقان برای زیان به مسلمانان، تقویت کفر، تفرقه میان مؤمنان و کمینگاه محاربین تأسیس شد. این منافقان سوگند یاد می‌کنند که نیتی جز نیکی و خدمت نداشته‌اند، اما خداوند گواهی می‌دهد که آن‌ها دروغگو هستند. پس از افشاءی توطئه منافقان توسط وحی الهی، این پایگاه نفاق تخریب شده برای عبرت خلائق به زباله‌دان تبدیل می‌شود. مسجد ضرار نماد استفاده ابزاری از مقدسات دینی در خدمت اهداف شیطانی است. اگر بر اساس ادله معتبر شرعی احرار شود که محلی در حکم مسجد ضرار است، معنایش جائز التخریب بودن آن، منافق بودن برپاکنندگان آن و بی‌ایمانی و کفر واقعی چنین افرادی است. مشابهت با مسجد ضرار

بزرگ‌ترین اتهامی است که جریان مسلط دینی می‌تواند به جریان‌های دینی رقیب خود وارد کند و آن‌ها را از صحنه به در کند. تخریب یک مسجد به عنوان مسجد ضرار در غیبت وحی الهی تنها زمانی میسر است که برای حکومت اختیاراتی همانند رسول الله ﷺ قائل شویم، یعنی برای حاکم، ولایت مطلقه‌ای باور کنیم که ورای احکام شرعی (اعم از اولی و ثانوی) باشد.

در دو دهه اخیر مساجد و حسینیه‌های برخی متقدان دینی رژیم با تمسک به همین عنوان تخریب یا تعطیل شده است. حسینیه شهدا (مدرس آیت‌الله‌عظمی منتظری) پس از انتقاد مشفقاره ۱۳ رجب سال ۱۳۷۶، مسجد مسلمانان اهل سنت در مشهد، حسینیه‌های دراویش نعمت‌اللهی گنابادی در قم، کرج و بروجرد نمونه‌هایی از این مساجد ضرار در زمان رهبری آیت‌الله خامنه‌ای است. از آنجاکه جنبش سبز هیچ مقر و پایگاهی ندارد تا تخریب شود و سوزانده شود و به زباله‌دانی تبدیل شود، شارحین موئیق ولایت امر یعنی امام جمعه موقت تهران سید‌احمد خاتمی و نماینده ولی فقیه در روزنامه وزین کیهان که به لقب «تک‌تیرانداز» از دو لب مبارک آقا مفتخر شده است، رمززاده‌ای کرده، مراد مولا و مقتداشان را از استعمال «مسجد ضرار» مشخص کردند: سر دادن الله اکبر، تأکید بر خط امام، و شال سبز.

از آنجاکه میلیون‌ها نفر از مردم ایران شب‌ها برای اعتراض به نتیجه دست‌کاری شده انتخابات و روش دیکتاتوری اداره کشورشان با صدای بلند الله اکبر می‌گویند خانه این افراد «مسجد ضرار» است. حملات سبعانه مأموران غیرمعذور حکومتی به خانه و کاشانه برخی از مردم تکبیرگوی تهران (برای نمونه آپارتمان‌های برج سبحان در بولوار کاوه که فیلم آن موجود است) عمل پیشاپیش به این حکم حکومتی بوده است. بسیاری از مردم با مقایسه شیوه مدیریت رهبر فقید و رهبر فعلی نسبت به شیوه موجود انتقامات جدی دارند (برای نمونه میرحسین موسوی، مهدی کروبی، سید‌محمد خاتمی، اکبر هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر ناطق نوری، انجمن اسلامی مدرّسین دانشگاه‌ها و...). بازداشت هفتاد نفر از اعضای تشکیل خط امامی اخیر در راستای «مسجد ضرار زدائی» از نظام بوده است.

رنگ سبز که رنگ بارز جنبش اخیر مردم ایران است، نیز خشم ولایت فقیه را باعث

شده، به قول نمایندهٔ وی در روزنامهٔ کیهان شبیه قرآن سر نیزه کردن عمرو عاص است. بر اساس حکم حکومتی آیت‌الله خامنه‌ای میلیون‌ها نفر از مردم ایران که از الله اکبر و رنگ سبز برای ابراز اعتراض مسالمت‌آمیز خود استفاده می‌کنند و با مقایسه مدیریت رهبر فعلی با رهبر قبلی او را نقد می‌کنند، از «اصحاب مسجد ضرار» و «منافق» محسوب می‌شوند. اکنون می‌فهمیم چرا مأموران لباس شخصی و بسیجی و نیروی انتظامی به قصد کشت، تظاهرکنندگان مسالمت‌جو را سرکوب می‌کردند، یا بازداشت‌شدگان تظاهرات و سران احزاب اصلاح طلب و فعالان سیاسی، آن‌گونه سبعانه شکنجه شده تحت فشار قرار دارند. ظاهراً از منظر حکومت ولایی با منافق جز این نباید رفتار کرد.

اما منکران ولایت مطلقه فقیه (یعنی کلیه مراجع طراز اول قم و نجف، تأکید می‌کنم کلیه مراجع) معتقدند تنها با اخبار وحی‌الهی می‌توان بر مسجدی عنوان شرعی ضرار نهاد، و هر کس و ناکسی حق ندارد مخالف و معتقد خود را منافق و اصحاب مسجد ضرار بنامد و او را از حقوق شرعی و انسانی محروم کند. تمسک به عنوان مسجد ضرار و منافق خواندن صدیق‌ترین فرزندان این ملت شاهد دیگری بر باطل بودن ولایت انتسابی مطلقه فقیه است. چگونه می‌توان باور کرد رسول خدا^{علی‌الله‌ السلام} و شارع مقدس به هر حاکمی که خود را جاشین برق وی می‌داند اختیار داده باشد که شما حق دارید مخالفان و معتقدان مسالمت‌جوییتان را با چنین حربه خشنی از میدان بهدر کنید.

تمسک آیت‌الله خامنه‌ای به «مسجد ضرار» در واقع عکس‌العمل خشمگینانه وی به اتهام ملی دروغ‌گوئی و خیانت در امانت از سوی اکثریت مردم ایران به مسئولان رژیم جمهوری اسلامی است. او هم متقابل رهبران جنبش سبز و نخبگان حامی ایشان را به نفاق و استفاده ابزاری از انقلاب، امام، تکیه و رنگ سبز متهم کرده است. برای اساس اگر استفاده از عنوان مسجد ضرار و لوازم آن در غیاب رسول الله^{علی‌الله‌ السلام} شرعاً مجاز بود، بی‌شک مکانی که حکم رئیس‌جمهور برآمده از تقلب و جابه‌جائی نهادینه آراء امضا شد و برخلاف رضایت اکثریت مردم به عنوان دهمین رئیس‌جمهور ایران تنفيذ شد، به نامیده شدن به مسجد ضرار اولی بود. آیه سوره توبه نهی اکید از دروغ است در عرصه

عمومی، همان شعار «دروغ ممنوع» و «دروغ‌گو دشمن خداست» مردم سبز ایران. اکثریت مردم ایران وزارت کشور، شورای نگهبان، مقام رهبری و قوای امنیتی، انتظامی و شبہ نظامی تحت امر ایشان، قوه قضائیه و اکثر راهیافتگان به مجلس شورای اسلامی را دست‌اندرکار خیانت در امانت ملی و ناصالح برای اداره کشور و فاقد عدالت و صداقت می‌شناستند و رئیس جمهور منصوب رهبری را غاصب و نامشروع و غیرقانونی می‌دانند. اگر بخواهیم با الفبای آیت الله خامنه‌ای سخن بگوئیم، زیان حال ملت ایران این است: حکم ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد در مسجد ضرار تنفيذ شد.

وَسَيَعْلَمُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ مُنْقَلَّبٌ يَنْقَلِبُونَ^۱
و آنان که ستم کردند به زودی خواهند دانست بازگشتن گاهشان کجاست.

۱. شعراء / ۲۲۷.

جنبش سبز: عبرت‌ها و امید‌ها^۱

هنوز بیش از پنج ماه از انتخابات ریاست جمهوری ۸۸ نمی‌گذرد. اعتراض مردم که در آغاز به نتیجه انتخابات، جایه‌جائی آراء و غصب مقام ریاست جمهوری بود، به واسطه سوءتدبیر رهبر جمهوری اسلامی به سرعت به جنبشی ضداستبدادی تبدیل شد. اگرچه رژیم جمهوری اسلامی به جای پذیرش اعتراض‌های قانونی مردم، با استفاده از "روش مشت آهینه" نشان داده که صبغه ظاهراً اسلامی، هیچ تفاوتی در شیوه مواجهه رژیم‌های دیکتاتوری قبل و بعد از انقلاب با مردم خود نداشته است. سیطره بی‌چون و چرای فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بر کلیه مجاری تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی، ایران را به پادگانی بزرگ با حکومتی نظامی تبدیل کرده است.

اکنون صدای اعتراض سبز ملت ایران از همه جا به گوش می‌رسد. از تظاهرات دولتی که چند دهه ملک طلق وفاداران به حکومت بود، تا جلسات تشرّف اصناف و اقشار مختلف به محضر مقام معظم ولایت. سخنان به یاد ماندنی دانشجوی المپیادی در جلسهٔ تصنیعی تشرّف نخبگان دانشجو و استفاده نیکوی معتبرضان از تظاهرات روز قدس و ۱۳ آبان، دلیل دیگری بر پیشرفت موج سبز دموکراسی خواهی به سبک ایرانی است.

"استبداد دینی" به رهبری آقای خامنه‌ای و با فعالیت چشم‌گیر "پاسداران انقلاب اسلامی" دیروز و "پاسداران استبداد دینی" امروز تمام مباری قانونی اعتراض مردم را بسته است. اگر کشور درست اداره شده بود، مجلس شورای اسلامی می‌باید نماینده اقشار مختلف و تنوع‌های موجود در مردم باشد. شورای نگهبان با مهره‌چینی خود، مجلس شورا را به مجلس مشورتی بسیار کم‌اثر تبدیل کرده است که بود و نبودش چندان احساس نمی‌شود. در این "مجلس پاستوریزه" حتی یک نماینده به یک‌دهم قامت رشید زنده‌یاد سید حسن مدرس هم امکان حضور نیافته تا با سوال و استیضاح

خود از بی‌کفایتی وزیران و بی‌تدبیری رئیس‌جمهور غاصب پرسد و اعتراض قانونی اکثربیت مردم را در خانه ملت نمایندگی کند.

اگر اداره کشور به روای قانونی بود، مجلس خبرگان رهبری می‌باشد به جای مداخلی و تملق به وظیفه قانونی و شرعاً ناظرات بر عملکرد رهبری می‌پرداخت، و آنچه را آن دانشجوی شریف در حسینیه سلطان جائز بر زبان راند، این خبرگان می‌باشد در قالب نخستین استیضاح رهبر ستمنگ پیاده می‌کردند و به جز یک نفر و نصفی نگفتند و نام خود را به عنوان وعاظ‌السلاطین در تاریخ ثبت کردند.

اگر کشور بر اساس قانون اداره می‌شد، شاهد آزادی بیان و گردش آزاد اطلاعات بودیم، نه اینکه هر روز روزنامه‌ای بدون حکم دادگاه توقيف شود و مجازی اینترنتی فیلتر شود. اگر کشور قانونی اداره می‌شد آیین دادرسی در محاکم ما حکم کیمیای احمر نداشت و برخورداری از وکیل غیرتسخیری و غیرتحمیلی، دادگاه علنی با حضور هیئت‌منصفه، اتهام بر اساس قوانین موضوعه و تفسیر مضيق به نفع متهم بعد از یک‌صد و اندی سال مطالبه "عدالت‌خانه" هنوز مطالبه اصلی این ملت نبود.

اگر در این حکومت نظر مردم محلی از اعراب داشت، راهی قانونی برای اصلاح قانون اساسی و رها شدن مردم از ستم‌های استبداد مطلقه مادام‌العمر غیرمسئول پیش‌بینی شده بود. اکنون آقای خامنه‌ای همه راههای قانونی و مسالمت‌آمیز انتقاد و مخالفت را مسدود کرده است. حتی در صندوق‌های رأی مردم هم دست برده است. مردم برای تغییر وضع موجود به هر دری که زده‌اند، در را به رویشان بسته است. آنچه برای مردم باقی مانده است خیابان‌های شهرهاست و استفاده از فرصت‌های محدودی از قبیل تظاهرات دولتی روز قدس و ۱۳ آبان.

اما جنبش سبز با همه محدودیت‌هایش هر روز پخته‌تر و عمیق‌تر می‌شود. شعارها اگرچه نه توسط رهبران جنبش قابل‌کنترل است و نه از میزان گسترش آن‌ها در میان تظاهرکنندگان آمار دقیقی در دست است، اما می‌توان گفت در مجموع روندی تکاملی را طی کرده است. تظاهرکنندگان به زودی از پرداختن به دولتمردان کم‌شخصیتی مثل محمود احمدی‌نژاد، "چشم فتنه" را نشانه رفتند. آن‌ها به درایت، مرکز استبداد دینی و صحنه‌گردان دیکتاتوری در ایران را، به کانون اصلی اعتراض‌های خود تبدیل کردند.

”مرگ بر دیکتاتور“ از همان آغاز پس از ”الله اکبر“ به شعار اصلی تبدیل شد. تظاهرات سیزدهم آبان ۸۸ نقطه عطفی در جنبش سبز ملت ایران بود. می‌توان ۲۳ خرداد تا ۱۳ آبان را مرحله اول جنبش سبز نام نهاد. این مرحله اعتراض به دزدیده شدن آراء و غصبی بودن ریاست جمهوری در کنار نقد دیکتاتوری مقام رهبری، مطالبه اصلی ملت بود. از ۱۳ آبان به یک معنی مرحله دوم جنبش آغاز شد. مرحله دوم جنبش سبز را وارد مرحله ضد استبدادی تمام عیار کرد و از اعتراض به انتخابات فرمایشی به اعتراض به ولی مطلق فقیه ارتقا داد.

باتوجه به اینکه جنبش هنوز نتوانسته آراء دزدیده شده از صندوق انتخابات را پس بگیرد و رئیس جمهور غاصب هنوز با وقارت بر سر کار است، اشتہای شدید معتبرضان جوان سبز در به چالش کشیدن رهبر جمهوری اسلامی جای مطالعه دارد. مهم این است که بتوانیم راهکاری برای بروز رفت از این بحران با کمترین هزینه بیابیم. با مطالعه این نقطه عطف می‌توان دورنمائی از نقشه راه جنبش سبز را در دو- سه ماه آینده ترسیم کرد. در پیمودن این راه دشوار پنج نکته قابل توجه است.

اول: زدودن نمادهای دیکتاتوری

برای نخستین بار در سی ساله اخیر تصویر بزرگ پارچه‌ای (بیلبرد) آقای خامنه‌ای توسط تظاهرکنندگان خشمگین در پایتخت پاره و سپس لگدکوب شد. علی‌رغم حضور چشمگیر نیروهای انتظامی و امنیتی این اقدام در روز روشن اتفاق افتاد و بلا فاصله توسط موبایل تظاهرکنندگان ضبط شد و به یاری شبکه اینترنت در تمام دنیا منتشر شد و همگان دیدند که در روز ۱۳ آبان که به طور رسمی پرچم آمریکا لگدکوب می‌شد این بار ستیز با استبداد داخلی از ستیز با استکبار خارجی پیشی گرفت. بی‌شک اگر ممنوعیت ساخت مجسمه انسان در فقه اسلامی نمی‌بود به جای پاره کردن بیلبرد، این مجسمه مقام معظم رهبری بود که به زیر کشیده می‌شد.

در سال ۵۷ فاصله به زیر کشیده شدن مجسمه‌های محمدرضا پهلوی و سقوط رژیم شاهنشاهی بسیار کوتاه بود. در عراق صدامی نیز وضع به همین منوال بود. اگرچه هیچ‌کس باور نمی‌کرد در جمهوری اسلامی اعتراضات مردمی به این سرعت به مرحله به زیر کشیدن نمادهای دیکتاتوری برسد، اما به نظر می‌رسد هنوز راه درازی تا حذف

دیکتاتور از صحنه جامعه در پیش داریم. فراموش نکنیم که در سال ۳۲ هم مجسمه شاه سرنگون شد، اما بیست و پنج سال طول کشید تا کشور از حکومت شاه دیکتاتور سکولار نجات پیدا کند.

دوم: شعارهای ضداستبدادی جنبش

شعارهای روز سیزده آبان اکثراً متمرکز بر حمله به دیکتاتوری آقای خامنه‌ای بود. چه کسی باور می‌کرد جنبش سبز در این پنج ماه به این سرعت پیشرفت کند؟ و به این ظرفات به کانون فساد قدرت در کشورش پی ببرد و از شعار "رأی من کو؟" به شعار جسوسرانه "خامنه‌ای قاتله، ولایتش باطله" (اعتراض به کشته شدن نزدیک هفتاد جوان بی‌گناه در تظاهرات مسالمت‌آمیز خیابانی و زندان‌ها در خرداد و تیر ۸۸ و اشاره به سلب شرط مهم عدالت از مقام ولایت مطلقه به واسطه آن) ارتقا پیدا کند. شعارهای خودجوش تظاهرکنندگان ایرانی در تهران و چند شهر بزرگ تجسس ادبیار، نفرت و عدم رضایت عمیق ملت ایران از رهبر جمهوری اسلامی آقای علی خامنه‌ای است.

وقتی تمامی مجاری قانونی ابراز مخالفت با رهبری از صندوق‌های رأی گرفته تا رسانه‌های ارتباط جمعی توسط رهبر و نظامیان پاسدار مسدود می‌شود، خشم ملی در کف خیابان فوران می‌کند. وقتی متقد و مخالف قانون در مجلس خبرگان و مجلس شورای اسلامی و انتخابات ریاست جمهوری تحمل نمی‌شود، به ناچار صدای قهر ملت که البته گاهی مؤبدانه هم نیست از چهارسوی ایران به گوش می‌رسد. اگرچه این شعارها به مراتب از خواست و ظرفیت رهبران جنبش سبز بالاتر است، اما همگان باید بدانند مدیریت بیست ساله آقای خامنه‌ای در پیشگاه ملت ایران رفوزه شده است.

دیکتاتوری که خود را نماینده خدا روی زمین و ولی امر مسلمین جهان می‌داند به حدی منفور است که حتی در پایتخت خود هم علی‌رغم حکومت نظامیش از خشم عمومی در امان نیست. کسی که هیچ نظارت بشری بر عملکرد ظالمانه و غیرمدبرانه خود را برنتاییده است اینک در تظاهرات خیابانی مورد نقد تند شهروندان ایرانی قرار می‌گیرد. آقای خامنه‌ای باید قبول کند اکثر مردم ایران درباره او دقیقاً همان احساسی را دارند که در سال ۱۳۵۷ درباره شاه مخلوع داشتند. آیا وی از سرنوشت محمدرضا پهلوی عبرت گرفته یا راه نادرست او را ادامه خواهد داد؟ تاکنون که نشانه‌ای از عبرت

به چشم نمی‌خورد، ظاهراً قدرت مطلقه، صاحبانش را کر و کور می‌کند "صمُّ بُكْمُ عَمِيْ^۱
فَهُمْ لَا يَرْجِعُون".

دربارهٔ برخی شعارها دو ملاحظهٔ گذرا قابل ذکر است. یکی اینکه حتی در زمانی که با سبیّت زائدالوصف مزدوران کودتا مواجه می‌شویم یادمان باشد که پیرو امامی هستیم که خوش ندارد پیروانش حتی به دشمنان خدا هم دشنام بدھند. براین اساس جنبش سبز جنبشی اخلاقی است. دوم اگرچه در جنبش سبز، سیزی با استبداد داخلی قلب جنبش است، و از ماجراجویی‌ها و دشمن‌تراشی‌های رهبران بی‌تدبیر ایران دل خونی دارد، اما معنای آن هرگز چشم دوختن به عنایت آمریکا و اروپا و اغماض از ستم اسرائیل به اهالی فلسطین نیست. بگذریم.

سوم: ادامهٔ سیاست مشت آهنین و زور عریان

سبیّت زائدالوصف مزدوران رژیم کودتا در روز ۱۳ آبان حکایت از تداوم سیاست شکست خوردهٔ "مشت آهنین" دارد. آقای خامنه‌ای می‌پندراد با سرکوب و حشیانهٔ تظاهرکنندگان موفق به پایان دادن اعتراض ملی می‌شود. وی با مهندسی تک‌تک انتخابات توسط شورای نگهبان تحت امرش از ورود هر متقد و مخالف شناخته شده‌ای در قوای مقننه و مجریه جلوگیری کرده است. ترازوی قوهٔ قضائیه را نیز به آهنربای سیاست وصل کرده و پاسداران انقلاب و قوای انتظامی و امنیتی را به پاسداران استبداد و حکومت مطلقهٔ شخصی تبدیل کرده است. در صداوسیمای حکومتی دروغ و تزویر به جامعه تزریق می‌شود. زمامداری آقای خامنه‌ای علم سیزی و خردگریز است. از مراجعه به آراء عمومی وحشت دارد.

چنین شیوهٔ حکومت‌داری چاره‌ای جز پناه بردن به زور عریان و خشونت بی‌حدومرз و سرکوب و وحشت و زندان ندارد. در دوران شاه مخلوع، هویدا می‌گفت "به امید روزی که هر ایرانی یک پیکان داشته باشد." آقای خامنه‌ای به سمتی پیش می‌رود که هر ایرانی را صاحب پروندهٔ قضائی کند، با دانشگاهی به نام زندان آشنا کند و مهر و محبت را با ضربات باطوم بسیجی‌ها و پاسداران معنی ببخشد. حکومتی که با مردمش با منطق چماق و باطوم سخن بگوید، به ضعف مفرط خود اقرار کرده است. قوت حکومت به امکان انتقاد آزادانه از زمامداران سنجیده می‌شود نه تعداد زندانیان

سیاسی و مجروحان اعتراضات خیابانی.

به راستی از آقای خامنه‌ای باید پرسید اگر کسی شما را قبول نداشته باشد و از عملکرد شما انتقاد داشته باشد چگونه می‌تواند به وظیفه شرعی امر به معروف و نهی از منکر یا وظیفه قانونی انتقاد از کاستنی‌ها عمل کند و سالم بماند؟

اما حکومت هرچه بیشتر از سیاست مشت آهنین و زور عریان استفاده کند، بیشتر از حساب محدود مشروعيت خود خرج کرده است. استفاده مدام و بی‌حد و حساب از زور عریان و سرکوب، حکومت را با بحران فزاینده مشروعيت مواجه می‌کند. مشت آهنین هر چه بیاورد، مشروعيت نمی‌آورد. ازسوی دیگر تداوم چنین سیاستی صفت محافظه‌کاران را به تفرقه و تشتّت می‌کشاند. مشاهده کردار خلاف شرع و اخلاق و قانون پاسداران استبداد و جدان بسیاری از طرفداران رژیم را هم جریحه‌دار کرده است.

چهارم: تأکید بر ادامه مبارزه مسالمت‌آمیز

خشونت عریان رژیم کودتا و سیاست سرکوب ولايت جائز به خشن کردن فضای معارضان می‌انجامد. پناه بردن معارضان خیابانی به خشونت برای دفاع از خود یا مقابله‌به‌مثل، خروج از جنبش سبز است. جنبش سبز جنبشی مسالمت‌آمیز و ضدخشونت است که با شیوه مقاومت مدنی به اصلاح انحرافات سیاسی می‌پردازد. بی‌شک هیچ سبزی از سلاح گرم یا سرد حتی برای دفاع از خود در برابر خشونت مأموران رژیم استفاده نمی‌کند. هرگونه حمله به مراکز عمومی یا تخریب مراکز دولتی و به یک معنی اغتشاش، و افتادن در دام رژیم جمهوری اسلامی است. خشن کردن فضا و جنگ خیابانی از جمعیت می‌کاهد و راه را برای به‌کارگیری بیشتر قوای قهریه می‌گشاید.

بر عکس مقاومت مدنی، مبارزه مسالمت‌آمیز و پرهیز از خشونت، به پیوستن رو به تزايد مردم و افزایش چشمگیر معارضان می‌انجامد و حکومت را در استفاده از قوای قهریه علیه مردم بهشت تحت فشار می‌گذارد. بگذار تا کتک خوردن معارضان مظلوم ایرانی در عکس‌ها و ویدئوها محکومیت جهانی استبداد دینی را به همراه داشته باشد. نفوذ این تصاویر و فیلم‌ها از ده‌ها جنگ خیابانی بیشتر است. جنبش سبز ضدخشونت و مسالمت‌آمیز باقی خواهد ماند. حربه مظلومیت به مراتب برآنده‌تر و نافذتر از هر

سلاح دیگری است.

پنجم: سه مناسبت سبز پیش رو

انقلاب اسلامی با چهلم شهیدان تداوم یافت و به پیروزی رسید. سلطان جائر جمهوری اسلامی ازیکسو بهشت از برگزاری مراسم ختم و چهلم شهیدان مظلوم جلوگیری کرده، با دولتی کردن مساجد عملاً از تبدیل آنها به پایگاههای مقاومت مردمی گریخته است؛ ازسوی دیگر بعد از رسوائی کهریزک و محکومیت جهانی کشتار تظاهرکنندگان بی دفاع خیابانی، به مزدوران خود دستور کتک زدن به قصد کشت و ارعاب و ضرب و جرح بهویژه بانوان، اما پرهیز از استفاده از سلاح گرم علیه معترضان را صادر کرده است. جنبش سبز در مقابل با استفاده از کلیه مناسبتهای ملی و دینی و حتی حکومتی به اعتراض قانونی، اخلاقی و دینی خود ادامه خواهد داد.

در سه ماه آینده سه مناسبت شانزدهم آذر، تاسوعاً و عاشوراً (۵ و ۶ دی) و ۲۲ بهمن در پیش است. تا کمتر از سه هفتۀ دیگر دانشگاههای ما کانون مبارزات ضداستبدادی و ضددیکتاتوری سبزها خواهد بود. محرم امسال محرومی متفاوت و همانند محرم سال ۵۷ پر از حماسه علیه بیدار بیزید زمان خواهد بود. و بالاخره در ۲۲ بهمن ملت بیدار ایران با اقتدار تمام خواست خود را که بازگرداندن جامعه به اهداف اصیل انقلاب اسلامی استقلال، آزادی، عدالت به اضافه دموکراسی و حقوق بشر ازیکسو و تحقیق شعار زیبای "نه شرقی، نه غربی، دولت سبز ملی" است فریاد خواهد کرد.

سخن آخر

اگر زمامداران بی تدبیر جمهوری اسلامی، "جمهوری اسلامی منهای ولايت فقيه" را نپذيرند، اگر ولايت مطلقه فقيه از قانون جمهوری اسلامی حذف نشود، اگر انتخابات آزاد از ناظرات استصوابي ضدشرعی شورای نگهبان استبداد تضمین نشود، اگر اجرای متوازن همه اصول قانون اساسی (از جمله اصول فراموش شده فصل حقوق ملت) در مقابل تقليل قانون اساسی به اصل ولايت مطلقه فقيه و لوازمش نصب العين حاكمان جمهوری اسلامی قرار نگيرد؛ حذف كامل جمهوری اسلامی همراه با کلیه مظاهر اسلامی در عرصه سیاسي دور از انتظار نیست.

اگر آیت‌الله خامنه‌ای به بقای جمهوری اسلامی (و نه زمامداری خودش) علاقه‌مند است، یک راه بیشتر ندارد، ایثارگرانه کناره‌گیری کند. در غیراین صورت در خوشبینانه‌ترین فرض، وی همراه با نظام ولایت مطلقه فقیه هر دو با موج توفنده اعتراض سبز ملی به زباله‌دان تاریخ سقوط خواهند کرد. مقاومت سرکوبگرانه آقای خامنه‌ای در برابر اراده ملی بیشترین آسیب را به حضور حتی دموکراتیک اسلام در عرصه عمومی ایران فردا خواهد داشت. آیا مقام رهبری و پاسداران استبداد دینی شعور ترجیح مصلحت اسلام، جمهوری اسلامی و ایران را بر نفع شخصی خود دارند؟ و قایع یکی دو ماه آینده نشان خواهد داد.

جنبش سبز در چهارراه جمهوری^۱

مشورت با برخی دوستانی که در زندان بزرگ، انتقال به زندان کوچک را انتظار می‌کشند، مشخص کرد که پاره‌ای مسائل مرتبط با جنبش سبز نیاز به تبیین و توضیح بیشتری دارد. به احترام آنان این سطور را قلمی می‌کنم، با تأکید بر اینکه این مقال تنها منعکس کنندهٔ دیدگاه شخصی من است و هیچ عزیزی را نه در داخل و نه در خارج نمایندگی نمی‌کند. این قلم از نقد صاحب‌نظران استقبال می‌کند.

اعتراضی که در پی اعلام نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ آغاز شد، به زودی به جنبش عمومی اکثر ملت ایران برعلیه سیاست‌های غیرمدبرانه نظام جمهوری اسلامی تبدیل شد. با گذشت بیش از هفت ماه علی‌رغم سرکوب شدید و اعمال خشونت گسترده و موج فراینده بازداشت‌ها، کوتاگران هنوز موفق به مهار جنبش نشده‌اند. اعتراض عمومی در همان روزهای اول از تقلب نهادینه در آراء گذشت و دامان بالاترین مقام نظام را گرفت، تأنجاکه در تظاهرات یکی دو ماه اخیر دیگر کمترین اشاره‌ای به مرد دروغ‌گوی شهر شنیده نمی‌شود. شعارهای تظاهرکنندگان خیابانی بیش از همه شیوهٔ دیکتاتوری و شخص دیکتاتور را نشانه رفته‌اند.

اکنون پرسش ملی این است: سطح مطالبات جنبش سبز تا کجاست؟ مردم چه می‌خواهند؟ رهبران چه می‌طلبند؟ آیا این مطالبات بدون اصلاح قانون اساسی میسر است؟ آیا بدون تغییر رژیم جمهوری اسلامی عبور از استبداد و خفغان ممکن است؟ پاسخ‌های مختلفی به این پرسش‌ها داده شده است. فکر می‌کنم برای ایضاح بیشتر به ناگزیر می‌باید بحث را در دو ناحیهٔ متمرکز کنیم: مطلوبات و مقدورات. هر مطلوبی لزوماً بالفعل مقدور نیست و برای رسیدن به آن باید تمهید مقدماتی کرد که لزوماً خودش مطلوبیت ذاتی ندارد، اما در طریق مطلوب قرار می‌گیرد و ما را به آن نزدیک‌تر می‌سازد.

مطلوبات در چهارراه جمهوری!

در مجموع با توجه به ادبیات سیاسی معاصر ایران می‌توان از حداقل چهار جمهوری به عنوان مطلوبات مختلف ایرانیان معاصر یاد کرد: جمهوری اسلامی واقعاً موجود، جمهوری اسلامی با قرائت متعارف و معقول از قانون اساسی، جمهوری اسلامی منهای ولایت فقیه و بالاخره جمهوری سکولار. این چهار جمهوری را می‌توان به چهارراه جمهوری تعبیر کرد. ابتدا از زبان قائلان هر یک جمهوریت مطلوبشان را بر مبنای قانون اساسی مورد نظرشان تبیین می‌کنم، سپس به شاخص‌ترین قائلان هر یک اشاره می‌کنم.

اول: جمهوری اسلامی واقعاً موجود

بر اساس قرائتی مضيق از قانون اساسی مشروعيت حکومت و قانون اساسی به ولایت مطلقه فقیه متوقف است و در تفاوت نظر شهروندان و حکومت تقدّم با نظر ولی فقیه است. نظر ولی فقیه بر حوزه‌های علمیه و مراجع (ولایت بر حوزه) و نیز فقه و شریعت (ولایت بر فقه) رجحان دارد (عبارة اخراجی حفظ نظام از اوجب واجبات است). رأی مردم ترئینی است. جمهوریت در این تلقّی فاقد معنی است و لذا رهبر در مقابل هیچ نهاد بشری پاسخ‌گو نیست، مقامی مدام‌العمر (عنوان مؤبدانه‌ترش مدام‌الشرط) است و توسط خبرگان "کشف" (نه انتخاب) می‌شود. رأی مردم تا آنجا پذیرفته می‌شود که با منویات ولی امر تعارضی نداشته باشد. هیچ قانون، تصمیم و انتخابی بدون تصویب مستقیم وی یا نمایندگانش معتبر نیست. نظارت استصوابی لازمه ولایت مطلقه است.

این حکومت با عرف رایج علوم سیاسی و حقوق اساسی در زمرة حکومت‌های "استبداد فردی" طبقه‌بندی می‌شود. می‌توان آنرا از سخن "خلافت" در تاریخ اسلام دانست. شایسته نام "استبداد دینی" است. شاخص‌ترین مدافعان این شیوه کشورداری در حال حاضر آیات و حجج اسلام شیخ حسین نوری همدانی، سیدعلی خامنه‌ای، شیخ محمد یزدی، شیخ محمد تقی مصباح یزدی، محمد صادق (محیی الدین) حائری شیرازی، شیخ احمد جنتی، سردار محمدعلی (عزیز) جعفری (فرمانده سپاه) و دکتر محمود احمدی نژاد هستند که آنرا دیدگاه مرحوم آیت‌الله خمینی معرفی می‌کنند. ائمه جمعه، روحانیون شاغل در دستگاه دیوان‌سالاری حکومتی (قوه قضائیه، شورای نگهبان،

جامعه مدرسین حوزه قم)، حزب مؤتلفه اسلامی و جامعه روحانیت مبارز تهران به همین تلقی معتقدند. این تلقی بر سازمان‌های نظامی، انتظامی و امنیتی و نیز منابع نفتی کشور سیطره کامل دارند. علاوه بر رهبری، قوای سه‌گانه و رادیو-تلوزیون حکومتی نیز در دست این تلقی است.

دوم: جمهوری اسلامی بر اساس تفسیر حقوقی قانون اساسی موجود

این تفسیر، حقوقی، فقهی، معقول و متعارف از قانون اساسی است. تفسیر قبلی تفسیر نیست، نوعی بدخوانی عمدی از قانون اساسی است. در این رویکرد حقوق مردم در کنار "ولایت انتخابی فقیه مقید به قانون اساسی" می‌نشیند. برخی از مهم‌ترین حقوق ملت مصرح در قانون اساسی عبارتند از: حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچ کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد (اصل ۵۶). امور کشور باید به اتکا آراء عمومی (انتخابات و همه‌پرسی) اداره شود (اصل ۶). در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوّه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعته به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعته به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجموع نمایندگان مجلس برسد (اصل ۵۹). مردم حق امر به معروف و نهی از منکر در قبال دولت دارند (اصل ۸). هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع مردم را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند (اصل ۹).

تفتیش عقاید ممنوع است (اصل ۲۳)، نشریات و مطبوعات در بیان مطالب آزادند (اصل ۲۴)، تشکیل اجتماعات و راه‌پیمائی‌ها بدون حمل سلاح به شرط آنکه محل به مبانی اسلام نباشد آزاد است (اصل ۲۷). دادخواهی حق مسلم هر فرد است (اصل ۳۴). حکم به مجازات و اجراء آن باید از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد (اصل ۳۶). اصل بر برائت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد (اصل ۳۷). هرگونه شکنجه برای گرفتن افراط و یا کسب اطلاع ممنوع است (اصل ۳۸). مجلس شورای اسلامی حق تحقیق و تفحص در تمام امور کشور را دارد (اصل ۷۶). برقراری حکومت نظامی ممنوع است (اصل ۷۹).

رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد (اصل ۱۶۸). در صداویسیمای جمهوری اسلامی آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور باید تأمین گردد (اصل ۱۷۵). ولایت فقیه مذکور در قانون اساسی مقامی انتخابی است و در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است (اصل ۱۰۷). سمت رهبری مشروط به عدالت و تدبیر است (اصل ۱۰۹). قوای سه‌گانه زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گرددند (اصل ۵۷). واژه ولایت مطلقه هرگز به معنای تفوّق آن بر قانون اساسی نیست و رهبری هیچ اختیاری خارج از قانون اساسی ندارد: "حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام" (بند ۹ اصل ۱۱۰). وظائف و اختیارات رهبر در ۱۱ مورد در اصل ۱۱۰ احصاء شده است و وی هیچ اختیاری خارج از این وظائف ندارد. براین اساس به لحاظ حقوقی اختیارات رهبری مقیده (به قانون اساسی) است، نه مطلقه. مطابق بند ۶ اصل سوم "محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی" از وظائف دولت جمهوری اسلامی است. بدون هیچ تردیدی ولایت مطلقه به معنای عدم تقید به قانون اساسی و مقام فوق قانون (تفسیر رسمی رایج) از مصاديق بارز استبداد و تحالف از قانون اساسی است. در مقدمه قانون اساسی نیز این قانون "تضمین گر نفی هرگونه استبداد" معرفی شده است. استبداد دینی (ولایت مطلقه به تفسیر رسمی) نقض قانون اساسی است.

انتصاب رهبر از جانب ائمه یا پیامبر یا خداوند و کشف شدن وی توسط خبرگان منتخب مردم هیچ مستند قانونی ندارد. رهبری با از دست دادن شرایط عدالت و حسن تدبیر به تشخیص خبرگان منتخب مردم از مقام خود عزل می‌شود (اصل ۱۱۱). انجام این مهم بدون نظارت مستمر خبرگان بر عملکرد رهبری محقق نمی‌شود. تدوین قوانین مرتبط به خبرگان به عهده خود ایشان است (اصل ۱۰۸). رهبری حق تأسیس هیچ نهادی خارج از قانون اساسی از قبیل دادگاه ویژه روحانیت و شورای عالی انقلاب فرهنگی ندارد. آنچنان‌که قانون اساسی هیچ حق قانونی برای نماینده رهبری در ارگان‌های مختلف لشکری و کشوری پیش‌بینی نکرده است.

شرط فقهای شورای نگهبان عدالت و آگاهی به مقتضیات زمان و مسائل روز است

(اصل ۹۱). اگرچه مطابق اصل ۹۹ شورای نگهبان نظارت بر انتخابات و همه‌پرسی را بر عهده دارد، و مطابق اصل ۹۸ تفسیر قانون اساسی نیز بر عهده شورای نگهبان است، اما تفسیر این نظارت به نظارت استصوابی خلاف عرف حقوقی است و عملاً کلیه انتخابات جمهوری اسلامی دو مرحله‌ای و محدود به گزینش کاندیداهای از سوی منصوبین رهبری در مرحله اول می‌کند. به علاوه بیان چنین نظارتی نیاز به مؤونه زائده دارد و نمی‌توان به نظارت مورد نظر اصل ۹۹ نسبت داد. چنین نظارتی خلاف اراده قانونگذار به استناد مشروح مذاکرات مجلس خبرگان قانون اساسی و شورای بازنگری قانون اساسی است.

رهبر موظف است در کلیه عزل و نصب‌ها و تصمیماتی که قانون به عهده او گذاشته "مشارکت فعال و گسترش تمامی عناصر اجتماع در روند تحوّل جامعه در تمام مراحل تصمیم‌گیری‌های سیاسی" (مقدمه قانون اساسی)، "استفاده از علوم و فنون و تجربه پیشرفته بشری و نفی هرگونه ستمگری و ستمکشی و سلطه‌پذیری، قسط و عدالت" (بند ۶ اصل ۲) را لحاظ کند. رهبر حق ندارد کسانی را که به اهداف جمهوری اسلامی موضوع اصل سوم قانون اساسی از قبیل "محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی؛ تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی؛ مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی خویش" باور ندارند به عنوان نماینده خود در جایی منصوب کند. دخالت قوای نظامی در امور سیاسی و اقتصادی خلاف قانون اساسی است و در وظائف این قوا (اصول ۱۴۳ و ۱۵۰) چنین اموری پیش‌بینی نشده است. پاسداری از دستاوردهای انقلاب راهی جز مجرای قانونی ندارد. و سیاستمداری نظامیان عین استبداد است که در مقدمه و اصل ۳ به صراحة نفی شده است.

شاخص‌ترین چهره این رویکرد مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری (رضوان‌الله‌علیه) رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی و معمار دوم جمهوری اسلامی است که در ضمن اعتقاد به ولایت انتخابی مقیده فقهیه مدافعان جانی حقوق شهروندی و حق تعیین سرنوشت مردم بود و به شدت از ولایت مطلقه و عدم پاسخ‌گوئی رهبری در مقابل خبرگان و استبداد دینی و دیکتاتوری انتقاد می‌کرد. در نظر معظم له فقهیه اعلم (نه مجتهد

متجزّی یا هر مجتهد و روحانی) نظارت قانونی بر حسن اجرای امور می‌کند، نه اینکه مجاز به دخالت در ریز و درشت کشور باشد. به نظر ایشان مسئول اجرائی کشور شخص رئیس جمهور است و مسئول قضائی کشور رئیس قوه قضائیه و مسئول قانونگذاری نمایندگان مجلس شورای اسلامی اند نه اینکه ایشان معاون اجرائی، قضائی و تقنینی ولی فقیه باشند و منویات آقا را عمل کنند. به نظر ایشان نظارت مشارالیه اصل ۹۹ "نظارت استصوابی" نیست و چنین نظارتی خلاف شرع و نقض قانون اساسی است. ایشان قانون اساسی را شرط ضمن عقد بین حاکم و آحاد مردم می‌دانست که در صورت تخلف رهبر از مفاد آن از جمله عدالت و رعایت حقوق عامه و حسن تدبیر امور، خود به خود از سمت رهبری منعزل است.

آیات شیخ یوسف صانعی، سید عبدالکریم موسوی اردبیلی، سید جلال الدین طاهری اصفهانی، سید علی محمد دستغیب شیرازی، شیخ اسدالله بیات زنجانی و نیز بیت بنیانگذار جمهوری اسلامی، مجمع روحانیون مبارز، مجمع مدرسین و محققین حوزه علمیه قم، گروههای موسوم به خط امام و بخش‌هایی از اعضای برخی احزاب (جبهه مشارکت ایران اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، حزب کارگزاران سازندگی) از جمله قائلین این رویکرد شمرده می‌شوند.

آیت الله شیخ اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس مجلس خبرگان و رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام) نیز قائل به این دیدگاه است. او علاوه بر این در شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ مبتکر اصل قانونی محدودیت زمان رهبری به ده سال با امکان انتخاب مجدد متواالی تنها برای یک دوره، و نیز تصریح به نظارت مجلس خبرگان بر عملکرد رهبری بود که علی‌رغم اینکه هر دو به تصویب رسید، با اعتراض دبیر وقت جامعه مدرسین حوزه علمیه قم (مرحوم آیت الله فاضل لنکرانی) که چگونه ممکن است فردی ده سال نایب امام زمان باشد و بدون از دست دادن شرایط بعد از آن نائب نباشد؟! به شکل غیرقانونی با رأی‌گیری مجدد از مصوبات شورای بازنگری قانون اساسی حذف شد.

اما مهم ترین قائل این رویکرد در جنبش سبز میرحسین موسوی است که بارها به "اجرای بدون تنازل قانون اساسی" در بیانیه‌های خود تصریح کرده است. آنچه ذکرش

گذشت ترجمان تفسیر وی از قانون اساسی است. حجج اسلام سید محمد خاتمی و شیخ مهدی کروبی نیز اعتقاد مشابهی به قانون اساسی دارند. به اعتقاد ایشان مرحوم آیت‌الله العظمی خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی که میزان را رأی مردم می‌دانست، هرگز به رویکرد اول باور نداشته و در نظر و عمل مدافع دیدگاه دوم بوده است.

سوم: جمهوری اسلامی به روایت پیش‌نویس قانون اساسی منهای ولایت فقیه

جمهوری اسلامی در نیمة دوم سال ۱۳۵۷ و نیمة اول ۱۳۵۸ هیچ تلازمی با ولایت فقیه نداشت. مهم‌ترین سند این ادعا پیش‌نویس قانون اساسی مصوبه هیئت وزیران دولت مهندس مهدی بازرگان (رحمه‌الله علیه) با ویرایش و تأیید شورای انقلاب است. این پیش‌نویس شامل ۱۲ فصل و ۱۵۱ ماده است و به عنوان سندی رسمی در آغاز جلد چهارم مشرح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران منتشر شده است. مطابق این پیش‌نویس آراء عمومی مبنای حکومت است (اصل ۳). حق حاکمیت ملی از آن همه مردم است. هیچ فرد و گروهی نمی‌تواند این حق الهی را به خود اختصاص دهد (اصل ۱۵). قوای سه‌گانه ناشی از حق حاکمیت ملی باید همیشه مستقل از یکدیگر باشند و ارتباطشان به وسیله رئیس جمهور برقرار می‌شود (اصل ۱۵). رئیس جمهوری بالاترین مقام رسمی کشور در امور داخلی و روابط بین‌المللی و اجرای قانون اساسی است و تنظیم قوای سه‌گانه و ریاست قوه مجریه را به عهده دارد (اصل ۷۵). ریاست جمهوری با مراجعة مستقیم به آراء عمومی به مدت چهار سال انتخاب می‌شود و انتخاب متواالی او تنها یکبار قابل تمدید است (اصل ۷۷). رئیس جمهور نخست وزیر را انتخاب می‌کند و در برابر ملت مسئول است (اصول ۸۷ و ۸۸). فرماندهی کل نیروهای نظامی با رئیس جمهور است (اصل ۹۳). عزل رئیس جمهور با رأی سه‌چهارم نماینگان مجلس ممکن است (اصل ۱۰۲). هیئت وزیران در برابر مجلس مسئول است (اصل ۱۰۷). این پیش‌نویس تنها ارتضی را به عنوان پاسدار استقلال و تمامیت ارضی کشور به رسمیت شناخته است (اصل ۱۲۱). شورای عالی قضائی اداره امور قوه قضائیه را به عهده دارد و از سوی قصاصات کشور انتخاب شده از سوی رئیس جمهور منصوب می‌شوند (اصول ۱۳۹ و ۱۴۰).

به منظور پاسداری از قانون اساسی از نظر انطباق قوانین عادی با آن، شورای نگهبان

قانون اساسی با ترکیب زیر تشکیل می‌شود: ۱- پنج نفر از میان مجتهدان در مسائل شرعی که آگاه به مقتضیات زمان هم باشند. مجلس شورای ملی این پنج نفر را از فهرست اسامی پیشنهادی مراجع معروف تقلید انتخاب می‌کند. ۲- شش نفر از صاحب‌نظران در مسائل حقوقی، سه نفر از اساتید دانشکده‌های حقوق کشور و سه نفر از قضات دیوان عالی کشور که به وسیله مجلس شورای ملی از دو گروه مزبور انتخاب می‌شوند. (اصل ۱۴۲). شورای نگهبان به درخواست یکی از مراجع معروف تقلید، یا رئیس‌جمهور یا رئیس دیوان عالی کشور یا دادستان کل کشور صلاحیت رسیدگی به قوانین را پیدا می‌کند، مشروط به اینکه از تاریخ توشیح قانون بیش از یک ماه نگذشته باشد (اصل ۱۴۴). تصمیمات شورای نگهبان با رأی حداقل دو سوم اعضا معتبر است (اصل ۱۴۶). شورای نگهبان، نظارت بر انتخاب رئیس‌جمهور و مراجعته به آراء عمومی را نیز به عهده دارد. درخواست مراجعته به آراء عمومی باید از طرف رئیس‌جمهور یا دو سوم از نمایندگان مجلس شورای ملی باشد و برای اجراء به شورای نگهبان تسلیم شود (اصل ۱۴۷).

اصلاح قانون اساسی با پیشنهاد اکثریت نمایندگان مجلس یا رئیس‌جمهور پس از تصویب سه‌چهارم نمایندگان مجلس به رفراندم گذاشته می‌شود. اصل اسلامی بودن نظام حکومتی کشور مشمول این مطلب نیست (اصل ۱۴۸). در رسانه‌های گروهی (رادیو و تلویزیون) که دولتی هستند، آزادی انتشار اطلاعات باید تأمین باشد. این رسانه‌ها تحت نظارت مشترک قوای سه‌گانه اداره خواهد شد (اصل ۱۵۱).

در این مدل جمهوری اسلامی نشانی از ولایت فقیه نیست، و نظام هم جمهوری و هم اسلامی است. اسلامی بودن با نظارت شورای نگهبان منتخب مجلس با اکثریت حقوق‌دانان و درخواست بررسی قوانین از سوی مراجع معروف یا رئیس‌جمهور یا مقام اول و دوم قضائی و نه ابتدا به ساکن و نیز تضمین دین و مذهب رسمی با رعایت حقوق اقلیت‌های دینی و مذهبی تأمین می‌شود. جمهوریت نظام هم با ادواری و موقت بودن، مستثول بودن اختیارات و انتخابی بودن تمامی مقامات تأمین شده است. این مدل از جمهوری اسلامی ویرایش جدیدی از نظام مشروطه سلطنتی منهای مقام سلطنت است.

از شاخص ترین مدافعان این مدل از جمهوری اسلامی مرحومان آیت‌الله سید‌کاظم شریعتمداری، آیت‌الله سید‌محمد‌مصطفی طالقانی، مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، دکتر علی گلزاراده غفوری، و نیز نهضت آزادی ایران و فعالان ملی- مذهبی و برخی از اعضای احزاب پیش‌گفته قابل ذکرند.

چهارم: جمهوری سکولار

جمهوری یا جمهوری دموکراتیک یا جمهوری فدرال نام‌هایی است که از سوی طرفداران تر سکولاریسم به عنوان حکومت مطلوب ایران ارائه شده است. به گزارش برخی وبسایت‌های فضای مجازی رئوس قانون اساسی این مدل از جمهوری به شیوه زیر قابل گزارش است: حکومت جمهوری بر پایه اصولی از جمله حاکمیت ملت بر سرنوشت خویش بر اساس خرد جمعی و با بهره‌گیری از دستاوردهای دانش در جوامع بشری و تضمین آزادی، برابری و سایر حقوق اساسی بشر تعریف می‌شود. اعتقادات مذهبی و غیرمذهبی همه افراد امری شخصی، محترم و مصون و جدای از سیاست‌های رسمی کشور است. همه در داشتن اعتقادات مذهبی و غیرمذهبی و انجام مراسم اعتقادی خود بدون توهین به عقاید و اعتقادات دیگران آزادند. انتخاب یا تغییر اعتقادات مذهبی و غیرمذهبی امری شخصی و آزاد است. اجرای هیچ فعل یا ترک فعل مبتنی بر اعتقاد مذهبی یا غیرمذهبی را چه در خفا و چه در انتظار نمی‌توان به هیچ‌کس حتی صغار تحمیل کرد. احوال شخصیه (ازدواج، طلاق، ارث و وصیت) ادیان و مذاهب تاجرانی که بنا به تشخیص دادگاهها با قوانین موضوعه کشور، حقوق بشر، نظم عمومی و اخلاق حسن در معنای حقوقی آن در تعارض نباشد، دعاوی مربوط به این احوال در دادگاهها رسمیت دارند. تشخیص یا استفاده از بودجه و اموال عمومی برای تأسیس هر نوع از اماکن یا مؤسسات یا نظام آموزشی کشور یا آموزش اعتقادات مذهبی ممنوع است. داشتن یا نداشتن حجاب یا سایر نشانه‌های مذهبی و غیر آن آزاد است. به منظور تضمین و تشخیص رعایت قانون اساسی و عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی و دولت با آن در صورت طرح موضوع از طریق دادخواست توسط هر شخص، دادگاه قانون اساسی با ترکیب تعدادی قاضی به انتخاب قضات، دانش آموختگان رشته حقوق و وکلا تشکیل می‌شود. تفسیر قانون اساسی و رسیدگی به

شکایات مربوط به انتخابات و همه‌پرسی نیز به عهده همین دادگاه است. ریاست قوه قضائیه از سوی قضاط کشور انتخاب می‌شود. بازنگری قانون اساسی با تصویب سه‌چهارم نمایندگان مجلس یا درخواست از سوی یک‌پیستم جمعیت کل واجدین شرایط رأی در کشور ممکن است.

جمهوری سکولار از سوی غالب ایرانیان خارج از کشور و نیز برخی انجمن‌های دانشجوئی در داخل حمایت می‌شود. در این مدل از جمهوری چیزی به نام دین یا مذهب رسمی به رسمیت شناخته نشده است و قوانین مجلس و احکام دادگاهها (جز در احوال شخصیه آن هم به شرط تشخیص دادگاه و عدم تعارض با حقوق بین‌الملل) و تصمیمات دولتی هیچ التزامی برای سازگاری با ضوابط و ارزش‌های اسلامی ندارند. تصدی هیچ سیمّتی مشروط به دین یا مذهب خاصی نیست. ادیان و مذاهب در حد اعتقادات و امور شخصی محترم و آزادند، اما نظام حکومتی و رژیم سیاسی در تمامی اجزائش جدا از دین و ارزش‌ها و احکام دینی است. اینکه بیش از نود درصد مردم ایران مسلمانند هیچ تأثیری در قوانین مجلس، احکام قضائی و تصمیمات سیاسی ندارد. در این مدل هم آزادی همه ادیان و مذاهب بدون هیچ استثنای در عبادات و امور شخصیه کاملاً تضمین می‌شود، هم جدائی کامل دولت، رژیم سیاسی و به‌طورکلی حوزه عمومی از دین به‌طور دقیق رعایت می‌شود.

البته مدل دیگری به سیاق سکولاریسم مؤکد^۱ یا از سخن لائیسیته فرانسوی یا کمال آتا ترکی نیز قابل ذکر است، اما به دلیل قلت طرفدارانش و نیز عدم ارائه منسجم مدل حکومتی و قانون اساسی پیشنهادیشان از ذکرش صرفه‌نظر می‌کنیم. مدل سکولار مذکور از نوع منفعل^۲ و نزدیک به نظام ایالات متحده آمریکا و غالب کشورهای اروپائی است. البته اقلیت بسیار محدودی نیز رژیم مطلوبشان مشروطه سلطنتی است که با توجه به تجربه هشتاد ساله آن در ایران و قلت جدائی طرفدارنش از ذکر آن نیز می‌گذرم.

صورت‌بندی مقدورات مرحله نخست

بعد از آشنایی با مطلوبات ملت – بی‌آنکه قصد نقد آن‌ها را داشته باشم – اکنون

1. Assertive.

2. Passive.

نوبت به مقدورات می‌رسد. اگرچه رژیم مطلوب اکثریت قریب‌به‌اتفاق مردم ایران از چهار گزینه فوق بیرون نیست، اما این چهار گزینه از امکان تحقق مساوی برخوردار نیستند. گزینه اول فعلاً در قدرت است و به سادگی هم کنار نمی‌رود. می‌توان از آن به وضع موجود تعبیر کرد: جمهوری اسلامی واقعاً موجود که جمهوری ولائی نامی زینده‌آن است، جمهوریتی نحیف زیر چتر ولایتی فربه. تخمین ما از میزان رأی کاندیداهای نورچشم حکومت در انتخابات‌های مختلف به‌ویژه سال اخیر این است که در خوش‌بینانه‌ترین حالت تعداد آن‌ها به زور به یک‌چهارم کل جمعیت ایران می‌رسد. این تعداد در روند تلاش‌های هفت ماه اخیر جنبش سبز علی القاعده به‌نحو چشمگیری کاهش یافته است. گلایه مکرر مقام معظم و گماشتگانش از ادب‌بار خواص به ایشان بهترین مؤید این مدعاست.

سه‌چهارم دیگر جمعیت ایران از رژیم جمهوری اسلامی واقعاً موجود حمایت نمی‌کنند. به‌نظر می‌رسد تا قبل از انتخابات اخیر حدود یک‌پنجم تا یک‌چهارم ایرانیان نیز چندان فعال نبودند. اگرچه فجایع اخیر حکومت کودتا بسیاری از این جمعیت خاموش را به جنبش اعتراضی ملحق کرده است. قاطعانه می‌توان گفت بیش از نیمی از مردم ایران به رژیم جمهوری اسلامی واقعاً موجود معتبرضند. اما این جمعیت معتبرضن چه می‌خواهد؟ جمهوری اسلامی با قرائتی موسع از قانون اساسی (یعنی جمهوری اسلامی منهای قرائت فاشیستی از قانون اساسی) یا جمهوری اسلامی منهای ولایت فقیه (به روایت پیش‌نویس قانون اساسی) یا جمهوری لائیک و سکولار (یعنی جمهوری اسلامی منهای اسلام و مراد شعاردهندگان جمهوری ایرانی)؟

از هر سه گرایش در میان معتبرضین یافت می‌شوند. گرایش سکولار در میان جوانان و ساکنان خارج از کشور طرفداران بیشتری دارد. در اینکه دو گرایش دیگر (جمهوری اسلامی منهای قرائت فاشیستی از قانون اساسی و جمهوری اسلامی منهای ولایت فقیه) کدامیک در ایران طرفدار بیشتری دارند، آماری در دست نیست. اما شواهد نشان می‌دهد که این دو گرایش مجموعاً (یعنی اصلاح مسالمت‌آمیز جمهوری اسلامی از طریق نفی قرائت دیکتاتور مابانه از قانون اساسی و اصلاح ساختاری جمهوری اسلامی از طریق حذف ولایت فقیه به عنوان مانع اصلی اعتلای ملت ایران) در داخل ایران در

مقایسه با جمهوری سکولار (حذف اسلام از جمهوری اسلامی) از طرفداران بیشتری برخوردار است. بی‌شک تا یک وزن‌کشی معتبر در یک رفراندم – که در آینده نزدیک ممکن به نظر نمی‌رسد – انجام نشود، می‌توان این برداشت را نپذیرفت.

آنچه کار را آسان می‌کند این است که گزینه سوم (جمهوری اسلامی منهای ولایت فقیه) و گزینه چهارم (جمهوری سکولار یا جمهوری اسلامی منهای اسلام) بدون همه‌پرسی و تغییر قانون اساسی مقدور نیست. همه‌پرسی و تغییر قانون اساسی هم با توجه به وضعیت فعلی مجلس شورای اسلامی – که با مهره‌چینی غیرقانونی شورای نگهبان – آن را به یکی از ضعیف‌ترین دوره‌های مجلس در تاریخ تقویتی ایران تبدیل کرده و نیز بیش و روش غیرمدبرانه و انعطاف‌ناپذیر آقای خامنه‌ای در آینده نزدیک محتمل به نظر نمی‌رسد. با کدام راهکار عملی مسالمت‌آمیز می‌توان قانون اساسی را تغییر داد و همه‌پرسی کرد؟

از سوی دیگر اگر باور کرده باشیم که جنبش سبز انقلاب نیست و یک جنبش اجتماعی- سیاسی طبقه متوسط شهری است، اذعان خواهیم کرد که "اصلاح مسالمت‌آمیز جمهوری اسلامی" یعنی به کنار زدن قرائت دیکتاتور مabanه و فاشیستی از قانون اساسی شرط تحقق اصلاح ساختاری آن یعنی حذف ولایت فقیه است. حتی کسانی که سکولاریسم را جزو لاینک دموکراتی می‌دانند و برای اسلام در حوزه عمومی هیچ نقشی قائل نیستند، نیز بدون گذر از دو مرحله قبلی نمی‌توانند به مطلوب خود برسند.

به نظر می‌رسد اگر مطالبه مرحله نخست جنبش سبز را اصلاح مسالمت‌آمیز جمهوری اسلامی به معنای حذف قرائت استبدادی از قانون اساسی تعریف کنیم، و حذف ولایت فقیه را مطالبه مرحله دوم بدانیم سخن پسندیده‌ای است. بی‌شک سکولارها و لایکها نیز مطالبه مرحله سومی با عنوان فرستادن اسلام به حوزه شخصی و جدا کردن جمهوریت از اسلام و ممانعت از حضور حقوقی آن در عرصه عمومی را در دستور کار خود خواهند داشت، که در صورت برخورداری از اکثریت محقق خواهند کرد.

مطلوبات و مقدورات جنبش سبز به روایت یک شهروند

صدقات اقتضا می‌کند که هر کسی مطلوب خود را مخفی نکند. اما عقل عملی هم اقتضا می‌کند که اولاً مطالبات را از مطلوبات جدا کنیم، ثانیاً مطلوبات را مرحله‌بندی کنیم و با امکان‌سنجی هر مرحله مطالبات حداقلی را مطرح کرده بر آن‌ها تأکید کنیم. من به نوبه خود مطلوباتم را به شکل زیر صورت‌بندی می‌کنم:

در رژیم مطلوب من "ولایت فقیه" مطلقًا نقشی ندارد (اعمّ از مطلقه و مقیده، انتصابی و انتخابی، نظارتی و دخالتی). من هیچ حق ویژه‌ای برای هیچ صنف و قشر و طبقه‌ای را باور ندارم. در نظام مطلوب من دموکراسی و حقوق بشر به دقت رعایت می‌شود. هیچ قانون و تصمیمی بدون رضایت آحاد شهروندان اعتبار ندارد. اما از حضور دموکراتیک مسلمانان در جامعه مدنی، جامعه سیاسی (رقابت دموکراتیک احزاب) و دولت^۱ در صورت برخورداری از اکثریت و به شرط ترک قدرت در زمان معین و به رسمیت شناختن حقوق پایه اقلیت به‌ویژه امکان تبدیل به اکثریت دفاع می‌کنم. براین اساس رژیم / نظام^۲ باید به گونه‌ای باشد که تاب تحمل هر دو جریان دین دار و عرفی^۳ در صورت برخورداری اکثریت را داشته باشد و از حقوق پایه هر یک دفاع کند. لذا گنجاندن اینکه یکی از اصول قانون اساسی‌الى البد تغییرناپذیر است، قابل دفاع نیست. قانون توسط مردم نوشته می‌شود و اگر نسل بعد آن را نپسندید می‌تواند آن را کلاً عوض کند. این گونه قانون‌نویسی دفاع خردمندانه از دین نیست.

اما به لحاظ مقدورات، مطالبات مرحله اول جنبش سبز – آن‌چنان‌که خود می‌فهمم – را به شکل موجز صورت‌بندی می‌کنم: نخستین قدم جنبش سبز اصلاح جمهوری اسلامی واقعاً موجود (با مقامی بهنام ولایت مطلقه فقیه و منصوبانی بهنام شورای نگهبان و نیروی نظامی دومی بهنام سپاه پاسداران انقلاب اسلامی) بر اساس قانون اساسی به شکل زیر است:

- ۱- تکیه بر اجرائی کردن اصول معطله قانون اساسی به‌ویژه در فصل حقوق ملت و آزادی‌ها.

1 .Government.

2 .State.

3 .Secular.

- ۲- پاپشاری بر حذف قرائت‌های غیرقانونی، خلاف‌شرع و ضداخلاقی منجر به استبداد از قانون اساسی از قبیل نظارت استصوابی، تئوری کشف و انتصاب و قیوموت بر مردم، برچیدن نهادهای ضدقانون اساسی، کوتاه کردن دست نظامیان از سیاست و اقتصاد، نفي اختیارات فرماقونی رهبری و پاسخ‌گو کردن وی به ملت و خبرگان.
- ۳- تأکید بر ابعاد رهائی بخش اسلام و تشیع از قبیل فریضه امر به معروف و نهی از منکر، نصیحت به ائمه مسلمین، شرط عدالت در تصدی سمت‌های عمومی.

نتیجه عملی

آنچه میرحسین موسوی در بیانیه‌های هفده‌گانه‌اش منتشر کرده مطالبات مرحله اول جنبش سبز ملت ایران است. مطالبات بیانیه «خواسته‌های بهینه جنبش سبز»^۱ نیز (به جز انتخابی کردن رئیس قوه قضائیه) همگی بدون استثنای بر اساس همین قانون گذار بوده است و قابل تحقق است. پاسخ‌گو کردن قدرت در همه سطوحش هدف قانون گذار بوده است و قدرت بی‌مهر مادام‌العمر فرماقون غیرپاسخ‌گو با همین قانون اساسی هم قابل نقد است. من اگرچه بخش ولائی قانون اساسی را به لحاظ شرعی، اخلاقی و حقوقی نادرست می‌دانم، اما با توجه به مقدورات مرحله نخست جنبش اکتفا به تصحیح جمهوری اسلامی از قرائت‌های استبدادی از قانون اساسی را رویکردی خردمندانه، واقع‌گرایانه و قابل تحقق محاسبه می‌کنم.

معتقدم در این مسیر میرحسین موسوی علی‌رغم همه فشارها (از قبیل شهادت مظلومانه خواهرزاده، بازداشت مکرر برادر همسر، افتراه و توهین‌های نهادینه رسانه‌های بی‌پروای حکومتی) تاکنون سنجیده عمل کرده و رهبر سیاسی شایسته‌ای برای جنبش سبز ملت ایران است. آقایان مهدی کروبی و سید محمد خاتمی نیز با بیانات و اقدامات مؤثر خود سهم بهسزائی در جنبش سبز داشته‌اند.

آن‌ها که موضع واقع‌بینانه موسوی را تندری و می‌دانند، اشتباه می‌کنند. دوستانی که این موضع را کندری و تلقی می‌کنند و می‌پنداشند رهبران سبز دنباله‌روی توده‌های خیابانی می‌کنند، درک صحیحی از واقعیات ایران ندارند. نصیحت رهبر معنوی جنبش سبز مرحوم آیت‌الله متظری "انتخاب پرفایده‌ترین و کم‌هزینه‌ترین راه برای احقاق

۱. ادی ۱۳۸۸، مندرج در بخش پنجم همین کتاب.

حقوق ملت مظلوم ایران" بود. این راه با تکیه بر قانون اساسی و نقد ساختاری قرائت استبدادی از آن آغاز می‌شود.

جمهوری اسلامی بر سر دوراهی همه‌پرسی یا تدوام سرکوب؟^۱

دوازدهم فروردین «روز جمهوری اسلامی» است. سی و دو سال پیش در چنین روزی بر اساس همه‌پرسی ۱۰ و ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ جمهوری اسلامی رسماً تأسیس شد. دو بار دیگر نیز در آذر ۱۳۵۸ و مرداد ۱۳۶۸ برای تصویب قانون اساسی جمهوری اسلامی و بازنگری آن به آراء عمومی مراجعه شد. اگرچه رژیم شاهنشاهی در ایران با انقلاب اسلامی بهمن ۱۳۵۷ ساقط شد، اما جمهوری اسلامی در ایران با یک همه‌پرسی آغاز شد. فارغ از برخی تفاسیر غیرقابلِ دفاع از اندیشهٔ سیاسی شیعه، مشروعیت نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر آراء عمومی ایرانیان و همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ است. بر همین منوال مشروعیت قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز مبتنی بر همه‌پرسی‌های ۱۳۶۸ و ۱۳۵۸ است.

۱. همه‌پرسی در قوانین جمهوری اسلامی

در قانون اساسی جمهوری اسلامی اصل همه‌پرسی در هفت اصل تشریح شده است. در مقدمه این قانون آمده است: «ملت ایران به طور یکپارچه و با شرکت مراجع تقليد و علمای اسلام و مقام رهبری در همه‌پرسی جمهوری اسلامی تصمیم نهایی و قاطع خود را بر ایجاد نظام نوین جمهوری اسلامی اعلام کرد و با اکثریت ۹۸/۲% به نظام جمهوری اسلامی رأی مثبت داد». در اصل اول مبدأ تأسیس جمهوری اسلامی همه‌پرسی اعلام شده است: «اصل اول: حکومت ایران جمهوری اسلامی است که ملت ایران، بر اساس اعتقاد دیرینه‌اش به حکومت حق و عدل قرآن، در پی انقلاب اسلامی پیروزمند خود به رهبری مرجع عالی قدر تقليد آیت‌الله‌العظمی امام خمینی، در همه‌پرسی دهم و یازدهم فروردین ماه یک‌هزار و سیصد و پنجاه و هشت هجری شمسی برابر با اول و دوم جمادی الاولی سال یک‌هزار و سیصد و نوادونه هجری قمری با اکثریت ۹۸/۲% کلیه

کسانی که حق رأی داشتند، به آن رأی مثبت داد.»

اصل ششم انتخابات و همه‌پرسی را دو طریق اتکا به آراء عمومی معرفی می‌کند: «در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آراء عمومی اداره شود از راه انتخابات: انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی، اعضاء شوراهای و نظایر این‌ها، یا از راه همه‌پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون معین می‌گردد.»

اصل پنجاه و نهم مهم‌ترین اصل قانون اساسی درباره همه‌پرسی است: «در مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ممکن است اعمال قوه مقننه از راه همه‌پرسی و مراجعة مستقیم به آراء مردم صورت گیرد. درخواست مراجعة به آراء عمومی باید به تصویب دو سوم مجمع نمایندگان مجلس برسد.» این اصل اولاً موضوع همه‌پرسی را «مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی» معرفی می‌کند. ثانیاً همه‌پرسی را اعمال قوه مقننه معرفی می‌کند. ثالثاً مرجع تصویب همه‌پرسی را دو سوم نمایندگان مجلس مشخص می‌کند.

اصل نود و نهم ناظر انتخابات را معرفی می‌کند: «شورای نگهبان نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان رهبری، ریاست جمهوری، مجلس شورای اسلامی و مراجعة به آراء عمومی و همه‌پرسی را بر عهده دارد.» در بند سوم اصل یکصد و دهم «فرمان همه‌پرسی» از جمله «وظایف و اختیارات رهبر» شمرده شده است. به موجب اصل یکصد و سی و دوم «در مدتی که اختیارات و مسئولیت‌های رئیس جمهور بر عهده معاون اول یا فرد دیگری است... نمی‌توان برای تجدیدنظر در قانون اساسی و یا امر همه‌پرسی اقدام نمود.» بر اساس اصل یکصد و هفتاد و هفت «مصطفبات شورای بازنگری قانون اساسی پس از تأیید و امضای مقام رهبری باید از طریق مراجعة به آراء عمومی به تصویب اکثریت مطلق شرکت‌کنندگان در همه‌پرسی برسد. رعایت ذیل اصل پنجاه و نهم در مورد همه‌پرسی «بازنگری در قانون اساسی» لازم نیست.»

بر اساس ماده یک قانون همه‌پرسی در جمهوری اسلامی ایران (تصویب ۴ تیر ۱۳۶۸ مجلس شورای اسلامی) «همه‌پرسی از آحاد ملت مطابق مقررات این قانون انجام می‌گیرد به نحوی که همه اشار جامعه با آزادی کامل نظر خود را درباره هر موضوعی که

به آراء عمومی گذارده می‌شود به یکی از دو صورت زیر اعلام نمایند: الف- آری، ب- نه». ماده سی و شش این قانون مرجع پیشنهاد دهنده همه‌پرسی را تعیین می‌کند: «همه‌پرسی به پیشنهاد رئیس جمهور یا یکصد نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی و تصویب حداقل دو سوم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی انجام خواهد شد».

۲. همه‌پرسی در سیره بنیانگذار جمهوری اسلامی

مرحوم آیت‌الله خمینی با برگزاری همه‌پرسی جمهوری اسلامی قدم بزرگی در تاریخ ایران برداشت. او می‌توانست این همه‌پرسی را برگزار نکند و با آنکه به راه پیمایی‌های میلیونی و استقبال تاریخی که از او در بد و ورود به ایران شد، مردم را پشتیبان خود اعلام کند. اگر بدون همه‌پرسی هم تغییر رژیم را اعلام می‌کرد نه در داخل و نه در خارج شمات نمی‌شد. اما با انجام همه‌پرسی ابتلاء جمهوری اسلامی را برآراء عمومی اثبات کرد. جمهوری اسلامی با رجوع مستقیم به رأی مردم آغاز شد. به بیان دیگر همه‌پرسی مبدأ تولد این نظام بوده است. هر سه همه‌پرسی انجام شده در جمهوری اسلامی با حکم مرحوم آیت‌الله خمینی انجام شده است، دو مورد اول در زمان حیاتش و مورد سوم هم یکی دو ماه بعد از وفاتش. در دهه اول جمهوری اسلامی به طور متوسط در کمتر از هر چهار سال یک همه‌پرسی برگزار شده است. اگر قانون اساسی هم بدون مراجعته به آراء عمومی به اجرا گذاشته می‌شد، نفوذ و فرهمندی شخصیت بنیانگذار جمهوری اسلامی به میزانی بود که مورد قبول واقع می‌شد.

چه بسا گفته شود مرحوم آیت‌الله خمینی زمانی رفراندم برگزار کرد که به پیروزی خود اطمینان داشت، یعنی زمانی گفت «میزان رأی مردم است» که از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار بود و تردیدی نداشت که در همه‌پرسی با حمایت قاطع ایرانیان مواجه است. اما از نظر دور نمی‌توان داشت که اولاً وی برای حکومت مطلوبش نام جمهوری اسلامی را بر حکومت اسلامی ترجیح داد، ثانیاً عملاً دو بار با هر نیتی به آراء عمومی مراجعت کرد و در پی اشکال کتبی علنی برخی نمایندگان مجلس به وی دائر بر تخطی از قانون اساسی در ماه‌های آخر حیاتش بدون اینکه متقدان را به وابستگی به اجانب متهم کند و به حبسشان بیندازد، ضمن پذیرش نقض صوری قانون اساسی آن را از ضرورت‌های زمان جنگ دانست و متعهد شد که از آن به بعد مطابق قانون عمل کند و

بلافاصله دستور بازنگری قانون اساسی را صادر کرد که اجل مهلت برگزاری سومین رفراندم را به وی نداد.

۳. ضرورت مبرم مراجعة مجدد به آراء عمومی

در فلسفه اسلامی قاعده‌ای است با این عنوان «علت مُحدثه علت مُبقيه است» به این معنی که همان علتی که باعث احداث و ایجاد چیزی شده، علت استمرار و ابقاء و حافظ وجودی آن نیز خواهد بود. اگر علت مُحدثه جمهوری اسلامی را همه‌پرسی و مراجعته به آراء عمومی ایرانیان بدانیم، علت مُبقيه آن نیز مراجعة مجدد به آراء عمومی ملت ایران است. به عبارت دیگر راز حیات جمهوری اسلامی استمرار پیوند حکومت با جمهور مردم است، همه‌پرسی شفاف‌ترین جلوه جمهوریت نظام است. انتخابات به میزان همه‌پرسی این تجلی را ندارد، چراکه انتخابات با تفسیر خلاف قانون و غیرشرعی نظارت به نظارت استصوابی قابلیت تهی شدن از محتوا را دارد. می‌توان انتخابات عادلانه و آزاد را با نظارت استصوابی به انتخاب محدود مردم در مرحله دوم بین نامزدهای گزیده شورای نگهبان تبدیل کرد. انتخاباتی که علی‌الاغلب نتیجه تضمین شده به همراه دارد و از صندوق جز مهره‌های چیده شده حاکمیت به در نمی‌آید. در نظام ولایت مطلقه فقیه نظارت استصوابی شورای نگهبان معنایی جز مهندسی انتخابات ندارد. برگزاری سالانه انتخابات مهندسی شده زحمتی ندارد و بقای جمهوریت را اثبات نمی‌کند.

۴. همه‌پرسی تنها راه حفظ جمهوری اسلامی

جمهوری اسلامی واقعاً موجود اگر بخواهد جمهوریتش را حفظ کند چاره‌ای جز تن دادن به همه‌پرسی ندارد. رهبر جمهوری اسلامی مکرراً به برخورداری خود از اکثریت ملت بالیده است. وی اخیراً راه‌پیمایی‌های ۹ دی و ۲۲ بهمن امسال را قرینه این مهم گرفته است. فرض کنیم که راه‌پیمایی‌های یاد شده مهندسی نشده و کاملاً طبیعی و خودجوش بوده باشد و ایشان واقعاً از پشتیبانی قاطبه ملت برخوردار باشند. بی‌شک ایشان به متقدان خود نیز اجازه خواهند داد تا از طریقی معقول به نتیجه مشابه برسند و آنان نیز همانند ایشان به برخورداری سیاست‌های اتخاذ شده از پشتیبانی اکثریت اذعان کنند. تنها راه مطمئن‌بی‌حرف و حدیث تن دادن به همه‌پرسی است. موضوعش هم

اصلًاً مهم نیست، موضوع همه‌پرسی را رهبر جمهوری اسلامی مطابق صلاحیت خود انتخاب کند. این موضوع می‌تواند مسألهٔ یارانه‌ها (موردنِ نزاع صوری مجلس دست نشانده و دولت غیرکارآمد)، ترافیک، آلودگی هوای تهران، عملکرد نیروی انتظامی، مقبولیت دولت احمدی‌نژاد و چیزهایی از این قبیل باشد. ملاحظه می‌کنید مسائل حساس بالاتر از این‌ها را اصلًاً مطرح نکردیم تا ترس به دل نظام بیفتدا! برگزاری رفراندم فقط یک شرط دارد و آن اینکه موضع شخص رهبری برای توده مردم واضح باشد، یعنی مردم بدانند رهبر به کدام گزینه از آری یا نه نظر دارد. اگر ایشان در ابراز رأی عذری دارند کافی است این مهم به رئیس‌جمهور نورچشمی واگذار شود، یعنی ایشان ملت را از موضع نظام در همه‌پرسی آگاه کند.

پیش‌بینی ما این است که اکثریت مردم برخلاف نظر ایشان و نمایندگانشان رأی خواهند داد. اگر کمترین تردیدی است این گوی و این میدان، بسم الله، امتحان کنید. با تمہیدات مهندسی شده می‌توان با اتوبوس و ابلاغیه و بخشانه چندصدهزار نفر را به خیابان کشاند، این کار نبوغ فراوانی نمی‌خواهد، از دوران شاهنشاهی مردم ما با این شیوهٔ نخنما آشناشوند. اگر مدعی پیروی از خط امام هستید آن مرحوم این هنر را داشت که مشروعیت حکومتش را با همه‌پرسی به رخ بکشد. اگر ادعایتان این است که چون می‌دانست از اکثریت برخوردار است، چنین کرد، بسیار خوب ادعاهای شما مبنی بر برخورداری از اکثریت هم گوش فلک را کر کرده است. اگر از اکثریت برخوردارید چرا معطلیید؟ آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه باک است. اگر همه‌پرسی کنید خواهید دانست پایگاه اجتماعی شما چقدر است. اگر هم به مراجعته به آراء عمومی تن ندهید دیگر دم از برخورداری از رأی اکثریت نزنید.

۵. همه‌پرسی حق آحاد شهروندان

از حکیمانه‌ترین موضع مرحوم آیت‌الله خمینی سخنرانی ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در بدرو ورود به ایران بود. وی گفت که پدران ما ده‌ها سال قبل هر تصمیمی گرفته‌اند، برای خودشان محترم. ما هم حق داریم برای تعیین مقدّراتمان خودمان تصمیم بگیریم. (نقل به مضمون) از همه‌پرسی جمهوری اسلامی سی و یک سال می‌گذرد. هر مردم جمعیتی ایران بسیار جوان است، بیش از هفتاد درصد زیر سی و پنج سال. معنای واضح این آمار این

است که بیش از چهارپنجم جمعیت فعلی ایران و بیش از دو سوم واجدان شرایط رأی در شرایط حاضر در همه‌پرسی جمهوری اسلامی در سال ۱۳۵۸ شرکت نداشته‌اند. بنا بر منطق مرحوم آیت‌الله خمینی آن‌ها هم حق دارند نظرشان را دربارهٔ شیوهٔ مدیریت کلان کشور ابراز کنند. همه‌پرسی بهترین شیوهٔ سازگاری حاکمیت با آحاد شهروندان است. حداقل هر دو دهه لازم است یک‌بار به آراء عمومی مراجعه شود و الا حاکمیت نمایندهٔ واقعی تودهٔ مردم محسوب نخواهد شد.

۶. وقوع «مسئلۀ بسیار مهم سیاسی» در سال ۸۸

سال ۱۳۸۸ وقایعی در ایران رخ داد که ضرورت مراجعت به آراء عمومی را دوچندان می‌کند. آنچه به بحث این مقال مرتبط است شکاف حکومت و ملت در این سال در تاریخ جمهوری اسلامی به اوج خود رسید. بخش بزرگی از ملت به نتیجهٔ اعلام شدۀ انتخابات ریاست‌جمهوری اعتراض کرد. حاکمیت اعتراض ملت را سرکوب کرد. این سرکوب از دید رسمی ۳۴ و از دید معتبرضین یکصد و پنج کشته داشته است. بیش از بیست هزار نفر بازداشت شدند. سران احزاب متقدّد، فعالان شبکه‌های اجتماعی، روزنامه‌نگاران، دانشجویان، زنان بیش از بقیه مورد ضرب و شتم و بازداشت قرار گرفتند. اکثر نخبگان و خواص از روشن‌فکران، هنرمندان، نویسندها، تولیدکنندگان فرهنگی به صفت معتقدان حاکمیت پیوستند. مدافعان سیاست‌های رسمی حتی در میان روحانیون و مراجع و علمای دین، به کمترین سطح خود در سی ساله اخیر رسید. تآنجاکه مقام رهبری مکرراً نارضایتی خود را از عدم همراهی و سکوت خواص ابراز کرد. معتقدان که مبارزهٔ مدنی و به دور از خشونت را شیوهٔ خود کرده بودند، حکمیت هیئتی مرضی‌الطرفین از عالمان و مراجع را به نظام پیشنهاد کردند تا بین حکومت و معتبرضین داوری کند. مقام رهبری حکمیت را نپذیرفت و با استعانت از قوای قهریه و تشدید فشار بر معتقدین کوشید همهٔ انتقادها را به بیگانگان نسبت دهد.

۷. جمهوری اسلامی بر سر دوراهی

به جرأت می‌توان گفت شکاف حکومت – ملت و بدینی طرفین نسبت به دیگری هیچ‌گاه در تاریخ جمهوری اسلامی ایران به این میزان نبوده است. اگر در شرایط عادی همه‌پرسی یک ضرورت بود، وقایع پس از انتخابات در سال ۸۸ این نیاز را مضاعف

جمهوری اسلامی بر سر دوراهی: همه‌پرسی یا تداوم سرکوب؟ ۸۳

کرده است. حاکمیت دو راه بیشتر پیش رو ندارد: یکی ادامه سرکوب و تداوم نظامی‌گری و سرهنگی و سیاست ارتعاب و تهدید و فشار و حبس؛ و دیگری شنیدن صدای مردم، اجرای همه جانبه اصول قانون اساسی، لغو نظارت استصوابی، آزادی مطبوعات و اجتماعات و رعایت حقوق شهروندی مردم.

راه اول راه اضمحلال جمهوری اسلامی است. راهی است که نه از جمهوریت آن چیزی می‌ماند نه از اسلامیتش. با فشار و سرکوب و تجاوز به حقوق ملت و ولایت نظامیان جمهوری اسلامی واقعاً موجود هیچ فرقی با یک حکومت دیکتاتوری ندارد. امیدی که انقلاب اسلامی در میان رنج دیدگان جهان زنده کرده بود، نامید می‌شود و دل اسلام‌ستیزان و دشمنان استقلال و ترقی ایران شاد خواهد شد. ابزار این راه ادامه اقتدار پاسداران در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی؛ میدان دادن به مذاحان و متملقان؛ تداوم مدیریت کم‌سوادترین مدیران در عرصه‌های کارشناسی و در یک کلام استبداد دینی و به رسمیت نشناختن اراده ملی است.

راه دوم راه احیای جمهوری اسلامی به روایت قانون اساسی است. این راه با همه‌پرسی و مراجعته به آراء عمومی آغاز می‌شود. با پیش گرفتن این راه همه اشار شهروندان با سلایق و آراء مختلف حتی مدافعان سیاست‌های رهبری به میزان وزن اجتماعیشان در اداره کشور سهیم خواهند بود. هیچ سلیقه‌ای حذف خواهد شد. معنای مردم‌سالاری و جمهوریت چیزی غیر از این نیست. انتخابات عادلانه و بی‌طرفانه و به دور از مهندسی نظارت استصوابی صورت خواهد گرفت. قوه قضائیه مستقل از سیاست، آیین دادرسی را به کار خواهد گرفت. مجلس واقعاً بر دولت نظارت خواهد داشت و دولت با شیوه کارشناسی و در چارچوب قانون امور اجرائی را تمثیل خواهد کرد. خبرگان واقعی بر عملکرد رهبر نظارت خواهند کرد و مطبوعات آزادانه منتشر خواهند شد. در مجتمع بین‌المللی با درایت و ضوابط حقوقی و بر اساس منافع ملت ایران با دیگر کشورها مواجه خواهیم شد.

۸. بحران پیش آمده راه حلی جز همه‌پرسی ندارد

قانون اساسی جمهوری اسلامی موضوع همه‌پرسی را «مسائل بسیار مهم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی» تعیین کرده است. قاطعانه می‌توان گفت سال گذشته

موضوع همه‌پرسی در ایران محقق شد. در تاریخ جمهوری اسلامی هرگز میزان ادبی مردم به حاکمیت و ابراز مخالفت با نظام به این حد نرسیده بوده است. به عبارت دیگر جمهوری اسلامی حقیقتاً با بزرگ‌ترین بحران تاریخ خود مواجه است. البته جناب آقای خامنه‌ای تا این لحظه نپذیرفته است که بحرانی در این هست. اگر بحران، یعنی مسئله بسیار بزرگ سیاسی در میان نبود چه لزومی به نه ماه آماده‌باش سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی و مأموران وزارت اطلاعات بود؟ اگر بحرانی در کار نبود چرا دهها بار به خواص نهیب زده می‌شود که چرا از حاکمیت حمایت نمی‌کنند؟ اگر بحرانی در کار نبود چرا کمیسیون تحقیق مجلس خبرگان – که مطابق اصل ۱۱۱ قانون اساسی وظیفه خطیر ناظرت بر عملکرد رهبر را به عهده دارد – برای نخستین بار در تاریخ جمهوری اسلامی بیانیه علني صادر کرد؟ اگر بحرانی در کار نبود چرا متقدان به زندان افکنده شدند و روزنامه‌ها توقيف شدند و احزاب و انجمن‌های اجتماعی منحل؟ به راستی اگر بحران این نیست، پس بحران چیست؟ اگر مسئله بسیار بزرگ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و قایع بعد از انتخابات خرداد ۸۸ نیست، پس کدام مسئله شایسته همه‌پرسی است؟

مرحوم آیت‌الله خمینی بیش از یکصد و پنجاه بار با خبرنگاران خارجی به مصاحبه نشست، بسیاری از این مصاحبه‌های بین المللی در دوران ده ساله زمامداری او بوده است. جانشین ایشان رهبر فعلی جمهوری اسلامی در دوران بیست و دو ساله رهبریش هنوز حتی یک بار هم تن به مصاحبه با یک خبرنگار مستقل نداده است. ایشان دوست دارد یک جانبه سخن بگوید، اما نشان نداده است که گوشی برای شنیدن دارد. سال هشتاد و نه «سال استقامت حداکثری ملت ایران بر مطالبات حداقلی (اجراه قانون اساسی)» است. جناب آقای خامنه‌ای می‌تواند با ادامه سیاست‌های سرکوبگرانه گذشته امسال را به سال «ستم مضاعف» تبدیل کند و فاتحه جمهوری اسلامی را بخواند. در عین حال می‌تواند با برگزاری همه‌پرسی و مراجعته به آراء عمومی بقای جمهوری اسلامی به روایت قانون اساسی را باعث شود و با پیشه کردن رحمت نبوی و عدالت علوی اشتباهات گذشته‌اش را جبران کند. خوشبینانه راه دوم را امیدواریم، اما واقع بینانه آیا در ناصیه این اولیاء انتخاب راه دوم را می‌بینند؟

جنبش سبز و قانون اساسی

با "قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران" چه باید کرد؟^۱

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مهم ترین سندي است که مناسب است همه دوستداران اعتلای ایران درباره آن اظهارنظر کنند و نسبت فعالیت‌های خود را با آن در عمل مشخص سازند. نظام جمهوری اسلامی مخالفانش را به تمرد از قانون متهم می‌کند، در مقابل، مخالفان و معتقدان نیز مهم ترین ویژگی نظام را انحراف از مدار قانون اساسی دانسته و محور مطالبات جنبش سبز را "اجرای بی‌تنازل قانون اساسی" اعلام می‌کنند. البته در میان مخالفان برخی نیز قانون اساسی را مانع جنبش آزادی‌خواهی مردم ایران می‌دانند.

جنبش سبز در ده‌مین ماه حیاتش "مرحله تکوین" را پشت سر گذاشته است. در مرحله مقدماتی با شعار "رأی من کجاست؟" به اعلام مخدوش نتایج انتخابات جمهوری اعتراض شد. با اعلام نظر زودهنگام رهبر جمهوری اسلامی موج اعتراضات مردمی به سوی وی برگشت. سرکوب تظاهرکنندگان بی‌دفاع توسط مأموران مسلح و فشار فزاینده قوه قضائیه بر معتقدان و معتقدان به کشته شدن دهها جوان بی‌گناه و دستگیری دهها هزار و صدور احکام سنگین زندان فعالان احزاب اصلاح طلب، روزنامه‌نگاران و خردۀ جنبش‌های دانشجوئی و زنان انجامید. این روند تا ۲۲ بهمن ۱۳۸۸ ادامه یافت.

از اواخر سال گذشته شمسی جنبش سبز پا به مرحله تازه‌ای گذاشت. اقتضای مرحله جدید، یافتن تاکتیک‌های جدید با توجه به شیوه خشن مقابله کودتاگران و سارقان رأی مردم با اعتراض است. این مرحله را می‌توان "مرحله مقاومت مدنی نامحدود بر مطالبات محدود قانونی" نامید. این مرحله با برگزاری چهارمین همه‌پرسی در جمهوری اسلامی به پایان خواهد رسید. تا برگزاری این همه‌پرسی تاریخی که آحاد

ملت ایران نظرش را درباره آینده سیاسی کشورش خواهد داد، قانون اساسی جمهوری اسلامی مهم‌ترین سند احتجاج مخالفان با ارباب قدرت است. این مقال ادامه نوشتار "جنبش سبز در چهارراه جمهوری" (۲۸ دی ۱۳۸۸) است.

چهار دیدگاه اصلی در مواجهه با قانون اساسی

محوریت قانون اساسی در صدر مطالبات این مرحله جنبش سبز مناقشات فراوانی را به همراه دارد و مسئله به این سادگی که در آغاز به نظر می‌رسد نیست. برای درک این دشواری چاره‌ای جز تمايز چهار دیدگاه اصلی در مواجهه با قانون اساسی و تحلیل هر یک نیست. از این چهار دیدگاه به اختصار می‌توان با عناوین ذیل یاد کرد: دیدگاه رسمی، دیدگاه قانونی، دیدگاه دموکراتیک، دیدگاه سکولار.

البته می‌توان به دیدگاه‌های دیگری هم اشاره کرد. اما به نظر می‌رسد این چهار دیدگاه مهم‌ترین دیدگاه‌های موجود در میان ایرانیان داخل و خارج را نمایندگی می‌کنند.

دیدگاه رسمی، دیدگاه نظام جمهوری اسلامی است که "ولايت مطلقه فقيه" و حفظ آن را به هر قيمتی بزرگ‌ترین مطالبه خود می‌داند.

دیدگاه قانونی دیدگاه آن دسته از معتقدان جمهوری اسلامی است که اعتراضات مردمی یک سال اخیر را با عنوان "جنبش سبز" تدارک دیده‌اند و "اجrai بی‌تنازل قانون اساسی جمهوری اسلامی" را وجهه‌نظر اصلی خود می‌دانند.

دیدگاه دموکراتیک دیدگاهی است که قانون اساسی جمهوری اسلامی را به دلیل دربرداشتن نهاد ضد دموکراتیک ولايت مطلقه فقيه قابل دفاع نمی‌داند و دموکراسی و حقوق بشر را در صدر مطالبات خود می‌شمارد.

دیدگاه سکولار علاوه بر مطالبات دسته سوم (دموکراسی و حقوق بشر) معتقد است که سکولاریسم در صدر مطالبات مردم ایران است و تنها راه رهائی، خصوصی کردن دین، ابتناء حوزه عمومی بر امور کاملاً عرفی و حقوق مشابه برای همه ادیان است.

این چهار دیدگاه در مواردی هم‌پوشانی دارند. در زمینه جمهوریت، دموکراسی و حقوق بشر سه دیدگاه اخیر موارد اشتراك فراوانی دارند، با شدت و ضعف. دیدگاه دوم (قانونی) از نوع حقوق بشر و دموکراسی حداقلی دفاع می‌کند، حال آنکه دیدگاه سوم و

چهارم به نوع حقوق بشر و دموکراسی حداکثری باور دارند. این چهار دیدگاه از هم متمایزند. اگرچه دو دیدگاه اول و دوم هر دو به ظاهر قانون اساسی و جمهوری اسلامی را باور دارند، اما رویکردهایشان به قانون اساسی و جمهوری اسلامی بسیار متفاوت است. دیدگاه اول نگاهش به قانون و جمهوریت نگاهی "ابزاری و تشریفاتی" است، حال آنکه دیدگاه دوم برای قانون و جمهوریت اعتبار واقعی قائل است.

دیدگاه سوم و چهارم نیز اگرچه هر دو به دموکراسی و حقوق بشر و سکولاریسم فی الجمله باور دارند، اما در دیدگاه سوم تقدّم با دموکراسی است و با اسلام دموکراتیک هم در صورت برخورداری از اکثریت و رعایت حقوق اقلیت مشکلی ندارد. حال آنکه در دیدگاه چهارم مطالبه اصلی با سکولاریسم است و اسلام دموکراتیک کوسه ریش پنهن است. از این دیدگاه شرط فعالیت در حوزه عمومی به ویژه حوزه سیاسی و بالاخص دولت رها کردن باورهای دینی در این عرصه‌هاست.

به نظر می‌رسد دیدگاه قانونی دیدگاهی واقع‌گرایانه است؛ و دیدگاه‌های دموکراتیک و سکولار دیدگاه‌هایی ایده‌آل گرایانه هستند، به این معنی که بیش از آنچه به امکان تحقق دیدگاه‌هاییشان با توجه به شرایط ایران پیاندیشند، در مقام بیان رأی خود در برابر انحصار طلبی دیدگاه اول هستند.

دیدگاه اول: دیدگاه رسمی

نخستین دیدگاه، رأی رسمی نظام جمهوری اسلامی درباره قانون اساسی است. این دیدگاه که توسط حضرت آقای خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی نمایندگی می‌شود نگاهی ابزاری به قانون اساسی دارد و در حقیقت یک اصل بیشتر ندارد: "اصالت رهبری". ولایت مطلقه فقیه مایه مشروعیت نظام، صحّت دین‌داری و سعادت دنیا و آخرت است. بدون اعتقاد و التزام به آن انحراف و سقوط حتمی است.

مشروعیت قانون اساسی برخاسته از ولی فقیه است. بالاتر از قانون اساسی رهبر و منوبیات ولی است. قانون اساسی کف اختیارات ولی فقیه را تبیین کرده به عبارت دیگر برای رهبر اختیارات سیاسی دیگری غیر از آنچه در قانون احصا شده است وجود دارد. برخی اصول قانون اساسی اگرچه ظاهراً توسط مردم وضع شده اما هیچ اراده بشری ولو

اکثريت يا تمام شهروندان بالاتفاق توان تغيير آن را ندارد و آن اصول مربوط به اسلاميت و ولایت فقيه است.

شوراي نگهبان در تفسير قانون اساسى اختيارات مطلقه دارد و باتوجه به ملکه عدالت و اجتهاد اعضای آن و نظارت مقام رهبری بر آن، اشتباه کردن در قاموسش بي معناست و برای شكایت از آن هیچ مرجع قانونی پيش‌بياني نشده است. واضح است که در تعارض نظر رهبری يا فقهای شوراي نگهبان که منصوب ايشان هستند با مراجع تقلید تقدّم با نظر رهبر و منصوبان ايشان است. اصولاً مراجع تقلید در حوزه عمومي حق صدور حکم و فتوا ندارند. مراجع تقلید مجازند در حوزه خصوصی برای مقلدانشان فتوا صادر کنند.

نظام حق دارد عمل به هر تعداد از اصول قانون اساسى را عملاً به دليل مصلحت نظام موقتاً يا برای همیشه متوقف کند. نظام حق دارد انتخابات مجلس شورا، ریاست جمهوري و خبرگان را مطابق مصلحت نظام مهندسي کند. مهم رعایت منویات رهبری است و وظیفه مردم بیعت با معظم له است. انتخابات معنائی جز بیعت و تجدید عهد با رهبری ندارد. اصولاً اراده ملی اگر در مغایرت با اراده ولی امر باشد تردیدی در بطلان آن نیست.

اعلاميه جهانی حقوق بشر و ديگر ميثاق‌های بين‌المللی اگر با شرع انور و آراء ولی فقيه مغایرت داشته باشد از حیز انتفاع ساقط است. کلاً حقوق شهروندی تا آنجا محترم است که با برداشت ولی فقيه از شرع انور تعارضی نداشته باشد. آنچه مایه سعادت دنيا و آخرت است نظر ولی فقيه است. قانون اساسى و غير آن نيز مادامي که مورد تأييد مقام عظمى ولایت است ملاک عمل است و به مجرد اينکه از چشم معظم له بيقتفد بي اعتبار است. تفاسيري متفاوت با تفسير منصوبان ايشان در شوراي نگهبان نيز مردود است.

از اين ديدگاه مهم‌ترین اصول قانون اساسى يعني اصل ۴ (حكومة مطلقه موازين اسلامى به تشخيص فقهای شوراي نگهبان بر كلية قوانين و مقررات)، اصل ۹۹ (نظارت شوراي نگهبان بر كلية انتخابات) اصول ۵ و ۵۷ و ۱۱۰ (ولایت مطلقه فقيه و اختيارات آن).

اصولی از قانون اساسی که ظاهراً حاکی از دموکراسی و جمهوریت است می‌باید در هماهنگی با اصول فوق تفسیر شوند. براین‌اساس جمهوری اسلامی معادل حکومت اسلامی است. جمهوری اسلامی یعنی حکومتی که اکثربار برای همیشه حکومت اسلامی را پذیرفته‌اند و در حقیقت به وظیفهٔ شرعی خود عمل کرده‌اند.

با وجود ولایت فقیه چنین حکومتی انحراف‌ناپذیر است. هرگونه مخالفت با چنین حکومتی مخالفت با خدا و رسول و ائمه است و اقدام برای اصلاح آن در حکم جنگ نرم با اسلام است. نام واقعی چنین حکومتی جمهوری ولائی یا حکومت ولایت‌مدار است. قانون و جمهوریت و انتخابات دائمدار قبول رهبر است، اگر رهبر این امور را صلاح نداند هیچ اعتباری ندارند.

وقتی مشروعیت قانون به رهبری است، واضح است که نمی‌توان به استناد این قانون، رهبری را که مؤید به تأییدات خاصهٔ حضرت صاحب‌الامر شمرده می‌شود ارزیابی یا نقد یا نصیحت کرد.

دیدگاه دوم: دیدگاه قانونی

دومین دیدگاه به فرآگیرترین بخش معتبرضین دیدگاه اول اختصاص دارد. دیدگاهی که می‌توان از آن به "جنبش سبز" نیز تعبیر کرد. البته معتبرضین دیدگاه اول (دیدگاه رسمی یک‌سالار) طیف متنوعی از آراء را در بر می‌گیرد از دیدگاه قانونی و دموکراسی حداقلی تا دیدگاه دموکراتیک حداقلی و دیدگاه سکولار. بخشی از باورمندان دو دیدگاه اخیر نیز می‌کوشند تا خود را نمایندهٔ جنبش سبز معرفی کنند. بر اساس بیانات سخنگویان جنبش سبز در ایران که مقبولیت ملی دارند دیدگاه دوم را به انتساب به جنبش سبز صائب می‌دانم، با این توضیح که لامشاجه فی‌الاصطلاح.

اما چرا دیدگاه دوم را قانونی نامیدم، به این دلیل که جنبش اعتراضی اخیر مردم ایران با تکیه بر یک مطالبهٔ قانونی شکل گرفت "رأی من کو؟" و سپس به‌زودی "اجراه بی‌تنازل قانون اساسی" به مطالبهٔ درجه اول آن ارتقا یافت. معتقدان این دیدگاه بر این باورند که مطالبات ارزش‌های از قبیل اسلام رحمانی، مردم‌سالاری، حقوق بشر و حقوق شهروندی، احترام به حقوق اقلیت‌های مذهبی و قومی و نیز مدارا و تکثر آراء، همگی از طریق اجرای قانون اساسی و تفسیری حقوقی و دموکراتیک از آن امکان‌پذیر است.

از این منظر استراتژی "اجرای بی‌تنازل اصول قانون اساسی" یک انتخاب واقع‌گرایانه با توجه به محدودیت‌های فرهنگی، سیاسی و امنیتی ایران است. برای کسی که در شرایط خفقان و سرکوب مبارزه می‌کند تمسک به قانون اساسی حصنی حصین و سنگری محکم است. اگر قرار نیست بار دیگر انقلاب تجربه شود، و اگر بناست اصلاح طلبانه و با پرهیز از خشونت و به شیوه مسالمت‌آمیز به اصلاح کشور اقدام شود بی‌شک استفاده از ظرفیت‌های قانون اساسی کم‌هزینه‌ترین و باصره‌ترین راه است.

معنای این سخن این نیست که قانون اساسی وحی منزل است یا فاقد اشکال است. بر عکس، دیدگاه دوم مشروعيت قانون اساسی را از آراء مردم می‌داند. به بیان دیگر قانون اساسی فوق نظام و رهبر است. قانون اساسی سقف اختیارات مقامات را تبیین کرده نه کف آنرا. مقامات جمهوری اسلامی اختیارات سیاسی دیگری غیر از آنچه در قانون احصا شده است ندارند.

قانون اساسی با رأی مردم جزءاً یا کلًّا قابل تغییر است. این اصول توسط مردم وضع شده، همان‌ها هم هر زمان اراده کردند می‌توانند کلًّا یا جزءاً تغییرش دهند. مفسران رسمی قانون اساسی – شورای نگهبان – در استثناهای و تبصره‌های قانونی که مسئله به موازین شرع و مبانی اسلام و اصول و ضوابط مذهب موکول شده، عملاً در بسیاری موارد موازین اسلام را برخلاف ضوابط مسلم اسلامی تفسیر کرده‌اند به عنوان مثال تفسیر نظارت به نظارت استصوابی، وقتی مراجع تقليد و استوانه‌های فقاهت از قبيل آیت‌الله منتظری این تفاسیر شورای نگهبان را به لحاظ شرعی مردود اعلام می‌کنند، واضح است که این نظام است که از ضوابط شرعی عدول کرده است نه متقدان و علمای مخالف.

تفسیر قانون اساسی برخلاف روح و جهت‌گیری کلی آن مجاز نیست. نمی‌توان برخی اصول قانون اساسی را به گونه‌ای تفسیر کرد که برخلاف اصول حاکی از اهداف عالی نظام مصرح در خود آن قانون باشد. اگر بسیاری از عالمان دین و فقیهان و نیز اکثریت شهروندان از تفسیر مفسران رسمی قانون اساسی – یعنی شورای نگهبان – ناراضی باشند، معنای این سخن همان استنتاج تاریخی اعلم فقیهان قم است: "این رژیم نه جمهوری است نه اسلامی".

زمانی که بخشی از اصول قانون اساسی – مثلاً اصول مدافع حقوق شهروندی ملت – توسط حکومت به طاق نسیان سپرده شد مهم ترین وظیفه شهروندان پاافشاری بر احیای این اصول از طرق مسالمت‌آمیز از جمله تظاهرات خیابانی است. با توجه به اینکه نهادهای پیش‌بینی شده در قانون اساسی به عنوان تجلی اراده ملی عملاً توسط حکومت به نحوی مهندسی شد که اراده ملی در لابه‌لای دستگاه دیوان‌سالاری حکومتی له شده، به نحوی که محصول انتخابات مجلس و شوراهای ریاست‌جمهوری و خبرگان اسماً منتخب ملت و رسماً منصوب حکومت باشند، ارتقای سطح آگاهی‌های عمومی و مبارزه قانونی برای بازگرداندن نظام از انحراف بنیادی اقدامی اخلاقی و دینی است.

با توجه به اینکه برخی اصول قانون اساسی با برخی برداشت‌ها از پاره‌ای اصول آن در ارتباط با مدیریت کلان کشور با قوانین آمره‌ای از قبیل اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین‌المللی مدنی – سیاسی که اتفاقاً حکومت ایران آن‌ها را امضا کرده و بر اساس موازین حقوق بین‌الملل موظف به رعایت آن‌هاست معارض است، در نخستین زمان ممکن می‌باید برای اصلاح قانون اساسی و پاکسازی آن از استبداد دینی اقدام کرد.

با عنایت به اینکه قانون اساسی از تعارض درونی رنج می‌برد، در تعارض حقوق مردم با نوعی حکومت فردی یکه‌سالار می‌باید با اتکا به عقبه قدرتمند مردمی، تفسیری حقوقی و اخلاقی از بخش غیردموکراتیک قانون اساسی را بر کرسی نشاند. به خصوص آنکه اسلام رحمانی با نظرارت نهادینه بر قدرت سیاسی و محدودیت آن کاملاً سازگار است. اسلام علوی و حسینی هرگز استبداد دینی و یکه‌سالاری بهنم تشیع را برنمی‌تابد.

تمسک به قانون اساسی مطالبه‌ای حداقلی و کف سلائق گوناگون متقدان وضع موجود است. اگر جنبش توانی بیش از این داشت ممکن بود اصلاح را از کانون فساد نظام آغاز کرد، اما تکیه بر قانون اساسی بهترین زمینه‌ساز جراحی بزرگ جمهوری اسلامی از غده سرطانی استبداد دینی است. افتادن در دام مطالبات حداکثری که در تاب و توان فعلی جنبش نیست، یا اصولاً با فرهنگ و ارزش‌های اسلامی مورد قبول اکثربت ملت ایران سازگاری ندارد، زمینه را برای سرکوب بیشتر مبارزان از سوی حاکمان و درنتیجه نامیدی و یأس نسل جوان از عدم موفقیت جنبش فراهم می‌کند.

از این منظر در قانون اساسی نکات زیر برجسته است: یکی از پایه‌های نظام

جمهوری اسلامی مطابق اصل دوم "تفی هرگونه ستمگری و ستمکشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری" است. بند ششم اصل سوم "محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی" را از اهداف جمهوری اسلامی می‌شمارد. اصل ششم بنیان "اداره امور کشور با اتکا بر آراء عمومی" را ترسیم می‌کند. اصل نهم تفکیک‌ناپذیری آزادی و استقلال در ایران است و اینکه "هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مصرح و مشروع را هرچند با وضع قوانین و مقررات سلب کند." راستی آیا با همین یک اصل کارنامه دومین رهبر جمهوری اسلامی نمره مردودی نمی‌گیرد؟

اصول ۲۲ تا ۳۲ و ۳۹ کف حقوق شهروندی ملت ایران است که توسط حکام جمهوری اسلامی نقض شده است. اصل ۵۶ حق حاکمیت ملی است. اصل ۵۹ همه‌پرسی را به رسمیت شناخته است. اصل ۷۹ ممنوعیت حکومت نظامی است. شرط فقهای شورای نگهبان "عدالت و آگاهی به مقتضیات زمان و مسائل روز" است. تفسیر نظارت شورای نگهبان بر انتخابات در اصل ۹۹ به نظارت استصوابی برخلاف مسلمات علم اصول فقه و دانش حقوق است. اصل ۱۰۸ دست اعضای خبرگان را برای کلیه مسائل مرتبط با ایشان باز گذاشته است.

اصل ۱۰۹ سه شرط را از جمله شرایط و صفات رهبر برشمرده است: "اول، صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه؛ دوم، عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام؛ سوم، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری". بر اساس فتوای ۱۹ تیر ۸۸ مرحوم آیت‌الله منتظری بر اساس موازین فقه جعفری رهبر جمهوری اسلامی بهویژه با اقدامات خلاف‌شرع یک سال اخیرش فاقد هر سه شرط است. بر این مبنای صدر اصل ۱۱۱ یعنی برکناری وی محقق شده است. خبرگان قانون اساسی بر اساس انتخابات مهندسی شده جرأت عمل به وظیفه قانونی خود یعنی کشف از عزل را ندارند.

اصول ۱۶۵ تا ۱۶۸ ضوابط دادرسی عادلانه را مشخص کرده است. اصولی که هرگز در جمهوری اسلامی اجرا نشده است. بر اساس اصل ۱۷۲ تأسیس هر نوع دادگاه ویژه – به استثنای دادگاه نظامی برای پرسنل نیروهای مسلح – ممنوع است.

اگر جامعه مدنی و احزاب قوی باشند، با عنایت به اصول متعدد قانون اساسی که به مهم ترین آن‌ها اشاره شد، رهبر جرأت تجاوز به حقوق ملت را نخواهد کرد. جنبش سبز در مقام احیای این اصول بر زمین مانده قانون اساسی است که نتیجه آن به راه افتادن دموکراسی، حقوق بشر و حقوق شهروندی است.

اصول پایه دیدگاه قانونی

باتوجه به توضیحات فوق می‌توان دیدگاه قانونی را در اصول و ضوابط زیر خلاصه کرد:

اول، جمهوری اسلامی از وعده‌های اولیه در صدر انقلاب اسلامی و پایه‌های ترسیم شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی و مبانی اسلام رحمانی بهشت منحرف شده است و به لحاظ کارشناسی و کارآمدی نیز در وضعیتی کاملاً نامطلوب به سر می‌برد. دوم، "اجراهای بی‌تنازل قانون اساسی" در صدر مطالبات ملت ایران قرار دارد. به این معنی که:

اولاً در متن این قانون حداقلی از ضوابط دموکراتیک و حقوق بشری و مبانی اسلام رحمانی یافت می‌شود.

ثانیاً، با اقتدار جامعه مدنی اصول دیگر مندرج در قانون فعلی توان ایجاد مانع در برابر اراده ملی را نخواهد داشت.

سوم، درباره آینده نظام و اصلاح قانون اساسی در مراحل بعدی از طریق همه‌پرسی تصمیم‌گیری خواهد شد.

این دیدگاه در هر سه اصل خود با رویکرد اول در تعارض است. در اصل دوم خود با دیدگاه سوم و چهارم اختلاف جدی دارد. در اصل سومش نیز با دو دیدگاه اخیر تفاوت دارد زیرا آن‌ها رفراندم را فوری ترین مطالبه ملی می‌شمارند.

دیدگاه سوم: رویکرد دموکراتیک

این دیدگاه که به بخشی از معتبرین جمهوری اسلامی متعلق است، عملاً اصول و ضوابطی دارد:

اولاً، دموکراسی و حقوق بشر را در صدر مطالبات مردم ایران می‌داند.

ثانیاً، تحقق این مطالبات را از طریق قانون اساسی جمهوری اسلامی به دلیل ابتلاء آن

بر اصل ضدموکراتیک ولایت مطلقه فقیه و لوازم آن ممکن نمی‌داند. در نخستین فرصت باید رفاندم برگزار شود و تکلیف آینده نظام مشخص شود.

ثالثاً، اگرچه به برخی انواع سکولاریسم باور دارد، اما آنرا در صدر مطالبات خود برنامی‌شمارد و حداقل برای موقعیت فعلی ایران تجویز نمی‌کند.

دیدگاه دموکراتیک در نخستین اصلش با رویکرد رسمی مرزبندی می‌کند. در عین اینکه در مقایسه با رویکرد دوم نیز می‌توان آنرا قائل به دموکراسی حداکثری نامید. در اصل دوم به وضوح از رویکرد دوم (قانونی / سبز) فاصله می‌گیرد. در اصل سومش نیز تمایز خود را با رویکرد چهارم برجسته می‌سازد.

در مطلوبیت دموکراسی و حقوق بشر بحث نیست. عمده بحث در امکان عملی تحقق دموکراسی حداکثری فراتر از قانون اساسی در شرایط فرهنگی- سیاسی فعلی ایران است. قائلان دیدگاه دوم آنرا ایده‌آلی غیرمقدور در شرایط فعلی ارزیابی می‌کنند. اما طرفداران دیدگاه سوم آنرا ممکن و مقدور و مطلوب ارزیابی می‌کنند. امیدوارم ادله و証據 کافی برای اثبات این مدعی از سوی قائلانش اقامه گردد.

تشریح اصل دوم این دیدگاه روشن است. قانون اساسی و رژیم جمهوری اسلامی استعداد اصلاح ندارد، از بنیان فاسد شده است. تنها راه باقیمانده برانداختن آن است. وصله‌پینه قانون اساسی و مشاطه‌گری این رژیم، آب در هاون کوبیدن است. تجربه دوران اصلاحات کافی است. استبداد دینی با برخورداری از قدرت بی‌حدود حصر قانونی و امکانات فراوان فرآقانونی و با آتکا به قدرت نظامی- امنیتی و اقتصاد تک‌محصولی هرگز به هیچ اصلاح از درون تن نخواهد داد. مشکل ایران رئیس‌جمهور تقلیبی نیست، رهبری مستبد و دیکتاتور است.

در قانون مشروطه که شاه قانوناً فاقد مسئولیت بود و مقامی تشریفاتی محسوب می‌شد، بیش از نیم قرن ایران را در حضیض خفقان فرو بردا. در قانون جمهوری اسلامی رهبر نه تنها از مسئولیت در برابر نهاد بشری مبری است بلکه اختیاراتی مطلقه هم دارد، واضح است که چنین استبدادی که پشتگرم به تلقی خاصی از مبانی دینی است، تا برقرار است کشور روی آرامش نخواهد دید. بنابراین تجربه تاریخی تردیدی باقی نمی‌گذارد که با وجود اصل ارتজاعی ولایت فقیه هیچ اصلاحی در ایران ممکن

نخواهد بود. می‌باید در نخستین فرصت از این قانون اساسی استبدادی و این رژیم فاسد خلع ید کرد و با برگزاری رفراندم آینده ایران را رقم زد.

ضمناً با توجه به شرایط فرهنگی ایران، دموکراسی برای آن از نان شب واجب‌تر است. اما سکولاریسم (جدائی نهاد دین از نهاد سیاست) را می‌توان تا مرحله بعدی جنبش به تعویق انداخت. با پیش‌نویس قانون اساسی که در آن اسم و اشری از ولایت فقیه نبود هم می‌توان با توجه به شرایط خاص ایران به دموکراسی و حقوق بشر رسید. اگر روشن فکران مسلمان می‌توانند قرائتی دموکراتیک از اسلام ارائه کنند باید به آن‌ها خوش آمد گفت. اگر توانستند در رقابتی آزاد و منصفانه از اکثریت برخوردار و حقوق اقلیت را رعایت کنند و در زمان مقرر قدرت را به شکل مسالمت‌آمیز به منتخب بعدی ملت بسپارند، دین‌داریشان در عرصه عمومی هیچ منافاتی با دموکراسی ندارد.

از این دیدگاه اصول مربوط به ولایت مطلقه فقیه و شورای نگهبان – یعنی همان اصولی که در دیدگاه رسمی نقطه قوت شمرده می‌شد – نقاط ضعف قانون اساسی به حساب می‌آیند.

دیدگاه چهارم: رویکرد سکولار

چهارمین دیدگاه که بخش دیگری از معتبرین ایرانی را نمایندگی می‌کند، به دیدگاه

سوم بسیار نزدیک است. اصول این دیدگاه را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

اول، سکولاریسم در صدر مطالبات ملت ایران است.

دوم، سکولاریسم از دموکراسی لاینفک است. دموکراسی غیرسکولار امری بی‌معناست. تلاش برای سازگاری اسلام و دموکراسی کوششی عبث است.

سوم، قانون اساسی جمهوری اسلامی به دلیل دخالت دادن دین در دولت و سیاست و عرصه عمومی فاسد شده است. راه اصلاح آن خلع ید مطلقه از دین در عرصه عمومی و خصوصی کردن دین و تأسیس یک حکومت کاملاً سکولار است.

از این دیدگاه اشکال قانون اساسی تنها ولایت فقیه و شورای نگهبان نیست. کلیه اصولی که اسلام و تشیع را به عنوان دین و مذهب رسمی به رسمیت شناخته است، یا اصولی از حقوق ملت که با استثناءهایی از موازین اسلامی یا ضوابط شرعی تبصره خورده است – یعنی اکثر اصول قانون اساسی – غیرقابل قبول است. این قانون و رژیم

مبتنی بر آن اصلاح شدنی نیست. حتی پیش‌نویس قانون اساسی هم اگرچه مبتنی بر ولایت فقیه نبود، اما اسلام و تشیع را به عنوان دین و مذهب رسمی پذیرفته بود، بنابراین بی‌طرفی نسبت به ادیان و مذاهب را نقض کرده بود.

منوط کردن تصویب یک قانون – ولو در کشوری با اکثریت بیش از ۹۸ درصد مسلمان – به عدم مخالفت با شرع حتی اگر هیئت بررسی کننده، فقهیان منتخب نمایندگان مردم در مجلس باشند با اصول سکولاریسم سازگار نیست. نگاه قانون اساسی به همه ادیان و مکاتب (از اسلام تا بهائیت) باید یکسان باشد و پیروان این ادیان و مکاتب باید از امکانات مساوی در تبلیغ و ترویج و تعلیم مرام خود بخوردار باشند. از منظر دیدگاه چهارم اشکال اصلی جمهوری اسلامی استبدادی بودن آن نیست، دینی بودن آن است. بلکه استبدادی بودن آن ناشی از دینی بودن آن است. هر رژیم دینی استبدادی می‌شود. اگر فریب اصلاح جمهوری اسلامی از طریق اجرای بی‌تنازل قانون اساسی آنرا بخوریم، اصلاح بنیادی امور را به تأخیر انداخته‌ایم. اگر پینداریم که اسلام با دموکراسی امکان سازگاری دارد، همانند این است که بگوئیم دیکتاتوری با لیبرالیسم توان جمع شدن دارد. با عناوینی از قبیل اسلام رحمانی می‌خواهند چهره خشن اسلام را بزرگ کنند. اسلام همانند هر دین دیگری در ذات خود با دموکراسی متضاد است. تنها ره رهائی، سکولاریسم است و ورود دین در عرصه عمومی ام الفساد تمام تباہی هاست.

گفتنی است که سکولاریسم انواعی دارد، از سکولاریسم ذهنی تا سکولاریسم عینی؛ و سکولاریسم عینی نیز رویکردهای مختلفی دارد از جدائی نهاد دین از نظام^۱، دولت^۲، حوزه سیاسی، جامعه مدنی تا عرصه عمومی. بی‌شک این انواع حکم یکسانی ندارند. برخی از انواع آن (سکولاریسم ذهنی) به نظر نگارنده مخدوش است. برخی از رویکردهای سکولاریسم عینی (جادائی نهاد دین از نظام) قابل دفاع است، در عین اینکه فعالیت دولت^۳، حزب، انجمن غیردولتی با هویت دینی به شرط رعایت ضوابط دموکراتیک را ممنوع دانستن موجّه نیست. تفصیل این اجمال در مقالی دیگر خواهد

1 .State.

2 .Government.

3 .Government.

آمد. ان شاء الله

قانون اساسی جمهوری اسلامی در تعارض با تمامی انواع سکولاریسم اعمّ از موجه و غیرموجه است. مطرح کردن نوع موجه سکولاریسم (جدائی نهاد دین از نظام) در اولویت مطالبات ملت نیست. به لحاظ مقدورات ابتدا اجرای اصول مغفول قانون اساسی و تفسیر حقوقی و دموکراتیک از اصول غیردموکراتیک آن قرار دارد. در مرتبه دوم اصلاح قانون اساسی از اصول غیردموکراتیک است. در مرتبه سوم نوبت به سکولاریسم (به معنای موجه آن) می‌رسد.

مشکل رویکرد چهارم اولاً عدم تفکیک بین رویکردهای مختلف و گاهی انواع مختلف سکولاریسم و ثانیاً عدم اولویت این مطالبه در میان مطالبات مقدور ملت ایران است.

کلام پایانی: جنبش سبز و قانون اساسی

اصلاح نظام سیاسی در ایران مراحل زیر را در پیش دارد:

۱) اجرای اصول بر زمین مانده قانون اساسی که برآورندۀ حقوق بشر و دموکراسی حداقلی است؛

۲) تفسیر حقوقی و دموکراتیک از دیگر اصول قانون اساسی با پشتگری اقتدار جامعه مدنی جوان ایران؛

۳) اصلاح قانون اساسی و پاکسازی کردن آن از اصول غیردموکراتیک از قبیل ولایت فقیه؛

۴) اصلاح نظام سیاسی^۱ از طریق جدا کردن نهاد دین از آن (سکولار کردن نظام سیاسی)، در عین به رسمیت شناختن حق فعالیت دموکراتیک با هویت دینی برای دولت، حزب و انجمن غیردولتی.

بسیار بعيد به نظر می‌رسد که قبل از هر مرحله بتوان مراحل بعدی را محقق کرد. انباشته کردن مطالبات و طرح یکباره آن‌ها خلاف دوراندیشی است. برخی از این مراحل (از قبیل مرحله چهارم) هنوز به کار فرهنگی و آگاهسازی عمومی فراوانی نیاز

1. State.

2. Government.

دارد. جنبش سبز در شرایط فعلی منحصر به مراحل اول و دوم است و تا اطلاع ثانوی دو مرحله اخیر را در دستور کار خود ندارد. اصولاً مراحل سوم و چهارم بدون رفراندم محقق نمی‌شود.

جنبش سبز مردم ایران به روایت مولدان و نماینده‌گان برخوردار از اقبال ملی اش مطالباتی حداقلی و استقامتی حداکثری دارد. این مطالبات در اجرای اصول بر زمین مانده قانون اساسی و تفسیر حقوقی و دموکراتیک دیگر اصول آن خلاصه می‌شود. این جنبش (تا برگزاری رفراندم) نه قصد تغییر رژیم دارد و نه مطالبه‌ای فراتر از قانون اساسی جمهوری اسلامی دارد. دموکراسی حداکثری یا سکولاریسم خارج از مطالبات جنبش سبز است. تاب جنبش محدود و توانش مشخص است. تبیین مطالبات بر اساس ظرفیت جنبش شرط خردمندی است.

اگر ترسیم این قلم از جغرافیای سیاسی جنبش سبز صحیح باشد، معنای تlux آن این است که ما همچنان همان را می‌خواهیم که نویسنده کتاب "یک کلمه" یک قرن و نیم پیش می‌خواست: "قانون". همان را می‌خواهیم که پدرانمان در نهضت مشروطه می‌خواستند: تأسیس عدالت خانه و محدودیت قدرت و نظارت بر آن. همان را می‌خواهیم که مبارزان ملی پیش از انقلاب می‌خواستند: شاه سلطنت کند نه حکومت. همان را می‌خواهیم که سی و دو سال قبل در جریان انقلاب اسلامی طلب می‌کردیم: استقلال و آزادی و عدالت و اسلام رحمانی. یک قرن و نیم است اجرای قانون می‌خواهیم. اینک تجربه‌های فراوان کسب کرده‌ایم، ما دیگر از سوراخی دو بار گزیده نمی‌شویم و استبداد را در هر لباسی از دینی و سکولار شناسائی می‌کنیم.

زمان شعارهای آتشین و بیان ایده‌آل‌های پرزرق و برق سپری شده است. زمان اقدامات پیگیرانه و مستمر و استقامت‌های بزرگ بر سر مطالبات حداقلی فرا رسیده است. مهم این است که تا به آخر بایستیم. نگارنده از نقد آراء خود استقبال می‌کند.

نرمش قهرمانانه یا خشونت‌ورزی کینه‌توزانه؟^۱

ضرب و شتم دختران میرحسین موسوی توسط زندانیان به عنوان عیدانه غدیر خم در زندان اختر جنب پاستور تهران باعث شد که به تحلیل تاکتیک نرمش قهرمانه رهبری در داخل و خارج پردازم. تحلیل این نمایش که خواب غفلت را از چشمان برخی ساده‌دلان می‌رباید در شش پرده تنظیم شده است.

پرده اول: نرمش قهرمانانه در برابر اجانب

وقتی رهبر جمهوری اسلامی ایران در شهریور امسال تاکتیک جدید خود تحت عنوان «نرمش قهرمانانه» را اعلام کرد برخی پنداشتند که رهبری ولو با فشار تحریم‌های کمرشکن خارجی بالاخره به این نتیجه رسیده که در سیاست‌های شداد و غلاظت مملکت بر باد ده خود تجدیدنظر کند و با توجه به رأی مردم به حجت‌الاسلام دکتر حسن روحانی به عنوان رئیس‌جمهور قرار است فصل تازه‌ای در سیاست داخلی و خارجی ایران آغاز شود.

مکالمه تلفنی رؤسای جمهوری ایران و آمریکا در مهرماه جاری می‌توانست پیش‌درآمد این فصل تازه باشد. آزادی چند نفر از زندانیان سیاسی در آستانه سفر رئیس‌جمهوری ایران به نیویورک برای شرکت در مجمع عمومی سازمان ملل متحد به این امید ملی دامن زد که نظام بالاخره به اشتباه سنگین خود پی برد و بهزودی همه زندانیان سیاسی جنبش سبز را آزاد خواهد کرد و به حصر غیرقانونی دو نامزد معارض انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۸۸ مهندس میرحسین موسوی و همسرش زهرا رهنورد و حجت‌الاسلام مهدی کروبی پایان خواهد داد.

سخنان برخی مقامات در ارجاع پرونده رهبران محصور به شورای عالی امنیت ملی این امید را دامن زد که در دو عید بزرگ دینی و مذهبی ذی‌حجه یعنی عید اضحی و عید غدیر خم کشور شاهد آزادی و به زبان جمهوری اسلامی، عفو زندانیان سیاسی خواهد

بود. دادستان کل کشور هفتۀ گذشته آب پاکی بر دست همه ریخت که قرار نیست از «فتنه‌گران» کسی در این دو عید مورد عفو ملوکانه قرار گیرد!

پرده دوم: خشونت‌ورزی کینه‌توزانه در برابر شهروندان

انتشار اخبار اهانت و ضرب‌وشتیم دختران میرحسین موسوی سیده‌زهرا و سیده‌نرگس موسوی توسط مأمور رسمی جمهوری اسلامی در برابر چشمان نگران مادر محصورشان و درحالی که پدر محصور دختران که مبتلا به بیماری قلبی است صدای ضرب‌وشتیم فرزندانش را می‌شنیده است آن هم در روز عید غدیر خم که مؤمنان به دیدار و اکرام سادات می‌روند به خوش‌بینی بی‌پایه برخی ساده‌اندیشان پایان داد و معنای واقعی نرمش قهرمانانه مورد نظر رهبر جمهوری اسلامی را به نمایش گذاشت. اگرچه به دلیل دوگانگی قول و فعل رهبری حتی همان «نرمش قهرمانانه در برابر اجانب» نیز تاکنون نتیجه ملموسی نداشته است، اما گفتار و کردار مقامات بخش انتسابی جمهوری اسلامی نشان داد که نظام در برابر شهروندان متقد و معترض خود به همان نرمش قهرمانانه مقابل اجانب هم تن نداده و همچنان با «خشونت‌ورزی کینه‌توزانه در برابر شهروندان» می‌کوشد با عنوان مجعلو فتنه‌گر هر معترض قانونی و متقدی را در هم بشکند و تحفیر کند.

سیلی نواختن به گونه‌های دو دختر بی‌گناه در برابر چشمان مادر زندانیشان و درحالی که پدر بیمار زندانیشان – میرحسین موسوی – هم سر و صدای ضرب‌وشتیم دخترانش را می‌شنود، آن هم توسط مأمور رسمی نظام ولایت فقیه، آن هم در روز عید غدیر شاهکاری است که تنها از مدیریت حضرت آقای خامنه‌ای می‌توان انتظار داشت. در فرهنگ مذهبی و ملی ما سیلی نواختن به گونه زن آن هم دختر بی‌گناه سید زندانی از سوی زندانیان آن هم در روز غدیر هر معنایی داشته باشد دلالتی بر فتوّت و جوانمردی و عدالت ندارد. این کینه‌توزی کور از حافظه ملت پاک نمی‌شود.

پرده سوم: از زمامداری امام علی تا کشورداری سیدعلی

سید‌رضی در خطبهٔ ۲۷ نهجه‌البلاغه نقل می‌کند که امام علی علیه السلام می‌فرماید «به من خبر رسیده مهاجمی از بنو‌غامد بر زن مسلمان و زن در پناه اسلام تاخته و خلخال و دستبند و گردنبند و گوشواره او را به یغما برده، و آن بینوا در برابر آن غارتگر جز کلمه

استرجاع و طلب استرحام راهی نداشته، آنگاه این غارتگران با غنیمت بسیار بازگشته، درحالی که یک نفر از آن‌ها زخمی نشده، و احدی از آنان به قتل نرسیده. اگر بعد از این حادثه مسلمانی از تأسف بمیرد جای ملامت نیست، بلکه مرگ او در نظر من شایسته است.»^۱

مهاجمان مورد اشاره نهج‌البلاغه مأموران حکومتی نبوده‌اند سپاه معاویه بوده‌اند که به شهر انبار حمله کرده حسان بکری عامل امام در شهر که در برابر مهاجمان مقاومت کرده بود را کشتند و شهر را غارت کرده، زیور از دست و پا و گوش زن مسلمان و زن معاهد (اهل کتاب) بیرون کشیده و آن بانوان جز انا اللہ و انا الیه راجعون گفتند یا گریستن و طلب ترخم کردن از مرد مهاجم یا قسم دادن او به رحم و خویشاوندی چاره‌ای نداشته‌اند. امام علی علی‌الله‌عاصی از اینکه چنین ظلمی به مردم و خصوصاً به بانوان در دوران زمامداریش شده و مأموران در مقابل این مهاجمان دفاع کافی نکرده‌اند به شدت ابراز تأسف می‌کند تا آنجاکه اگر کسی در چنین واقعه‌ای از سر تأسف آرزوی مرگ کند مرگ را سزاوار او می‌داند. (فَلَوْ أَنَّ امْرَءاً مُسْلِمًا ماتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا آَسَفًا مَا كَانَ بِهِ مُلُومًا، بَلْ كَانَ بِهِ عِنْدِي جَدِيرًا).

حال در نظر بگیرید اگر چنین هتك حرمتی نه توسط مهاجم اموی بلکه توسط مأمور علوی صورت گرفته بود امام علی علی‌الله‌عاصی چه می‌فرمود و چه می‌کرد؟ دختران زندانی سیاسی میرحسین موسوی در روز پنجم شنبه دوم آبان ۱۳۹۲ مصادف با عید غدیر خم پس از اهانت و ضرب و شتم توسط مأمور رسمی جمهوری اسلامی می‌نویستند: «به ما حمله کردند و هر کاری توانستند کردند... عید برای خانواده زندانی سیاسی یعنی شکنجه مضاعف و هیچ‌کس نبود تا ببیند چه کردند. هیچ‌کس نبود تا ببیند چه کردند». در پاسخ باید گفت روی پاستورنشینان سفید! از رهبر گرفته تا رؤسای قوای سه‌گانه و وزرای اطلاعات و دادگستری. چه کسی باید از سر شرمندگی آرزوی مرگ کند؟ اگر خود آرزوی مرگ نکنند ملت از دعای ملاقات پرفایده ظالمان و جائزان با حضرت عزrael کوتاهی نخواهند کرد.

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۲۷.

پردهٔ چهارم: آن که باید عذرخواهی کند

میرحسین موسوی و مهدی کروبی هر دو با سنی بالای هفتاد سال بیمارند و نیاز به آرامش و دوری از فشار روحی و روانی دارند. این دو به همراه بانو رهنورد نزدیک هزار روز است برخلاف قانون در خانه خود محصور شده‌اند و از تسهیلات یک زندانی عادی هم برخوردار نیستند. موسوی و کروبی به مهندسی و تقلب سازماندهی شده در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۸ معترضند.

آن‌ها در هیچ دادگاهی محاکمه و محکوم نشده‌اند و نزدیک سه سال است به دستور مستقیم رهبر جمهوری اسلامی جناب آقای خامنه‌ای به عنوان فتنه‌گر برخلاف شرع و اخلاق و قانون محصور شده‌اند. هیچ‌یک از رهبران و زندانیان سیاسی جنبش سبز ملت ایران از اعتراض خود نادم نیست و هرگز از احتمال تقاضای عفو نکرده است.

آن‌که از پیشگاه ملت ایران به دلیل تحمیل فرد بی‌صلاحیت و بی‌اخلاقی مانند محمود احمدی‌نژاد باید عذرخواهی کند جناب آقای خامنه‌ای است. خسارت بی‌حد و حصر به خزانه ملی، تورم کمرشکن و گرانی، کاهش ارزش پول ملی، کاهش شاخص امید در میان شهروندان، در پیش گرفتن سیاست‌های نستجیده و ماجراجویانه در سطح بین‌المللی، ایجاد جو سانسور و خفغان در عرصه فرهنگ و کتاب و رسانه‌ها، تبدیل دانشگاه‌ها به پادگان، توقف فعالیت احزاب مستقل و در یک کلام نابسامانی و سوءتدبیر حاصل عملکرد مشترک آقای خامنه‌ای و رئیس‌جمهور برکشیده او احمدی‌نژاد بوده است. همان‌کسی که سیاست‌هایش از هاشمی‌رفسنجانی دوست پنجاه ساله رهبری به وی نزدیک‌تر بوده است. مسئول این تخریب و نابسامانی منحصرًا شخص احمدی‌نژاد نیست. جناب آقای خامنه‌ای در کلیه سیاست‌های نابخردانه و غیرمدبرانه هشت سال ریاست احمدی‌نژاد شریک جرم اصلی است. ولایت مطلقه مسئولیت مطلقه دارد. مقامی که از سر تحمیل وزیر علوم هم نمی‌گذرد چگونه می‌تواند مسئولیت خطیر خود را در سیاه‌کاری‌های هشت ساله دوران احمدی‌نژاد انکار کند؟ اخته کردن قوه مقننه و مجلس خبرگان رهبری از طریق نظارت استصوابی شورای نگهبان منصوب و تبدیل قوه قضائیه به عامل اجرایی سیاست‌های انقباضی رهبری البته به‌نهایی از اتهامات حضرت آقای خامنه‌ای است.

پردهٔ پنجم: فهرست محصوران دوران آقای خامنه‌ای

جناب آقای خامنه‌ای هرگز در برابر ارادهٔ ملی اهل نرمش و مدارا نبوده است. او می‌پندارد که این ملت هستند که باید به تشخیص او هرچه باشد گردن نهند و مطلقاً اطاعت کنند و اگر احدي جرأت اعتراض و انتقاد کرد بر او آن می‌رود که بر ابوالفضل قدیانی و احمد زیدآبادی و عمامد بهاور و سیدمصطفی تاجزاده و عیسی سحرخیز و امین هادوی و... رفت.

اگر متقد و معترض شاخص‌تر باشد و امکان برگزاری دادگاه فرمایشی و زندان نباشد بدون برگزاری دادگاه محصور می‌شوند. دستور حصر مستقیماً توسط رهبری از کانال نهاد انتصابی شورای امنیت ملی صورت می‌گیرد.

به فهرست محصورین شاخص دوران جناب آقای خامنه‌ای توجه کنید:

۱. مرحوم آیت‌الله سیدحسن طباطبائی قمی (۱۳۸۶ - ۱۲۹۰) پس از انقلاب حدود ۱۵ سال در منزل مسکونی خود در مشهد محصور بود و زمانی از وی رفع حصر شد که ویلچرنشین شده بود و امکان تکلم را از دست داده بود.
۲. آیت‌الله سیدصادق روحانی (متولد ۱۳۰۵) از سال ۱۳۶۴ ظاهراً ۱۲ سال به دلیل اعتراض به قائم مقامی مرحوم آیت‌الله منتظری و سال‌ها بعد از عزل ایشان همچنان محصور بود!

۳. مرحوم آیت‌الله احمد آذری قمی (۷۷ - ۱۳۰۳) به دلیل اعتراض به مرجعیت آقای خامنه‌ای از ۲۸ آبان ۱۳۷۶ تا ۱۱ بهمن ۱۳۷۷ به مدت ۱۵ ماه در منزل مسکونی خود محصور بود و در حصر جان داد.

۴. مرحوم آیت‌الله منتظری (۸۸ - ۱۳۰۱) به دنبال اعتراض به مرجعیت آقای خامنه‌ای با عنوان «ابتذال مرجعیت شیعه» به مدت ۵ سال و ۲ ماه و ۱۲ روز از ۲۸ آبان ۱۳۷۶ تا ۱۰ بهمن ۱۳۸۲ در منزل مسکونی خود محصور بود.

۵. حجت‌الاسلام مهدی کروبی (متولد ۱۳۱۶) از ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ در حصر غیرقانونی است.

۶. مهندس میرحسین موسوی (متولد ۱۳۲۰) و همسرش دکتر زهرا رهنورد (متولد ۱۳۲۴) از ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ در حصر غیرقانونی هستند.

و زندانیان خانه‌های امن - از قبیل مرحوم علی‌اکبر سعیدی سیرجانی (۱۳۱۰-۷۳) که در پی نامه انتقادی به رهبری حدود ۹ ماه در یکی از خانه‌های امن وزارت اطلاعات بازداشت شد و در همانجا جان داد - تاریخچه دیگر و تنظیم فهرستشان نیاز به تتبّع و تحقیق دیگری دارد. خانه‌های امن نشانی اش بر زندانی و خانواده‌اش مخفی است، اما محصورین و خانواده‌شان و افکار عمومی از محل حصر مطلعند.

پرده ششم: مأموران متباوز به حقوق ملت نگران نباشند!

آیا مأموری که در روز عید غدیر دختران موسوی و رهنورد را در مرأی و مسمع والدین مضروب کرده محاکمه و مجازات می‌شود؟ اجرای عدالت درمورد مأموران جمهوری اسلامی مصدق «رحماء بینهم» و در قبال متقدان و مخالفین قانونی مصدق «ashdā' e 'alī al-kufār» است! و این دقیقاً خلاف روش امام علی علیه السلام در عهده‌نامه مالک اشتر است. برای آشنائی با نرم (ظاهراً از نوع غیرقهرمانانه!) در قبال مأموران متباوز به حقوق ملت کافی است نگاهی به فهرست ناقص زیر بیندازیم:

۱. قتل زهرا کاظمی در زندان اوین در تیر ۱۳۸۲، تبرئه متهمان به قتل!
۲. سعید عسکر ضارب سعید حجاریان در اسفند ۱۳۷۸، پس از محکومیت صوری به ۱۵ سال زندان بعد از مدت کوتاهی مورد عفو قرار گرفت و از زندان آزاد شد!
۳. حمله نیروی انتظامی به کوی دانشگاه تهران در تیر ۱۳۷۸ منجر به قتل یک نفر و مضروب شدن شدید دهها دانشجو و تخلیه چشم یک دانشجوی پزشکی، در نهایت تبرئه کلیه عاملان و مباشران حمله و محکومیت یک سرباز ساده به جرم سرقت یک ماشین اصلاح!
۴. قتل دکتر زهرا بنی‌یعقوب در مهر ۱۳۸۶ در بازداشتگاه نیروی انتظامی همدان، تبرئه همه متهمان!
۵. قتل فجیع پنج نفر از بازداشت‌شدگان جنبش سبز در بازداشتگاه غیرقانونی کهریزک در تیر ۱۳۸۸ محسن روح‌الامینی، محمد کامرانی، امیر جوادی‌فر، رامین قهرمانی، و احمد نجاتی کارگر. پرونده این جنایت در مرداد ۹۲ به دیوان عالی کشور رسیده است و هنوز حکمی اجرا نشده است! دکتر رامین پوراندرجانی پزشک جوان بازداشتگاه کهریزک در آبان ۱۳۸۸ به شکل مشکوکی سَرِبه‌نیست می‌شود و هیچ

دادگاهی هم برای بررسی مرگ او تشکیل نمی‌شود!

۶. قتل ستار بهشتی در آبان ۱۳۹۱ در بازداشتگاه نیروی انتظامی در حین بازجویی.

پس از یک سال دادگاه این واقعه تلحیخ هنوز تشکیل نشده است!

۷. برای شناخت بیشتر نظام قضائی جمهوری اسلامی و چگونگی اجرای عدالت درباره مأموران خاطری سعید مرتضوی شاخص خوبی است.

امیدوارم این فهرست ادامه نیابد و مقامات جمهوری اسلامی برای حفظ نظام هم که شده در روش ناپسند قضائی کشور تجدیدنظر بنیادی کنند.

نتیجه

یک. عدالت مهم‌ترین شاخص کشورداری سالم است. عدالت قضائی در گرو زدودن بازداشت‌های غیرقانونی از قبیل حصر متقدان بدون حکم دادگاه است. خودکامگی زمانی از کشور رخت بر می‌بندد که کسی که به دستور شخصی مقام اول و به دلیل انتقاد و مخالفت با منویات ایشان از حقوق قانونی خود محروم نشده باشد.

دو. زندانیانی که بر روی خانواده زندانی دست بلند می‌کند و با ضرب و شتم فرزندان زندانیان در برابر چشم انگران پدر و مادر بیمار و محصورشان زندانیان را شکنجه روانی می‌کنند شاخص ظلم و جور هستند.

سه. فهرست محصوران غیرقانونی، اغماض و نرمش با مأموران متتجاوز به حقوق ملت، و خشونت کینه‌توزانه با متقدان و مخالفان قانونی از علائم «ولایت جائز» است.

چهار. مسئولیت مطلقه رهبری رافع مسئولیت رئیس قوه قضائیه، رئیس جمهور، رئیس و نمایندگان مجلس شورای اسلامی، وزرای اطلاعات و دادگستری نیست. اگر زیر پا گذاشتن قانون و تجاوز به حقوق ملت ادامه نیابد، کسی شعار تدبیر و اعتدال منتخب ملت را جذی نخواهد گرفت.

پنج. حکومتی که در برابر افکار عمومی «نرمش متواضعانه» نداشته باشد، در برابر مطامع قدرت‌های خارجی چاره‌ای جز «نرمش ذلیلانه» نخواهد داشت. با بازی با الفاظ واقعیت تغییر نخواهد کرد. راه قهرمانی اجرای عدالت، قانون و پذیرش حاکمیت ملی است نه کینه‌توزی و خودکامگی و تکبر.

مايه خجالت و روسياهي استبداد است نه آزادی خواهی^۱

پاسخ به اظهارات احمد جنتی در نماز جمعه تهران

آيت الله احمد جنتی دبیر مadamالعمر شورای نگهبان و امام جمعه موقت تهران در خطبهای مورخ ۱ آذر ۱۳۹۲ نماز جمعه تهران پرسشی را مطرح کرد و از مدافعان جنبش سبز خواست به ایشان پاسخ دهند. من به عنوان یکی از مدافعان این جنبش و دوستدار زندانیان و محصوران معزز آن و از متقدان جمهوری اسلامی به اختصار به ایشان پاسخ می‌دهم. من سخن تازه‌ای ندارم. آنچه را بارها گفته‌ام تکرار می‌کنم. اما از وقاحت نظام جمهوری اسلامی در عجب.

کیفرخواست جنتی در تریبون نماز جمعه

«مسئله دیگر سالگرد فتنه است که بسیار بجا برگزار شد آن‌هم در عاشورایی که این‌ها آن را هتك حرمت و باطن خود را ظاهر کردند و نشان دادند که جمهوری ایرانی می‌خواهند نه اسلامی. این‌ها پرچم امام حسین علیه السلام را آتش زدند و گفتند امام را قبول نداریم. این فتنه بزرگی بود و اگر لطف خدا و ولی عصر علیه السلام و درایت مقام معظم رهبری نبود، این فتنه نظام اسلامی را از پای درآورده بود. این روسياهان در خانه خود محبوس شدند و تلویزیون و امکانات و رفاهیات خود را دارند، متنه در خانه خود محبوس هستند و اگر رافت اسلامی نبود این‌ها باید اعدام می‌شدند. کسانی که از این‌ها دفاع می‌کنند به این جمله من پاسخ بدھند؛ اعدام مفسدی‌الارض در قرآن و فقه ما آمده است. یک نمونه آن کسی است که چاقو می‌کشد و امنیت یک محله را به خطر می‌اندازد، این فرد به عنوان محارب و مفسدی‌الارض شناخته و اعدام می‌شود اما آیا این‌ها که هشت ماه مملکت را نالمن کردند و جوانان و بچه‌های بسیجی ما را کشتند مفسدی‌الارض نیستند؟ شما خجالت نمی‌کشید که از این‌ها دفاع می‌کنید؟ نظام بر سر این‌ها منت گذاشته و گفته در خانه خود زنده باشید. امکانات داشته باشید و بهداشت

خود را رعایت کنید اما این‌ها در عین حال حاضر نیستند اظهار ندامت کنند. در قضیه منافقین امام(ره) فرمودند هر یک از منافقین که بر سر موضعشان هستند را اعدام کنید. این‌ها سر موضعشان هستند و گرنه ممکن بود راه فرجی باشد.» ده روز قبل حجت‌الاسلام غلامحسین محسنی اژه‌ای دادستان کل کشور در مصاحبه هفتگی خود در پاسخ خبرنگاران گفته بود: «کسانی که بعد از انتخابات سال ۸۸ حصرخانگی شدند مجرم بودند و به مردم ظلم کردند. درخصوص افراد مذکور تصمیماتی اتخاذ شده است و تغییری در مجازات‌های آنان به وجود نیامده است». اظهارات حیدرعلی مصلحی وزیر سابق اطلاعات (۳۰ آبان ۱۳۹۲) و مصاحبه‌های منتشره با حجت‌الاسلام مهدی طائب فرمانده قرارگاه عمار (۲۰ آبان ۱۳۹۲) و حجت‌الاسلام مجتبی ذوالنوری (۲۹ آبان) از جانشین سابق نماینده ولی فقیه در سپاه در خبرگزاری تسنیم نیز در توجیه مجازات اعدام برای محصورین به عنوان محارب است. این شواهد و مطالب دیگری از این دست نشان از تصمیم واحد نظام در توجیه ادامه حصر در زمان دولت جدید دارد.

یک. مجازات قبل از محاکمه در دادگاه

بر فرض کلیه اتهامات واردہ از سوی آقای جنتی و شرکا صحیح باشد، نهایتاً نامزدهای معتبر انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸ «متهم» هستند. مطابق موازین قانونی، شرعی و بین‌المللی محاکمه و صدور حکم قضایی منحصرأ به عهده دادگاه صالح است. چنین دادگاهی کی و کجا تشکیل شده است؟ و کیل مدافع متهمان چه کسانی بوده‌اند؟ قاضی و هیئت منصفة این دادگاه چه کسانی بوده‌اند؟ حکم محاربه و مفسدی‌الارض بر اساس کدام مستندات قانونی و بر طبق کدام مدارک صادر شده است؟ حصر در خانه مجازات است. این مجازات برخلاف قانون نزدیک یک‌هزار روز درباره میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد اعمال شده است. گفته شده این مجازات بنا به مصوبه شورای عالی امنیت ملی به دستور مقام رهبری صورت گرفته است. شورای عالی امنیت ملی مقام قضایی نیست و یقیناً و قطعاً صلاحیت صدور حکم قضائی ندارد. دستور رهبری نیز فاقد وجاحت قانونی است. اعمال وظایف رهبری تنها از مجرای وظایف مقرر در اصل ۱۱۰ قانون اساسی ممکن است و صدور حکم قضایی خارج از چارچوب قوه قضائيه از جمله وظایف ایشان پیش‌بینی نشده است. اگر

قرار باشد به دستور شخص اول کسی مجازات شود چه تفاوتی با استبداد مطلقه شاهنشاهی دارد؟ آن زمان هم اراده ملوکانه برای مجازات هر متقدی کافی بود. اگر حصر موسوی و کروبی و رهنورد بر اساس حکم حکومتی رهبری صورت گرفته بر اساس قانون اساسی حکم حکومتی تنها از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام میسر است. مطمئناً این مجرای قانونی هم طی نشده چراکه رئیس آن خود مدافع حقوق قانونی محصوران است. اگر رهبری این مسیر قانونی را طی نکرده تخلف قانونی ایشان محرز است.

دوم. خجالت و روسياه!

در خطبه جمعه متقدان معتبر را اصحاب فتنه و رهبران آن روسياهان خوانده شده‌اند و آنگاه فرموده‌اند: «شما خجالت نمی‌کشید که از اين‌ها دفاع می‌کنيد؟» در پاسخ خدمت خطیب مؤدب جمعه عرض می‌کنم این عادت همهٔ مستبدان بوده که متقدان خود را فتنه‌گر خوانده‌اند. اگر رهبر جمهوری اسلامی حق انتقاد شرعی و قانونی را برای شهروندان کشورش به رسمیت نمی‌شناسد، این از شانه‌های باز تحقّق «ولايت جائز» است. ما فتنه‌گر نیستیم، ما خواستار اجرای عدالت، حکومت قانون، اجرای اصول معطله قانون اساسی، آزادی اعتراض در چارچوب موازین شرعی، اخلاقی، قانونی و بین‌المللی هستیم. میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد روسياه نیستند، بحمد الله به دلیل دفاع از مطالبات بر حق ملت ايران روسيیدند. آن‌ها از حمایت خوشنام‌ترین افشار ملت ايران برخوردارند. روسياه کسانی هستند که خون بی‌گناهان را ریختند، متقدان مسالمت‌جو را زندانی کردند، روزنامه‌های مستقل را توقيف کرده و می‌کنند، احزاب مستقل را تعطیل کردند، با سوءتدبیر خود کشور را در آستانهٔ پرتگاه برده‌اند، ارزش پول ملی را به پائین‌ترین سطح در چند دهه اخیر کاهش داده‌اند، و ۸ سال ماجراجوی بی‌صلاحیتی همانند محمود احمدی‌نژاد را بر این کشور تحمیل کردند. روسياه، مستبد خودکامه و ایادي او هستند. روسياه، قاتلان که‌ريزک و ستار بهشتی و زهرا کاظمي و فروهر و اسكندری و مختاری و پوينده و تفضلی و زال‌زاده و... هستند. روسياه آن‌ها هستند که برخلاف قانون و شرع مراجع و فقهاء معتبر را سال‌ها محصور کردند. روسياه کسانی هستند که در انتخابات ۸۸ تقلب

کردن.

من نه تنها در دفاع از موسوی و کروبی و رهنورد خجالت نمی‌کشم، که افتخار هم می‌کنم. با صدای بلند از هر متقد منصف مسالمت‌جویی دفاع می‌کنم. من نه تنها از ایشان بلکه از تک‌تک زندانیان سرفراز جنبش سبز همانند ابوالفضل قدیانی، مصطفی تاجزاده، عماد بهاور، احمد زیدآبادی، مسعود پدرام، بهزاد نبوی، سعید مدنی، محسن میردامادی، عبدالله مومنی، سعید توکلی، بهاره هدایت، علیرضا رجائی، محمدامین هادوی، مجید دری، سیدعلیرضا بهشتی شیرازی، داود سلیمانی، محمد سیف‌زاده، عبدالفتاح سلطانی، بهمن احمدی اموی، امیرحسرو دلیر شانی و... دفاع می‌کنم. من معتقدم که اکثریت ملت ایران مدافع حقوق قانونی عزیزان محصور و زندانی هستند.

سوم. جنبش اعتراضی مسالمت‌آمیز

موسوی و کروبی را به محاربه و افسادی‌الارض و درنیجه به اعدام متهم کرده‌اید. موسوی و کروبی هرگز کسی را به اعمال خشونت و سلب امنیت دعوت نکرده‌اند. این افترایی عظیم و تهمتی آشکار است. مجموعه کامل اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های آن‌ها در دست است. نه تنها کلمه‌ای در حمایت از خشونت در آن‌ها در دست نیست، بلکه برعکس، آن‌ها اعتراض خود را به قانون‌شکنی مسئولان و نقض حقوق و آزادی‌های مشروع و قانونی شهروندان مکرراً ابراز داشته‌اند و همگان را از خشونت برحدزد داشته‌اند. نماز جمعه جای نسبت کذب و افترا نیست. اگر خطبای جمعه دین ندارند حداقل آزاده باشند و دروغ نگویند! محل نزاع ما و حکومت، و نه تنها موسوی و کروبی، بلکه همه متقدان جمهوری اسلامی امکان اعتراض و تجمع مسالمت‌آمیز است. ما مدعی هستیم قانون اساسی چنین حقی را به رسمیت شناخته است. موسوی و کروبی و همه باورمندان جنبش سبز نه تنها محارب و مفسدی‌الارض نیستند، بلکه مصلح و متقد مسالمت‌جو هستند. آن‌ها که در تظاهرات آرام و مسالمت‌آمیز به مردم شلیک کردند و آن‌ها که دستور تیر داده بودند متهم به محاربه هستند و می‌باید در دادگاه صالحه محاکمه شوند. تربیون نماز جمعه جای صدور حکم اعدام نیست. خطیب جمعه هم قاضی نیست. ای کاش حکام ایران بعد از سی و چند سال الفبای اداره کشور را یاد می‌گرفتند. اگر دادگاه صالحه تشکیل می‌شد موسوی و

کروبی سخن‌ها برای گفتن دارند، و آنگاه پشت پرده بسیاری از مفاسد سیاسی و اقتصادی و امنیتی کشور برملا می‌شد. با این ساده‌اندیشی‌ها و استدلال‌های سخیف که مادر فرزند مرده را هم به خنده می‌اندازد نمی‌توان بر ظلم مسلم نظام و درماندگی او در مقابل متقدان مسالمت‌جو فائق آمد.

چهارم. عاشورای ۸۸ به روایت دروغ‌گویان

خطیب جمعهٔ تهران به دروغ امور خلاف واقعی را به عزاداران معتبرض عاشورای ۸۸ نسبت می‌دهد. هیچیک از این اقدامات خلاف شرع از سوی طرفداران جنبش سبز اتفاق نیفتاده است. مهر امام حسین علیه السلام و اصحاب کربلا در سینهٔ یاران دین دار جنبش سبز نهادینه است و سکولارهای سبز نیز اهل بی‌احترامی به باورهای مردم نیستند. این افسانه‌ها از قبیل آتش زدن پرچم امام حسین، رقص مختلط زنان مکشفه در خیابان آن‌هم در روز عاشورا، و پخش مشروبات الکلی در ایستگاه‌های صلواتی در این روز افسانه‌هایی است که تنها استحمارشیدگان نظام ولایی ممکن است باور کنند. بیان این مطالب بی‌پایه از تربیون نماز جمعه خجالت‌آور است. این اقدامات بر فرض وقوع توسط مأموران لباس شخصی نظام برای بدnam کردن جنبش سبز صورت گرفته و روح موسوی و کروبی از آن‌ها بیزار است. این افسانه‌سازی‌های ناشیانه چیزی جز استفاده ابزاری از مقدّسات دینی نیست.

پنجم. منت محصور بودن!

خطیب جمعهٔ فرموده «نظام بر سر این‌ها منت گذاشته و گفته در خانهٔ خود زنده باشید. امکانات داشته باشید و بهداشت خود را رعایت کنید اما این‌ها در عین حال حاضر نیستند اظهار ندامت کنند.» خوشبختانه رهبران محصور جنبش سبز همچنان در زنجیر مقاومت می‌کنند و حاضر نیستند از مواضع حق طلبانه خود کوتاه بیانند و اظهار ندامت کنند. حصر منت نیست، نقض مسلم قانون است. سه سال افرادی را بدون حکم دادگاه در خانه‌شان زندانی کردن چه متنی دارد؟ شرع و قانون به شما اجازه اعدام نداده که اکنون منت‌ش را بر سر ما بگذارید. برای نفس کشیدن و غذا خوردن و دستشویی رفتن و رؤیت تلویزیون مهوع جمهوری اسلامی هم منت می‌گذارند. آن که باید اظهار ندامت کند مقام رهبری به دلیل سرکوب مطالبات حق طلبانه ملت ایران است. آن که باید اظهار

ندامت کند امثال احمد جنتی است به دلیل سلب صلاحیت‌های مطابق نظر مقام رهبری. آن که باید اظهار ندامت کنند خطبای ژاژخای جمعه و گویندگان چنین سخنان سخیفی هستند. محمد رضا پهلوی هم شبیه این سخنان را درباره حصر مصدق در احمدآباد زده بود. جنتی دارد همان حرف‌های پهلوی را تکرار می‌کند.

ششم. اعدام به جرم سرِ موضع بودن

خطیب جمعه افاضه کرده است: «در قضیه منافقین امام(ره) فرمودند هر یک از منافقین که بر سر موضعشان هستند را اعدام کنید. این‌ها سر موضعشان هستند و گرنه ممکن بود راه فرجی باشد.» در مصاحبه اخیرم^۱ به تفصیل فرمان اعدام‌ها را نقد فقهی کردم و اثبات کردم زندانی که جرم جدیدی مرتكب نشده به صرف همدلی با هم‌گروه‌های خارج از زندان خود با هیچ دلیل شرعی قابل مجازات نیست، آن‌هم مجازات اعدام. آن مرحوم یقیناً در این امر اشتباه کرده و فردای قیامت در قبال این خون‌های به ناحق ریخته باید پاسخ‌گو باشد. مشخص است که موسوی و کروبی و رهنورد بر سر موضع به حق خود استوار هستند و حاضر نیستند در سناریوی مفترض زمامداران مستبد جمهوری اسلامی نقش بازی کنند و همین راز محبوبیت آن‌هاست.

سخن آخر

سخنان رهبری و منصوبان او از قبیل جنتی درباره متقدان مسالمت‌جو و مخالفان قانونی‌شان بهترین سند برای اثبات عقب‌ماندگی و عدم صلاحیت زمامداران جمهوری اسلامی برای اداره کشور است. این سخنان برای افراد چشم و گوش بسته نماز جمعه تهران شاید کارائی داشته باشد اما برای اکثریت ملت ایران اسباب روسیاهی و خجالت است. زمانی از این تریبون طالقانی و منتظری اسلام رحمانی را با مردم در میان گذاشتند، اکنون کار به صدور حکم اعدام و نسبت‌های سراپا دروغ امثال احمد جنتی افتاده است. جنبش سبز ملت ایران تا رفع ولایت جائز، استقرار حاکمیت ملی و اجرای اصول معطله قانون اساسی به راه خود ادامه خواهد داد.

۱. جرس، ۱۶ آبان ۱۳۹۲، دادخواهی خون‌های ریخته شده زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، اکنون در کتاب سوگنامه فقیه پاکباز استاد آیت‌الله منتظری، ۱۳۹۲، ص ۲۸۹-۲۲۹.

ما هنوز هم عدالت‌خانه می‌خواهیم^۱

دیروز میلاد مسعود پیامبر رحمت محمدبن عبدالله^{علیه السلام} بود. انتظار عمومی آن بود که در چنین روز مبارکی شاهد تأسی به رحمة للعالمین در روز فتح مکه و رفع حصر مهندس میرحسین موسوی، حجت‌الاسلام مهدی کروبی و دکتر زهراء رهنورد و نیز آزادی دهها زندانی سیاسی سرفراز جنبش سبز باشیم. اما متأسفانه چنین انتظاری برآورده نشد.

حجت‌الاسلام مهدی کروبی سوگوار درگذشت خواهر خود است. دیگر خواهر وی نیز در ایام حصر از دنیا رفت. کروبی به عنوان بزرگ خاندان خود اجازه شرکت در مراسم تشییع، تدفین و ترحیم خواهران خود را نیافت. این تنها «زندانیان خطرناک» هستند که در چنین موقعی از حضور در مراسم به خاک‌سپاری اقربای درجه اول خود محروم می‌شوند. به شیخ شجاع تسلیت می‌گوییم. برای خواهر درگذشته‌اش رحمت و رضوان و برای بازماندگان صبر و اجر مسئلت دارم.

در روزهای اخیر اخبار نگران کننده‌ای از وضعیت سلامتی سه محصور سربلند جنبش سبز توسط اعضای خانواده آنان منتشر شده است. حجت‌الاسلام کروبی تحت دو عمل جراحی قرار گرفته است. مهندس موسوی و دکتر رهنورد از بیماری قلبی رنج می‌برند. هر سه محصور نیازمند برخورداری از فضایی مناسب با سن و وضعیت بیماری خود هستند.

مجازات غیرقانونی

اما آنچه مرا به نوشتن این مختصر واداشت هیچ‌یک از نکات سه‌گانه فوق نیست. سخنان وزیر دادگستری حجت‌الاسلام مصطفی پورمحمدی است که به نقل از خبرگزاری ایستا در روزنامه شرق مورخ ۲۹ دی ۱۳۹۲ منتشر شده است. وی درباره محصوران جنبش سبز گفته است: «مصلحت کشور اقتضا نمی‌کرد که این افراد مجازات

شوند چراکه ممکن بود باعث زندانی یا کشته شدن و همچنین راهپیمایی‌ها و کشمکش‌های جدیدی شویم. مهم آن است که کشور ما توانست با تدبیری مناسب از این فتنه‌ها عبور کند، با این حال باید توجه داشت که تاریخ و مردم در این رابطه قضاوت خواهند کرد.» به نظر وی «مطمئناً اگر در این زمینه دادگاهی برگزار می‌شد دوباره شاهد کشمکش‌ها، درگیری‌ها و راهپیمایی‌ها می‌بودیم و در حال حاضر نظام تشخیص داده تا این افراد در محدودیت باشند.»

این سخنان وزیر دادگستری به نمایندگی از دولت و نظام جمهوری اسلامی است. مطابق این اظهارنظر رسمی اولاً حصر مجازات نیست، محدودیت است. ثانیاً همین محدودیت هم محصول طی شدن روند قضایی نبوده، بلکه بر اساس مصلحت نظام اتخاذ شده است. ثالثاً برگزاری محاکمه در دادگاه از آنجاکه ممکن بوده منجر به راهپیمایی و کشمکش و درگیری و زندانی و کشته شدن افراد جدیدی شود به مصلحت نبوده است. رابعاً نظام با اتخاذ مناسب‌ترین تدبیر از این فتنه‌ها عبور کرده است.

متأسفانه هر چهار نکته وزیر دادگستری مخالف حقوق موضوعه ایران، موازین حقوق بین‌المللی که جمهوری اسلامی رسماً متعهد به رعایت آن‌هاست، و مسلمات فقه اسلامی است.

اولاً حصر خانگی مجازات است. ثانیاً مجازات تنها از جانب محکمة صالحه پس از طی روند دادرسی قانونی و عادلانه قابل اعمال است. ثالثاً احدي را به بهانه اینکه ممکن است برگزاری دادگاهش باعث ناآرامی شود نمی‌توان بدون برگزاری دادگاه و بدون محاکمه و بدون حق دفاع مجازات کرد. معنای چنین مجازاتی ناتوانی حکومت از برقراری امنیت است. رابعاً مجازات بدون دادگاه بازگشت به دوران مجازات‌های غیرقانونی و فقدان حاکمیت قانون است.

تلخی این اظهارنظر از دو ناحیه است. یکی اینکه گوینده آن وزیر دادگستری است. مقامی که می‌باید بالاترین مدافعان قانون، اجرای دقیق آیین دادرسی، و مخالف مجازات‌های غیرقانونی باشد. اگر حجت‌الاسلام پورمحمدی کمترین اطلاعی از موازین حقوقی داشت این گونه سخن نمی‌گفت. ناحیه دوم این است که گوینده این سخنان وزیر دادگستری دولت حجت‌الاسلام دکتر روحانی است. ایشان در مناظره‌های

انتخاباتی بر حقوق دان بودن خود در مقابل رویه رایج سرهنگی تأکید کرد. آیا ایشان این سخنان وزیر دادگستری خود را شنیده و به عنوان یک حقوق دان بر آن صحّه می‌گذارد؟ به هر حال شورای عالی امنیت ملی یا مقام رهبری محکمه صالحه نیستند تا با دستور یا تصویب ایشان در مردم احدها مجازات حصر خانگی اعمال یا قانونی شود. میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد بیش از سه سال است برخلاف قانون، موازین حقوق بین‌الملل و ضوابط شرعی محصور شده‌اند. این حصر به دستور رهبر جمهوری اسلامی و بر اساس مصوبه شورای عالی امنیت ملی صورت گرفته است.

رکورددار حصر در تاریخ ایران

این رویه رایج زمامداران یک قرن اخیر ایران اعمّ از شاه و ولی فقیه بوده است که مخالفان مسالمت‌جو و متقدان شاخص خود را که توان زندانی کردن آن‌ها را نداشته‌اند در خانه‌هایشان محصور کنند.

رضاخان مهم‌ترین مخالف خود آیت‌الله سیدحسن مدرس را بیش از هفت سال در خوف و کاشمر محصور و سپس در سال ۱۳۱۶ به قتل رسانید. محمدرضا پهلوی مهم‌ترین مخالف خود دکتر محمد مصدق را به مدت ۱۰ سال یعنی تا پایان عمر (۱۳۴۵) در احمدآباد محصور کرد.

در دوران آیت‌الله خمینی دو متقد اصلی حکومت از مراجع تقليد یعنی آیت‌الله سید‌کاظم شريع‌تمداری و آیت‌الله سیدحسن طباطبائی قمی در خانه‌های خود در قم و مشهد محصور شدند. مرجع متقد نخست پس از چهار سال در فروردین ۱۳۶۵ در حصر از دنیا رفت و مرجع متقد دوم در زمان رهبری آقای خامنه‌ای هم سال‌ها محصور بود. آیت‌الله سیدصادق روحانی یک‌چهارم از دوران حصر ۱۲ ساله خود را در زمان آیت‌الله خمینی و ماقبی را در زمان آقای خامنه‌ای تحمل کرده است.

علاوه بر آیت‌الله طباطبائی قمی و آیت‌الله سیدصادق روحانی که هر دو بعد از سال‌ها رفع حصر شدند، جناب آقای خامنه‌ای نیز به تأسی از زمامداران پیشین شاخص‌ترین متقدان خود را بدون محاکمه حصر خانگی کرده است.

آیت‌الله متظری دومین شخصیت انقلاب اسلامی و از مراجع تقليد به دنبال سخنرانی تاریخی ۱۳ رجب خود که ادعای مرجعیت حجت‌الاسلام‌والمسلمین خامنه‌ای

را «ابتدا مرجعیت شیعه» خوانده بود به مدت ۵ سال و ۲ ماه و ۱۲ روز (از ۲۸ آبان ۷۶ تا ۱۰ بهمن ۸۱) برخلاف قانون محصور شد.

آیت‌الله احمد آذری قمی نخستین دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که از حوالی سال ۱۳۷۴ در زمرة متقدان رهبری قرار گرفته بود و کتاباً و شفاهای آقای خامنه‌ای را فاقد صلاحیت مرجعیت و رهبری اعلام کرد به مدت ۱۵ ماه تا پایان عمر یعنی بهمن ۱۳۷۷ در خانه محصور بود.

از دیگر محصوران خانگی دوران آقای خامنه‌ای نویسنده متقد علی‌اکبر سعیدی سیرجانی به مدت ۹ ماه قبل از مرگ مشکوک در سال ۱۳۷۳، نورالدین کیانوری دبیر اول حزب توده پس از ۹ سال تا زمان مرگ در سال ۱۳۷۸، مریم فیروز همسر کیانوری حدود ۱۷ سال تا زمان مرگ در سال ۱۳۸۶، سیامک پورزنده روزنامه‌نگار متقد حدود ۷ سال تا زمان خودکشی در سال ۱۳۹۰ قابل ذکر هستند.

بر اساس این تحقیق – که هنوز کامل نیست – جناب آقای خامنه‌ای با محصور کردن ۱۱ نفر به مدت افزون از ۶۰ سال رکورددار تاریخ ثبت شده ایران به لحاظ تعداد متقدان محصور و سنوات حصر مخالفان شاخص قانونی است.

همچنان به دنبال عدالت‌خانه

اگر رضاشاہ نماینده دلیر مجلس سیدحسن مدرس را به حصر کشید تا از انتقادات نافذ او در امان باشد؛ اگر محمدرضاشاہ نخست‌وزیری که افتخار تاریخ ایران است را به جرم اینکه می‌خواست شاه مطابق قانون مشروطه سلطنت کند نه حکومت و نخست‌وزیر، کشور را بر اساس اراده ملت و نه خواست اربابان اجنبي شاه اداره کند، به زندان و حصر کشید؛ اکنون جناب آقای خامنه‌ای آخرین نخست‌وزیر ایران که در زمان جنگ با آبرومندی کشور را اداره کرد، و رئیس چند دوره مجلس شورای اسلامی که کوشید تا در حد مقدوراتش خلاف اراده ملی قدمی برندارد، و بانوی هنرمند و دانشمندی که از مفاخر جامعه بانوان ایرانی است، را همزمان در حصر کرده است، تا افتخارات! پهلوی پدر و پسر را یک‌جا نصیب خود کند.

مردم ایران بیش از یک قرن است که به دنبال اجرای عدالت، دو انقلاب را پشت سر گذاشته‌اند. بعد از ۲۵ قرن استبداد و خودکامگی خواست اولیه مشروطه‌خواهان

تأسیس عدالت خانه بود. استقرار قانون و عدالت به جای اجرای اوامر ملوکانه یا فرامین حکام محلی یا فتاوی مفتیان در محاکم کشور. استقلال قوا از مقام سلطنت، قانونی بودن جرم و مجازات و انحصار محاکمه و مجازات در محاکم دادگستری از برگ‌های زرین قانون اساسی مشروطه و نهضت مشروطیت در ۱۲۸۵ است.

از مهم‌ترین مطالبات مردم در انقلاب ۱۳۵۷ آزادی از خفقان و تبعیض و ظلم و خودکامگی و حکومت فردی شاهنشاهی بود. قانون اساسی جمهوری اسلامی اگرچه بسیاری از اصول قانون پیشین را حفظ کرد اما با ورود اصل ولايت فقهی و بعداً ولايت مطلقه فقهی استقلال قوا، آزادی و حاکمیت ملت را به مخاطره انداخت و به استبداد دینی و حکومت مطلقه فردی لباس قانون پوشانید.

دورترین بخش جمهوری اسلامی از موازین دموکراتیک و حقوق بشر و روح اسلام از ابتدای تأسیس، قوه قضائیه بوده است. قوه قضائیه از آغاز تأسیس جمهوری اسلامی تاکنون حتی یک حقوق‌دان یا آشنا با موازین حقوقی را در رأس خود ندیده است. توهّم این همانی علم حقوق و فقه از بزرگ‌ترین مصائب قوه قضائیه جمهوری اسلامی ایران بوده است. فقیهان ناآشنا با علم حقوق با بی‌اعتنایی به موازین آیین دادرسی کفری همواره مجری سیاست‌های رهبری در حوزه قضائی بوده‌اند. با کمال تأسف تحقیقاً استقلال قضات دادگستری دوران پهلوی از استقلال قضات دادگستری دوران جمهوری اسلامی بیشتر بوده است. محاکمه‌های سیاسی دوران پهلوی توسط محاکم نظامی انجام می‌شد نه دادگستری، چراکه قضات دادگستری آن دوران شرافت خود را به فرمان مافوق نمی‌فروختند.

اکنون بازجویان سابق زندان‌ها و مأموران وزارت اطلاعات قضات دادگاه‌ها تا حد قاضی دیوان عالی و دادستان کل کشور و وزیر دادگستری هستند. این ادعای بالاتفاق زندانیان سیاسی کشور است که قضات دادگاه‌ها مجری فرامین بازجویان زندان‌ها هستند. رئیس قوه قضائیه که در کارنامه خود کمترین تجربه دادیاری و بازپرسی و قضاوat و دادستانی نداشته اکنون به جای اینکه بی‌طرفی و انصاف و وزانت قاضی‌القضاتی را حفظ کند همانند فرمانده بسیج خطابه سیاسی می‌خواند و با فرماندهان سپاه و برادرانش در اجرای فرامین سیاسی جهان مطاع مقام معظم رهبری در

«محکومیت فتنه» مسابقه گذاشته است.

اینکه در زمستان ۱۳۹۲ وزیر دادگستری با ادبیات دوران قجر از تدابیر داهیانه مقام معظم رهبری در حصر متقدان به مثابه مجازات بدون محکمeh داد سخن بدهد یعنی ما بعد از یازده دهه هنوز نیازمند عدالت‌خانه‌ایم. عدالت‌خانه‌ای که همه گوش به فرمان یک نفر نباشند، چه اعلی حضرت همایونی چه مقام معظم رهبری. پس از ۱۰۷ سال ما هنوز عدالت‌خانه می‌خواهیم تا یک نفر که خود را منصب امام زمان می‌پندارد این‌گونه بر سیمای عدالت و انصاف و قانون چنگ نیندازد و منویات و صلاح‌دید شخصی خود را مافوق قانون نداند و مخالفان و متقدان قانونی خود را در خانه محصور نکند و صالح‌ترین فرزندان این ملت را در زندان‌های اوین و گوهردشت و شهرستان‌ها به زنجیر نکشاند.

جمهوری اسلامی از موسوی و کروبی واهمه دارد. آن‌ها اهل توبه و تقاضای عفو نیستند، و با پیمانی که با ملت بسته اند استوارند. این سران جمهوری اسلامی هستند که به دلیل تقلب در انتخابات ۸۸ و تحمل فردی همچون محمود احمدی‌نژاد باید از پیشگاه ملت نجیب ایران عذر بخواهند. رفع حصر موسوی و کروبی و رهنورد و آزادی زندانیان سیاسی در صدر مطالبات ملی است. اعضای دولت روحانی می‌باید بیش از این در رفع حصر بکوشند، و اگر مقهور اراده یکه‌سالارانه فوکانی هستند حداقل همانند دریادار شمخانی دیبر شورای امنیت ملی سکوت پیشه کنند. اگر جمهوری اسلامی بر جرم‌انگاری انتقاد و مخالفت قانونی پاشاری کند گور خود را با دستان خود کنده است. هیچ رژیمی بدون پاس داشتن حق انتقاد شهروندان و پذیرش حق اجتماعات و راه‌پیمایی‌های مسالمت‌آمیز و مطبوعات آزاد و فعالیت آزادانه احزاب سیاسی و امکان ابراز مخالفت مسالمت‌آمیز با منویات رهبر نمی‌پاید.

این روزهای سخت می‌گذرد. موسوی و کروبی و رهنورد با عزت و سربلندی به آغوش ملت باز می‌گردند و آنچه برای خود کامگان یکه‌سالار استبداد دینی باقی می‌ماند چیزی جز ننگ و نکبت و خفت نخواهد بود. این وعده محظوم الهی و عبرت تاریخ است. امیدوارم تا دیر نشده زمامداران به خود آیند و صدای مطالبات ملت را بشنوند.

چنین کنند زمامداران با رقبای متقدشان^۱

پژشك متخصص میرحسین موسوی که برخلاف قانون از بهمن ۱۳۸۹ در حصر خانگی به سر می‌برد اظهار داشت از بستری شدن بیمار ۷۳ ساله مبتلا به نارسایی قلبی در بیمارستان جلوگیری می‌شود و اجازه نمی‌دهند او فوریت‌های ضروری درمانی بیمارش را اعمال کند. اعلام خطر پژشك متخصص موسوی دل هر انسان منصفی را به درد می‌آورد. این مختصر ادای دین است به آزادمردی که به ناحق در بند است، به این اميد که از بدیهی ترین حقوق یک زندانی یعنی برخورداری از امکانات درمانی متعارف برخوردار شود، و نیز تذکری است به زمامداران، شاید که به خود آیند و از تجاوز به حقوق پایه ملت دست بردارند.

این رفتار غیرانسانی با میرحسین موسوی آخرین نخست وزیر ایران در تاریخ مسبوق به سابقه است. زمامداران ایران با رقبای سیاسی خود بسیار سختگیرانه و برخلاف موازین اخلاقی، دینی و قانونی عمل کرده‌اند، بهویژه زمانی که رقبای متقد از نفوذ و اقبال مردمی برخوردار بوده‌اند. این مقاله شامل سه بخش و یک نتیجه است: حذف فیزیکی مخالفان شاخص؛ تبعید، زندان و حصر رقبای متقد؛ و سروته یک کرباس.

الف. حذف فیزیکی مخالفان شاخص

تاریخ ایران حداقل تا حدود ۷۵ سال قبل پر است از قتل مخالفان شاخص سیاسی به دستور شخص اول کشور. به دو نمونه نزدیکتر آن اشاره می‌کنم:

ناصرالدین شاه و امیرکبیر

ناصرالدین شاه که رکورددار سلطنت طولانی در تاریخ ایران است (۴۸ سال از ۱۲۲۷ تا ۱۲۷۵) زمانی که از نفوذ صدراعظم اصلاح‌گر خود میرزا تقی خان امیرکبیر – که داماد شاه هم بود – ترسید بعد از ۳۹ ماه صدارت وی را عزل و به کاشان تبعید و در حمام

۱. ۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳، ۱۳ ربیع، سالروز میلاد امام علی علیه السلام.

فین در سن ۴۴ سالگی در ۲۰ دی ۱۲۳۰ به قتل رساند. نام امیرکبیر با تأسیس نخستین مدرسهٔ جدید ایران دارالفنون، انتشار روزنامهٔ وقایع اتفاقیه، اصلاحات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، و استقلال ایران همراه است. دوران ناصرالدین‌شاه که خود را قبلهٔ عالم و سلطان صاحبقران می‌نامید، دوران افول و عقب‌ماندگی ایران است.

رضاشاه و مدرس

نمونهٔ دوم رفتار رضاشاه پهلوی (۱۳۲۳-۱۲۵۶) با مخالفان شاخص خود است. در زمان زمامداری وی حکومت ایران از مشروطه به استبدادی و دیکتاتوری سوق داده شد. آزادی‌های محصول نهضت مشروطه در دوران وی به یغما رفت. از نیمهٔ دوم حکومت وی مجلس شورای ملی جنبهٔ نمایشی پیدا کرد و بر پایهٔ فهرست موردِ تأیید وی نتیجهٔ انتخابات اعلام می‌شد. فعالیت‌های سیاسی احزاب متوقف و جراید و روزنامه‌ها تحت انقیاد کامل درآمده یا تعطیل شدند.

بسیاری از رقبا و مخالفان شاه زندانی و در زندان کشته شدند. در میان کشته‌شدگان چند وزیر (تیمورتاش، اسعد بختیاری و نصرت‌الدوله) برخی رؤسای عشایر (مانند صولت‌الدوله قشقایی)، برخی شعرا (از قبیل میرزاوه عشقی و فرخی یزدی) و تعدادی نمایندگان مجلس شورای ملی (مانند سیدحسن مدرس و ارباب کیخسرو شاهرخ) به چشم می‌خورد.

آیت‌الله سیدحسن مدرس (۱۳۱۶-۱۲۴۹) از شاگردان میرزا شیرازی، آخوند خراسانی و سید صاحب عروة و به عنوان یکی از مجتهدان طراز اول از سوی مراجع نجف به دورهٔ دوم مجلس شورای ملی معرفی و موردِ تأیید مجلس قرار گرفت. وی از سوی مردم تهران به عنوان نمایندهٔ دورهٔ سوم مجلس انتخاب شد. مدرس عضو کمیتهٔ دفاع ملی در مقابل تجاوز روس و انگلیس در جنگ جهانی اول بود و با قرارداد ۱۹۱۹ وثوق‌الدوله با انگلستان به شدت مخالفت کرد.

در اسفند ۱۲۹۹ در زمرة آزادی خواهانی بود که با کودتای رضاخان و سیدضیاء مخالفت کرد و به قزوین تبعید و در آنجا محبوس شد. پس از آزادی به نمایندگی مردم تهران در مجلس چهارم انتخاب و به عنوان رهبری اکثریت مجلس و نائب‌رئیس مجلس برگزیده شد. مدرس رهبر فراکسیون اقلیت مجلس پنجم در ۷ مرداد ۱۳۰۴ به همراه ۶

نماینده دیگر رضاخان رئیس وزراء را به دلیل سوء سیاست داخلی و خارجی، اقدام بر ضد قانون اساسی و علیه حکومت مشروطه استیضاح کرد. سه ماه بعد رضاخان خود را پادشاه ایران خواند.

در نخستین سال سلطنت رضاشاه، مدرس از سوءقصد ملوکانه جان سالم به در بردا. در انتخابات مجلس هفتم با مداخله آشکار مقام سلطنت آراء مدرس حذف شد و به جای مجلس در مهر ۱۳۰۷ وی دستگیر و به دامغان، مشهد و خوفاف تبعید شد. سیدحسن مدرس برخلاف قانون ۷ سال در خوفاف محصور بود. در مهر ۱۳۱۶ به کاشمر منتقل شد و به دستور مستقیم رضاشاه پهلوی در ۱۰ آذر ۱۳۱۶ (۲۷ ماه رمضان ۱۳۵۶) در زندان کاشمر به قتل رسید و در همان شهر مدفون شد.

ب. تبعید، زندان و حصر رقبای منتقد

از حدود ۱۳۲۰ زمانه اقتضای کشنده انتقاد شاخص را نداشت. به جای کشنده، تبعید و زندان و حصر و سلب حقوق اجتماعی - سیاسی مخالف نامبردار در دستور کار زمامداران ایران قرار گرفت. در این هفتاد و اندي سال ایران دو سلسله و سه زمامدار به خود دیده است. رفتار این سه زمامدار با رقبای منتقد خود آیینه عبرت است.

۱. رفتار پهلوی دوم با رقبای منتقدش

محمد رضاشاه پهلوی (۱۳۵۹-۱۲۹۸) آخرین شاه ایران با دو رقیب جدی دست و پنجه نرم کرد: دکتر محمد مصدق و آیت‌الله سید روح‌الله موسوی خمینی.

شاه و مصدق

در دوران سلطنت وی صنعت نفت ایران به رهبری دکتر مصدق ملی شد. مصدق کوشید تا قدرت شاه را به چارچوب مشخص شده در قانون اساسی مشروطه محدود کند و وزارت جنگ را از کنترل شاه خارج کند. دولت ملی محمد مصدق با کودتایی انگلیسی - آمریکایی سقوط کرد و شاه که از کشور گریخته بود بار دیگر به قدرت بازگشت. محمدرضا پهلوی پس از کودتا حکمران بلا منازع ایران بود و ابتدا با دو حزب وفادار و سپس با نظام تک‌حزبی کشور را اداره کرد. سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) وظیفه سرکوب مخالفان داخلی را به عهده داشت.

دکتر محمد مصدق (۱۳۴۵-۱۲۶۱) نخست وزیر قانونی ایران پس از کودتای ننگین

۲۸ مرداد ۳۲ برکتار و در دادگاه نظامی علنی به اتهام تلاش برای برهمنمایی زدن اساس سلطنت محکمه شد و علی‌رغم دفاع مستند حقوقی و سیاسی به سه سال زندان انفرادی محکوم شد. وی درمورد دادگاه و علت محکمه خود می‌نویسد:

«در طول تاریخ مشروطیت ایران این اولین بار است که یک نخست‌وزیر قانونی مملکت را به حبس و بند می‌کشند و روی کرسی اتهام می‌نشانند... به من گناهان زیادی نسبت داده‌اند ولی من خودم می‌دانم که یک گناه بیشتر ندارم و آن این است که تسليم تمایلات خارجیان نشده و دست آنان را از منابع ثروت ملی کوتاه کرده‌ام». او با اشاره به سوگند خود به قرآن تأکید کرد که «هرگز تلاشی برای سرنگونی سلطنت و برپایی جمهوری نکرده و آرمانش ایجاد یک پادشاهی مشروطه بود که در آن شاه سلطنت کند نه حکومت.»

صدق پس از تحمل سه سال زندان در زندان لشکر ۲ زرهی، در ۱۲ مرداد ۱۳۳۵ به دستور مستقیم شاه برخلاف قانون به ملک پدریش در روستای احمدآباد تبعید شد و تا پایان زندگی زیر نظارت شدید مأموران در خانه محصور بود. در طول یازده سال حصر غیرقانونی به جز اقربای درجه اول مجاز به ملاقات کسی نبود. در طول دوران حصر زیر نظر فرزند پزشکش بود اما در روزهای واپسین عمر که شدیداً بیمار بود اجازه داده شده بود به تهران و به بیمارستانی که فرزندش در آن طبابت می‌کرد منتقل شود، درحالی‌که جز برای اعضای فamilی، وی در اینجا هم ممنوع‌الملقات بود. دکتر محمد مصدق در ۱۴ اسفند ۱۳۴۵ بر اثر بیماری سرطان در سن ۸۴ سالگی در حصر غیرقانونی دارفانی را وداع گفت.

صدق وصیت کرده بود که او را در کنار شهدای ۳۰ تیر در ابن‌بابویه دفن کنند، ولی با مخالفت شاه در یکی از اتاق‌های خانه‌اش در احمدآباد به خاک سپرده شد. حتی اجازه داده نشد برای غسل و تکفین و تشییع و ترحیم جنازه از احمدآباد خارج شود. پیکر مصدق توسط دکتر یادالله سحابی در آب روان احمدآباد غسل داده شد، و آیت‌الله سیدرضا موسوی زنجانی با حضور اقربای آن مرحوم در احمدآباد بر پیکر وی نماز خواند. برگزاری مراسم بزرگداشت مصدق در زمان شاه ممنوع بود. پس از انقلاب در ۱۵ اسفند ۱۳۵۷ مراسم بزرگداشت باشکوهی با سخنرانی آیت‌الله سید‌محمد طالقانی

با حضور نزدیک یک میلیون نفر در احمدآباد برگزار شد. پس از آن برگزاری بزرگداشت مصدق همچنان ممنوع است.

شاه و آیت‌الله خمینی

آیت‌الله سیدروح‌الله موسوی خمینی (۱۳۶۸-۱۲۸۱) شاخص‌ترین روحانی متقد محمد رضا شاه پهلوی بود که بالاخره موفق شد وی را با انقلابی مردمی در بهمن ۱۳۵۷ به زیر کشیده با انراض نظام سلطنتی در ایران نظام جمهوری اسلامی را تأسیس کند. آیت‌الله خمینی در سال ۱۳۴۱ از جمله علمایی بود که طی نامه‌ای به شاه نوشته: «دولت در انجمن‌های ایالتی و ولایتی، "اسلام" را در رأی‌دهندگان و منتخبین شرط نکرده؛ و به زن‌ها حق رأی داده است. و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است.» وی در بیانیه نوروز ۱۳۴۲ انقلاب سفید شاه و میهن را انقلاب سیاه تعبیر و آن را همسو با اهداف آمریکا و اسرائیل اعلام کرد. پس از حمله مأموران شاه به مدرسه فیضیه وی در سخنرانی مهمی شاه را عامل اصلی جنایت و سکوت را همراهی با دستگاه جبار دانست. در بیانیه تاریخی فردای آن روز با عنوان شاهدوستی یعنی غارتگری او صریح‌آمیخته بـ محاکمة شاه پرداخت و تقیه را حرام اعلام کرد. چهلم حادثه فیضیه در خرداد ۱۳۴۲ مصادف با ماه محرم بود. آیت‌الله خمینی در ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ سخنرانی تندی علیه شاه در فیضیه ایراد کرد. در ساعت ۳ بامداد ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مأموران شاه به خانه آیت‌الله خمینی ریخته او را دستگیر و ابتدا به بازداشتگاه باشگاه افسران تهران و سپس به زندان قصر منتقل کردند.

با انتشار خبر دستگیری آیت‌الله خمینی مردم شهرهای تهران، قم، شیراز، مشهد و ورامین به خیابان‌ها ریخته و در حمایت از عالم متقد قیام کردند. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ توسط مأموران امنیتی - نظامی به شدت سرکوب شد و حداقل ۳۲ نفر در جریان این اعتراض‌های خیابانی به شهادت رسیدند. شاه بنا داشت روحانی معارض را اعدام کند، به نوشته شاخص‌ترین شاگرد آیت‌الله خمینی: «چون صحبت بود که می‌خواهند آیت‌الله خمینی را محاکمه کنند و مطابق قانون اساسی آن زمان مرجع تقیید را نمی‌توانستند محاکمه کنند، لذا برحسب آنچه گفته شد حضرات آیات آقای شریعتمداری، آقای میلانی، آقای مرعشی نجفی و آقای حاج شیخ محمد تقی آملی یک چیزی نوشتهند و

آیت‌الله آقای خمینی را به عنوان مرجع معرفی کردند تا از اعدام ایشان پیشگیری کنند.^۱ آیت‌الله خمینی پس از دو ماه حبس در ۱۹ فروردین ۱۳۴۳ آزاد و به قم برگردانده شد.

به دنبال تصویب لایحه کاپیتولاسیون (مصطفیت مستشاران آمریکایی در ایران) در مجلس شورای اسلامی، آیت‌الله خمینی در ۴ آبان ۱۳۴۳ سخنرانی اعتراضی دیگری در قم ایجاد کرد. شاه این‌بار آیت‌الله خمینی را برخلاف قانون به خارج از کشور تبعید کرد. وی با یک هواپیمای نظامی در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۴۳ به آنکارا منتقل شد و پس از اقامت اجباری در بورسای ترکیه در سال ۱۳۴۴ به نجف رفت. طی چهارده سال اقامت اجباری در نجف وی ضمن تدریس در آن حوزه علمیہ کهنسال به مبارزات خود ادامه داد. این مبارزات از دی ۱۳۵۶ به صورت انقلابی درآمد که طی یک‌سال طومار نظام شاهنشاهی در هم پیچید، شاه در دی ۵۷ از ایران گریخت و آیت‌الله خمینی در ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ پیروزمندانه به وطن بازگشت.

۲. رفتار زمامداران جمهوری اسلامی با رقبای معتقد

جمهوری اسلامی از همان آغاز در مسیری متفاوت با اهداف انقلاب ۱۳۵۷ قرار گرفت. مهم‌ترین رقبای معتقد آیت‌الله خمینی مراجع تقليد بودند. شاخص‌ترین رقیب بنیانگذار جمهوری اسلامی آیت‌الله شريعتمداری بود. از دیگر رقبای معتقد وی می‌توان از آیت‌الله سیدحسن طباطبائی قمی یاد کرد. مهم‌ترین رقبای معتقد حجت‌الاسلام و المسلمین خامنه‌ای آیت‌الله متظری و اخیراً میرحسین موسوی بوده‌اند. سید‌خمینی و سید‌شريعتمداری

آیت‌الله سید‌کاظم شريعتمداری (۱۳۶۵-۱۲۸۴) یکی از مراجع طراز اول تقليد تشیع از رقبای دیرینه آیت‌الله خمینی از ابتدا با وی اختلاف‌نظر داشت. مشی وی اصلاح‌طلبانه و تقدیم فرهنگ بر سیاست بود، مشی آیت‌الله خمینی انقلابی بود و دستیابی فقهها به قدرت سیاسی را راه حل کلیه مشکلات جهان اسلام می‌دانست. در مبارزات ضداستبدادی روحانیت در سال‌های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ دو سید همراه بودند. در زمانی که آیت‌الله خمینی به دلیل مبارزاتش در بند بود و بیم اعدامش می‌رفت

۱. آیت‌الله متظری، *حاطرات*، ص ۲۳۸.

شناختن مرجعی که با به رسمیت شناختن مرجعیت آیت‌الله خمینی او را از اعدام رهانید، آیت‌الله شریعتمداری بود:

«حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین آیت‌الله آقای حاج‌آقا روح‌الله خمینی دامت برکاته از مفاخر عالم اسلام و یکی از مراجع محترم تقلید می‌باشد و شخصیت دینی ایشان نباید از کسی مخفی باشد. از خداوند متعال استخلاص معظم‌له و ظفر و غلبه اسلام را خواستارم.»^۱

هر دو سید در یک سال (۱۳۴۸) باور خود را به ولایت فقیه ابراز داشتند. در مبارزات مردم و روحانیت در زمستان ۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷ آیت‌الله شریعتمداری با رعایت مشی اصلاح‌طلبانه خود با مبارزات مردم همراهی کرد.

با آغاز زمامداری آیت‌الله خمینی اختلاف‌نظر این دو رقیب وارد مرحله تازه‌ای شد. آیت‌الله شریعتمداری قانون اساسی مشروطه با حذف مقام سلطنت را برای آن روز ایران کافی می‌دانست و تلقی‌ش از ولایت فقیه زمامداری فقیه نبود، بلکه اقدام در امور ضروری به زمین مانده و واگذاری امور به نمایندگان منتخب مردم بود. در همه‌پرسی جمهوری اسلامی به جای آری یا نه متمایل به امکان انتخاب مردم بین گزینه‌های متعدد بود.

کانون اختلاف دو مرجع اختیارات ولایت فقیه در قانون اساسی بود. نظر مشخص آیت‌الله شریعتمداری در بیانیه مهم وی در آستانه همه‌پرسی قانون اساسی چنین بود: «اگر حاکمیت ملی و نقش فعال آن از بین برود و خدای‌ناکرده تضعیف شود، فرصت مناسب و زمینه آماده‌ای برای بازگشت دیکتاتوری و نظام طاغوتی خواهد بود و بیم آن است که مملکت به وضع سابق رجعت کند و خون هزاران شهید و مجاهدت‌های ملت ما هدر رود.

با نگاهی به اصل ششم قانون اساسی – که می‌گوید امور کشور باید با آنکا به آراء عمومی اداره شود – و اصل پنجم‌نشش – که می‌گوید خداوند انسان را بر سرنوشت اجتماعی خویش حاکم ساخته است و هیچ‌کس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان

۱. پاسخ آیت‌الله سید‌کاظم شریعتمداری به پرسش جمعیت‌های مذهبی و جمعی از اصناف بازار، ۱۷ تیر ۱۳۴۲، اسناد انقلاب اسلامی، جلد پنجم، ص. ۷۳.

سلب کند یا در خدمت منافع فرد یا گروهی خاص قرار دهد – متوجه می‌شویم که اساساً اولین رفراندم و همه‌پرسی که سلطنت دوهزاروپانصد ساله را در ایران فرو ریخت و حکومت جمهوری اسلامی را برقرار کرد چیزی جز اقرار به اصالت رأی ملت و احترام به نظر خود مردم در تعیین سرنوشت خویشتن نبوده است. بنابراین دو اصل شش و پنجاه و شش که مطابق مقررات شرعی نیز می‌باشد، حاکمیت ملّی را تثبیت و تقریر کرده، اما اصل صد و ده قانون اساسی اختیارات مردم را از ملت سلب کرده است و درنتیجه اصل صد و ده با دو اصل شش و پنجاه و شش کاملاً متضاد است، به طوری که با توسل به هیچ تأویل و توجیهی نمی‌توان این اختلاف و ضدیت را رفع نمود. و غیر از این تضاد مواد دیگری نیز در قانون اساسی وجود دارد که دارای ایراد و اشکال می‌باشند و همچنین کمبودها و نارسایی‌هایی نیز در آن به چشم می‌خورد که در درجه دوم اهمیت قرار گرفته که باید اصلاح و رفع اشکال شود.

اما آنچه که بسیار مهم است تغییر و یا اصلاح ماده صد و ده و اصولی است که متغیر بر آن است؛ به طوری که با حاکمیت ملّی سازگار بوده و هیچ‌گونه تضادی نداشته باشد. لذا با صراحة اعلام می‌دارم که با مراعات این نقصان و اصلاح آن‌ها، در نزدیک‌ترین وقت ممکن، بقیه مواد قانون اساسی بلامانع است.^۱

این اطلاعیه به جز روزنامه فوق در هیچ روزنامه‌ای منتشر نشد و از رادیو-تلوزیون رسمی نیز قرائت نشد. به جای آن اطلاعیه مشکوکی با عکس آیت‌الله شریعتمداری و به امضای برادر گمنام ایشان سیدصادق به عنوان اعلامیه آیت‌الله شریعتمداری از تلویزیون ایران به ریاست صادق قطب‌زاده قرائت شد: «در حال حاضر به جهاتی دادن رأی مثبت (آری) به قانون اساسی که به همه‌پرسی گذارده می‌شود یاری امام حسین و هدف امام حسین علیه السلام می‌باشد و رأی منفی (نه) و یا امتناع از رأی یاری به یزید و هدف یزید علیه اللعائن الله و لعائن خلقه می‌باشد، و نواقص موجود در آن بهوسیلهٔ متمم رفع می‌گردد». این بیانیه جعلی باعث خشم مقلدان ایشان در تبریز می‌شود و جرقهٔ حوادث در آذربایجان است. متن این بیانیه در ص ۲ روزنامه اطلاعات مورخ ۱۰ آذر ۱۳۵۸ منتشر شده است.

۱. روزنامه اطلاعات ۱۰ آذر ۱۳۵۸، ص ۱۲.

پس از صدور بیانیه انتقادی علیه اختیارات ولایت فقیه آیت‌الله شریعتمداری از فضای عمومی کشور حذف شد.

«۱۷ فروردین ۱۳۶۱ صادق قطبزاده به اتهام توطئه نظامی برای براندازی جمهوری اسلامی توسط دادگاه انقلاب ارتش بازداشت شد. ... وی معتقد بود جمهوری اسلامی از مسیر خود منحرف شده و برای بازگرداندن آن به مسیر اصلی راهی جز برخورد نظامی وجود ندارد.»^۱

آیت‌الله شریعتمداری چند روز بعد در خانه محصور و «ملقات‌ها» به دیدار با اقوام درجه یک محدود شد و این محدودیت تا آخر عمر ایشان ادامه یافت.^۲ وی توسط محمد محمدی ری‌شهری رئیس دادگاه انقلاب ارتش مورد بازجویی قرار گرفت. سید‌شیری‌تمداری در بازجویی کتبی نوشت: «قصد سوئی نکرده‌ام که پشیمان باشم. من نسبت به جمهوری اسلامی رأی علنی داده‌ام و بر همان رأی باقی هستم ولی پشیمان هستم از اینکه چرا باید کاری بکنم که این همه سوءتفاهم و سوءتفصیر داشته باشد و اگر متوجه سوءتفاهم بودم قطعاً نمی‌کرمد.»^۳

«به دنبال کشف و انتشار خبر توطئه کودتای نافرجام قطبزاده خائن و همکاران او و احراز در جریان بودن آقای شریعتمداری، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به اتفاق آراء عدم صلاحیت وی را برای مقام مرجعیت تقلید تصویب نمود.»^۴

آیت‌الله شریعتمداری در اطلاعیه ۴ صفحه‌ای مورخ ۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ که در هیچ جریده‌ای امکان انتشار نیافت نوشت: «هر تهمتی که به اینجانب بزنند و هر نسبتی را بدهنند، امکان دفاع از خود و بیان حقیقت را ندارم و اکنون منزل اینجانب در محاصره کامل و رفت‌وآمد ممنوع است.»

او در این اطلاعیه اظهارات قطبزاده را به‌کلی تکذیب کرد، و در انتهای مذکور شد:

«اگر آقایان تخفیف نخواهند داد، بهتر است گذرنامه بدهنند و هر کشوری را که

۱. ری‌شهری، *حاطره‌ها*، ج ۱ ص ۲۰۲-۱۹۹.

۲. پیشین ص ۳۱۲.

۳. پیشین ص ۲۵۸.

۴. مصوّبۀ جلسه مورخه ۳۱ فروردین ۱۳۶۱ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به نقل ری‌شهری، *حاطره‌ها* ج ۱ ص ۳۰۵.

صلاح می‌دانند اختیار کنیم.»

آیت‌الله شریعتمداری در تلگراف تظلم مورخ ۴ اردیبهشت ۱۳۶۱ به رقیب در قدرت خود نوشت:

«وضع فعلی ما قابل‌بیان نیست و عبارتی حاضر ندارم که مقصود را روشن کند. همین قدر بگوییم که کارد به استخوان رسیده است! حقیر مبتلا به مرض مهمی هستم که معلوم نیست بالاخره نجات حاصل شود؛ اغلب خونریزی مفصلی دارد که خود آن ممکن است باعث خطراتی شود و دائمًا با دکتر و دوا و پرستار مشغول بودم و اکنون با این سخت‌گیری فوق العاده نسبت به رفت‌وآمد که حتی خویشان نزدیک هم مجاز نیستند، ادامه معالجه ممکن نیست و معلوم نیست عاقبت چه خواهد شد... امر فرمایید که محاکمه اینجانب که گفت و گو می‌کنند، راکد باشد؛ زیرا که درخصوص خود، هیچ اطمینانی ندارم که رسیدگی تحقیقی گردد. و علاوه، با اینکه ما را خلع مقام کردند، ولی فتح این باب به ضرر مقامات عالیه روحانیت و به ضرر جمهوری اسلامی است و به نفع تبلیغات خارجی و موجب اختلاف داخلی است. و اگر زیاد لازم می‌دانید، جنابعالی خودتان شخصاً اینجانب را احضار فرمایید و رسیدگی کنید و درمورد تمام این اتهامات تحقیق فرمایید.»

در تاریخ ۱۱ اردیبهشت ۱۳۶۱ اعترافات اجباری آیت‌الله شریعتمداری از تلویزیون حکومتی ایران پخش شد:

«از اینکه فکر صحیح در این کار نکرده‌ام و این‌ها را راه داده‌ام و گزارش این‌ها را شنیده‌ام و به مقامات، به موقع اطلاع نداده‌ام، خودم را در پیشگاه خداوند مقصو می‌دانم و بسیار پشیمانم.»^۱

آیت‌الله شریعتمداری به سرطان مبتلا بود و اولیاء جمهوری اسلامی از بیماری وی اطلاع کامل داشتند. وی اگرچه در زمان حصر از معاينة پزشکان در خانه برخوردار بود اما علی‌رغم تصریح چندباره پزشکان متخصص به وی اجازه اعزام به بیمارستان چه در قم، چه در تهران و چه به خارج داده نشد. به دلیل ممانعت از اعزام به بیمارستان به مدت سه سال و ده ماه و هفت روز بیماری وی به و خامت گرائید و زمانی که بیماری

۱. خاطره‌ها، ری‌شهری، جلد اول- صفحه ۲۶۹- ۲۵۹.

غیرقابلِ علاج شده بود اجازه یافت در بیمارستان مهراد بستری شود. چهل روز بعد در ۱۴ فروردین ۱۳۶۵ در همانجا از دنیا رفت.

پس از مرگ نیز اجحاف در حق رقیب ادامه یافت. مرجع تقلید را بدون رعایت شئون لازم در ظرف چند ساعت شبانه جنب آبریزگاه قبرستان ابوحسین دفن کردند. اجازه ندادند وصی وی آیت‌الله سیدرضا صدر بر پیکرش نماز بخواند. آیت‌الله گلپایگانی در تلگراف مورخ ۱۵ فروردین ۱۳۶۵ به رهبر انقلاب نوشت:

«لازم دانستم ضمن ابراز نگرانی و تسلیت، از جریان تجهیز که بدون تشیع و احترامات لازمه و تدفین مخفیانه در محل غیر مناسب واقع شده، ابراز تأسف شدید بنمایم. انتظار دارم اکنون هم در حد ممکن، اهانت‌هایی را که به ایشان و مقام مرجعیت شده، شخصاً تدارک فرمایید.»

آیت‌الله قمی و آیت‌الله متظری نیز به این امر اعتراض کردند. دیگر نمونه این دوران رفتار با آیت‌الله سیدحسن طباطبائی قمی است که به دلیل انتقاد از آیت‌الله خمینی از او اخر بهار ۱۳۶۰ در خانه‌اش در مشهد محصور شد و ۱۵ سال بعد زمانی از وی رفع حصر شد که ویلچرنشین بود و یارای تکلم نداشت. وی یکی از سه چهره اصلی قیام ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بود.

حجت‌الاسلام خامنه‌ای و آیت‌الله متظری

آیت‌الله حسینعلی متظری نجف‌آبادی (۱۳۰۱-۸۸) شاخص‌ترین معتقد آقای خامنه‌ای است. سید خامنه‌ای نزد وی شرح اشارات خوانده بود. آیت‌الله متظری اعلم شاگردان آیت‌الله خمینی بود و در سال ۱۳۶۴ از سوی مجلس خبرگان رهبری به عنوان جانشین وی انتخاب شد. به دنبال اعتراض شدید آیت‌الله متظری به اعدام چند هزار زندانی که برخلاف قانون و شرع به دستور آیت‌الله خمینی در تابستان ۱۳۶۷ صورت گرفته بود، در فروردین ۱۳۶۸ از مقام خود عزل شد. آیت‌الله متظری منکر صلاحیت علمی آقای خامنه‌ای برای مقام افتاء و مرجعیت بود و چون اعلامیت فقهی را شرط ولایت فقیه می‌دانست به مشروعیت رهبری وی نیز ایراد داشت.

مأموران آقای خامنه‌ای پنج بار به بیت و دفتر آیت‌الله متظری حمله کردند. بار نخست ۱۲ دی ۱۳۶۸، بار دوم ۲۳ بهمن ۱۳۷۱ بعد از قطع برق و تلفن منطقه نیروهای

سپاه و اطلاعات به فرماندهی حجت‌الاسلام روح‌الله (حسنو) حسینیان از مسئولان دادسرای ویژه روحانیت به دفتر، بیت و حسینیه شبانه حمله کردند و آرشیو دفتر و وجهات شرعیه را غارت کردند. پس از سخنان تند آقای خامنه‌ای علیه ایشان مأموران لباس شخصی در ۲ و ۳ دی ۱۳۷۳ برای سومین بار به دفتر و حسینیه آیت‌الله متظری حمله کرده کرسی تدریس وی را شکستند و لوازم حسینیه را به غارت بردند. به دنبال تمهدات مقام رهبری برای تصدی مرجعیت اعلا و منحصر به‌فرد، آیت‌الله متظری در عید ۱۳ رجب مصادف با ۲۳ آبان ۱۳۷۶ به صراحت عدم صلاحیت آقای خامنه‌ای را برای مرجعیت اعلام کرد و دخالت او و عوامل اطلاعاتی - امنیتی اش در امر مرجعیت را «ابتداً مرجعیت شیعه» خواند.

پس از این سخنرانی تاریخی در نقد رهبری و مرجعیت آقای خامنه‌ای مأموران لباس شخصی وحشیانه به حسینیه و دفتر و بیت ایشان حمله کردند، حسینیه شهدا مدرس فقیه عالی قدر به حکم دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت مُهره‌موم شد. دفتر ایشان برخلاف قانون توسط سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تصرف شد و با حکم غیرقانونی شورای عالی امنیت ملی حصر خانگی مرجع عالی‌قدر آغاز شد. بسیاری از اعضای خانواده و شاگردان ایشان دستگیر شدند و تضییقات سیاسی و اجتماعی شامل حال آن‌ها شد.

بالاخره در ۲۵ تیر ۱۳۸۰ نیروهای دادسرای ویژه روحانیت قم به منزل حجت‌الاسلام احمد متظری حمله کرده پس از غارت برخی وسایل، درب اتاق‌های منزل را جوش داده مُهره‌موم کردند.

روزنامه‌های حکومتی از سال ۱۳۶۸ لایقطع آیت‌الله متظری را زیر باران اهانت و افترا و اسائمه ادب قرار دادند، بی‌آنکه به وی اجازه دفاع دهنند. نزدیکان وی از جمله پسرش سعید متظری که جانباز جنگ است و بینایی یک چشم‌ش را در این راه از دست داده است بیش از یک سال بدون محاکمه در زندان انفرادی حبس کردند.

در طول حصر آیت‌الله متظری تنها مجاز بود با اقربای درجه اول خود ملاقات کند. اگرچه در طول حصر ایشان از امکان معاینه پزشکان متخصص برخوردار بود، اما عزیمت وی به بیمارستان با سخت‌گیری فراوان همراه بود. به دنبال کسالت ایشان برای

نخستین بار، در تاریخ ۱ اردیبهشت ۱۳۷۷ تحت تدبیر شدید امنیتی برای مداوا به بیمارستان خاتم الانبیاء در تهران برده شد که به محض اطلاع مردم در هنگام بازگشت با استقبال مردمی مواجه شد. پزشکان معالج در ۲۹ خرداد ۱۳۸۰ رسماً لزوم بستری شدن ایشان در بیمارستان را به آقای خاتمی رئیس جمهور وقت گزارش کردند. یک سال و چهار ماه بعد! به دنبال تشدید حال بیمار محصور هشتاد ساله تحت تدبیر کم سابقه امنیتی آیت‌الله متظری به بیمارستان رسول اکرم اعزام شد، هرچند مثل گذشته از بستری شدن ایشان ممانعت به عمل آمد. حجت‌الاسلام احمد متظری در تاریخ ۲۰ دی ۱۳۸۱ درباره روند بیماری و شرایط خطرناک و نامطلوب جسمی پدرش اطلاعیه داد. در همان ماه جمع کثیری از روحانیون و فضلای حوزه علمیه خطاب به کوفی عنان دبیر کل سازمان ملل متحد درباره احتمال خطرات جانی تداوم حصر آیت‌الله متظری نامه سرگشاده فرستادند. آیت‌الله سید جلال الدین طاهری در نامه به مراجع قم درباره و خامت حال آیت‌الله متظری اعلام خطر کرد.

بالاخره در تاریخ ۱۰ بهمن ۱۳۸۱ آقای خامنه‌ای برای اینکه اتهام مرگ آیت‌الله متظری در حصر متوجه نشود پس از ۵ سال و ۲ ماه و ۱۲ روز زندان خانگی به شوای امنیت ملی اجازه داد از ایشان رفع حصر شود. پس از رفع حصر در نیمة دوم بهمن ۱۳۸۱، آیت‌الله متظری برای مداوا چند روز در بیمارستان کامکار قم بستری شد. علی‌رغم رفع حصر مأموران غیر معدور سپاه در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۸۱ به ایشان اجازه اعزام به تهران برای معالجه ندادند. به‌حال آزادی و استقبال و قدرشناسی مردم از این فقیه نزیه باعث شد که حالت رو به بهبود رود و به خدمات دینی و انتقادات مشفقاته اش ادامه دهد.

آیت‌الله متظری در ۲۹ آذر ۱۳۸۸ در اوج عزت از دنیا رفت و علی‌رغم سخت‌گیری مأموران بیش از یک میلیون نفر در تشییع جنازه باشکوه وی شرکت کردند و علیه ظلمی که بر وی رفته بود بر علیه دیکتاتور شعار دادند. نظام از برگزاری مراسم ترحیم دومین شخصیت انقلاب ۱۳۵۷ جز در زادگاهش نجف‌آباد جلوگیری کرد و مأموران پس از ممانعت از برگزاری مراسم ترحیم در مسجد اعظم قم در نخستین شب وفات به بیت، دفتر و عزاداران حمله کردند. مأموران با خشونت بی‌سابقه‌ای در ۲ دی ۱۳۸۸ از

برگزاری مراسم یادبود در مسجد سید اصفهان جلوگیری کردند و جمع کثیری از عزاداران را دستگیر کردند.

در پی درگذشت همسر آیت‌الله متظری در ۷ فروردین ۸۹ جنازه‌وی توسط نیروهای اطلاعات و سپاه قم ربوده شد. تشییع کنندگان شعار می‌دادند: تشییع بی‌جنازه – این هم یک ظلم تازه. ۲۳ خرداد ۱۳۸۹ مأموران حکومتی برای ششمین بار به دفتر مرجع فقید حمله کردند و درب‌ها را شکسته آنجا را غارت کردند. فردای آن روز پس از غارت دوباره دفتر توسط دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت مُهره‌موم شد. فشارها همچنان به بیت آن مرحوم ادامه دارد و حسینیه آن مرحوم که ملک شخصی وی بوده هنوز در تصرف عدوانی مأموران است.

«مقام معظم رهبری» و میرحسین موسوی

میرحسین موسوی خامنه‌ای (متولد ۱۳۲۰) با سیدعلی حسینی خامنه‌ای نسبت خانوادگی دارد. در دوران حیات آیت‌الله خمینی موسوی نخست‌وزیری بود که مجلس بر خامنه‌ای رئیس‌جمهور تحمیل کرد و در اختلافات نخست‌وزیر چپ‌گرا و رئیس‌جمهور راست‌گرا آیت‌الله خمینی طرف موسوی را می‌گرفت. خامنه‌ای هرگز از موسوی دل خوشی نداشت. پس از درگذشت آیت‌الله خمینی و رهبری حجت‌الاسلام خامنه‌ای موسوی از سیاست کناره‌گیری و سکوت پیش‌کرد. بالاخره با اصرار اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۸۸ به صحنه بازگشت و نامزد ریاست‌جمهوری شد. نامزد نظام الیه محمود احمدی نژاد بود.

با اعلام نتیجه انتخابات به نفع نامزد نظام مردم به اعتراض به تقلب در انتخابات به خیابان‌ها آمدند بی‌آنکه کسی آن‌ها را دعوت کرده باشد، و موسوی و کروبی به آن‌ها پیوستند و جنبش سبز شکل گرفت. شعار تظاهر کنندگان از جمله این بود: دروغ ممنوع و رأی من کو؟ موسوی دیدگاه‌های خود را طی ۱۷ بیانیه به اطلاع عموم رسانید. او از اجرای بی‌تنازل قانون اساسی دفاع کرد و کوشید در چارچوب آرمان‌های به یغما رفته انقلاب ۵۷ از حقوق و آزادی‌های مردم دفاع کند.

در ۱۶ بهمن ۸۹ برای همبستگی با جنبش آزادی‌خواهانه مردم تونس و مصر علیه حکومت استبدادی به همراه مهدی کروبی از وزارت کشور تقاضای مجوز کرد. در

اعلامیه مشترک این دو نامزد معترض در ۲۱ بهمن ۱۳۸۹ آمده بود: "آیا در دنک نیست بعد از گذشت بیش از سی سال از انقلاب، دوباره دغدغه مردم مواجهه با باز تولید همان مناسبات پادشاهی و این بار به نام دین باشد؟" بعد از آن این دو نامزد معترض با همسرانشان در خانه‌های خود محصور شدند. بعد از کمتر از سه ماه خانم فاطمه کروبی به علت بیماری از حصر ترخیص شد. اما خانم دکتر زهرا رهنورد تا امروز پا به پای همسرش محصور است.

محصوران جنبش سبز خصوصاً موسوی و رهنورد در این مدت از حقوق زندانی عادی محروم بوده‌اند. ملاقات هفتگی با بستگان درجه اول، جیره مکالمه تلفنی روزانه و امکان مطالعه روزنامه از جمله اموری است که از موسوی و رهنورد دریغ شده است. اهانت به دختران والدین محصور و در یک مورد ضرب و شتم آن‌ها، فشار و تضییقات شدید بر دختران، و حضور مأموران خشن در ملاقات‌های خانوادگی از دیگر اجحاف‌های دوران حصر بوده است.

در زمان درگذشت میراسماعیل موسوی پدر میرحسین در فروردین ۱۳۹۰ به وی اجازه شرکت در مراسم تشییع و ترحیم پدرش داده نشد. پسر بزرگ‌تر متوفی حتی اجازه عیادت از پدر در بستر احتضارش هم پیدا نکرده بود. میراسماعیل موسوی خامنه در دهه چهل و پنجاه چندین بار سیدعلی حسینی خامنه‌ای را از شر مأموران امنیتی طاغوت قبل از انقلاب در خانه خود مخفی کرده بود.

موسوی که قبل از حصر سالم بود در دومین سال حصر غیرقانونی در ۲ شهریور ۱۳۹۱ دچار عارضه قلبی شدید شد، و در میان تدبیر شدید امنیتی به بخش سی‌سی‌یوی یکی از مراکز تخصصی قلب تهران منتقل شد. در ۱۵ مرداد ۱۳۹۲ برای انجام آزمایش‌های پزشکی و طی فرایند درمانی، به مدت ده روز در بیمارستان سینا بستری شد. ۱ آبان ۱۳۹۲ برای چک‌آپ دوره‌ای پزشکی و ام‌آرآی به مرکز پزشکی نور منتقل و پس از انجام آزمایش‌های لازم به حصر خانگی بازگردانده شد. و بالاخره در ۹ اردیبهشت ۱۳۹۳ به دلیل بیماری قلبی به بیمارستان منتقل و تحت جراحی قرار گرفت. دو هفته بعد از توقف معالجه بیمار قلبی ۷۳ ساله پزشک متخصص وی در تاریخ ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۳ رسماً اعلام خطر کرد که وقفه در درمان این بیمار قلبی خطرناک

است. به نظر وی درمان بیمار قلبی در چنین شرایطی نیازمند بستری شدن تحت نظر پزشکان متخصص در بیمارستان مجھز دارد و بردن وسیلهٔ پزشکی به خانه بیمار جواب نمی‌دهد.

ج. سر و ته یک کرباس

مطالعهٔ تحقیق ناتمام فوق نشان می‌دهد که زمامداران ایران نسبت به رقبای متقد خود کاملاً سخت‌گیر بوده‌اند، تا حدود هفتاد سال قبل رقبای متقد به دستور شخص اول به قتل می‌رسیده‌اند، از حدود سال ۱۳۲۰ از آنجاکه زمانه اقتضای کشن رقیب نداشته زمامداران ایران رقبای متقد خود را با تبعید به خارج از کشور، حبس و حصر در خانه بدون حکم دادگاه صالح مجازات کرده‌اند. این رفتار خلاف قانون و اخلاق و شرع، سنت مستمر زمامداران هفتاد پنج سال اخیر ایران بوده است و انقلاب ۵۷ متأسفانه هیچ تغییری در این حوزه ایجاد نکرده است.

محمد رضا شاه پهلوی نخست وزیر قانونی کشور دکتر محمد مصدق را به جرم اینکه از او خواسته بود به عنوان شاه مشروطه سلطنت کند نه حکومت توسط دادگاه نظامی به سه سال حبس انفرادی محکوم کرد و بعد از اتمام زندان بدون هرگونه توجیه قانونی قهرمان ملی شدن صنعت نفت را تا آخر عمر در روستای احمدباد محصور کرد. مصدق در زمان حصر غیرقانونی ۱۱ ساله از ملاقات با غیراقربای درجه اول محروم بود. پس از مرگ حتی جنازه او هم امکان خروج از احمدآباد جهت غسل و تکفین و تشییع و ترحیم نیافت برخلاف وصیتش در یکی از اتاق‌های محل حصرش به خاک سپرده شد. پهلوی دوم دیگر متقد طراز اولش آیت‌الله خمینی را بار اول دو ماه زندان کرد، و بار دوم برخلاف قانون و بدون محاکمه از کشور تبعید کرد. آیت‌الله خمینی پس از چهارده سال تبعید نظام سلطنتی را ساقط، شاه را خلع و با تأسیس جمهوری اسلامی زمام اداره کشور را به دست گرفت.

به دنبال انتقاد آیت‌الله شریعتمداری از اختیارات ولایت فقیه در اصل ۱۱۰ قانون اساسی در آستانه همه‌پرسی قانون اساسی جمهوری اسلامی در آذر ۱۳۵۸ نام وی از رسانه‌ها حذف شد. در اردیبهشت ۱۳۶۱ وی به اتهام اطلاع از کودتای صادق قطبزاده توسط دو نهاد روحانی از شاگردان آیت‌الله خمینی از مرجعیت خلع و در خانه خود

محصور شد. محمد محمدی ری‌شهری رئیس دادگاه انقلاب ارتش از وی بازجویی کرد و او در مصاحبه تلویزیونی علیه خود اعتراف کرد. آیت‌الله شریعتمداری در چند بیانیه و نامه به رهبر انقلاب اعلام کرد که به وی امکان دفاع داده نشده است. او علی‌رغم ابتلا به بیماری سرطان و اطلاع کامل اولیاء نظام، از اعزام به بیمارستان باز ماند. به پیرمرد مبتلا به سرطان به مدت سه سال و ده ماه و هفت روز اجازه دسترسی به بیمارستان داده نشد. زمانی که امیدی به بهبودی نمانده بود اجازه دادند به بیمارستان مهراد تهران منتقل شود، ۴۰ روز بعد دار فانی را همان‌جا وداع گفت. به وصی وی اجازه نماز بر جنازه‌اش داده نشد و او را برای تحفیر بیشتر در جنب آبریزگاه قبرستان ابوحسین قم دفن کردند. حجت‌الاسلام‌والمسلمین خامنه‌ای تاکنون با دو رقیب متقدّد دست‌وپنجه نرم کرده است. نخست استاد اشاراتش آیت‌الله متظری که ادعای مرجعیت او را «ابتذال مرجعیت شیعه» خوانده بود برخلاف قانون در خانه محصور کرد و پس از پنج سال و اندی زمانی اجازه رفع حصر داد که پزشکان بالاتفاق نسبت به ادامه حصر وی با توجه به بیماری ایشان اعلام خطر کرده بودند. بیت و دفتر و حسینیه آیت‌الله متظری حداقل پنج بار توسط مأموران آقای خامنه‌ای مورد هجوم و غارت و تخریب قرار گرفت. آیت‌الله متظری در زمان حصر از ملاقات غیراقربای درجه اول محروم بود، اما ارتباط تلفنی وی قطع نبود، می‌توانست روزنامه مطالعه کند و با رسانه‌های خارج از ایران مصاحبه کند. پس از درگذشت وی اجازه برگزاری مراسم ترحیم در غیر زادگاهش داده نشد. حسینیه وی همچنان در تصرف عدوانی مأموران حکومتی است و هجوم و غارت دفتر وی حداقل سه بار پس از وفاتش نیز انجام شده است.

میرحسین موسوی و مهدی کروبی که نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۸ را قبول نکرده بودند و در بهمن ۱۳۸۹ از وزارت کشور تقاضای مجوز برای راه‌پیمایی در حمایت از قیام مردم تونس و مصر علیه استبداد کرده بودند، به دستور آقای خامنه‌ای در خانه‌هایشان محصور شدند. بیش از سه سال از حصر غیرقانونی موسوی و کروبی و رهنورد می‌گذرد. موسوی در زمان حصر از حقوق حداقلی زندانی ازجمله امکان ملاقات هفتگی با خویشاوندان درجه اول، جیره تلفن روزانه، و در اختیار داشتن روزنامه محروم بوده است. کوشیده شده که وی را از داشتن اطلاعات روز کاملاً

محروم کنند. وی از نیمة سال ۱۳۹۱ به بیماری قلبی مبتلا شده و اگرچه حداقل چهار نوبت برای مداوا به بیمارستان اعزام شده که بار اخیر به جراحی منجر شده است، اما پزشکان معالج وی اعلام خطر کردند که از تاریخ ۹ اردیبهشت جاری از بستری شدن وی در بیمارستان زیر نظر پزشک معالج جلوگیری شده است.

نتیجه

راستی بین رفتار شاه با مصدق و آیت‌الله خمینی ازیکسو، با رفتار آیت‌الله خمینی با آیت‌الله شریعتمداری ازسوی دیگر، و رفتار حجت‌الاسلام خامنه‌ای با آیت‌الله متظری و میرحسین موسوی ازدیگرسو چه فرقی است؟ آیا حبس و حصر مصدق یا بازداشت و تبعید آیت‌الله خمینی توانست آن‌ها را از تاریخ حذف کند؟

جمهوری اسلامی هرگز جرأت نکرده است رقبای متقد زمامداران را محاکمه کند. مجازات آیت‌الله شریعتمداری، آیت‌الله متظری، میرحسین موسوی و مهدی کروبی همگی برخلاف قانون، برخلاف شرع و برخلاف موازین حقوق بشر بوده است. مجازات بدون حکم دادگاه صالح، بدون حق دفاع متهم و تنها به اراده شخص اول هیچ معنایی جز استبداد و دیکتاتوری ندارد. حکومت قانون یعنی ممنوعیت مجازات غیرقانونی. زمانی استبداد در ایران پایان یافته است که احدي به اتهام مخالفت با منویات اعلیٰ حضرت همایونی یا مقام معظم رهبری محبوس و محصور و تبعید نشود. تنها با تغیر اسم رژیم از شاهنشاهی به جمهوری اسلامی که چیزی عوض نمی‌شود. مهم این است که تصمیم‌گیری شخصی شاه یا رهبر مادام‌العمر جایش به تصمیمات نهادهای قانونی جمعی پاسخ‌گوی نظارت‌پذیر ادواری بدهد. در هر صورت ایجاد تضییقات برای درمان متقد محصور غیر از نقض قانون و انسانیت، نهایت ناجوانمردی و عدم مرورت است.

ایران نام نخست وزیران خدوم خود امیرکبیر، مصدق و بازرگان را به بزرگی یاد می‌کند، و از عاقبت‌بهخیری میرحسین موسوی شادمان است. تاریخ شیوه سلوک زمامداران با آن‌ها را به دقت ثبت می‌کند. زمامداران ایران می‌باید یاد بگیرند تا زمانی که با متقدان مسالمت‌جوی خود رفتار قانونی نداشته باشند و کینه‌توزی‌های شخصی را به عنوان مصلحت نظام جا بزنند، از شمول عنوان دیکتاتور و مستبد خارج نخواهند شد.

آزادی در درجهٔ نخست با رفتار قانونی با رقبای متنقد زمامداران تعریف می‌شود. امیدوارم تا دیر نشده آقای خامنه‌ای از این نمونه‌های تاریخی عبرت بگیرد و با رفع حصر فوری خانم رهنورد و آقایان موسوی و کروبی، آزادی زندانیان سرفراز جنبش سبز، توبه به درگاه خداوند از تجاوز به حقوق مردم و سلب آزادی‌های آنان، و عذرخواهی از ملت ایران نام نیکی از خود باقی بگذارد و نشان دهد که از رحمت نبوی و عدالت علوی بویی برده است.

بخش دوم
یادداشت‌ها

چرا علی تنهاست؟^۱

علی رغم اینکه بسیجی‌های محترم، با شور و حرارت تمام در هر نماز جمعه و دیگر مراسم سیاسی- مذهبی با شعار سازمانی خود "ما اهل کوفه نیستیم، علی تنها بماند" با شبیه‌سازی با صدر اسلام، اعلام می‌کنند که با بودن ایشان در گرد آقا و مقتدی‌اشان حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای، معظم‌له، برخلاف امام علی ابن‌ابی طالب علیه السلام در نیمة دوم دهه چهارم هجری در شهر کوفه تنها نیستند؛ اما به نظر می‌رسد برخلاف این شعار آشنا، علی به تدریج تنها شده است، بسیار تنها. زیرا در کنار خیل بسیجی‌هائی که بالاخره به لحاظ سازمانی و مقررات شبه‌نظمی نمی‌توانند علی را تنها بگذارند، ملاک تنها نبودن در ادبیات رایج شیعی، برخورداری از پشتیبانی قابل توجه علماء، فقهاء و مراجع است. بی‌شک تنهائی علی با سیاهی‌لشکر عزیزانی که بالاخره علی رغم شور و احساس غیرقابل انکار برخی، حقوق می‌گیرند، رفع نمی‌شود.

اما علی در حوزه تنهاست. اخیراً تعداد حامیانش در میان علمای شاخص به زحمت به تعداد انگشتان یک دست می‌رسد. در میان مراجع تنها یک نفر به رئیس جمهور نورچشمی معظم‌له تبریک گفت و اتفاقاً آن یک نفر هم از دیدگاه جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم در زمرة «مراجع جائز‌التقلید» به حساب نمی‌آید. (برای اطمینان بیشتر به سایت این تشکل حوزوی مراجعه کنید).

پس از مراجع در میان علمائی که در حوزه قم اصطلاحاً آیت‌الله محسوب می‌شوند کسانی که پس از نماز جمعه تاریخی ۲۹ خرداد، ایشان را فصل الخطاب دانستند عبارتند از حضرات آیات شیخ محمد یزدی، شیخ محمد تقی مصباح یزدی و شیخ مرتضی مقتدائی. حتی ائمه جمعه قم (حضرات آیات امینی، جوادی آملی و استادی) هم با ظرافت خود را کنار کشیدند و بر تفکیک قوا تأکید کردند و از راه‌پیمانی هتّاکانه برخی طلاب در قم گلایه کردند.

آیت‌الله محمد یزدی در انتهای مصاحبه اخیرش با خبرگزاری ولائی فارس درمورد تحسن عده‌ای از طلاب در جریان انتخابات گفته است: «این افراد هم مجوز داشتند و هم نداشتند؛ یعنی از مسئولان بالاتر اجازه گرفته بودند، اما از مقام‌های پائین‌تر اجازه نداشتند». با درک این سخن معنای «قانونی بودن» در فرمایشات مقام رهبری بهتر درک می‌شود. طلابی که در دفاع از تصمیمات مقام معظم رهبری به مراجع و ائمه جمعه قم اهانت کردند، نیازی بهأخذ مجوز از مراجع ذی‌صلاح نداشتند، چراکه از مقامات عالی‌رتبه مأموریت داشتند. در نظام ولائی حتی راه‌پیمانی‌های «خودجوش» هم نیاز به امریه و مجوز شرعی از مقام ولایت دارد.

به نظر آیت‌الله شیخ‌محمد یزدی در مصاحبه یادشده «مراجع عظام شخصیت‌های وارسته‌ای هستند که مبانی اسلامی در قلب و دل آن‌ها ریشه دارد و متکی به مبانی اسلامی هستند، اما مسائلی وجود دارد که ممکن است برای آن‌ها روشن نباشد و باید با برگزاری دیدارهای دوطرفه و چندطرفه مطالب را روشن کرد». معنای این سخن این است که مراجع در مسائل سیاسی روشن و مطلع نیستند و امثال حضرت ایشان مراجع را ارشاد می‌کنند. به زبان واضح‌تر مراجع تقليد نمی‌فهمند و منصوبین مقام رهبری ازجمله ایشان می‌فهمند.

لازم به ذکر است که از تصمیمات تاریخی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به رسمیت شناختن تنها هفت نفر به عنوان مراجع جائز‌التقلید است که در صدر آن‌ها حضرت آیت‌الله خامنه‌ای قرار دارد. از دیدگاه این تشکل حوزوی حضرات آیات عظام منتظری، موسوی اردبیلی و صانعی جائز‌التقلید شمرده نمی‌شوند. دیگر تصمیم مهم این حزب سیاسی، اعلام عدم مشروعیت سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی است که اکثر رهبران آن‌الآن در زندان اوین تحت فشارند. سومین تصمیم تاریخی این تشکل به رسمیت شناختن نتیجه انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ و حمایت بی‌چون و چرا از تصمیمات مقام رهبری بوده است.

درست است که ائمه محترم جمعه کشور و نمایندگان محترم ولی فقیه در نهادهای مختلف ازجمله سپاه و ارتش و بسیج و ادارات و... همگی قاطبتأً از تصمیمات اخیر معظم‌له حمایت کامل کرده‌اند، اما تمام این سروزان از منصوبین معظم‌له هستند و از

ایشان حقوق می‌گیرند و در صورت عدم حمایت از مقام خود عزل می‌شوند، لذا پشتیبانی ایشان به‌واسطه عدم استقلالشان فاقد ارزش حقوقی است.

نتیجه اینکه علی در میان عالمان دین و فقیهان اهل‌بیت به شدت تنهاست.

اکنون پرسیدنی است چرا علی تنها شده است؟ پاسخ چندان دشوار نیست. علی تنها شده چون از سنت پیامبر رحمت ﷺ دور شده است. قرآن به صراحة به پیامبر خدا می‌فرماید اگر خشن و غلیظ القلب باشی مردم از حولت پراکنده می‌شوند. راز تنها علی دور شدن از "رحماء بینهم" است.

علی تنها شده چون از سیره امام علی ؑ فاصله گرفته است. امام علی ؑ هرگز اجازه نداد مستقبلین به دنبالش بدوند. او صریحاً به اهالی شهر انبار اعتراض کرد که به شیوه شاهان ایران به استقبال و بدרכه من نیائید و دنبال مرکب من ندوید. امام علی ؑ هرگز متقد غیرمسلح را سرکوب نکرد، به زندان نیفکند و نکشت. او با منطق قوی خود به متقدان تندزبانش پاسخ‌های منطقی داد. امام علی ؑ همواره نصیحت به ائمه مسلمین و امر به معروف و نهى از منکر را حق مردم می‌دانست و آنان را تشویق می‌کرد به این وظيفة شرعی خود عمل کنند. امام علی ؑ هرگز کسی را به زور به بیعت با خود مجبور نکرد و آنان را که با او بیعت نکرده بودند هرگز به زندان نیفکند و از حقوق و امتیازات اجتماعی محروم نکرد. امام علی ؑ هرگز متقدان و مخالفانش را نه به زندان افکنند و نه در زندان با فشار به اقرار واداشت و هرگز مخالفی در زندانش کشته نشد.

امام علی ؑ به شدت استاندارانش را از ریختن خون بی‌گناهان برحدز داشته به ایشان یادآوری می‌کرد که مردم یا همدین تو هستند یا همنوع تو، پس با ایشان مهربان باش. امام علی ؑ زمانی که شنید برخی سپاهیانش به زور زیور از پای دخترکی یهودی در سرزمین تحت حکمرانی او درآورده‌اند، همچون مار گزیده به خود می‌پیچید و می‌گفت ای کاش علی مرده بود و چنین مصیتی را نمی‌شنید. آری امام علی ؑ این‌گونه بود برادر بسیجی.

ارزیابی راه علی‌های زمانه، با امام علی ؑ چندان دشوار نیست. شیعیان امام علی ؑ، هم منش و روش علوی را می‌شناسند، هم با راه و رسم اموی آشنازند. اگر کسی به

زبان از علی ﷺ بگوید اما مردم احساس کنند که دانسته یا ندانسته به راه خلفای بنی امیه می‌رود، او را تنها می‌گذارند. آن‌ها فریب اسم علی را نمی‌خورند، مردم تشنۀ عدالت، آزادگی و ایثار امام علی ﷺ اند، نه شیفتۀ اسم بی‌مسماّی او.

امام علی ﷺ ۲۳ سال به خاطر عظمت اسلام از حق شخصی گذشت و چون مردم توانایی‌های او را نشناختند و به او اقبال نکردند خانه نشین شد. این همان حدیثی است که آیت‌الله هاشمی رفسنجانی در خطبه‌های نماز جمعه ۲۵ تیر تهران از زبان پیامبر ﷺ به آن اشاره کرد.

علوی بودن یعنی وقتی حاکم دانست از پشتیبانی اکثریت مردم برخوردار نیست، حکومت را رها کند، چراکه حکومت بدون رضایت مردم مشروعيت ندارد. به قول ابن‌فهد حلی (رحمه‌الله‌علیه) حکمرانی بدون رضایت مردم مجاز نیست.

اینکه مجمع روحانیون مبارز در بیانیه ۲۸ تیر خود برای بروز رفت از بحران عدم مشروعيت نظام، رفراندم را پیشنهاد کرده به همین دلیل است. اگر میزان رأی مردم است، اکنون که اکثریت – یا به نظر حکومت حداقل یک‌سوم مردم – در امانت داری، صداقت و عدالت دست‌اندرکاران نظام شک کرده‌اند و علی‌رغم نصیحت مشفقان، حکومت در نزاعش با مردم به حکمیت مراجع هم تن نداد، تنها راه بازگرداندن جمهوریت در شُرف احتضار نظام و زدودن تنهائی علی، تن دادن به رفراندم البته با ناظرانی امین و مورد اعتماد مردم است. مردم صاحبان اصلی نظام و مالک سرنوشت خودند. هرگونه تصرفی در ملکی مُشاع، بدون اجازه صاحبانش غصب و تصرف عدوانی محسوب شده، شرعاً حرام است.

علی برای رفع تنهائیش باید به میزان رأی مردم تن دهد، و با عمل به سیره علوی و سنت نبوی به وظیفه شرعی و اخلاقی خود عمل کند. آنگاه همه مردم ایران با او خواهند بود و دیگر حقیقتاً تنها نخواهد بود.

خوش بود گر محک تجربه آید به میان تا سیه روی شود هر که در او غش باشد.

سومین یورش ارباب تزویر

قصه پرغصه یک چکیده مقاله^۱

سه سال از نگارش چکیده مقاله ۵۵۵ کلمه‌ای «بازشناسی حق عقل، شرط لازم سازگاری دین و حقوق بشر» به دعوت همایش دوسالانه حقوق بشر دانشگاه مفید قم می‌گذرد. انتشار محدود این چکیده مقاله در کتابچه داخلی چکیده مقالات این همایش در اردیبهشت ۱۳۸۶ باعث اعتراض کتبی فوری جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و جلوگیری از قرائت متن مقاله در همایش یاد شده گردید. نائب رئیس جامعه مدرسین در مهر ۱۳۸۶ در مصاحبه با ایستا برای دو مین‌بار به نویسنده مقاله حمله کرد. در چهارمین سالروز ممانعت از قرائت مقاله، سیمای فریب برای سومین بار به این چکیده مقاله یورش آورد.

این مقال شامل شش قسمت است. نخست خلاصه‌ای از یورش ظفرنمون اخیر گزارش می‌شود. در دو مین بخش مقاله به بر ملا کردن برخی ابعاد این تزویر پرداخته‌ام. بخش سوم به افشاء دروغ‌ها و تحریف‌های سیمای حکومتی درباره دیدگاه قرآنی کدیور اختصاص دارد. در چهارمین بخش، این پرسش پاسخ داده شده است: اگر قرار بود به قرآن عمل شود، چه باید می‌کردند؟ چکیده مقاله پردردرس «بازشناسی حق عقل، شرط لازم سازگاری دین و حقوق بشر» بخش پنجم مقاله را تشکیل می‌دهد. بالاخره در بخش ششم اعتراض کتبی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چکیده مقاله کدیور و ادامه قضیه به اختصار گزارش شده است.

اول. گزارشی از تزویر جدید سیمای فریب

کanal سوم تلویزیون جمهوری اسلامی ایران در تاریخ دوشنبه ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۹ (روز شهادت حضرت فاطمه زهرا^{علیها السلام} – تعطیل رسمی) در برنامه زنده دو ساعتی «دیروز، امروز، فردا» در پرینتهای ترین ساعت روز مطالب بی‌پایه و نادرستی را درباره جنبش

سبز، جریان اصلاحات و روشن فکری دینی با عنوان "روشن فکری دینی و ارتباط آن با جریان اصلاحات" از زبان دو نفر به نامهای حجت‌الاسلام سید‌محمود نبویان (از مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی متعلق به آیت‌الله مصباح‌یزدی) و مجتبی شاکری (از جمعیت ایثارگران انقلاب اسلامی از مدافعان دولت احمدی‌نژاد) پخش کرد.^۱

ترویرگران جمهوری اسلامی در مقام اثبات این بودند که جنبش سبز و جریان اصلاحات به پیروی از نظریات روشن‌فکران دینی به دنبال اسلام‌زادائی و حذف قرآن از ایران است. حمله اصلی در این تزویرنامه متوجه نظریه اخیر دکتر عبدالکریم سروش در باب وحی و قرآن بود. در درجه دوم تعزیه‌گردانان سیمای تزویر به یکی از مقالات صاحب این قلم درباره اسلام و حقوق بشر پرداختند و با تحریف سخن من، مرا در عداد قائلان به حذف و نفی قرآن معرفی کردند. آنگاه با نشان دادن جزوی ای مدعی شدند که جنبش سبز به دنبال حذف کلیه مظاهر اسلامیت از قانون اساسی است.

در انتها نیز سخنان حماسی فوکویاما در کنفرانس اورشلیم با عنوان "بازشناسی هویت شیعه" قرائت شد: "شیعه پرنده‌ای است که افق پروازش خیلی بالاتر از تیرهای ماست. پرنده‌ای که دو بال دارد: یک بال سبز و یک بال سرخ". او بال سبز این پرنده را مهدویت و عدالت‌خواهی و بال سرخ را شهادت‌طلبی که ریشه در کربلا دارد و شیعه را فناناً پذیر کرده است معرفی می‌کند. فوکویاما معتقد است شیعه بعد سومی هم دارد که اهمیتش بسیار است. او می‌گوید: "این پرنده زرهی به نام ولایت‌پذیری به تن دارد". این تزویرنامه با تطبیق لعن‌های زیارت عاشورا بر معتبرین سبز به پایان رسید.

دوم. بر ملا کردن تزویر تازه سیمای فرب

دروغ و دغل‌های سیمای جمهوری اسلامی تازگی ندارد. لاییک‌های ستیزه‌جو (آنه ایست‌های افراطی) و مزوّزان جمهوری اسلامی هم صدا جنبش سبز را به دنبال اسلام‌زادائی و قرآن‌گریزی معرفی می‌کنند. این برنامه تکرار رسوای این مضمون نخنما

۱. متن کامل صوتی - تصویری برنامه:

<http://www.iransima.ir/FilmDescription.jsp?IDCode=276169&pCode=29&pType=2010-05-17&place=calendar>

گزیده صوتی تصویری برنامه:

<http://www.rahesabz.net/story/15835/>

بود. من بارها در تبیین ماهیت جنبش سبز و نقد دروغ و دغل‌های کودتاگران سخن گفته‌ام، تکرار نمی‌کنم. جناب دکتر سروش نیز درباره آنچه به وی ناجوانمردانه نسبت داده شد، خود سخن خواهد گفت. در این مجال به اجمال دروغی که به من نسبت داده شد بر ملا می‌کنم.

قبل از آن به اشاره بگوییم آن جزوهای که شیادان سیمای تزویر تحت عنوان قانون اساسی جنبش سبز به خلائق نشان دادند، هیچ سندیتی ندارد. جنبش سبز به تصریح رهبرانش بیشتر از «اجرای بی‌تنازل همین قانون اساسی جمهوری اسلامی» چیزی را نمی‌خواهد. همان قانون اساسی که در اصل سومش «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی» از وظایف دولت جمهوری اسلامی شمرده شده است. همان قانون اساسی که در اصل ۱۷۵ آن تأمین «آزادی بیان و نشر افکار با رعایت موازین اسلامی و مصالح کشور» را الزامی ساخته است. اگر همین قانون اساسی اجرا می‌شد این دروغ و دغل‌ها امکان انتشار نمی‌یافتد. اگر موازین اسلامی و مصالح کشور رعایت می‌شد کشور بر اساس رضایت عمومی و تمایل اکثریت شهروندان با صداقت و عدالت اداره می‌شد.

آنچه در این برنامه به نام سخنان فوکویاما نویسنده کتاب «پایان تاریخ و آخرین انسان» در کنفرانس بازشناسی هویت تشیع در اورشلیم توسط حجت‌الاسلام نبویان قرائت شد، از اساس دروغ است. فوکویاما شرکت در کنفرانس یاد شده و ابراز چنین سخنانی را کاملاً تکذیب کرده است.^۱

و اما این حجت‌الاسلام سید‌محمد نبویان عضو رسمی پادگان جناب مصباح یزدی همان مبلغی است که چند ماه قبل اعلام کرد سعید حجاریان برای مظلوم نمائی خودش را ترور کرده است.^۲

۱. تفصیل افتضاح انتساب کذب به فوکویاما را اینجا بیینید:

<http://www.rahesabz.net/story/15680>

۲. صداوسیمای کشف تاریخی حجت‌الاسلام نبویان:

<http://www.rahesabz.net/story/6999/>

سوم. افشاری دروغها و تحریف‌های سیمای حکومتی درباره دیدگاه قرآنی

کدیور

جناب حجت‌الاسلام نبویان در این برنامه چند دروغ به من نسبت دادند: اول، ایشان گفتند: «[کدیور] می‌گوید قرآن ما در شش مورد با حقوق بشر سازگاری ندارد». برای بار دوم از قول من می‌گوید: «شما آن اسلامی که دارید، همان اسلام تاریخی است، همانی که تعارض دارد، همان قرآن را می‌گوید».

پاسخ: من هرگز نگفته‌ام قرآن کریم با اندیشه حقوق بشر سازگاری ندارد. آنچه من گفته‌ام و همچنان می‌گویم این است: روایتی از اسلام – که لزوماً عین اسلام و قرآن نیست – یعنی فهم جریان سنتی از اسلام (که از آن با عنوان اسلام تاریخی یاد کردہ‌ام) در شش محور با اندیشه حقوق بشر ناسازگار است. و روایت دیگری از اسلام و قرآن (اسلام نوآندیش) مدافع اندیشه حقوق بشر است. اگر حکومت ولائی و گردانندگان تلویزیون حکومتی روایت سنتی و تاریخی از اسلام را عین قرآن می‌دانند و نقد آن را نقد قرآن معرفی می‌کنند، حرفي نیست، اما این معادل‌سازی آنان است، این سخن من نیست، بلکه تحریف آشکار حرف من است.

دوم، حجت‌الاسلام نبویان می‌گوید: «خوب ما از آقای کدیور سؤال می‌کنیم [گیریم] این بخش قرآن را حذف کردیم. اگر غربی‌ها بعداً یک چیز دیگر اضافه کردند و با بخش‌های دیگر قرآن ما نساخت، باز چکار می‌کنیم؟ خوب بخش‌های دیگرش را هم از قرآن حذف می‌کنیم. خوب اگر ده سال بعد یک چیز دیگر آوردند [باز حذف می‌کنیم]».

پاسخ: کدیور هرگز نگفته و نمی‌گوید چیزی از قرآن "حذف" شود. این تحریف آشکار کلام وی است. "نسخ" با "حذف" زمین تا آسمان تفاوت دارد. "بحث ناسخ و منسوخ" از مُسلّمات علوم قرآنی است و کسی که منکر آن است یا آن را معادل حذف می‌شمارد و از تفاوت احکام اقسامش از قبیل نسخ تلاوت و نسخ حکم، یا نسخ دائم و نسخ موقت بی‌خبر است، جاهلی مرکب است که در امور مافوق طاقتیش دخالت کرده است.

سوم، جناب نبویان بار دیگر می‌افزاید: «خوب اگر ده سال بعد یک چیز دیگر

آوردند [باز حذف می‌کنیم]. پس ما یک دانه قرآن داریم [که] همان حقوق بشر غربی‌هاست. اصلاً چه ربطی به اسلام دارد؟ یعنی چه ما به قرآن ملتزم هستیم؟^۱ پاسخ: کدیور از اندیشه حقوق بشر به دلیل اخلاقی بودن، عادلانه بودن، عقلائی بودن و برتریش بر اندیشه‌های رقیب دفاع می‌کند. استناد بین‌المللی حقوق بشر روایتی از این اندیشه است، نه عین آن. اگر غربی‌ها حرف حقی زدند باید آنرا پذیرفت، نه به دلیل گوینده، بلکه به دلیل گفتار حق. این عمل به اصل طلائی مورد توصیه امام علی^{علیه السلام} است: «انظر الى ما قال و لاتنظر إلى من قال». این عمل به توصیه مؤکد پیامبر اسلام است که حکمت را برگیرید و لو از اهل نفاق و کفر و علم را بیاموزید ولو در چین. بی‌شک در چین الهیات اسلامی و شریعت تدریس نمی‌شده است! غرب در مواجهه با دکترین حقوق بشر یکپارچه نیست. در میان متفکران اروپائی و آمریکائی دیدگاه‌های متفاوتی درباره اسناد حقوق بشر یافت می‌شود، که از منظر طلاب مؤسسه آیت الله مصباح یزدی مخفی مانده است.

کدیور هرگز این اسناد را دربست نپذیرفته است. بخشی از انتقاداتش را در مقاله "حقوق بشر، لائیسیته و دین"^۲ مطرح کرده است، هکذا درباره منشأ حقوق بشر مشخصاً به اشکال مشابه با شفافیت پاسخ داده شده است^۳ که باز از چشم حجت‌الاسلام مخفی مانده است. جدیدترین دیدگاه‌های کدیور درباره قرآن کریم در مقاله "قلب اسلام" وی قابل پیگیری است.^۴ حضرت حجت‌الاسلام با مطالعه مقاله درخواهند یافت که مطلقاً با آرای من درباره قرآن کریم ناآشنایند.

چهارم. اگر قرار بود به قرآن عمل شود

کار من در مقاله مورد بحث کوششی متواضعانه در راه سازگاری اسلام و حقوق بشر بوده است. بی‌شک این کوشش نیازمند نقد و بررسی عالمانه است. دیدگاه‌های من درباره حقوق بشر در کتاب ۴۴۰ صفحه‌ای "حق‌الناس، اسلام و حقوق بشر" بعد از یک

۱. حق‌الناس: اسلام و حقوق بشر، تهران، کویر، ۱۳۸۷، فصل هفتم، صص ۱۷۷-۱۶۷.

۲. پیشین، فصل پنجم، صص ۱۳۸-۱۳۷.

۳. قلب اسلام، اکلن، ۳۰ آذر ۱۳۸۷:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=2211&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dty>

سال تأخیر در صدور مجوز و تحمیل چند سطر سانسور در سال ۱۳۸۷ منتشر شد و در کمتر از یک سال به چاپ چهارم رسید. البته در نمایشگاه کتاب امسال تهران بدون هیچ توضیحی از پخش آن جلوگیری شد! مطلب مورد تبیین دیگری از فصول پنجم و ششم کتاب است.^۱

جناب حجت‌الاسلام نبویان یا مؤسسه آیت‌الله مصباح‌یزدی شیوه کاملاً نامناسبی در پیش گرفته‌اند. راه قرآنی مواجهه با یک اندیشه – به زعم شما نادرست – اقامه برهان و جدال احسن است. "ادعُ إِلَيْ سَيِّلَ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلُهُمْ بِالْتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَيِّلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهَتَّدِينَ"^۲. اگر کسی می‌گوید برخی گزاره‌های موجود در اندیشه برخی متدینان، عادلانه، اخلاقی، عقلانی و ارجح نسبت به اندیشه‌های رقیب نیستند، راه صحیح بحث این است که شما یکی از این سه طریق را اثبات کنید:

طریق اول: اثبات کنید که برای استدلال کدیور ناتمام است، یعنی لازم نیست گزاره‌های دینی عادلانه، اخلاقی، عقلانی و ارجح بر اندیشه‌های رقیب باشند، که معنای آن این است که می‌توان به گزاره‌های ظالمانه، ضداخلاقی، غیرعقلانی و مرجوح به عنوان امور دینی باور داشت.

طریق دوم: یا با صحنه گذاشتن بر کبرای بحث، اثبات کنید صغای استدلال کدیور اشکال دارد، یعنی مسائل مرتبط با حقوق بشر در اندیشه اسلام ستی عادلانه، اخلاقی، عقلانی و ارجح بر اندیشه‌های رقیب است. در این صورت بر شماست که از احکام برده‌داری، محجوریت شهروندان در حوزه عمومی، تبعیض جنسیتی و دینی حقوق انسان‌ها و مجازات‌هایی از قبیل سنگسار و ارتداد در ظرف زمانی حاضر دفاع کنید و به صراحت بگوئید انسان از آن حیث که انسان است حق ندارد، و شما از حقوق درجه یک و دو و سه و چهار دفاع می‌کنید.

طریق سوم: یا با صحنه گذاشتن بر کبری و صغای بحث، اثبات کنید راه حل پیشنهادی کدیور نادرست است. در این صورت لازم است اثبات کنید عقل انسان توانائی

۱. حق‌الناس، فصل پنجم: حقوق بشر و روشن‌فکری دینی، فصل ششم: پرسش و پاسخ‌ها، صص ۸۵ تا

.۱۶۶

۲. نحل / ۱۲۵.

ادراک این امور را ندارد. ولی دراین صورت مرز خود را با اشاعره و اخباریون و اهل ظاهر می‌باید مشخص کنید. به علاوه فرق عملی نسخه موقت حکم را با تعطیل اجرای حدود در زمان غیبت که فتوای جمع کثیری از فقیهان عظام از قبیل محقق صاحب شرایع و میرزای صاحب قوانین است استخراج فرمائید تا بر شما واضح شود خود را به چه مختصه‌ای مبتلا کرده‌اید.

اگر احیاناً اشتغالات سیاسی - تبلیغی شما اجازه ورود در این گونه مباحث ظریف علمی را نمی‌دهد، دم فرو بندید. و الا جهالت خود را به رخ خلائق کشیده‌اید. و اما رادیو - تلویزیونی که متعلق به همه ایرانیان است و قرار است قانوناً بر اساس موازین اسلام و مصالح کشور برنامه پخش کند، راه کاملاً نادرستی را پیشه کرده است. برنامه "امروز، دیروز، فردا" برای مناظره رو در روی دیدگاه‌های متفاوت موجود در کشور تأسیس شد. بعد از پخش دو جلسه مناظره بین اصلاح طلبان به زندان نرفته و اصول گرایان شاخص دریافتید که جریان سیاسی حاکم چیزی در چتنه ندارد و توان هماوردی با اندیشه معارض را به کلی فاقد است. بی‌شک نقد آراء اصلاح طلبان و معارضان جنبش سبز یا عقبه‌های فکری این دو جریان کاری پسندیده است. اما نقد آدابی دارد. اگر اتهامی وارد می‌کنید متهم حق پاسخ‌گوئی باید داشته باشد.

راه صحیح این بود که اولاً از اصلاح طلبان و مخالفان قانونی سبز و پیروان روش فکری دینی نماینده‌ای در برنامه شما دعوت می‌شد تا به اشکالات و ابهامات نماینده‌گان اندیشه رسمی حضوراً پاسخ می‌دادند و از این تضارب آراء، حق بر شهروندان آشکار می‌شد. این حق قانونی کدیور است که پاسخش در همان برنامه قرائت شود. اما سیمای حکومتی به میزانی از بی‌اعتباری رسیده است که کمتر شهروندی در بی‌پایه بودن دعاوی پخش شده تردید دارد.

در اینجا مناسب است به تاریخچه مختصر مقاله مورد بحث اشاره کنم. این سومین بار است که به چکیده مقاله «بازشناسی حق عقل، شرط لازم سازگاری دین و حقوق بشر» از جانب ایادی حکومت جمهوری اسلامی یورش برده می‌شود. برای آشنائی بیشتر با پیشینه این یورش‌ها ابتدا چکیده مقاله و سپس خلاصه‌ای از دو یورش قبلی گزارش می‌شود.

پنجم. چکیده مقاله "بازشناسی حق عقل، شرط لازم سازگاری دین و حقوق بشر"

تلقی تاریخی از ادیان الهی از جمله اسلام حداقل در شش محور با نظام حقوق بشر ناسازگارند: محور اول: عدم تساوی حقوقی غیرمسلمانان با مسلمانان؛ محور دوم: عدم تساوی حقوقی زنان با مردان؛ محور سوم: عدم تساوی حقوقی برگان با انسان‌های آزاد؛ محور چهارم: عدم تساوی عوام با فقیهان در حوزه امور عمومی؛ محور پنجم: آزادی عقیده و مذهب و مجازات ارتداد؛ محور ششم: مجازات‌های خودسرانه، مجازات‌های خشن و شکنجه.

در این محورها موضع اسناد حقوق بشر در مقایسه با احکام اسلام تاریخی، قابل دفاع‌تر، عقلایی‌تر، اخلاقی‌تر، عادلانه‌تر و ارجح است و احکام اسلام تاریخی در این زمان در این مواضع قابل پذیرش نیست. راه حل‌های اسلام تاریخی برای رفع تعارض احکام شرعی با حقوق بشر، از قبیل شرایط ضمن عقد لازم، توصل به قواعد عسر و حرج و اضطرار، دست یازیدن به عنوان وهن اسلام، تعطیل برخی احکام شرعی در عصر غیبت و فقه‌المصلحة توان حل بنیادی مشکل را ندارند.

مبانی نظری تعارض اسلام تاریخی با حقوق بشر عبارتند از: یک: حقوق واقعی انسان‌ها بخشی از مصالح نفس‌الامری است و در وضع احکام شرعی از سوی خدای حکیم به طور کامل لحاظ شده است. دو: کشف حقوق واقعی انسان‌ها توسط عقل انسانی ممکن نیست، و تنها راه پرده‌برداری از این حقوق مراجعت به متن شریعت و نقل وحیانی است ولاغیر. ناتوانی و محدودیت جلای عقل انسانی در درک همه‌جانبه مصاديق عدالت از نتایج این مبانی اساسی است. سه: احکام شرعی ازان رو که ناظر به مصالح و مفاسد خفیه نفس‌الامری می‌باشند، همگی فرازمانی و فرامکانی هستند. چهار: انسان اگرچه بالقوه گوهری شریف دارد، اما بالفعل به میزانی که به محور کرامت و شرافت تقرّب می‌جوید صاحب منزلت می‌شود و به میزانی که از این محور الهی دور می‌شود تنزل می‌کند. حقوق واقعی انسان‌ها نیز به جایگاه ایمانی و دینی او بازمی‌گردد. پنج: دنیایی ارزش دارد که در خدمت آخرت قرار داشته باشد. بنابراین طبیعی است که امور دنیوی از جمله حقوق بشر در مقابل احکام شریعت ارزش ثانوی داشته باشند.

اسلام معاصر در عین پایبندی به پیام جاودانه وحی الهی، اندیشه حقوق بشر را به دلیل عقلائی، اخلاقی و عادلانه بودن و برتریش براندیشه‌های رقیب می‌پذیرد و احکام معارض با آن در متن دین را احکامی می‌داند که اگرچه در عصر نزول عقلائی، عادلانه و برتر از راه حل‌های رقیب بوده‌اند، اما امروز به دلیل از دست دادن این ضوابط (عقلائی بودن، اخلاقی بودن، عادلانه بودن، و برتری نسبت به اندیشه‌های رقیب) تکلیف فعلی محسوب نشده، در زمرة احکام منسوخ (نسخ دائم یا موقت) به حساب می‌آیند. ضوابط یاد شده تنها شرایط عصر نزول نیست. بلکه در هر عصری احکام شرعی غیرعبدی، مطابق عرف عقلای همان عصر می‌باید تأمین کننده چهار شرط فوق باشند. مخالفت یقینی حکمی با سیره عقلای دوران ما، یا مباینت با اصول اخلاقی در این دوران، یا تناقض با ضوابط عدالت در این عصر، یا مرجوحیت در قبال راه حل‌های عصر جدید، کاشف از موقت بودن، غیر دائمی بودن و به یک معنی منسوخ شدن چنین احکامی در ظرف تعارض است. یعنی چنین احکامی متناسب با مقتضیات عصر نزول بوده است نه از تشریعات دائمی و ثابت شارع. اجتهاد واقعی یعنی تمیز احکامی که مطابق مقتضای زمان و مکان و شرایط عصر نزول تشریع شده‌اند، از احکام ثابت و دائمی شرعی. معضل ناسازگاری حقوق بشر با اسلام، تنها با اجتهاد در مبانی و اصول و تحوّل در مبانی معرفت‌شناختی، دین‌شناختی، انسان‌شناختی و جهان‌شناختی، این احکام قابل حل است.^۱

ششم. اعتراض جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چکیده مقاله کدیور و ادامه

قضیه

چهار ماه بعد از همایش، خبر ویژه‌ای با عنوان «نامه جامعه مدرسین به آیت‌الله موسوی اردبیلی» در سایت جهان امروز (نژدیک به وزارت اطلاعات) منتشر شد.^۲ در این نامه محترمانه، دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم از ریاست عالیه دانشگاه

۱. چکیده مقاله:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1920&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv>

۲. انتشار خبرنامه جامعه مدرسین در ممانعت از قرائت مقاله کدیور:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1899&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv>

مفید درخواست می‌کند که از قرائت مقاله کدیور در همایش دین و حقوق بشر جلوگیری کند.

کدیور بلاfaciale علناً اعلام می‌کند: «اطمینان داشته باشد اعمال فشار برای جلوگیری از انتشار آراء دینی و علمی منتقدین جریان رسمی، فخر شریعت نیست، بلکه یقیناً وهن اسلام است. اینجانب از نقد آراء خود از جمله نقد این مقاله از سوی روحانیون جامعه محترم مدرسین حوزه علمیه قم استقبال می‌کنم. اگر حضرات آقایان جامعه محترم مدرسین در خود توان علمی ورود در این عرصه را سراغ دارند از ایشان جهت شرکت در مناظره علمی تحت عنوان «اسلام سنتی و حقوق بشر» در مدرسهٔ فیضیه دعوت به عمل می‌آورم. حداقل علماً و فضلاً و طلاب حوزه علمیه را محروم این گونه مباحث علمی تلقی فرمائید.»^۱

نائب‌رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آیت‌الله مقتدائی در مصاحبه مورخ ۱۳۸۶/۷/۷ با خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) توضیحاتی درباره نامه اعتراضی اردیبهشت ۸۶ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم خطاب به مرجع محترم تقیلد آیت‌الله موسوی اردبیلی درباره خلاصه مقاله کدیور در همایش حقوق بشر دانشگاه مفید تحت عنوان «بازشناسی حق عقل، شرط لازم سازگاری اسلام و حقوق بشر» ارائه کرد.^۲ روزنامه آفتاب یزد در این زمینه سرمهقاله‌ای منتشر کرد.^۳ امام جمعهٔ موقت تهران هم روزنامه را موظف به درج نامه تحمیلیش کرد.^۴

کدیور در نامه سرگشاده به نائب‌رئیس جامعه مدرسین نوشت: «برخی از اعضای

۱. عکس العمل کدیور به خبر منتشر شده:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1923&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv>

۲. توضیحات آیت‌الله مقتدائی نائب‌رئیس جامعه مدرسین حوزه علمیه قم درباره چکیده مقاله در مصاحبه با ایسنا:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1908&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv>

۳. سرمقاله روزنامه آفتاب یزد: دقت در منبع خبری!

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1912&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv>

۴. نامه دفتر! سید‌احمد خاتمی به روزنامه آفتاب یزد:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1914&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv>

محترم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به صراحة در ناسازگاری اسلام (بخوانید برداشت ایشان از اسلام) با استناد بین‌المللی حقوق بشر به عنوان یکی از فروع اندیشه لیبرالیستی غرب داد سخن داده‌اند. اینجانب در مقاله خود مدعای فوق (تعارض قرائت سنتی از اسلام با استناد بین‌المللی حقوق بشر) را اثبات کرده‌اند. صد البته بر اساس مبانی علمی با ارائه برداشتی دیگر از اسلام بر سازگاری اسلام نوایدیش با اندیشه حقوق بشر تأکید کرده‌اند.

از آنجاکه آن جامعه محترم نظر مرا صائب نیافته و حکم به منع انتشار آراء من داده است و بحمد الله برای اجرای این حکم عده و غله کافی نیز دارد، اینجانب جهت استیفای حقوق قانونی و شرعی خود سه پیشنهاد دارم: اول، مناظره در حضور فضلا و طلاب حوزه در مناسب‌ترین مکان یعنی مدرسه فیضیه قم که به فرموده شما پایگاه علم و نظر است. دوم، مباحثه با اعضای محترم جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در دفتر ایشان در قم پشت درهای بسته. سوم، انتشار نقد رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.

در این صورت پیشنهاد می‌شود این جامعه محترم به سؤالات ساده ذیل پاسخ دهد: مطابق فتاوی حضرات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم آیا اسلام با اصول و مواد ارائه شده در استناد بین‌المللی حقوق بشر سازگار است یا نه؟ اگر اسلام با این زائدۀ‌های اندیشه متعلق لیبرالیستی اومنیستی غربی سازگار نیست، درباره نابرابری دینی، نابرابری مذهبی، نابرابری جنسیتی، نابرابری حقوقی احرار و عبید و اماء، نابرابری فقهاء و عوام در حوزه عمومی، آزادی عقیده و بیان و دین، و بالاخره مجازات‌های خشن و خودسرانه فتوای شرعی شما چیست؟ مراد از حقوق بشر در اندیشه فقهی شما دقیقاً چیست؟^۱

اکنون متن سخنرانی^۲ که قرار بود در همایش ایراد شود، و نیز متن کامل مقاله‌ای که

۱. نامه سرگشاده کدیور به نائب‌رئیس جامعه مدرسین:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1935&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv>

۲. متن سخنرانی که ایراد نشد:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1742&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dtv>

هرگز قرائت نشد^۱ "بازشناسی حق عقل، شرط لازم سازگاری دین و حقوق بشر" را مرور کنیم. راستی آیا عقل حقی برای چنین بوقضویهایی دارد؟

۱. متن کامل مقاله‌ای که قرائت نشد:

<http://www.kadivar.com/Index.asp?DocId=1901&AC=1&AF=1&ASB=1&AGM=1&AL=1&DT=dty>

حذف آخرین ناهماهنگ

کنار گذاشته شدن هاشمی رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان رهبری^۱

سیاست عملی "دفع حداکثری و جذب حداقلی" مقام رهبری مرد شماره دو کشور را به حاشیه راند. اکبر هاشمی رفسنجانی از ریاست مجلس خبرگان رهبری کنار گذاشته شد. این حذف دور از انتظار نبود. البته هاشمی هنوز سمتی دیگر هم دارد؛ رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام. اما آن سمت، مشورتی و انتصابی است، در مقایسه با خبرگان نه چندان ارزشی دارد نه هاشمی دلیلی برای استمرار آن می‌یابد.

اکنون نظام جمهوری اسلامی کاملاً یکدست شده است. همهٔ مسئولان نظام از عالی ترین تا پائین ترین ردهٔ مطیع محض و همسو با منویات رهبری هستند. سیدعلی خامنه‌ای رهبر خودکامهٔ جمهوری اسلامی طی دو سال گذشته مکرراً نقشهٔ راه مورد نظر خود را با صراحةً مطرح کرده و با همگان اتمام حجت کرده است. خامنه‌ای اطاعت مطلقه و تبعیت محض می‌خواهد. او هیچ مخالفی را ولو مسالمت‌آمیز و قانونی برنمی‌تابد. انتقاد یعنی آب به آسیاب دشمن ریختن و مخالفت مسالمت‌آمیز، یعنی مزدوری سازمان‌های اطلاعاتی بیگانه بودن! دیکتاتور خود را حق مطلق و مخالفانش را باطل محض معرفی می‌کند.

پس از ورود جنبش سبز به مرحله دوم و همزمان با قیام‌های ضددیکتاتوری در خاورمیانه رهبر مستبد ایران تاکنون اقدامات زیر را انجام داده است:

اول. محبوس کردن رهبران جنبش میرحسین موسوی و مهدی کروبی و همسرانشان و محروم کردن آنان حتی از ملاقات با اعضای خانواده بدون اینکه دادگاه صالحه چنین حکم شداد و غلاظی صادر کرده باشد.

دوم. دوقطبی کردن کامل کشور. خامنه‌ای پیرو سیاست "یا با من، یا برعمن" است. برای وی شق سومی وجود ندارد. به همهٔ کسانی که در این دو سال از پروژه فتنه‌سازی

وی حمایت نکرده بودند پیغام داد اگر سیاست‌های داهیانه وی را تأیید نکنند از نظام حذف می‌شوند، و واضح است نظام یعنی او خواص بی‌ بصیرت یکی یکی از فتنه ابراز برائت کردند، از عباس واعظ طبسی و علی‌اکبر ناطق نوری و حسن روحانی گرفته تا محمدباقر قالیباف. و شرمنده در نظام ماندند.

سوم. کنار گذاشتن هاشمی رفسنجانی از پست حساس ریاست مجلس خبرگان. پاک‌سازی خبرگان از فرد ناهمانگی همچون هاشمی ماهها قبل طراحی شده بود. به هاشمی هم بارها تذکر داده شده بود. اما هاشمی انتخاب کرد و این‌بار درست هم انتخاب کرد. وی به جای برائت از فتنه بر خطبه‌های آخرین نماز جمعه‌اش (۲۶ تیر ۸۸) تأکید کرد. در آخرین نقطه ریاستش در خبرگان نیز از بداخل‌افقی و دروغ‌گوئی که کشور را فراگرفته انتقاد کرد اما فتنه موردنظر مقام معظم را محکوم نکرد و از آن برائت نجست. در رژیم توتالیتر چین پست حساسی نمی‌تواند در دست فرد مستقلی باشد. و هاشمی نه تنها ناهمانگ بود، بلکه مستقل از خامنه‌ای است.

سطح تحمل دیکتاتوری در ایران به قدری پائین آمده که حتی هاشمی رفسنجانی را هم تحمل نکرد. هاشمی همواره در جمهوری اسلامی مرد شماره دو بوده است، چه در زمان مرحوم آیت‌الله خمینی چه در زمان سیدعلی خامنه‌ای؛ و در همه خوب و بدش شریک است. کیست که نداند هاشمی بیشترین نقش را در رهبری خامنه‌ای داشته است؟ هاشمی مكافات خطای استراتژیکش در مسلط کردن خودکامه‌ای به نام خامنه‌ای بر کشور را می‌پردازد. علاوه بر آن نیک به خاطر دارم مرحوم آیت‌الله منتظری از سکوت شاگردش هاشمی در قبال جفایی که در این دو دهه بر وی رفت ناخشنود بود. هاشمی تقاض آن سکوت را هم پس می‌دهد.

دیکتاتور ایران با حذف رفیق پنجه ساله‌اش نشان داد که قدرت – که وی به تزویر نام اسلام یا مصلحت نظام را بر آن می‌نهد – با کسی شوخی ندارد. او با کنار زدن کسی که کرسی رهبری را برایش مهیا کرد، در حقیقت یک گام بلند به سوی سقوط برداشت. اکنون حکومت کاملاً تک‌صدائی است و این تک‌صدای رهبر است. از دولت، مجلس، قوه قضائیه، مجلس خبرگان، صداوسیما، نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی، ادارات و مساجد صدائی جز مدح و ثنای رهبری به گوش نمی‌رسد. اما این صدا

صدای مردم کوچه و بازار نیست. اکثریت مردم این صدا را صدای خود نمی‌دانند. لذا طبیعی است که زندان‌های جمهوری اسلامی هشتاد درصد بیش از ظرفیت کاملشان زندانی داشته باشند. جمهوری اسلامی به زندان‌های جدیدی نیاز پیدا کرده است. این نتیجهٔ مستقیم همان سیاست دفع حداکثری و جذب حداقلی رهبری است که به آن اشاره شد.

عمر حکومت‌های تک‌صدائی به‌غاایت کوتاه است. البته خودکامگان این را باور ندارند. نه طاغوت‌های قبل از انقلاب این را باور داشتند و نه دیکتاتورهای ساقط شدهٔ منطقه همانند بن‌علی تونسی و مبارک مصری. طاغوت ایران هم همانند همتایش قدافي لیبیائی صدای اعتراض مردم و تنفر ملی از استبداد را نمی‌شنود و احساس نمی‌کند. با شیوهٔ ناصواب و خلاف شرع نظارت استصوابی شورای نگهبان اعضای مجلس خبرگان رهبری برای چنین روزی مهره‌چینی شده‌اند. ظاهراً نمایندگان ملتند، اما همچون اعضای مجلس شورای اسلامی با ارادهٔ رهبری گزینش شده‌اند. طبیعی است که وکیل‌الدوله‌ها برخلاف قانون در یک رأی‌پیمائی در داخل مجلس خواستار اعدام متقدان حکومت شوند. بر همین منوال وعاظ‌السلطین عضو خبرگان هم همچون عروسکان خیمه‌شب‌بازی آلت دست رهبری باشند نه ناظر بر عملکرد وی.

صادق لاریجانی رئیس قوهٔ قضائیه و عضو سابق شورای نگهبان اعلام کرد که در قانون اساسی وظیفه‌ای به‌نام نظارت بر رهبری برای خبرگان تعریف نشده است. این دقیقاً نظر سید علی خامنه‌ای است. قدرت مطلقهٔ مادام‌العمر بدون نظارت نهادینه دنیوی یعنی استبداد و دیکتاتوری و خودکامگی، یعنی طغیان و فساد و تفر عن. مجلس خبرگان بدون نظارت، مجلسی دست‌نشانده و تحت فرمان ولی امر است که تنها وظیفه‌اش عمل به وصایای رهبری برای به تخت نشاندن رهبر بعدی است. نظر مقام معظم رهبری هم برای بعد از خودش اظهر من الشمس است. هاشمی تن به خفت موروثی کردن قدرت سیاسی نداد.

هاشمی اما به نظارت خبرگان بر عملکرد رهبری قائل بود، به علاوه او رهبر را منتخب خبرگان می‌شناسد و نصب ولی فقیه از جانب خدا یا رسول یا امام را افسانه‌ای بیش نمی‌داند. ثالثاً وی به توقیت یعنی محدود کردن دوران زمامداری رهبری به دو

دورهٔ نهایت^ا ده ساله معتقد بود و در شورای بازنگری قانون اساسی با رهبری مادام‌العمر مخالفت کرد. هاشمی در دوران ریاستش بر خبرگان اگرچه وظیفهٔ نظارتی خبرگان را نه تنها دربارهٔ رهبری بلکه حتی دربارهٔ نهادهای متعدد تحت امر رهبری نتوانست عملی کند، اگرچه نتوانست به سوال و استیضاح خبرگان از رهبری اقدام کند، اما در مقایسه با مرحوم علی مشکینی نخستین رئیس خبرگان مدّاحی رهبری را پیشه نکرد. دوران ریاست او به مراتب از دوران ریاست مشکینی کم‌خطاطر بود.

اما محمدرضا مهدوی کنی سومین رئیس مجلس خبرگان محلّی بیش نیست. او چنین سیمّتی در نخست وزیری هم ایفا کرده است. او ندانستهٔ مأموریتی جز آماده کردن زمینه برای رئیس موردنظر رهبری را ندارد. صحنه به گونه‌ای برای وی آراسته شده که احساس تکلیف کند. اینکه چه زمانی ایشان درک کند چه کلاه گشادی بر سرش رفته است و چگونه از وی سوءاستفاده ابزاری شده است معلوم نیست.

روحانیت شیعه قدمی دیگر به سوی دولتی شدن کامل برداشت. اکنون روحانیون شیعه حکومتی در ایران به همان مصیبیتی دچار شده‌اند که قرن‌ها روحانیون اهل سنت را به واسطه آن شماتت می‌کردن. آنان که سر سفرهٔ حکومت نشسته‌اند، نمی‌توانند مستقل از ارادهٔ حاکم رفتار کنند. روحانیون حکومتی از جمله اعضای مجلس خبرگان منفورترین شهروندان ایران هستند و در کلیه ستم‌هائی که ولایت جائر بر ملت روا می‌دارد شریک هستند. اگر در این مجلس دست‌چین شده چند نفر همانند سید علی محمد دستغیب شیرازی وظیفهٔ نصیحت به ائمهٔ مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر را عملی می‌کرد مقام معظم رهبری این‌گونه کوس "أنا ربكم الأعلى" نمی‌زد.

آخرین عضو شورای انقلاب از قایق مضيق نظام اخراج شد. اکنون سید علی مانده و حوضش و مدّاحان و مطیعان درگاهش. هاشمی در نطق آخرش در مجلس خبرگان گفت که دلگرمیش به خاطراتش است که می‌نویسد. بعيد می‌دانم خاطرات سال‌های اخیر وی مجوز انتشار بگیرد. نفس ثبت و مکتوب کردن تاریخ ستودنی است. امیدوارم هاشمی در تأمّلات دوران دوری از قدرت به این پرسش کلیدی پاسخ دهد: چرا جمهوری اسلامی فاسد شد؟ آیا هرگز پیش‌بینی می‌کرد که نظام این‌گونه منحرف شود؟ در نامهٔ استیضاح رهبری (۲۶ تیر ۸۹) نوشته بودم: اگر شما به عنوانِ رئیس مجلس

حذف آخرین ناهماهنگ ۱۵۹

خبرگان رهبری از اهرم‌های پیش‌بینی شده در قانون اساسی نتوانید برای خروج از این مخصوصه راهی بیندیشید، معنایش این خواهد بود که به این گزاره تlux نزدیک شده‌ایم: "جمهوری اسلامی از طریق قانونی اصلاح‌ناپذیر است." فکر می‌کنم هاشمی، امروز با من هم عقیده شده باشد که به آن گزاره تlux رسیده‌ایم: "جمهوری اسلامی از طریق قانونی اصلاح‌ناپذیر است."

تئوری ولایت مطلقهٔ فقیه و شخص سیدعلی خامنه‌ای امروز به بزرگ‌ترین موانع جنبش آزادی‌خواهی ملت ایران بدل شده‌اند. اما ملت ایران عزم جدی در مبارزه با استبداد دینی کرده است، مبارزه‌ای دراز و بی‌امان.^۱

۱. این یادداشت قبلاً در کتاب *استیضاح رهبری*، ارزیابی کارنامه بیست‌ویک ساله رهبر جمهوری اسلامی در نامه مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۹ به رئیس مجلس خبرگان رهبری همراه با واکنش‌های آن، اردیبهشت ۱۳۹۳، ص ۳۹۲-۳۸۷ درج شده است.

پرسش‌های بی‌پاسخ

در گذشت میراسماعیل موسوی خامنه^۱

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

میراسماعیل موسوی پدر سال خورده مهندس میرحسین موسوی در گذشت، در حالی که آخرین کلامش پرسش از غیبت فرزند ارشد در بستر احتضار بهویژه پس از تحویل سال جدید بود. او نمی‌دانست پسر بزرگش میرحسین موسوی به جرم حق‌طلبی و آزادی‌خواهی بیش از شش هفته است برخلاف شرع و قانون محبوس شده است. میراسماعیل موسوی در خانه‌ای چشم از جهان فروبست که چند دهه قبل، رهبر جمهوری اسلامی را بارها از حمله مأموران طاغوت قبل از انقلاب پناه داده بود. اینکه فرزند رشیدش توسط هموکه اینکه طاغوتی دیگر بدل شده به بند کشیده شده است. میراسماعیل، بزرگ خاندان موسوی یک قرن با عزت زیست. مسلمانی پاک‌نها، مومنی مخلص، شهروندی با اخلاق، عاشق قرآن و محب اهل بیت^{علیهم السلام} بود. فرزندانی خدوم و بایمان تربیت کرد. میراسماعیل اینک سربلند و سبک‌بال به نوه‌های شهیدش می‌پیوندد، به ابراهیم موسوی شهید دوران جنگ با عراق، و میرعلی موسوی که در روز عاشورای سال ۱۳۸۸ ناجوانمردانه توسط مأموران لباس شخصی حکومت به شهادت رسید تا دائیش میرحسین حساب کار خود کند و پا عقب نهد و او مردانه ایستاد و عقب نشست. و چه فاخر است دادخواهی خون‌های ناحق ریخته در محضر پروردگار و چه دشوار است کار ظالمان و آمران و عاملان خون‌های بی‌گناه. ایاک و الدماء! آیا گوش شنوایی هست؟

میراسماعیل موسوی از زندان دنیا پرکشید، درحالی که فرزندش به دلیل نقد قدرت در زندان طاغوت اسیر است. مردان خدا آن‌چنان‌که زندگیشان منشأ خیر و برکت است، مرگشان نیز عامل حرکت و فرج است. عاش سعیداً و مات سعیداً. مأموران حکومت

برخلاف قانون میرحسین موسوی و مهدی کروبی رهبران جنبش اعتراضی سبز ایران را نزدیک دو ماه است محبوس کرده‌اند. اینک والد ماجد میرحسین موسوی در نهایت مظلومیت از دنیا رفته است. اگر پاسداران استبداد از برگزاری مراسم تشییع و تدفین و ترحیم او جلوگیری کنند، لکه ننگ دیگری بر کارنامه سیاه جرائم خود افزوده‌اند و اگر این مراسم مذهبی برگزار شود، عملاً به تجمعات اعتراضی برعلیه استبداد دینی بدل خواهد شد.

دیکتاتورهای منطقه یکی پس از دیگری با قیام‌های مردمی در حال سرنگون شدن هستند. این خیزش‌های ملی نه تنها دامان دیکتاتورهای وابسته‌ای همانند بن‌علی تونسی، مبارک مصری، علی عبدالله صالح یمنی و حمد بن عیسیٰ آل خلیفه بحرینی را گرفته است، بلکه آتش به خرمن دیکتاتورهای به‌ظاهر مستقلی همانند عمر قذافی لیبیائی و بشار اسد سوری هم زده است. راستی آیا زمان عبرت دیکتاتور ایران فرا نرسیده است؟ خردمندانه‌ترین راه، گوش سپردن به صدای اراده ملی، شنیدن مطالبات مردم و رسیدگی به اعتراض توده‌هاست.

درگذشت میراسماعیل موسوی بار دیگر این پرسش‌های ملی را مطرح خواهد کرد: میرحسین موسوی، زهر رهنورد، مهدی و فاطمه کروبی به حکم کدام دادگاه صالحه محبوس شده‌اند؟ اگر قرار است هر کسی از مسئولان انتقاد کرد بدون طی مراحل آیین دادرسی کیفری محبوس و محصور شود، آیا این بازگشت به استبداد سیاه قجری نیست؟ موسوی و کروبی پیگیر مطالبات قانونی ملت ایران بوده‌اند. حبس و حصر آن‌ها نقض قانون اساسی و موازین حقوق بشر – پذیرفته شده توسط دولت ایران – است. موسوی و کروبی به شهادت بیانیه‌ها و منشور و مصاحبه‌هایشان هیچ درخواستی خارج از قانون اساسی جمهوری اسلامی نداشته‌اند. پرسش اصلی این است آیا جمهوری اسلامی تحمل متقدان قانونی و مخالفان مسالمت‌جو را ندارد؟

کسانی که ادعای پیروی از منش و روش امام علی علیه السلام دارند پاسخ دهند آیا امیرالمؤمنین حتی یک نفر از متقدان خود را که دست به اسلحه نبرده بودند زندانی کرده است؟ آیا علی بن ابی طالب علیه السلام حتی یک مورد دهان متقد غیرمسلح را به زور اسلحه بست؟ رهبری پاسخ دهد. طرفداران نظام پاسخ دهند. این پرسش سیبر یک ملت

است.

میرحسین موسوی و مهدی کروبی و معتضدان سبز ایرانی نه باعثی‌اند، نه محاربند، نه فتنه‌گر. آن‌ها همان کرده‌اند که هر مسلمان معتقد و هر پیرو مرام امام علی^{علیه السلام} و امام حسین^{علیه السلام} باید انجام دهد. آن‌ها برای اصلاح کار ملت اقدام قانونی مسالمت‌آمیز انجام داده‌اند. آن‌ها فرضیه امر به معروف و نهی از منکر را عملی کرده‌اند. آن‌ها فرضیه نصیحت به ائمه مسلمین را بجا آورده‌اند.

موسوی و کروبی آخرین بقایای وفاداران به آرمان‌های انقلاب اسلامی هستند. آنان می‌خواهند جمهوری اسلامی را اصلاح کنند. نظامی که قوه قضائیه‌اش بر اساس اراده سیاسی حکم می‌کند نه بر اساس قانون و عدالت و حق، مجلس شورای اسلامیش که با نظارت استصوابی شورای نگهبان برخلاف قانون مهره‌چینی شده حتی به اندازه مجلس سوریه توانایی ندارد که از یک وزیر یا رئیس جمهور مختلف سوال کند. مجلس خبرگان که علی القاعده می‌باشد بر عملکرد رهبری نظارت کند، با مهره‌چینی منصوبان رهبری در شورای نگهبان به مجلس خبرگان منصوب تنزل یافته و اعلام می‌شود که اصولاً وظیفه‌ای بهنام نظارت ندارد! وظیفه‌اش حمایت از رهبری در زمان حیات و عمل به وصایای ایشان عندالمممات است. و علی الاسلام السلام....

موسوی و کروبی و سبزها می‌گویند محمود احمدی‌نژاد رئیس جمهور منتخب ملت نیست، رئیس جمهور منصوب رهبری است که با معجزه مهندسی سپاه پاسداران از صندوق‌ها به در آمده است. وقتی جمع کثیری – به شمارش حکام – نزدیک به ۱۴ میلیون نفر در امانت‌داری حاکمان شک می‌کنند، و آن‌ها را به خیانت در امانت ملی متهم می‌کنند، نمی‌توان از متهمان به تقلب برای رسیدگی به ادعای تقلب استفاده کرد. مسئولان امر به عنوان وکلای ملت در حوزه عمومی که شرط تصدی‌گری آن‌ها امانت‌داری بوده است، متهمند، متهم به خیانت در امانت، متهم به سوءتدبیر، متهم به سرکوب و استبداد.

اکنون متهمان به خیانت در امانت ملی شاکیان را به بند کشیده‌اند و به جای اثبات امانت‌داری زیر سوال رفته‌شان متقدان را توسط قضاط دست‌نشانده به زندان‌های طویل‌المدت محکوم کرده‌اند، کلیه احزاب سیاسی متقد را برخلاف قانون منحل

کرده‌اند، رسانه‌ها و روزنامه‌های مستقل را برخلاف قانون توقیف کرده‌اند و در یک کلام برخلاف قانون، حکومت نظامی و پلیسی اعلام کرده‌اند.

موسوی و کروبی و سبزها به مسئله شکنجه، تجاوز و ولایت مطلقه بازجوها در زندان‌های جمهوری اسلامی معتبرضند. محسن دکمه‌چی تاجر تهرانی دو روز پیش در زندان به دلیل عدم رسیدگی پزشکی جان داد. اتهام او رسیدگی مالی به خانواده زندانیان سیاسی بود. این است معنای مهروزی حکومت اسلامی با شهروندانش آن هم در عید نوروز! حتی اگر زندانیان سیاسی ابن‌ملجم هم باشند، شرع و قانون اجازه نمی‌دهد با آن‌ها آن‌گونه سبعانه رفتار شود که زندانیان‌های جمهوری اسلامی رفتار می‌کنند. بازجوئی‌ها عین شکنجه و برای اقرار به اموری است که زندانیان مرتکب نشده‌اند.

موسوی و کروبی بر مطالبات قانونی و حداقلی ملت ایران استقامت کرده‌اند. محبوس بودنشان نشان بارز استبداد و خودکامگی و دیکتاتوری است. صداوسیمای حکومتی به دروغ آبروی مخالفان و متقدان را حراج کرده است. پرسش عمومی این است مگر حاکمان ایران حق مطلقند که انتقاد قانونی و مخالفت مسالمت‌آمیز با ایشان معادل مزدوری آمریکا و اسرائیل و جاسوسی و وطنفروشی است؟ آیا قذافی و بشار اسد چیزی جز این می‌گویند؟ آیا طاغوت قبل از انقلاب مخالفانش را همین‌گونه توصیف نمی‌کرد؟ اکنون او کجاست؟ چرا عبرت نمی‌گیرند؟

امنیت ملی و استقلال بدون دموکراسی شعاعی پوچ و توخالی است. امنیت ملی و استقلال واقعی در گرو به کرسی نشاندن اراده ملی، عمل به قانون اساسی و شنیدن صدای اعتراض مردم است.

در گذشت مظلومانه میراسماعیل موسوی یادآوری صحّت راهی است که فرزند برومندش میرحسین موسوی دو سال است آغاز کرده است. ملت رشید ایران در عزای این پدر سبز قدرشناسی خواهد کرد. اگر مراسم تشییع آزادانه برگزار شود آنگاه مشخص خواهد شد ملت سبز ایران در این سوگواری چگونه به میدان خواهد آمد. همچنان‌که در سوگ رهبر معنوی جنبش سبز مرحوم آیت‌الله‌العظمی متظری پایه‌های استبداد را لرزانیدند.

من این مصیبت را به کلیه فرزندان و بازماندگان این پدر بزرگوار به‌ویژه به

محبوسان سرفراز مهندس میرحسین موسوی، دکتر زهرا رهنورد و فرزندان معزّزان و نیز دکتر محمدحسین شریفزادگان داماد این خانواده که ماهه است بی‌گناه در زندان است تسلیت عرض می‌کنم، برای آن تازه درگذشته رحمت و غفران و رضوان الهی و برای بازماندگان صبر و اجر مسئلت دارم. پیام قرآن پیام صبر و استقامت در مصائب است، پیامی آرامبخش دل‌ها و جان‌های مصیبت‌زده:

وَلَئِنْ لَوْتَ كُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْحَوْفِ وَالْجُجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأُمُوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ
الصَّابِرِينَ، الَّذِينَ إِذَا أُصَابُتُهُمْ مُّصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، أُولَئِكَ لَيْهِمْ صَلَوَاتٌ
مِّنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهَنَّدُونَ.^۱

قطعاً همه شما را با اموری از ترس، گرسنگی، و کاهش در مال‌ها و جان‌ها و میوه‌ها، آزمایش می‌کنیم؛ و بشارت ده به استقامت کنندگان، آن‌ها که هرگاه مصیبتي به ایشان می‌رسد، می‌گویند: ما از آن خداییم؛ و به سوی او بازمی‌گردیم، این‌ها همان‌ها هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آن‌ها هدایت‌یافتگانند.

سوگوار عزّت از دست رفتۀ ایران^۱

مهندس عزّت‌الله سحابی

انا الله وانا اليه راجعون

عزّت ایران از دست رفت. قلب مهندس عزّت‌الله سحابی که عمری برای عزت ایران می‌پیشد ساعاتی پیش از تپیدن باز ایستاد. از دوره نوجوانی با نام و نظریاتش آشنا بودم، سال‌ها بعد در اوائل دهه هفتاد که با او ملاقات کردم ارادتم به او افزون شد. بر جنازه پدرش زنده‌یاد دکتر یدالله سحابی عبارت "و إن كان مُسِيَّباً فتجاوز عن سَيَّاتِه" را عمداً نخواندم، بعد از نماز دوستان پرسیدند چرا؟ گفتم سیئه‌ای از او سراغ ندارم و کمتر کسی را به تقوا و صفا و خلوص او می‌شناسم. این پسر هم از جنس همان پدر بود. یکپارچه خلوص و صفا و پاکبازی.

عزّت‌الله سحابی اهل قرآن و دعا و مناجات و تهجد بود، اما نه در حرف و ادعا که در عمل و اخلاق و رفتار. از تبار صالحان بود. وقتی خطبهٔ همّام نهج‌البلاغه را می‌خوانی می‌توانی عزّت‌الله سحابی را در ذهن‌ت مجسم کنی. او عمری را با تعالیم قرآن و نهج‌البلاغه گذرانید و من در حدود دو دهه که با او از نزدیک مأнос بودم شهادت می‌دهم که جز طلب رضایت خالق و خیرخواهی و شفقت خلق در او ندیدم. اهل رحمت و بخشش و مدارا و اعتدال بود. از کینه و انتقام و افراط و خشونت به دور بود. دو بار در زمان طاغوت قبل از انقلاب و سه بار در زمان رهبر فعلی جمهوری اسلامی به زندان رفت و شکنجه شد. برای اعتلای ایران سر از پا نمی‌شناخت. از ندانمکاری و سوءتدبیر مدیران و رهبران دلش خون بود. بیش از همه نگران اقتصاد بیمار تک‌محصولی کشور بود. از اختلاف و تشتت مخالفان مکدر بود. از تندری و تحلیل‌های دور از واقع بیزار بود. واقع‌بین بود و عملیاتی فکر می‌کرد. در مجلس خبرگان قانون اساسی از معبد نمایندگانی بود که با بصیرت تمام به

اصل ولایت فقیه رأی منفی داد و در جلسه علنی برخاست و خیرخواهانه تذکر داد: "این اصل، یک اصل بسیار اصولی و اساسی است و انقلابی در جامعه ایران ایجاد خواهد کرد، بنابراین نگذارید این اصل سرسی بگذرد... . روی این اصل بهقدر کافی در این مجلس خبرگان توضیح داده نشده، شما اگر بخواهید با یک قیام و قعود مسئله را تمام کنید، این در نظر ملت ایران مسئله‌ای است که ایجاد مسائل و مشکلات خواهد کرد."^۱ اگرچه توصیه خردمندانه او شنیده نشد و مصائب و مشکلاتی را که پیش‌بینی می‌کرد متأسفانه نصیب کشور شد.

او به بازنگری قانون اساسی در سال ۶۸ که ولایت مطلقه را به قانون اساسی افزود هم رأی منفی داد. بالین‌همه معتقد بود در همین قانون اساسی ظرفیت‌های فراوانی برای رهائی ایران یافت می‌شود. او اجرای اصول معطله قانون اساسی را کم‌هزینه‌ترین و پرفایده‌ترین راهکار جنبش سبز می‌دانست. او که بیش از پانزده سال از عمر با عزتش را در زندان‌های دو رژیم در مبارزه با خودکامگی و دیکتاتوری گذرانیده بود به شدت نگران حال زندانیان بهویژه زنان زندانی بود.

عزّت‌الله سحابی از میان ما رفت. چشمانش همچنان نگران ایران فرداست. آری او مدیر مسئول /یران فردا/ بود. استبداد دینی /یران فردا/ را توقيف کرد اما ایران فردا با فکر و کارشناسی سحابی آزاد خواهد شد. او بسیار خوش‌بین بود می‌گفت ایمان دینی اقتضای خوش‌بینی و امید به آینده را دارد. راهکارهای استراتژیک سحابی نبض تفکر جوانان ایرانی را در دست دارد. ملی مذهبی عنوان یک گروه محدود نیست، اگر عیار ملی مذهبی بودن عزت‌الله سحابی است میلیون‌ها ایرانی ملی مذهبی هستند، در جنبش سبز نیز این اندیشه همفکران فراوان دارد.

من این مصیبت را به ملت بزرگ ایران و خانواده معزّ سحابی، همسر، فرزندان و برادران بهویژه سرکار خانم هاله سحابی و همفکران و همراهان این پیش‌کسوت آزادگی و عدالت‌طلبی و حق‌جوئی تسلیت عرض می‌کنم.

۱. مژروح مذاکرات مجلس بررسی نهائی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلسه ۱۵، ج ۱ ص ۳۸۳.

شهید عزت ایران^۱

در سوگ هدی صابر

“تبارنامه خونین این قبیله کجاست
که بر کرانه شهیدی دگر بیفرایند؟
کسی به کاهن این معبد شگفت نگفت:
بحور آتش و قربانیان پی درپی،
هنوز خشم خدا را فرو نیاوردهست؟”^۲

هدی صابر در زندان اوین جان به جان‌آفرین تسلیم کرد. بعد از اطلاع از نحوه شهادت هاله سحابی به دست مأموران امنیتی جمهوری اسلامی در مراسم تشییع مظلومانه زنده‌یاد مهندس عزت‌الله سحابی، در اعتراض به رفتار ناجوانمردانه حاکمان جائر با خاندان عزت ایران اعتصاب غذا کرد و به دلیل اهمال زندانیان و مقامات امنیتی و قضائی دیر به بیمارستان منتقل شد، همان بیمارستانی که مراد و مقتداش عزت‌الله در آن جان داده بود.

در حد اطلاع من دو کس بیش از همه به عزت‌الله سحابی نزدیک بودند و به شدت شیفته او بودند و عزت نیز به آن‌ها بیش از دیگران محبت داشت، یکی دخترش هاله و دیگری پیرو صدیقش هدی. و این دو محب، مرگ محبوب را طاقت نیاوردند و دار فانی بدون عزت را تحمل نکردند و دار باقی را نیز با عزت انتخاب کردند.

هدی در آخرین زندانش برای عزت نامه نوشت و عزت نیز به حمایت از مظلومیت هدی، نامه سرگشاده اختصاصی منتشر کرد. او از خصیصین سحابی بود و عمیقاً به وی ارادت داشت و پروانه‌وار گرد وجود مرشد و مراد خود می‌گشت. اهل نظم و برنامه و تشکیلات بود. مسلمانی پاک‌نهاد و مؤمنی خالص بود. همنشین قرآن و مونس

۱. ۲۲ خرداد ۱۳۹۰.

۲. شعری از استاد دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی.

نهج‌البلاغه بود. همچون مقتداش سحابی دغدغه اصلیش آزادی و آبادی و پیشرفت ایران بود.

او از زمرة صابراني بود که از آزمون الهی سربلند بیرون آمدند: وَتَبَلُّوْنَكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبَلُّوْ أَخْبَارَكُمْ: و البته شما را می‌آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بازشناسانیم، و گزارش‌های [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم.^۱

هدی صابر مجاهدی سخت‌کوش بود. در مبارزه مسالمت‌آمیز اما عاشقانه‌اش در راه هدف متعالیش سال‌ها رنج زندان و شکنجه را تحمل کرد و در زندان مردانه مقاومت کرد و با انتخاب آگاهانه اعتصاب غذا پیام مقاومتش را با صدائی رسا به هم‌وطنانش ابلاغ کرد. او پس از شهید هاله سحابی با شهادت خود در خرداد پرحداده خونی تازه به رگ‌های جنبش سبز جاری کرد.

شهادت مظلومانه هاله سحابی در کنار جنازه پدرش و به واسطه ضرب و جرح مأموران امنیتی و شهادت مظلومانه هدی صابر بعد از اعتصاب غذا به دلیل اهمال زندانیان و مسئولان قضائی برگ دیگری به پرونده سیاه و قطور جنایات جمهوری اسلامی افزوود. رژیم جمهوری اسلامی یکی از بزرگ‌ترین ناقضان حقوق بشر است که به شکل نهادینه حقوق زندانیان سیاسی را زیر پا می‌گذارد. راستی این چندمین زندانی سیاسی است که در زندان‌های جمهوری اسلامی در همین چند سال اخیر جان می‌دهد؟ زهرا کاظمی، زهرا بنی‌یعقوب، اکبر محمدی، محسن دکمه‌چی، امیر جوادی‌فر، رامین قهرمانی، محمد کامرانی، محسن روح‌الامینی و

والیان جائز جمهوری اسلامی با فشار فزاینده بر زندانیان سیاسی و خانواده آن‌ها می‌پنداشند می‌توانند صدای حق‌طلبی ملت ایران را خاموش کنند. رهبر جمهوری اسلامی که با ادعای ولایت مطلقه بدون هیچ نظارتی مسئول مستقیم این جنایت‌هast مزورانه در سخنرانی ۱۵ خردادش از مأمورانش خواست که مخالفان را زیر پا له نکنند! البته با قیودی که گذاشت مشخص است که منظورش اطرافیان رئیس‌جمهور منصوب وی است به غیر خودی‌هائی که او آن‌ها را بر علیه نظام و آلت‌دست دشمن موهوم می‌پنداشد.

حاکم ظالم جمهوری اسلامی مدت‌هاست پروژهٔ له‌کردن مخالفان مسالمت‌جو و متقدان قانونی را آغاز کرده است. او با نقض مکرر اصول متعدد قانون اساسی، میثاق‌های بین‌المللی حقوق بشر (که به امضای مقامات وقت ایران رسیده است)، موازین مسلم اخلاقی و ضوابط شرعی به ملت ایران خیانت کرده است و مدت‌هاست مشروعيت خود را از دست داده و امروز تنها با زور اسلحه و حربهٔ خفغان و فشار، حکومت می‌کند.

عزاداران را از حقوق مسلم شرعی و اخلاقی و قانونی برگزاری مراسم تشیع و تدفین و ترحیم عزیزانشان محروم کردن نشان اقتدار نیست، نشان از نهایت ضعف و ذُلت حاکمیت است. حکومتی که از تجمع مسالمت‌آمیز مردم معرض و حتی جنازهٔ متقدانش می‌هرسد از کدام اقتدار برخوردار است؟ رهبر ستمکار و خودکامهٔ جمهوری اسلامی منش ضحّاك را پیش گرفته و به روش اهریمنی مدیریت می‌کند، گفتار و کردار و پنداش یادآور یزید و معاویه و عمر و عاص است.

راستی چه تفاوتی بین دیکتاتورهای همانند بشار اسد سوری و عمر قذافی لیبیائی و آل خلیفه بحرینی و علی عبدالله صالح یمنی با خودکامهٔ تهران است؟ مقابل ارادهٔ ملت ایستاندن و صدای اعتراض مسالمت‌آمیز آن‌ها را با خشونت سرکوب کردن و متقدان را به زندان فرستادن و مطبوعات و احزاب مستقل را توقیف کردن و همهٔ متقدان را مزدور اجنبی خواندن که سکهٔ رایج مستبدان خودکامه است. خدا و رسول و قرآن و ائمه و روح اسلام از این شیوهٔ حکومت کردن و به‌نام دین خون خلق خدا را در شیشهٔ کردن بیزار است.

برای آزادی ایران آگاهانه و صبورانه بر مطالبات حداقلی خود استقامت حداکثری می‌کنیم؛ آزادی بی‌قید و شرط همهٔ زندانیان سیاسی به‌ویژه موسوی و کروبی، رفع سانسور و توقیف از مطبوعات مستقل، امکان فعالیت آزادانهٔ احزاب و تشکل‌های سیاسی صنفی مستقل، لغو نظارت استصوابی و اجرای اصول معطلهٔ قانون اساسی (به‌ویژه فصل حقوق ملت) کف مطالبات پنج گانهٔ ماست. مبارزات مسالمت‌آمیز و آزادی خواهانهٔ ملت رشید ایران به امید خدا ادامهٔ خواهد داشت.

شهادت مظلومانهٔ هدی صابر در زندان اوین را به خانوادهٔ معزّ صابر، فرزندان

رشیدش حنیف و شریف، همسر فداکار و خواهران داغدارش بالاخص خانم فیروزه
صابر و نیز همراهان ملی مذهبی اش تسلیت عرض می کنم. برای آن شهید سعید رحمت
و رضوان و برای بازماندگان صبر و اجر و برای ملت بزرگ ایران ادامه راه شهیدان
سرفرازش را مسئلت دارم.

حمایت از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی^۱

به نام خدا

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رُبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزُنُونَ^۲

محققاً کسانی که گفتند: پروردگار ما الله است سپس ایستادگی کردند، بیمی بر آنان نیست و غمگین نخواهند شد.

دوازده زندانی سیاسی زندان اوین به نام‌های بهمن احمدی امویی، حسن اسدی زیدآبادی، عmad الدین باقی، عmad بهادر، قربان بهزادیان‌نژاد، محمد داوری، امیر خسرو دلیر ثانی، فیض الله عرب‌سرخی، ابوالفضل قدیانی، محمد جواد مظفر، محمدرضا مقیسه و عبدالله مومنی از روز شنبه ۲۸ خرداد ۱۳۹۰ در اعتراض به شهادت دو زندانی سیاسی دیگر هاله سحابی و هدی صابر دست به اعتصاب غذا زده‌اند. هاله فرزند ارشد زنده‌یاد عزت‌الله سحابی در زمان مخصوصی از زندان و در مراسم تشییع و تدفین پدر سرفرازش در پی ضرب و جرح مأموران امنیتی مظلومانه به شهادت رسید. هدی صابر از صحابه خاص سحابی که ده ماه به شکل غیرقانونی در بند بود در پی شهادت هاله سحابی دست به اعتصاب غذا زد و در بهداری زندان مورد ضرب و شتم قرار گرفت و ساعتی بعد مظلومانه به شهادت رسید. اینک هم‌بندان هدی که راوی و شاهد صادق فاجعه بوده‌اند برای پیشگیری از تکرار این ستم آشکار و همدردی با خانواده داغدار شهدای جبتش پیش قدم شده‌اند.

نظام جمهوری اسلامی که قرار بود برآیند جمهور ایرانیان باشد و بر طبق موازین اسلامی عمل کند، به شهادت اعلم فقهان قم اکنون نه جمهوری است و نه اسلامی. منتقدانش را برخلاف قانون و موازین حقوق بشر و تعالیم اسلامی به زندان می‌افکند، در محاکمه‌های سیاسی برخلاف نص قانون اساسی بدون هیئت‌منصفه و غیرعلیٰ قضات کاملاً وابسته و ناصالح احکامی غیرقانونی صادر می‌کنند. در زندان‌ها که قرار بود

.۱. ۲۹ خرداد ۱۳۹۰.
.۲. احقاف / ۱۲.

دانشگاه باشد، حقوق پایه زندانیان مکرراً نقض می‌شود و زندانیان سیاسی به شدت تحت شکنجه و فشارهای دائمی روحی و گاه جسمی قرار دارند. بازجویان ولایت مطلقه برای گرفتن اقرار از زندانی بی‌دفاع هیچ حدومرزی نمی‌شناسند.

در جمهوری اسلامی ایران ارزان‌ترین کالا جان و آبروی متقدان و مخالفان سیاسی است. مقامات جمهوری اسلامی نشان داده‌اند که جان شهروندان مخالف برایشان هیچ ارزشی ندارد. برخی زندانیانی که گفته می‌شود در زندان‌های ایران کشته شده‌اند و نامشان فاش شده است گواهی بر این مدعاست: از سعیدی سیرجانی (۱۳۷۴، اوین)، زهرا کاظمی (۱۳۸۲، اوین)، اکبر محمدی (۱۳۸۵، اوین)، زهرا بنی‌یعقوب (۱۳۸۶، بازداشتگاه بسیج همدان)، امیر جوادی‌فر، محسن روح‌الامینی و محمد کامرانی (تابستان ۱۳۹۰، بازداشتگاه کهریزک) تا هدی صابر (خرداد ۱۳۹۰، اوین). در پانزده سال اخیر حداقل هر یارده ماه یک زندانی سیاسی در زندان‌های ایران کشته شده است.

جمهوری اسلامی هر نوع اعتصابی را تخلف از قانون حساب کرده، اعتصاب غذا در زندان را نیز غیرقانونی شمرده با مرتكبین آن با تحقیر و خشونت و سلول انفرادی برخورد می‌کند. اعتصاب غذا که رنج فراوانی به زندانی وارد می‌کند و احتمال آسیب‌های جدی و مرگ در آن متفقی نیست، زمانی از سوی زندانی مستأصل اختیار می‌شود که هیچ راهی برای احقيق حق و هیچ مرجعی برای تظلم نمی‌شناسد. اعتصاب غذا نوعی مقاومت و نافرمانی مدنی است.

ملت ایران و خانواده زندانیان سیاسی در اعتصاب غذا، آشکارا نگران جان عزیزانشان هستند و نگرانیشان نیز کاملاً بجاست. سن شماری از آن‌ها بالاتر از پنجاه سال است و برخی از آن‌ها از بیماری قلبی رنج می‌برند. همه به حق نگرانند مباداً بی‌گناه دیگری بر خیل شهیدان افزوده شود. چه‌بسا گفته شود حفظ جان واجب است و باید خود را با دست خود به مهلکه اندخت.

آری، نمی‌توانیم کسی را به اعتصاب غذا تشویق کنیم. این یک انتخاب ویژه در شرائطی خاص است. اما اگر زندانی به این نقطه رسید که بین سلامتی و زندگی ازیکسو و آرمانی بزرگتر و ارزشمندتر از جانش انتخاب کند، باید به انتخابش احترام گذاشت. او درواقع بین مهم و اهم، اهم را انتخاب کرده است و اگر اعتصاب غذا در

رسیدن به این مهم تأثیر دارد، و راههای کم خطرتر به نتیجه نمی‌رسد، دشوار بتوان از آن نهی کرد. همه سخن در اهمیت مقصود و میزان تأثیر فعل و به نتیجه نرسیدن راههای ساده‌تر است.

افرادی که پیام اعتراض زندانی مستأصلی که جانش را در طبق اخلاص گذاشته و اعتصاب غذا کرده است می‌شنوند وظیفه‌ای اخلاقی و تکلیفی دینی بر عهده دارند. اگر نگران جان و سلامتی همفکر، همراه و هموطن خود هستیم باید بکوشیم صدای اعتراض او را به بالاترین شکل ممکن به گوش هموطنان و جهانیان برسانیم و با همراهی با اعتراض، آنرا به مطالبه‌ای ملی و بین‌المللی تبدیل کنیم و با یافتن راههای دیگر دستیابی به مقصود را تسهیل کنیم. در این میان آنها که از منزلت و موقعیت بیشتر اجتماعی برخوردارند، مسئولیت سنگین‌تری متوجه‌شان است.

من اکثر این دوازده زندانی رشید را از نزدیک می‌شناسم و اعتراضشان را کاملاً بر حق و اعلام خطرشان را صددرصد بجا ارزیابی می‌کنم و به حمایت از آنها از امروز تا هر زمان که آنها در اعتصاب غذا و روزه سیاسی باشند، شخصاً روزه می‌گیرم و می‌کوشم از هر طریق موّجه برای به کرسی نشاندن مطالبه بر حق این زندانیان آزاده سیز استفاده کنم. این کمترین کاری است که می‌توان انجام داد و بیش از این هم موظفیم راههای دیگر را برای رسیدن به این مقصود حق بیابیم و بپیمائیم. امیدوارم مسئولان جمهوری اسلامی به خود آیند و صدای اعتراض ملت ایران را قبل از آنکه دیر شود بشنوند و بیش از این بر رنج ملت نیفزایند و در بی‌آبروئی خود نکوشند.

در این ایام بابرکت رجب و شعبان که بهار عبادت است خداوند را به بزرگیش می‌خوانیم که نظر لطفی به این ملت مظلوم بیفکند و به آنان کمک کند تا شرّ حاکمان مستبد و خودکامه‌ای که وهن دین و سدّ راه خدا شده‌اند از سرشان کم کنند. حاکمانی که از عدالت علی داد سخن می‌دهند و روی معاویه را سفید کرده‌اند. نیک می‌دانیم که استقرار عدالت و آزادی میوه استقامت و صبر است.

در رثای مجتهد مجاهد
سوگنامه آیت‌الله احمد قابل^۱

اَنَّ اللَّهَ وَ اَنَاٰ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

إِذَا ماتَ الْمُؤْمِنُ الْفَقِيهُ ثُلُمٌ فِي الْإِسْلَامِ ثُلْمَةٌ لَا يَسْدَهَا شَاءٌ

آیت‌الله شیخ احمد قابل شاگرد فاضل آیت‌الله العظمی متظری در پنجاه و پنجمین بهار زندگی خود دار فانی را وداع کرد و سبکبار به سوی معبد شتافت. او که از استاد و مراد خود به دریافت درجه اجتهاد نائل شده بود در دو بُعد علمی و عملی راه مرشد خود را پیمود.

به لحاظ علمی قابل، عمر خود را مصروف تحقیقات فقهی کرد و زمانی به دار باقی رهسپار شد که آغاز شکفتگی و بالندگی این مجتهد جوان بود. او به مدرسه «فقه رهایی‌بخش» و «اسلام رحمانی» تعلق داشت. از آثار قلمی احمد قابل کتاب‌های «مبانی شریعت» (۱۳۹۱)، «اسلام و تأمین اجتماعی» (۱۳۸۳) و «نقض فرهنگ خشونت» (۱۳۸۱) منتشر شده است. مجموعه آثار این نویسنده پرکار به ده جلد بالغ می‌شود. آثار منتشر نشده وی عبارتند از: وصیت به ملت ایران، بیم و امیدهای دین‌داری، شریعت عقلانی، فقه: کارکردها و قابلیت‌ها، احکام بانوان در شریعت محمدی، احکام جزائی در شریعت محمدی، و نقض خودکامگی.^۲

مذاق قابل در همه آثارش فقیهانه بود. او رویکرد خود را «شریعت عقلانی» نام نهاده بود. حق فراوانی برای عقل قائل بود و معتقد بود فقیهان سنتی حق عقل را آنچنان که شایسته بوده رعایت نکرده‌اند. او با عقلانیتی نسبتاً حداکثری به بازخوانی شریعت محمدی دست یازیده بود. از مخالفت با آراء اجماعی و فتاوی مشهور واهمه‌ای به دل راه نمی‌داد و جسارت سخن تازه گفتن داشت. با روایات اهل‌بیت^{علیهم السلام} بسیار مأوس بود و می‌کوشید از لابهای آن‌ها تعالیم سازگار با عقلانیت را بیابد و برجسته کند. آراء

۱. آبان ۱۳۹۱، ۶ ذی‌حججه ۱۴۳۳.

۲. این هفت جلد طی یک سال تا تیر ۱۳۹۲ در فضای مجازی منتشر شد.

ابتکاری و فتاوای بدیع در آثار او کم نیست. به لحاظ عملی اهل اخلاق و تقوی بود. با اینکه فرزند خانواده‌ای روحانی بود و پدرش امام جمعه بود، بیست و یک سال قبل داوطلبانه عبا و عمامه را به کناری نهاد. دین را نرdban دنیا نکرد، خالصانه دین و رزی کرد و مخلصانه به تبیین شریعت محمدی کمر همت بست. خطیبی توانا و فقیهی شجاع بود. از سکوت بسیاری از اهل علم در مقابل وهن اسلام و تشیع و ظلمی که بر مردم می‌رود دلگیر بود. او فقیهان ساكت را «شاپیش توبیخ» می‌دانست.

همچون استادش از دفاع جانانه از آرمان‌های انقلاب اسلامی و رهبری آیت‌الله خمینی به نقد مشفقاته جمهوری اسلامی و ولایت مطلقه فقیه رسید. ترکیش نزدیک نخاعش که تا دو ماه آخر عمر همتیش داشتند بود نشان از رشادت‌هایش در دفاع از استقلال ایران داشت. قابل طی پانزده سال شش بار در تبلیغ آراء انتقادی استاد و نقد مشفقاته انحرافات نظام جمهوری اسلامی بازداشت و زندانی شد. از باب نصیحت به ائمه مسلمین و امر به معروف و نهی از منکر، به رهبر جمهوری اسلامی نامه نوشته و او را از خودکامگی، استبداد، نقض حقوق مردم و آزادی‌های مصّح در قانون اساسی بر حذر داشت و به خضوع در برابر آراء عمومی، مصالح ملی، رحمت نبوی و عدالت علوی دعوت کرد. پاسخ رهبری به آیت‌الله احمد قابل چیزی جز زندان نبود. احمد قابل در زندان وکیل آباد مشهد هم ساكت ننشت و راز اعدام‌های خلاف شرع و قانون را برملا کرد.

اهمال زندانیان و ضابطان قوه قضائیه در اعزام به موقع وی به بیمارستان غیرقابل اغماض است. بعد از کاهش شدید بینائی و چندین بار زمین خوردن و بیهوش شدن و ناتوانی از انجام حواچ شخصی وی را به بیمارستان فرستادند. پزشکان بلاfacسله او را به اتاق عمل بردنده و تحت عمل جراحی قرار گرفت، اما دیگر دیر شده بود. بیماری بسیار پیشرفته بود. قابل در بستر بیماری نیز صبور و شاکر بود و با لبی خندان و دلی امیدوار به رحمت حق، جان به جان‌آفرین تسليم کرد. درگذشت احمد قابل سند دیگری بر بی‌اعتنتی حاکمان جمهوری اسلامی به رعایت سلامت و جان معتقدان و زندانیان سیاسی است.

احمد قابل از یاوران جنبش سبز بود و مکرراً از تقلب نهادینه حاکمیت در انتخابات

ریاست جمهوری ۸۸ انتقاد و از آزادی همه زندانیان سیاسی بهویژه میرحسین موسوی و مهدی کروبی دفاع کرده بود. او ماجراجویی‌های رهبری، سرداران سپاه و احمدی‌نژاد را به ضرر مصالح ملی ایران می‌دانست و معتقد بود رجوع به همه‌پرسی و انتخابات آزاد، سالم و رقابتی راه بروزرفت از مخصوصه ناشی از سوء مدیریت و ندانمکاری حاکمیت است. نظارت استصوابی و ولایت مطلقه را خلاف شرع و مخلّ به مبانی اسلام می‌دانست. قابل مدافع صلح عادلانه و آزادی و حاکمیت ملی بود.

پس از نگارش نامه انتقادی به رهبری، قابل منوع القلم و منوع الانتشار و منوع الخروج شد و مورد تضییقات و فشارهای فراوان قرار گرفت. نگاهی گذرا به میراث پربار فقهی و سیاسی آیت‌الله احمد قابل نشان می‌دهد که حاکمان مستبد جمهوری اسلامی در مقابل منطق قوی و براهین متین و نقد مشفقاته این شاگرد طراز اول منتظری کم آورده بودند و جز زندان و سانسور و دستبند و پابند حرفی برای گفتن نداشتند. شیوه مواجهه نظام جمهوری اسلامی با مجتهد مجاهدی همچون احمد قابل مهم‌ترین سند انحراف نظام از آرمان‌های انقلاب اسلامی است.

حوزه‌های علمیه مجتهدی جوان را از دست دادند. خانواده معزّ قابل در فاصله کوتاهی در سوگ دومین عزیز خود نشست. مادر بزرگوار «شهید ابوالقاسم قابل» پس از درگذشت خواهر احمد اینک داغدار احمد است. من این مصیبت را به این مادر دلسوزخته، همسر فداکار و فرزند عزیز آن مرحوم، خواهران و برادران گرامی احمد بهویژه حجت‌الاسلام‌والمسلمین شیخ‌هادی قابل و حجت‌الاسلام‌والمسلمین سید ابوالفضل موسویان تسلیت عرض می‌کنم.

در سوگ از برادر عزیزتر و صمیمی‌ترین دوست خود نشسته‌ام. خدا رحمت و رضوانش را به این دانشمند پاکباز ارزانی دارد و به همه ما توفیق ادامه راهش که همان راه استاد آیت‌الله‌عظمی منتظری است عنایت فرماید.

در سوگ پیش کسوت آزادی خواهی

دکتر احمد صدر حاج سید جوادی^۱

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهُ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا يَدْكُلُوا تَبَدِيلًا^۲

دکتر سید احمد صدر حاج سید جوادی حقوق دان متعدد پس از عمری خدمت به خلق و خالق دعوت حق را لیک گفت. برای این مؤمن متّقی مهذب رحمت و رضوان و برای بازماندگان معزّ ایشان صبر و اجر مسئلت دارم.

صدر حاج سید جوادی از پیش کسوتان آزادی خواهی و مبارزه با استبداد سکولار و استبداد دینی بود. او در دوران مبارزه با طاغوت قبل از انقلاب و کالت بسیاری از مبارزان را بر عهده داشت، طرفه آنکه در سن ۸۶ سالگی توسط برخی از همان موکلان به قدرت عالیه رسیده، به جرم انتقاد و نهی از منکر برخلاف قانون زندانی شد و تحت فشار قرار گرفت. صدر حاج سید جوادی بازمانده نسل پاکانی از قبیل مهدی بازرگان، یدالله سحابی و سید محمد حمود طالقانی بود، آنها که نهضتشان برای خدا، دین داریشان مخلصانه و سیاستورزیشان اخلاقی بود. نامه‌های مشفقاته صدر حاج سید جوادی به مسئولان جمهوری اسلامی به ویژه مقام رهبری در دوران جنبش سبز از استناد ماندگار مبارزه ملت ایران بر علیه قانون‌شکنی و خودکامگی است. شرکت در مراسم تشیع و ترحیم آن مرحوم ادای دین به مجاهدت‌های وطن‌خواهانه او و بزرگداشت آزادی خواهی و حق طلبی است.

۱. ۱۳۹۲ فروردین.
۲. احزاب / ۲۳.

در سوگ منتقد تراز اول ولایت جائز^۱

آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری اصفهانی

بسم الله الرحمن الرحيم

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رَجُالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَةً وَمِنْهُمْ مَنْ يَشَطِرُ وَمَا بَدَأُوا تَبَدِيلًا^۲

آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری یکی از استوانه‌های اسلام رحمانی، تقوی، آزادگی و حق طلبی در ایران و منار بلند هدایت، مبارزه و امر به معروف و نهی از منکر، در اصفهان به رحمت خدا رفت. این سید جلیل‌القدر جلال اهل علم و محراب بود. محور مبارزه با استبداد ستم‌شاهی قبل از انقلاب در اصفهان و یکی از پیش‌کسوتان آزادی‌خواهی و نصیحت به ائمه مسلمین پس از انقلاب در کشور بود. طاهری از جنس منتظری و طالقانی اهل اخلاص و خدمت بی‌ریا به ملت بود. ملت ایران سوگوار یاور مظلومان، مدافع خستگی‌ناپذیر حقوق مردم، و منتقد تراز اول استبداد دینی است. مردم یکی از بزرگ‌ترین علمای ربانی و السابقوں خود را از دست داده‌اند.

اگرچه طاهری قدیمی‌ترین امام جمعهٔ کشور – که سابقهٔ اقامه نماز جمعه‌اش به قبل از انقلاب بر می‌گردد –، نمایندهٔ اول مردم اصفهان در مجلس خبرگان قانون اساسی و در سه دوره مجلس خبرگان رهبری را در کارنامه خود دارد، اما بزرگ‌ترین حسنۀ وی نامه ابوذرگونه او بر خلیفۀ پاستور در تاریخ ۱۷ تیر ۱۳۸۱ است. اگر طاهری جز همین نامه را در عمرش ننوشته بود برای عظمتش کافی بود. استعفانامه سرگشاده طاهری از امامت جمعه خطاب به ملت ایران از اسناد زرین مقاومت رهبران روحانی ملت ایران در برابر خودکامگی و استبداد دینی است. طاهری در این نامه زبان ملت مظلوم ایران است.

.۱. ۱۲ خرداد ۱۳۹۲

.۲. احزاب / ۲۳

یک. او به همه مناصب دنیوی از امامت جمعه و نمایندگی خبرگان پشت پا می‌زند تا به مردم بگویید که از رهبری جناب آقای خامنه‌ای به شدت ناراضی است و جمهوری اسلامی با سوءتدبیر رهبری از مسیرش منحرف شده است. او در سوگ جمهوریت، جامعه مدنی و آزادی مرثیه می‌سراید:

«هنگامی که از وعده‌ها و قول و قرارهای اول انقلاب یاد می‌آورم، همچون بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم... حقیر که مثل همگان سهم بسیار ناچیزی در انقلاب و تداوم آن داشته‌ام، خود را مکلف می‌دانم و از سر غیرت و درد می‌پرسم تکلیف این همه کاستی و ناراستی و قصور و فقر و فاقه [و] عصیان و نقصان و تکاثر و تفاخر و زراندوزی و مردم سوزی و تبعیض چیست؟ تا کی برای مردم تکراری سخن بگوییم و مرتب کنفرانس و جلسه و میتینگ برگزار کنیم و از قوت لایموت ملت دردمند و محتاج و مستمند، لقمه سفره‌های اشرافی و طاغوتی خود گردانیم و از جیب ملت نجیب به اطرافیان و نورچشمی‌ها حاتم بخشی کنیم...»

دو. طاهری دردمدانه می‌پرسد: «چرا به انتقادات دلسوزانه گوش نمی‌دهند؟ چرا از استعدادها و مغزها کمتر استفاده می‌کنند؟» این تصویر مطابق اصل چگونگی رهبری جناب آقای خامنه‌ای به قلم آیت‌الله طاهری است:

«لاف زدن و گزاف گفتن و تزویر نمودن و حریم خصوصی افراد را شکستن و تسویه حساب خصوصی و سیاسی نمودن و آب در شیر کردن و به سخنان کلیشه‌ای دلخوش بودن و از جمعیت‌های خیابانی سان دیدن، تاکنون نتوانسته است از حجم انبوه مشکلات و معضلات بکاهد و افسرده‌ای را با مرهمی بنوازد و یا آبی بر اضطرابی بیفشدند و جامی به تشنۀ کامی بچشاند و نانی به خسته‌جانی برساند. عدم تعهد به قانون و حضور نهادهای غیرمدنی نامسئول، باندهای مافیایی و خلع‌ید مجلس و وجود اهرم‌های مطلقه نامتناهی و مادام‌العمر نامحدود و قدرت‌های بادآورده رؤیین تن غیرپاسخ‌گو و سیاست‌گذاری‌های خارجی بعضًا ناموفق و بنیادهای مرئی و بنگاههای نامرئی غیراقتصادی و تجاری و اسکله‌های غیردولتی نامتعارف و رانت‌خواری و یغماگری و فراری دادن مغزها و بگیر و بیندها و حصر و حبس‌های نامألف و باب شدن چتگیزی و مردم‌ستیزی و قانون‌گریزی و ایزوله کردن ارباب فکر و اندیشه و اسیر کردن

منتقدان و ذبح نامطبوع مطبوعات و حبس نامشروع اصحاب نشریات و نظارت جناحی ناصواب و نامعقول استصوابی و دادگاه نامقبول روحانیت و فلچ کردن دولت و بافت نامطلوب شورای مصلحت و مردم را هیچ انگاشتن و بر شیپور قدرت دمیدن و کشور را بر بال باد گذاشت، سرانجامی نامیمون دارد که از نکبت و شیوه آن به خدای بزرگ پناه می‌برم.»

سه. نقد قدرت مطلقه غیرپاسخ‌گو جامه عمل پوشاندن به کلام ژرف رسول الله ﷺ است: «افضل الجهاد كلمة عدل عند امام جائز». اما زیباترین بخش نامه فاخر طاهری آنجاست که راز مصیبت عظمای دین‌گریزی و سرخوردگی را تحلیل می‌کند: «آنان که بر شتر چموش قدرت سوارند و در میدان سیاست دو اسبه می‌تازند و از نربان مقدسات و اعتقادات مردم بالا می‌روند و گرد آسیاب ریاست می‌چرخند و از پل دین می‌گذرند تا به دنیا برستند متأسفانه مؤید و مشوق عده‌ای چماق بهدوش و فرقه‌ای کفن‌پوش که دندان تمساح خشونت را تند و تیز می‌کنند و می‌خواهند عجزه تندخوی و عفریته زشت روی خشونت را به نکاح دین درآورند و امور مقدس را ملوث جلوه دهند یعنی رجال‌ها و فاشیست‌هایی که معجونی از جهل و جنونند و بند نافشان به مراکز ثقل قدرت متصل است و مطلق العنان و افسار گسیخته‌اند و نه ملوم معاقب قضا هستند و نه محکوم معتبر قانون. هم فقیه و هم فیلسوف و هم داروغه و هم حاکم و هم مفتی و هم قاضی هستند! فعال‌مایشاء و حاکم ما یرید! ذوب شدگانی که ماست را سیاه می‌بینند!»

چهار. نامه سرگشاده طاهری قوی‌ترین ادعانامه یکی از مجتهدان مجاهد علیه استبداد دینی سیدعلی خامنه‌ای است. طاهری که دل پرخونی از گروه‌های فشار و مأموران لباس شخصی رهبری و جریان‌هایی به نام انصار حزب الله دارد این‌گونه آن‌ها را رسوا می‌کند:

«شعبان بی‌مخ‌های وحشت و رهبت که با هتاکی و سفاکی ننگ عنیف و معیف کوی دانشگاه را آفریدند و با تهاجم حیوانی مرتع دانشگاه را چریدند و با تعریضات شنیع پرده ناموس فرهنگ و علم را دریدند و در قتل‌های زنجیره‌ای مظلومان بی‌گناه و قربانیان بی‌پناه، لعنت سرمدی خدا و نفرت ابدی خلق را خریدند. الذين اتّخذوا دینهم

لعاً و لهواً و عزتهم الحبوبة الدنيا.

همان عمله‌های استبداد و چماق‌داران قدم به مزد نامه‌ذب مجنوون باطل‌اندیش و ظالم‌کیش که چهره بین المللی نظام را ملکوک و وجهه اسلامی انقلاب را مهتوک نمودند. اولئک الذين طبع الله على قلوبهم واتبعوا اهوائهم و عجب اينکه در آن دادگاه حق سوز عدالت کش به آن بردگان مغلوك دست مریزاد نیز گفتند و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون.»

پنج. یکی از ماندگارترین بخش‌های نامه تاریخی طاهری دفاع جانانه او از آیت‌الله منتظری و نقد تیز او از حصر غیرقانونی فقیه عالی قدر است. طاهری یک‌تنه سکوت تأسیبار حوزه‌های علمیه، مراجع و علماء را شکسته می‌نویسد:

«حصر فقیهی وزین و مجاهدی نستوه و مرجعی مبارز که ثانی‌اثنین انقلاب و از اساطین نظام و اوتاد حوزه و اعظم فقه و افاحم کشور است با کدام عقل و نقل و آیه و حدیث و عرف و شرع و سیاست قابل توجیه است؟ سوابق مستحسن و مدارج علمی چه فقیه و مرجعی همسنگ حضرت آیت‌الله منتظری مدظلله است؟ معظم‌له نیمی از حوزه است و حوزه نیمی از اسلام و بر این شناخت بود که رهبر فقید و عظیم الشأن انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی قدس‌سره‌القدوسی گرما بخشیدن به نظام و حوزه را به ایشان توصیه فرمودند. فاجعه نامسیوق و نامسموع حصر ارتجاعی و غیرانسانی مجتهدی چون ایشان عاقبتی شوم و نتیجه‌های مشتمو و پایانی مذموم دارد. الملک یبقی مع الكفر و لا یبقى مع الظلم.»

پس از انتقادهای تاریخی ۱۳ رجب آیت‌الله‌العظمی منتظری در ۲۳ آبان ۱۳۷۶ و نامه‌های اعتراضی آیت‌الله آذری قمی در همان سال که به حصر هر دو متقد انجامید، نامه سرگشاده آیت‌الله طاهری مهم‌ترین و نافذترین اعتراض به ولایت جائزه‌نامه جناب آقای خامنه‌ای است.

شش. اما طاهری جان اعتراض فقیهان متقد قم را به بیانی دیگر فریاد می‌کند. او هم از مبتذل شدن مرجعیت شیعه با اعلام مرجعیت مقام رهبری دلش خون است و این‌گونه در دل می‌کند: «وا اسفا که امروز شاهد هبوط روحانیت و سقوط مرجعیت هستیم! دریغ و درد که دژ مستحکم و نفوذناپذیر مرجعیت شیعه به دست غوغائیان

معركه سياست و بازيگران صحنه رياست به سود استعمار ضربه‌اي جانکاه خورد و الى الله المشتكى». اين غوغائي معركه سياست و بازيگر صحنه رياست که باعث سقوط مرجعيت و هبوط روحانيت شد کسی جز جناب آقای خامنه‌اي نیست.

راستي استبداد ديني و خودکامگي با کشور ما چه کرد که قدیمی‌ترین امام جمعه کشور بعد از سی سال اقامه جمعه نتواند خطبه بخواند: «حقیر حدود سی سال پيش در نجف اشرف با کسب اجازه از محضر مبارک حضرت امام، رهبر كبير انقلاب به اقامه نماز جمعه در اصفهان مجاز شدم ولی با کمال تأسف در شرایط موجود از امامت جمعه کنار می‌روم «الفرار مما لا يطاق من سنن المرسلين».

طاهری حتی در دعای نامه سرگشاده‌اش بر ظلم و ستم حاکم بر کشور می‌تازد و فقدان شعور و بصیرت در اداره کشور را نشانه می‌رود: «ای خداوند قسط و آزادی و ای پروردگار عدالت و آگاهی و ای آفریدگار قلم و اندیشه، بر کویر تفتیده و مزرعه خشکیده ما بیش از اين آب شعور و باران نور بیار و رحمت واسعة خود را از اين ملت بزرگ دریغ مدار».

هفت. آيت‌الله طاهری استعفای خود را به پيشگاه ملت تقديم کرد نه به مقام رهبري. اما جناب آقای خامنه‌اي که در طول رهبریش حتى به يك نامه انتقادی پاسخ نداده دو روز بعد به نامه‌اي که از ظلم او به مردم نوشته شده پاسخ می‌دهد! البته ساعتی بعد از نگارش نامه طاهری به دستور شورای عالي امنیت ملي جرائد از انتشار متن نامه و بحث درباره آن نهی می‌شوند. به اين می‌گويند آزادی! شهروندان پاسخ رهبري مورخ ۲۰ تير ۱۳۸۱ را به نامه‌اي می‌شنوند که اصل آن از آن‌ها سانسور شده است. اين پاسخ ضعف مفرط رهبري را به نمایش می‌گذارد. آقای خامنه‌اي بهجای اينکه انتقادهای مشفقاته طاهری را بپذيرد طبق معمول با ثوري توطئه خود پاسخ می‌دهد: «مردم برخلاف تحليل تعداد انگشت‌شمار اشخاص معرض يا فريض خورده، پشتيبان نيرومند انقلاب و اسلام و امام‌اند. کسانى که بر اثر تلقين اطرافيان ناباب و نامطمئن پنداشته‌اند که نظام جمهوري اسلامي دوران ضعف و انحلال را می‌گذراند، خودشان در دوران ضعف و انحلال‌ند».

هشت. جناب آقای خامنه‌اي که استاد اشارات هشتاد ساله خود را به جرم انتقاد از

رهبری بدون حکم دادگاه صالحه پنج سال در خانه محبوس کرد این‌گونه بسی نراکت پاسخ می‌دهد: «بلای گرفتاری در مُشت اطراقیان نامطمئن موجب شد که یکی از یاران و شاگردان نزدیک امام در اوخر عمر آن یگانه زمان، مطرود ایشان واقع شود و او را از دخالت در امور سیاسی منع شرعی کنند و باز اگر آن شخص به این تصمیم و اخطار حکیمانه استاد و مراد خود عمل می‌کرد یقیناً مشکلات بعدی را برای خود و کشور به وجود نمی‌آورد». بعد این‌گونه ادامه می‌دهد: «اینجانب جفای به خودم را فراموش می‌کنم اما همه باید از امام راحل عظیم خود آموخته باشیم که جفای به ملت و تلاش برای سُست کردن بنیان نظام اسلامی قابل بخشش نیست».

نه. طاهری بعد از نگارش این نامه خانه‌نشین شد. او که بلندپایه‌ترین روحانی حامی دولت اصلاحات و حجت‌الاسلام خاتمی بود، در جنبش سبز نیز پس از آیت‌الله متظری بزرگ‌ترین حامی میرحسین موسوی و مطالبات حق‌طلبانه ملت ایران بود. آیت‌الله طاهری به صراحة مسئولان نظام را به خیانت در امانتِ رأی ملت متهم می‌کند و به شدت از استفاده ابزاری از دین و مقدسات و تطهیر خودشان در هاله‌های مقدس و بی‌عدالتی بین شورای نگهبان می‌نویسد: «بنده به عنوان یک روحانی کوچک، هم‌صدا با اکثریت مردم رأی باخته، این انتخابات را مخدوش و آن را باطل و تصدی مجدد رئیس دولت را برای دور بعد نامشروع و غاصبانه می‌دانم».

۵. مبارزات بی‌امان آیت‌الله طاهری باعث شده فضل و جایگاه رفیع علمی این فقیه اصولی به نظر نیاید. تقریرات اصول و کتاب *الطهارة فی شرح العروة الوثقی* نشان دهنده اجتهاد مطلق این عالم بی‌ادعاست. اما طاهری فراتر از طهارت ظاهری به طهارت باطنی و معنوی دست یافته بود.

یکی از افتخارات خود را سخنرانی با عنوان «حرمت شرعی ترور در اسلام^۱» به دعوت آیت‌الله طاهری و در محضر ایشان در شب قدر سال ۱۳۷۷ در مسجد اعظم حسین‌آباد اصفهان می‌دانم. همان سخنرانی که به هجله ماه حبس در اوین انجامید. درگذشت این اسوهٔ جهاد و آزادی‌خواهی را خدمت همسر، فرزندان، و بیت معزّ آن فقید سعید، حوزه‌های علمیه، مردم عزیز اصفهان و ملت ایران تسلیت می‌گوییم.

۱. بهای آزادی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۷-۱۶۹.

خدواند این عالم ربانی را غریق رحمت و رضوان خویش بنماید و به همه ما توفیق
ادامه راهش که همان «پاکسازی ایران از ولایت جائز» است ارزانی دارد. ان شاء الله.
والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

پاسخ به افسران جنگ نرم

شواهد و قرائن تقلب در انتخابات^۱ ۸۸

پرسش: انتقاد من به اظهارنظر شما راجع به انتخابات ۸۸ است. شما به صراحة حکومت را به تقلب در انتخابات متهم می‌کنید. درحالی‌که مدارکی موجود نیست که بتوان به‌طور قطع اظهارنظر کرد. به نظر بنده در این مورد می‌توان بیشتر احتیاط کرد.

پاسخ: البته احتیاط همواره حسن است. اما شواهد و قرائن من برای انتساب یاد شده در انتخابات ۸۸: اتهام: دستیازی حکومت جمهوری اسلامی ایران به مهندسی آراء، دست بردن در آراء مردم، عدم سازگاری نتیجه اعلام شده با آراء مردم، مصرف بیت‌المال توسط دولت محمود احمدی‌نژاد در امر انتخابات. متهمان: سپاه و بسیج، وزارت کشور، دفتر ریاست‌جمهوری وقت و دفتر رهبری. اسناد تقلب توسط کمیته صیانت آراء با مسئولیت دو نماینده تام‌الاختیار آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی یعنی به ترتیب آقایان سیدعلی‌اکبر محتشمی‌پور و مرتضی‌الویری گردآوری و طی چند اعلامیه و مصاحبه اعلام شد. دفتر کمیته یاد شده توسط مأموران حکومتی پلمب و اسناد و کامپیوترهای آن ضبط شد و اعضای آن دستگیر و دو سرپرست آن ممنوع‌المصاحبه و سخنرانی و قلم شدند! اگر فضای آزادی فراهم شود شخص آقایان میرحسین موسوی و کروبی و نیز زندانیانی از قبیل سیدمصطفی تاجزاده و نیز مطلعانی مانند الویری و محتشمی‌پور اسناد لازم را ارائه خواهند کرد. زندانی کردن بسیاری از فعالان سیاسی قبل از پایان انتخابات و خطبه نماز جمعه رهبری مبنی بر تأیید انتخابات قبل از تأیید رسمی آن از سوی شورای نگهبان، سخنان مقامات سپاه و بسیج و دولت، عدم اجازه حضور به نمایندگان میرحسین در بیش از نیمی از صندوق‌های رأی، قطع تلفن‌های همراه در نیمة دوم روز انتخابات، دستور اکید رهبری به سپاه و بسیج در

۱. ۵ مهر ۱۳۹۲. نمونه‌هایی از پاسخ به پرسش‌های برخی طرفداران نظام یا افسران جنگ نرم در وبسایت نویسنده.

انتخابات اخیر به عدم دخالت، بعد از افتضاح ۸۸ از جمله قرائن این اتهام است. من از مرداد ۸۷ (ده ماه قبل از انتخابات) در ایران نبوده‌ام. اما با اعتماد به افرادی از قبیل میرحسین موسوی و مهدی کروبی که ایشان را موثق می‌دانم و بر اساس قرائن و شواهد یاد شده مدعی تقلب هستم، و تا زمانی که ایشان بر ادعای خود استقامت می‌کنند من نیز از این ادعا شرعاً و اخلاقاً و قانوناً حمایت می‌کنم.

راه‌پیمایی حکومتی ۹ دی ۱۳۸۸^۱

پرسش: اگر برنامه‌ریزی و تبلیغ از جانب حکومت برای برپایی یک راه‌پیمایی و تظاهرات عنوان حکومتی بودن به آن بدهد پس به همین ملاک باید قائل شوید که آمدن مردم در راه‌پیمایی خرداد و تیر ۸۸ هم آمریکایی، اسرائیلی و انگلیسی بوده چون که همه ما دیدیم که شبکه‌های ماهواره‌ای وابسته به این کشورها به شدت روی آن تبلیغ و تشویق داشتند و طرفدارانشان هم در داخل برنامه‌ریزی و تدارکات داشتند و آقای او باما هم به شدت برایشان غصه می‌خورد و علنًا اعلام کرد... . وانگهی اگر هم با تعریفی که از راه‌پیمایی حکومتی دارید کنار بیاییم باز هم خیلی مهم هست که بعد از سی سال از گذر انقلاب مردم با تبلیغات حکومتی تا این حد گسترده (که شما فقط فیلم قسمتی از آنرا دیده‌اید) به خیابان‌ها بیایند (مثل سیل، و خیلی بیشتر از خرداد و تیر و خیلی فراتر از تهران)... وانگهی... مهم نیست حکومتی یا آمریکایی... مهم این است که چه بخواهیم یا نه بعد از راه‌پیمایی ۹ دی تقریباً تجمع‌های خرداد و تیر بی‌اثر شد و در کام ۹ دی فرو رفت (دلیش همان بود که گفتم... ۹ دی خیلی سراسری تر و پر جمعیت‌تر بود...) به‌حال در هر دو مورد گروه‌های مردمی به تبلیغ حکومت یا آمریکا یا احساس مذهبی یا... آمدند و مهم این است که همه‌شان مردم ایران بودند و کم هم نبودند.

پاسخ: آیا اطمینان دارید که چند میلیون تظاهرکننده خرداد و تیر ۸۸ به دعوت دولت‌های اسرائیل و انگلیس و آمریکا به خیابان آمدند؟ این دولت‌ها که سی‌وچهار سال است مردم ایران را به تظاهرات و شورش دعوت کرده‌اند چرا قبل دعوت آن‌ها

نگرفت؟! اطمینان داشته باشد که اکثر قریب به اتفاق هموطنان شما کشورشان را مثل شما دوست دارند و راضی به از دست دادن استقلال ایران نیستند و از هیچ کشور خارجی از جمله این سه کشور هم دل خوشی ندارند. با ملاک شما و جمهوری اسلامی تظاهرات ۹ دی ۱۳۸۸ باید روسی و چینی باشد! چون این دو دولت از مواضع حکومت ایران و تصمیماتش حمایت می‌کنند! می‌بینید لوازم منطق ناصحیحتان تا کجا می‌رود. در تظاهرات سال ۱۳۵۷ هم دولت‌های فرانسه و انگلستان از انقلابیون حمایت می‌کردند، رسانه‌های بی‌بی‌سی و فرانسه هم بی‌دریغ از انقلاب حمایت می‌کردند. آیا انقلاب ۵۷ با همین منطق، انگلیسی یا فرانسوی است؟ رهبر انقلاب هم در آن زمان مقیم فرانسه بود آیا این دلیل فرانسوی بودن انقلاب است؟ دولت آمریکا هم در اوآخر پائیز و زمستان سال ۵۷ با معتمدان رهبر انقلاب مذاکره کرد (مشخصاً شهید دکتر بهشتی) و بعد از اطمینان آمریکا از سوی انقلابیون دست از حمایت شاه برداشت. آیا انقلاب ۵۷ آمریکایی است؟ منطق جمهوری اسلامی و سلطنت‌طلب‌ها در این مورد یکسان است. امیدوارم شما به اشتباه بودن چنین منطق ضعیفی توجه کنید. در نهضت مشروطه، انگلستان از مشروطه‌خواهان حمایت می‌کرد. رهبران مذهبی مشروطه‌خواهان هم آخوند خراسانی، ملا عبدالله مازندرانی، محمدحسین نجل میرزا خلیل تهرانی، میرزای نائینی در نجف اشرف و سیدعبدالله بهبهانی و سیدمحمد طباطبایی در تهران بودند. آیا جرأت می‌کنید با همین منطق بی‌پایه مفاخر فقه شیعه را انگلیسی بخوانید؟ محمدرضا پهلوی، شاه مخلوع هم همواره تظاهرکنندگان را مزدوران خارجی و عاملان استعمار سرخ و سیاه و مشخصاً تحت تأثیر شیطنت‌های بی‌بی‌سی اعلام می‌کرد. راستی منطق جمهوری اسلامی چه فرقی با منطق شاهنشاهی دارد؟ قدرت‌ها همواره متقدان و مخالفان خود را مزدور خارجی می‌خوانند. شاه اشتباه کرد، آقای خامنه‌ای هم اشتباه می‌کند. میرحسین موسوی هشت سال نخست وزیر معتمد آیت‌الله خمینی بوده است. من از نزدیک، هم موسوی و هم کروبی را می‌شناسم. به استقلال‌طلبی آن‌ها از اکثر قریب به اتفاق دولتمردان فعلی جمهوری اسلامی بیشتر اطمینان دارم. بسیاری از مردم ایران در این باور با من شریک هستند. اگر جمهوری اسلامی و شما مدعی برخورداری از رأی اکثریت هستید مشکلی نیست، ملاک صندوق رأی است نه کف خیابان که زبان

ادعا دراز باشد. خوب است جناب آقای خامنه‌ای روی باسکول بیايد و در يك انتخابات واقعاً آزاد بدون نظارت استصوابي منصب خودش آقای جتسي و بدون دخالت بسيج و سپاه شركت كند تا بر همگان مشخص شود طرفداران ايشان و سياست‌های غيرمدبرانه اين چند دهه از چه مقدار پشتوانه مردمی برخوردار است. اگر با تظاهرات حکومتی ۹ دی کار فتنه (به تعبيير عمله استبداد ديني) به پيان رسيده بود چهار سال بعد از آن «نظام مقدس» از ترس، اين همه خرج مقابله با آن نمي‌كردا و موسوي و كروبي و رهنورد را بيش از سه سال برخلاف شرع و قانون در خانه‌هايشان زنداني نمي‌كرد. از مرده که نمي‌ترستند. برای مرده هم دائم المعارض ۹ جلدی با پول بيت‌المال منتشر نمي‌كنند! اقلیتی از ايرانيان حامي جمهوري اسلامی هستند و با زور بر اکثریت حکومت می‌كنند. اکثریت مردم ايران با استبداد دینی مخالفند و مدافع استقلال و آزادی و عدالت و اسلام رحمانی هستند. مخالفان استبداد دینی اسرائيلی و انگلیسي و آمريکايی نيسنند آن‌چنان‌که دولتمردان جمهوري اسلامی هم روسی و چينی نيسنند. از زاوية دیگر، «راه‌پيمایي حکومتی» به گونه‌ای راه‌پيمایي گفته می‌شود که حکومت‌های غيرموکراتيك که فاقد پشتوانه کافي مردمی هستند برای مقابله با بحران مشروعیت خود راه می‌اندازنند. شركت در اين گونه راه‌پيمایي‌ها نه تنها هیچ خطري برای راه‌پيمایان ندارد بلکه به طرق مختلف به دريافت پاداش يا امتياز هم می‌انجامد. به راه‌پيمایي که به دعوت دولت خارجي انجام می‌شود راه‌پيمایي حکومتی گفته نمي‌شود. اصطلاحات در علوم سياسی تعريف خاص دارند و صرفاً به معنای لغوی مطلق استعمال نمي‌شوند. «راه‌پيمایي ۹ دی ۸۸» مطابق موازين علوم سياسی يك راه‌پيمایي حکومتی تمام‌عيار بوده است، دقیقاً مشابه راه‌پيمایي‌های حکومتی دوران محمدرضاشاه معدوم در ايران قبل از انقلاب، صدام در عراق، مبارک در مصر، بن‌علی در تونس، قذافي در ليبي، حافظ اسد و بشار اسد در سوريا و قس‌على‌هذا. «راه‌پيمایي‌های ۱۳۸۸ معتبرضان به حکومت ايران» در عرف علوم سياسی راه‌پيمایي حکومتی نبوده‌اند، زيرا اولاً به دعوت حکومت ايران انجام نشده، بلکه به طور خودجوش در اعتراض به نقض قانون از سوی حکومت ايران صورت گرفته، ثانياً انگيزه اکثر قریب به اتفاق راه‌پيمایان امری ملي و دینی بوده و آن‌ها به دعوت هیچ دولت خارجي به خیابان نیامده‌اند. دول خارجي بيش از سه دهه است مردم

را دعوت به قیام علیه جمهوری اسلامی کرده و می‌کنند و مردم بدون اعتنا به آن‌ها راه خود را می‌روند. توجه داشته باشید اینجانب همانند میرحسین موسوی و مهدی کروبی و میلیون‌ها ایرانی دیگر با اتکا به ایمان دینی و عرق ملی با استبداد دینی مخالفیم. اگر قلب سليم و وجدان منصفی باشد این توضیحات کافی است، و گرنه عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری.

والسلام على من اتبع الهدى

ادله نافرمانی مدنی پس از انتخابات ۸۸

پرسش‌ها: چرا آقایان موسوی و کروبی طریق قانونی اعتراض به نتایج انتخابات را ظاهراً و انهادند و به نافرمانی مدنی روی آوردن؟ بازشماری آرا که انجام شد تقریباً همان نتیجه به دست آمد، پس ادعای تقلب چیست؟ چرا آقای موسوی قبل از انتخابات خود را پیروز اعلام کرد؟ این کار ایشان به نظر نادرست می‌آید. چرا با وجود سوءاستفاده‌هایی که از حرکتشان در سال ۸۸ و ۸۹ از داخل و خارج شد آن‌ها اقدام و سخن مبسوطی در این باره نکردند به جز معدودی محکوم کردن مثل حادثه عاشورای ۸۸ در بیانیه آقای موسوی پس از آن، یا دیگر موارد... تقلب ظاهری (تعزفه آرا) و باطنی (خلاف‌های دولت قبل) در انتخابات ۸۸ قطعاً اتفاق افتاد، اما چگونه معترضان یقین داشتند این تقلب آن‌قدر وسیع است که نفر اول و دوم را عوض می‌کند؟ چه طور بدون هیچ مدرکی در روز بعد از انتخابات نافرمانی کردند؟

پاسخ: آقایان مهندس میرحسین موسوی و حجت‌الاسلام مهدی کروبی ستادی به نام صیانت از آراء مردم به سرپرستی نمایندگان تام‌الاختیار خود به ترتیب حجت‌الاسلام سید علی‌اکبر محتممی‌پور و مهندس مرتضی‌الویری تشکیل دادند و طی چند مصاحبه و بیانیه شواهد و استناد خود مبنی بر مهندسی و تقلب در انتخابات ۸۸ را ارائه کردند. اکنون نیز دیر نشده است، می‌توان آن‌ها را به دادگاه صالحه فراخواند و به ادله و مستندات آن‌ها گوش فرا داد. بازشماری آراء توسط «متهمان به تقلب» صورت گرفت و

به همان اندازه قابل اعتماد است که نتیجه خود انتخابات! وقتی رهبر کشور قبل از پایان مهلت قانونی تأیید انتخابات توسط شورای نگهبان در خطبه‌های نماز جمعه نتیجه انتخابات را برخلاف قانون تأیید می‌فرماید، از منصوبان وی در شورای نگهبان و قوه قضائیه چه انتظاری در رعایت قانون می‌رود؟ همچنان‌که اعلم فقیهان قم مرحوم آیت‌الله منتظری در تیر ۱۳۸۸ نوشت: مردم در امانت‌داری وکلای خود در اداره کشور تردید کرده‌اند. وظیفه شرعی زمامداران این است که صلاحیت و امانت‌داری خود را اثبات کنند تا امکان شرعی ادامه خدمت به مردم را داشته باشند. این وظیفه هیئت حاکمه است که اسنادی دال بر امانت‌داری و صحّت انتخابات خود اقامه کند نه برعکس! نافرمانی مدنی مسالمت‌آمیز حق شرعی، اخلاقی و قانونی هر انسانی در مقابل تجاوز به حریم قانونی در جامعه است. متأسفانه در دوران حضرت آقای خامنه‌ای کلیه نهادهای به‌ظاهر قانونی از قبیل شورای نگهبان، مجلس خبرگان، قوه قضائیه و مجلس شورای اسلامی به نیروهای تحت امر رهبری تبدیل شده‌اند. ایشان برای تحت امر کردن نهاد ریاست‌جمهوری نیز اقدام فرمودند و نتیجه‌اش اعتراض خودجوش و مدنی خرداد و تیر ۱۳۸۸ بود. اطلاعاتی که از ناظران سر صندوق به میرحسین موسوی رسید و خبر موثق وی که به جای نتیجه واقعی فرد موردنظر رهبری را می‌خواهند از صندوق درآورند باعث شد که او پیشگیری کند، علی لاریجانی هم به وی تبریک گفت هرچند الان بنا بر مصلحت نظام آنرا تکذیب می‌کند! بیانیه‌های موسوی و کروبی و نیز مقالات من و دیگران پر است از تصریح به اهداف جنبش ضداستبدادی و عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه و مرزبندی با جریان‌های مخالف استقلال و تمامیت ارضی ایران، مراجعه فرماید. اکبر هاشمی رفسنجانی و مهدی کروبی به تقلب در انتخابات ۸۴ دور اول و دوم اعتراض کردند و به جایی نرسید. در انتخابات ۸۸ که با فرمان رهبری به بسیج و سپاه به رأی دادن به محمود احمدی نژاد همراه بود مصلحت نظام - که اوجب واجبات است - بدون ریاست‌جمهوری احمدی نژاد محقق نمی‌شد، وقتی مصلحت نظام می‌تواند نماز و روزه را موقتاً تعطیل کند واضح است که برای مصلحت ارجح که همانا کوییدن مشت محکم به دهان استکبار جهانی و ملحقات آن است نفر دوم را به عنوان پیروز انتخابات اعلام کردند. از جمله مهم‌ترین شواهد، دستگیری نزدیک ۲۰۰ نفر از فعالان

پاسخ به افسران جنگ نرم ۱۹۱

سیاسی قبل از راهپیمایی خودجوش مردم است. سه سال است به شیوهٔ قجری، به دستور شخصی مقام معظم رهبری به منصوبانش در شورای عالی امنیت ملی، برخلاف قانون و شرع و بدون برگزاری دادگاه، موسوی و کروبی و رهنورد در حصر هستند. دادگاه را برگزار کنید تا مدارک تقلب نظام مقدس در انتخابات ۸۸ برای بار چندم ارائه شود. مهم‌ترین مطالبه انقلاب ۵۷ سرنگونی استبداد مطلقهٔ فردی بود. انقلاب جز استقلال، در همهٔ اهدافش از جمله آزادی، عدالت، اسلام رحمانی و دموکراسی متأسفانه شکست خورده است و همچنان کشور بر مدار ارادهٔ صیغهٔ اول شخص مفرد اداره می‌شود.

اعتراض به ضرب و جرح زندانیان سیاسی^۱

آنَّا لَهُ وَ آنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

مطابق اخبار رسیده از منابع موثق «صبح امروز پنجشنبه ۲۸ فروردین ۱۳۹۳ بند ۳۵۰ زندان اوین توسط مأموران اطلاعات سپاه، وزارت اطلاعات و سربازان گارد سازمان زندان‌ها مورد بی‌سابقه‌ترین برخورد و خشونت علیه زندانیان سیاسی طی دو دهه گذشته بوده است. بیش از ۳۰ تن از این زندانیان مضروب و مجروح شدند، حداقل چهار تن از زندانیان سیاسی به دلیل خونریزی و شکستگی به بیمارستان خارج از زندان منتقل شده‌اند، و ۳۲ نفر پس از ضرب و جرح به انفرادی منتقل شده‌اند. این قساوت و وحشیگری با آمریت و حضور مسئولان کل حفاظت زندان‌های تهران و حفاظت زندان اوین صورت گرفته است.»

فاجعه پیش آمده معلول چند عامل است: جمهوری اسلامی تاکنون جرم سیاسی را به رسمیت نشناخته است. اگرچه مطابق اصل ۱۶۸ «رسیدگی به جرایم سیاسی و مطبوعاتی علی این است و با حضور هیئت‌منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد. نحوه انتخاب، شرایط، اختیارات هیئت‌منصفه و تعریف جرم سیاسی را قانون بر اساس موازین اسلامی معین می‌کند.» اما تاکنون این اصل قانون اساسی عملی نشده است. به دلیل تعیل نابخشودنی نظام در اجرای این اصل قانون اساسی متهمان و محکومان جرائم سیاسی در زمرة جرائم با حساسیت عمومی نظیر جاسوسی و اقدام علیه امنیت کشور طبقه‌بندی می‌شوند. (ازجمله در ماده ۷ آیین‌نامه تفکیک و طبقه‌بندی زندانیان مصوب ۱۳۸۵/۹/۹ ریاست قوه قضائیه) زندانیان سیاسی قبل از انقلاب بندی جدا داشتند و از زندانیان جرائم عمومی مجزاً بودند. اما پس از انقلاب نظام جمهوری اسلامی متقدان و مخالفان مسالمت‌جو را از اعضای گروه‌های مسلح براندازی و جاسوسان دول خارجی تفکیک نکرد. در ادبیات مسئولان عالی‌رتبه نظام و مقامات قضائی- امنیتی و اطلاعاتی

اعتراض به ضرب و جرح زندانیان سیاسی ۱۹۳

این خلط خطرناک موج می‌زند. رسانه‌های صوتی، تصویری، کاغذی و الکترونیکی نظام نیز دائماً در این مغالطه خطرناک می‌دمند. اعتراض مسالمت‌آمیز پس از انتخابات ریاست‌جمهوری خرداد ۱۳۸۸ حق قانونی ملت ایران بوده است. متهمان و محکومان راه‌پیمایی‌ها و تظاهرات مرتبط از مشخص‌ترین مصادیق اتهامات سیاسی است. این گونه متهمان در دادگاه‌های خلاف موازین قانون اساسی به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شده‌اند.

در طول تحمل زندان نیز زندانیان سیاسی و عقیدتی را با محکومان جاسوسی و اعضای تشکیلات مسلح براندازی هم‌بند کرده‌اند. این هم‌بندی از مصادیق شکنجه است. نحوه بازرسی مأموران زندان و مواجهه ایشان با زندانی را می‌توان از نحوه برخورد نیروی انتظامی، بسیج و مأموران غیرمحترم لباس شخصی در تظاهرات بعد از خرداد ۱۳۸۸ دریافت. وقتی در خیابان و در ملاء عام آن‌گونه قساوت‌بار رفتار کردند، داخل زندان چه می‌کنند؟! ضرب و شتم و جرح زندانی خلاف قانون، اخلاق، شرع و موازین حقوق بشر است. بی‌احترامی به زندانی و نقض کرامت او توسط مأموران با هیچ میزانی قابل دفاع نیست. نهایت ناجوانمردی است که زندانی بی‌دفاع را در داخل سلول به بهانه سرود خواندن مضروب و مجرح کنند.

من بسیاری از زندانیان سیاسی که امروز مورد ضرب و جرح قرار گرفته به سلول انفرادی منتقل شده‌اند را از نزدیک می‌شناسم و به مسالمت‌جویی، آزادگی و وطن‌خواهی آن‌ها شهادت می‌دهم. از وضعیت پیش آمده برای این شخصیت‌های زبدۀ سیاسی و اجتماعی بسیار نگرانم. مطابق اصل ۱۵۶ قانون اساسی، قوه قضائیه می‌باید قوه مستقل و پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقیق بخشیدن به عدالت، احیای حقوق عامه و گسترش آزادی‌های مشروع باشد. فعلاً قوه قضائیه جمهوری اسلامی صفات فوق را نه تنها واجد نیست، بلکه متنصف به ضد آن‌هاست. نه از قدرت سیاسی مستقل است، نه به موازین حقوقی و قانونی پایبند است، نه برای عدالت و حقوق عامه و آزادی‌های مشروع تره خرد می‌کند. در قوه قضائیه کسی را نمی‌شناسم تا گوش شنایی برای تظلم داشته باشد. این قوه بازوی قضائی دفتر مقام رهبری است. در سوابق و لواحق ایشان هم قرینه‌ای نمی‌یابم که نامه‌نگاری با ایشان مفید فایده‌ای باشد.

اگر موازین قانونی در انتخابات مجلس رعایت شده بود، علی القاعده کمیسیون اصل نود جای مناسی برای تظلم بود، اما اکثریت قریب به اتفاق نمایندگان مجلس فعلی و کیل حکومت‌اند نه نماینده مردم. تظلم به ایشان هم راه به جایی نمی‌برد. اگرچه ریاست محترم جمهور مطابق سوگندی که خورده موظف است از «آزادی و حرمت اشخاص و حقوقی که قانون اساسی برای ملت شناخته است حمایت کند» اما قوه قضائیه خارج از محدوده اقتدار ریاست جمهور و زیر نظر مستقیم رهبری است و در حال حاضر همین که اجازه دهنده رئیس جمهور و ظایف قوه مجریه را انجام دهد باید شاکر بود!

لذا ترجیح می‌دهم به وظیفه انسانی، اخلاقی، دینی و قانونی خود عمل کرده در اعتراض به ضرب و جرح و خشونت زندانیان جمهوری اسلامی به زندانیان سرفراز جنبش سبز به افکار عمومی تظلم کنم، و اگر در مقامات جمهوری اسلامی گوش شنوایی یافت شد و حقوق زندانیان را رعایت کردند چه بهتر. و اگر خدای ناکرده تجاوز و ظلم مضاعف به زندانیان سیاسی ادامه یافت شکایت به مجتمع بین‌المللی قدم بعدی خواهد بود.

در یک کلمه جان، امنیت و کرامت زندانیان سیاسی جنبش سبز در خطر است. امیدوارم مقامات جمهوری اسلامی اعمّ از قضائی و امنیتی و اجرائی در اسرع وقت برای بازگرداندن این فرهیختگان به وضعیت عادی اقدام کنند. واضح است که شیوه مواجهه جمهوری اسلامی با متقدان مسالمت‌جوی خود هیچ تناسبی با موازین نبوی و علوی ندارد، بلکه یادآور روش بنی‌امیه و آل مروان با مخالفان خود است.

بخش سوم
نامه‌ها

نامه به آیت‌الله منتظری

موازین عدم مشروعیت حکومت و علائم ولایت جائز

بسم الله الرحمن الرحيم

محضر مبارک فقیه متّالله، علامه مجاهد، شیخنا الاستاد، آیت‌الله‌العظمی منتظری
(دام ظله)

سلام عليکم

میلاد مسعود مولای متّیان، امام مظلومان، أسوة عدالت‌جویان و سرور آزادی‌خواهان
علی بن ابی طالب (علیه‌آلاف التّحییة والسلام) را به آن عالم ربانی تبریک و تهنیت عرض
می‌کنم.

این عید سعید را در شرایطی برگزار می‌کنیم که دهها پیرو آن امام همام در اعتراض
مسالمت‌آمیز به حق کشی‌های حکومت ایران، شهید و صدها نفر مجروح و هزاران نفر
با زدشت و زندانی شده‌اند. تأسیفبار آنکه این همه تجاوز به حقوق مشروع مردم به نام
اسلام و تشییع صورت گرفته است. سوگوارانه از نام سبز علی علیه‌الله‌السلام خرج می‌کنند و به راه
سیاه معاویه می‌روند.

از محضر شما آموخته‌ام که اشاعه معارف قرآنی، تعالیم نبوی و احکام اهل‌بیت علیه‌الله‌السلام
بهترین راهکار مبارزه با ظلم و جور در هر شرایطی است. اینک به مقتضای حال و
برای روش نگاه داشتن کورسوسی «امید» در دل‌های پاک نسل جوانی که از متولیان
رسمی به نام اسلام قساوت دیده، به نام تشییع خرافات شنیده، و روح و روانشان از این
همه دروغ و ریا و خیانت در امانت زخمی و خسته است، به در خانه‌ای آمده است که
خانه‌ای امید ملت مظلوم ایران است و یاد مجاهدت‌ها و دفاع جانانه شما از حقوق به
تاراج رفته ملت – به‌ویژه در ۱۳ ربیع سال ۱۳۷۶ و بیش از پنج سال حبس خانگی
متعاقب آن – هرگز از حافظه تاریخی اش محو نمی‌شود.

بر این شاگرد کوچک خود منت بگذارید و با پاسخ به این پرسش‌های شرعی در
این ظلمتکده روزنی به نور بگشایید. این پرسش‌ها، پرسش‌های مردم رشید و مظلوم

ایران از پیشوایان دینیشان است.

از اینکه با صرف وقت گرانبهای خود - علاوه بر اینکه به شکوفایی فقه «عدالت محور» اهل بیت علیهم السلام یاری کرده، از سقوط آن در ورطه فقه اشعری «امنیت محور» توجیه گر ظلم ممانعت می‌کنید - برای مؤمنان تشنۀ حق در این شرایط خطیر ارائه طریق می‌فرمایید، صمیمانه سپاسگزارم. امیدوارم این شاگرد کوچکتان را در این کنج غربت از دعای خیر فراموش نفرمایید.

عزت عالی مستدام باد

۱۳۸۸ تیر ۱۴

محسن کدیور

بسم الله الرحمن الرحيم

وسيّلهم الذين ظلموا إِيَّاكَ منقلب ينقلبون

جناب مستطاب حجت الاسلام والمسلمین آقای دکتر محسن کدیور (دامت برکاته) پس از سلام و تحیت و تبریک متقابل. پاسخ تفصیلی سوالات جنابعالی فرصت بیشتری می‌طلبد، ولی اجمالاً به پاسخ‌هایی اشاره می‌شود:

معزولیت خودبه‌خود بدون نیاز به عزل

سوال ۱- تصدی مناصبی که بر اساس قانون لازم الرعایة - شرط ضمن عقد خدمت کلیه متصدیان خدمات عمومی - مشروط به شرایطی الزامی از قبیل عدالت، امانت‌داری، تدبیر و برخورداری از رأی اکثریت مردم است، پس از سقوط شرایط و احراز مکرر صفات متضاد به نحو شیاع و در حد اطمینان قریب به یقین، چه حکمی دارد؟

ج ۱- از بین رفتن هر یک از شرایط مذکور در سوال که شرعاً و عقلاً در صحّت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی امور عامّه جامعه دخیل است خودبه‌خود و بدون حاجت به عزل، موجب سقوط قهری ولایت و تصدی امر اجتماعی و عدم نفوذ احکام صادره از سوی آن متوّلی و متصدی می‌گردد، و اما شرایطی غیر از آن شرایط که شرعاً

و عقلاً در صحت و مشروعیت اصل تولیت و تصدی آن امور معتبر نیست ولی طرفین یعنی متولی و متصلی و مردمی که او متولی و متصلی کار آن‌ها گردیده بر آن می‌شاق بسته و تعهد نموده‌اند، تخلف از این‌گونه شرایط موجب خیار تخلف شرط شده و مردم می‌توانند متصلی و متولی را به واسطه تخلف از شرط از منصبش عزل نمایند. ولی سقوط عدالت، امانت‌داری یا برخورداری از رأی اکثريت و تأييد مستمر از ناحيه آنان که از شروط مشروعیت تولیت و زمامداری است موجب می‌شود که پس از سقوط آن‌ها، اصولی مانند حمل بر صحت و اصالت برائت درباره کارهای متصلی در امور جامعه که قادر شرط گردیده جاری نشود، بلکه وی باید برای اثبات عدم تخلف از شرع و قانون و احراق حقوق مردم و بقاء بیعت اکثريت مردم با او، بینهای معتبر و دلیلی معقول برای مردم بیاورد و آنان را راضی کند. و در موارد اختلاف در پیشگاه داوری آزاد، عادل و بی‌طرف و کاملاً مستقل از حاكمیت ادعای خود را به اثبات رساند. و داوری هر نهادی که زیر نفوذ یا وابسته به او باشد شرعاً و عقلاً حجت نمی‌باشد.

وظیفه شرعی مردم

سوال ۲- وظیفه شرعی مردم در قبال چنین متصلیانی- که علی‌رغم امر به معروف و نهی از منکر مکرر ناصحان و مشفقات بر اعمال خلاف شرع خود اصرار دارند- چیست؟

ج ۲- همان‌گونه که گفته شد متصلیانی که شرعاً و عقلاً تولیت و تصدی امر اجتماعی را از دست داده‌اند، خود به‌خود از مقام خود معزولند و تصدی آنان هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد؛ و چنانچه به زور یا فریب و تقلب بر آن منصب بمانند، مردم باید عدم مشروعیت و مقبولیت آن‌ها را در نزد خود و برکناری آنان از آن منصب را با رعایت مراتب امر به معروف و نهی از منکر و حفظ ترتیب «الاسهل فالاسهل والانفع فالانفع» و انتخاب مفیدترین و کم هزینه‌ترین راه ممکن ابراز داشته و بخواهند. بدیهی است که این وظیفه‌ای همگانی می‌باشد که هر کس را اعمّ از خواص و عوام جامعه به اندازه آگاهی و توانایی که دارد فرا می‌خواند و کسی نمی‌تواند به بهانه‌ای از عمل به آن شانه خالی کند، و خواص جامعه که از همه به شرع و قانون آگاهتر و تواناترند و از نفوذ کلمه و اعتبار بیشتری برخوردارند مسئولیتی خطیرتر دارند و باید با اتحاد و

همفکری و ایجاد احزاب و تشکیلات و تجمعات خصوصی و عمومی به دیگران اطلاع‌رسانی کرده و راه چاره را به آن‌ها بنمایانند.

مولانا امیر المؤمنین علیہ السلام در وصیت آخرشان فرمودند: «لا تترکوا الامر بالمعروف و النهى عن المنکر فیوْلی علیکم شرارکم ثم تدعون فلا یستجاب لكم»^۱. حاکمیت و تسلط اشرار اشرار نتیجه طبیعی ترک امر به معروف و نهی از منکر است، زیرا آنان از فرصت‌ها سوءاستفاده می‌کنند.

اسباب زوال ملکه عدالت

سوال ۳- آیا ارتکاب معاصی کبیره ذیل و اصرار بر آن‌ها به سلب «ملکه عدالت» و تحقیق «ملکه جور» منجر می‌شود یا خیر؟

الف- آمریت و تسبیب در قتل نفوس محترمه

ب- آمریت و تسبیب اقوی از مباشرت در ارعاب و اخافه مسلحانه و ضرب و جرح مردم بی‌گناه در شوارع

ج- ممانعت قهرآمیز از اقامه فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین از طریق انسداد کلیه مجاری عقلانی و مشروع اعتراض مسالمت‌آمیز.

د- سلب آزادی و حبس آمران بالمعروف و ناهیان عن المنکر و ناصحان، و اعمال فشار برای گرفتن اقرار بر امور خلاف‌واقع از آن‌ها.

ه- ممانعت از اطلاع‌رسانی و سانسور اخبار که مقدمه واجب انجام فریضه امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین است.

و- افترا به معتبرسان خواهان اجرای عدالت مبنی بر اینکه «هر که با متصدیان امور مخالف است مزدور اجنبی و جاسوس خارجی است».

ز- کذب و شهادت دروغ و گزارش‌های خلاف‌واقع در امور مرتبط با حق‌الناس.

ح- خیانت در امانت ملی.

ط- استبداد به رأی و بی‌اعتنایی به نصیحت ناصحان و تذکر عالمان.

ی- ممانعت از تصرف مالکان شرعی در ملک مشاع سرنوشت ملی.

ک- وهن اسلام و شین مذهب از طریق ارائه چهره‌ای بسیار خشن، غیرمعقول،

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

متجاوز، خرافی و استبدادی از اسلام و تشیع در جهان.

ج ۳- ارتکاب همه معا�ی نامبرده یا اصرار بر برخی از آن‌ها از بارزترین و گویاترین شواهد فقدان ملکه عدالت و از مصادیق آشکار ظلم و بسی عدالتی است. به راستی اگر این‌گونه معا�ی موجب فسق و خروج آشکار از عدالت در نگاه عموم نباشد، پس چه معصیتی است که انجام آن گواه ستم و بسی عدالتی در انتظار همگان است؟!

و روشن است که هرگونه معصیتی به‌ویژه چنان معا�ی نامبرده در صورتی که در قالب دین، عدالت و قانون انجام گیرد مفسده‌ای افزون دارد و بیشتر موجب خروج از عدالت شده و دارای مجازات دنیوی و اخروی شدیدتری خواهد بود؛ زیرا این‌گونه ارتکاب معصیت علاوه‌بر مفسده، خود معصیت مفسدۀ فربیکاری و مفسدۀ تخریب چهرۀ دین، عدالت و قانون را نیز در بر دارد.

و در مواردی که کارهایی به نظر متصدیان حاکمیت، عدلانه و مشروع و به نظر عده زیادی از مردم، نامشروع و مصدق فسق و ظلم و تضییع حقوق می‌باشد، باید نظر و قضاوت داوران عادل و بی‌طرف و مرضی‌الطرفین ملاک قرار گیرد.

حفظ نظام

سوال ۴- آیا تمسک به جملاتی از قبیل «حفظ نظام از اوجب واجبات است» مجوز تجاوز به حقوق مشروع مردم و زیر پا نهادن بسیاری از ضوابط اخلاقی و محکمات شرعی از قبیل صداقت و امانت‌داری است؟ آیا به بهانه حفظ «مصلحت نظام» می‌توان از اجرای اصل اصیل «عدالت» - که صفت ممیز فقه سیاسی تشیع در طول تاریخ بوده است - صرف‌نظر کرد؟ اگر برخی متصدیان، مصلحت نظام را با مصلحت شخصی خود اشتباه گرفته باشند و بر تشخیص خطای خود اصرار کنند، وظیفه شرعی مؤمنان چیست؟

ج ۴- حفظ نظام به خودی خود نه موضوعیت دارد و نه وجوب آن وجوب نفسی می‌باشد؛ به‌ویژه اگر مقصود از «نظام» شخص باشد. نظامی که گفته می‌شود: «حفظ آن از اوجب واجبات است» نظامی است که طریق و مقدمه و برپا کننده عدل و اجرای فرائض شرعی و مقبولات عقلی باشد و وجوب حفظ آن هم تنها وجوب مقدمی

خواهد بود. بنابراین با توجه به این نکته، تمسّک به جمله «حفظ نظام از اوجب واجبات است» به هدف توجیه و صحّه‌گذاری بر امور متصدّیان و کارگزاران و عدالت‌نمایی کار آنان برای دیگران در حقیقت تمسّک به عام در شبههٔ مصدقیه و میان دعوا نرخ تعیین کردن و تنها به قاضی رفتن است؛ که اگر چنین تمسّکی از روی ناآگاهی باشد باید طبق مراتب امر به معروف و نهی از منکر با آن معامله نمود.

از طرف دیگر بدیهی است که با کارهای ظالمانه و خلاف اسلام نمی‌توان نظام اسلامی را حفظ یا تقویت نمود، زیرا اصل نیاز به نظام برای اجرای عدالت و حفظ حقوق، و در یک کلمه اجرای احکام اسلامی است؛ پس چگونه متصوّر است با ظلم و جور و کارهای خلاف اسلام، نظام عادلانه و اسلامی را حفظ و تقویت نمود؟ حاکمیتی که بر اساس چماق و ظلم و تجاوز به حقوق دیگران و تصرف غاصبانه و تغییر در آراء آنان و کشتن و بستن و بازداشت و شکنجه‌های قرون‌وسطی و استالیینی و ایجاد خفقان و سانسور روزنامه‌ها و اخلال در وسائل ارتباطی و زندانی کردن عقلاً و نخبگان جامعه به بهانه‌های واهی و تحمیل اعتراف به امور خلاف‌واقع به‌ویژه در زندان نزد شرع و عقل و عقولی جهان محکوم و بی‌ارزش است، و برسب اخبار معتبره واردۀ از اهل‌بیت عصمت و طهارت علیهم السلام اقرار و اعتراف در زندان یک ذره اعتبار شرعی و قانونی ندارد و نمی‌تواند ملاک حکم باشد.^۱

مردم رشید ایران نیز از حقیقت این اعترافات که نمونه‌های آن‌ها در تاریخ حکومت‌های فاشیستی و کمونیستی ثبت است کاملاً آگاه می‌باشند و می‌دانند این اعترافات و مصاحبه‌های ساختگی تلویزیونی با زور و شکنجه و تهدید در جهت پنهان نمودن ظلم‌ها و بی‌عدالتی‌ها و تحریف چهره اعترافات مسالمت‌آمیز و قانونی مردم، از فرزندان به بند کشیده آنان گرفته می‌شود.

و مسئولین مربوطه بدانند که آمر و متصدّی و مباشر گرفتن این گونه اعترافات و مصاحبه‌های دروغ گناهکار و مجرمند و شرعاً و قانوناً مستحق تعزیر خواهند بود. کشور متعلق به مردم است نه مال من و شما، و تصمیم از ناحیه آنان می‌باشد، و متصدّیان امور خدمتگزار مردم می‌باشند. مردم باید بتوانند با تجمعات آزادانه و تبلیغات

۱. *وسائل*، کتاب الاقرار، باب ۴؛ و ابواب حد السرقة، باب ۷.

کتبی و شفاهی از حقوق خویش دفاع کنند. شاه هنگامی صدای انقلاب مردم را شنید که دیگر دیر شده بود. امید است متصدیان امور نگذارند به آنجا برسد، بلکه هرچه زودتر در برابر خواسته‌های ملت خویش انعطاف پیدا کنند، جلو ضرر را از هرجا بگیریم به نفع خواهد بود.

امارات شرعی ولايت جائز

سوال ۵- امارات شرعی «ولايت جائز» چيست و علمای اعلام (اعلی‌الله کلمتهم) و نیز مکلفان در قبال بروز آن چه وظیفه‌ای دارند؟

ج ۵- جور، مخالفت عمدی با احکام شرع و موازین عقل و میثاق‌های ملی است که در قالب قانون در آمده باشد؛ و کسی که متولی امور جامعه است و بدین‌گونه مخالفت می‌ورزد جائز و ولایتش جائزه است؛ و تشخیص چنین ولایتی در درجه اول بر عهده خواص جامعه یعنی عالمان دین‌آشنا و مستقل از حاکمیت و اندیشمندان جامعه و حقوق‌دانان و آگاهان از قوانین می‌باشد که هم به احکام و موازین عقل و قوانین حاکم آشنایند و هم با قرائت و شواهد اطمینان‌آور به مخالفت عمدی با آن‌ها پی برده و می‌توانند آن را مستدل کنند. مشروط بر اینکه از هرگونه نفوذ حاکمیت و ملاحظات خطی و سیاسی آزاد و مستقل باشند.

و در درجه دوم بر عهده عموم مردم است که به اندازه آگاهی خود از آن احکام و قوانین و با مرتکرات دینی و عقلی خود و رو در رویی مستقیم با موضوعات و مشکلات دینی، فرهنگی، اقتصادی، سیاسی، مخالفت عمدی حاکمان را با شرع و قانون لمس کرده و احساس نمایند.

بالاخره به طور اجمال عدالت یا بی‌عدالتی حاکمان امری ملموس در جامعه و آثار آن نمایان است، و چهره در نقاب ندارد. و هر کس به هر مقدار آگاهی و توان در مقابل بی‌عدالتی‌ها و تضییع حقوق مردم مسئولیت دارد و باید دیگران را هم آگاه کرده و هم با در نظر گرفتن شرایط موجود و حفظ مراتب امر به معروف و نهی از منکر راهکار ارائه دهد.

چون نمی‌شود و نمی‌توان باور کرد که انسانی عدالت‌خواه باشد ولی در راه آن گامی برندارد یا هراس داشته یا خود و دیگران را با تسویل و آراستن کوتاهی خود یا تسویف

و امروز و فردا کردن و یا به بهانه نداشتن قدرت سرگرم کند. ترس از مخلوق شرک بالله العظیم است و تسویل و تسویف هم ضلال و اضلال.

سیره اولیای معصومین علیهم السلام نیز تلاش در راه عدالت اجتماعی بود؛ و اگر آن‌ها تنها به امور فردی اسلام همت و اکتفاء داشتند این همه ظلم و ستم بر آنان و به بند و حصار کشیدن و تحت مراقبت قرار دادن و در نهایت به شهادت رسانند آنان برای چه بود؟! خداوند از عالمان به خصوص عالمان دین میثاقی غلیظ گرفته که در مقابل ظلم سکوت نکنند «اخذ الله على العلماء ان لا يقاروا على كُفَّةٍ ظالمٍ و لَا سُبْحٌ مظلومٌ». ^۱ البته عمل به این میثاق همان‌گونه که ثوابی عظیم دارد هزینه‌ای سخت هم خواهد داشت. (أحسب الناس ان يتربکوا أنيقولوا آمنا و هم لا يقتنون. ولقد فتنا الذين من قبلهم فليعلم من الله الذين صدقوا ولیعلم من الكاذبين).^۲

به هوس راست نیاید به تمّنی نشود
اندر این راه بسی خون جگر باید خورد
انشاء الله موفق باشد.^۳

۱۷ رجب - ۱۴۳۰ / ۴ / ۱۳۸۸

حسینعلی منتظری

۱. *نهج البلاغه* / خطبه.^۳

۲. عنکبوت / ۲ و ۳.

۳. این پرسش و پاسخ قبل از دو کتاب زیر درج شده است: آیت‌الله‌العظمی حسینعلی منتظری نجف‌آبادی، *دیدگاه‌ها*، جلد سوم، ۱۳۸۹، ص ۴۰۳-۴۱۱؛ محسن کدیور، در *محضر فقهی آزاده* استاد آیت‌الله‌العظمی منتظری، ۱۳۹۲، ص ۱۴۰-۱۳۱.

مباحثه با دکتر حمید دباشی

نجوائی با روشن فکر جهانشهری ۱

دوست گرامی دکتر حمید دباشی در مقاله اخیر خود "جنبش سبز بازگشت فرهنگ جهانشهری ماست"^۱ از برخی آراء اینجانب انتقاد کرده است. از ایشان صمیمانه سپاسگزارم. این مقال پاسخ به وی از طریق تحلیل انتقادی برخی مدعیات ایشان است. امیدوارم این گفت و گوی دوستانه به ایضاح بیشتر فضای اندیشه بیانجامد.

از لابه لای مقاله جناب دباشی مدعیات سه گانه ای قابل استخراج است: اول: نفی هم زمان روشن فکری دینی و سکولار، دوم: روشن فکری دینی ملازم و عامل تقویت جمهوری اسلامی، و بالاخره سوم: اتهام هستی شناسی ذات النفسی و اصالت الماهوی به نگارنده در نقدم بر "الهیات شکنجه" جناب نیکفر. امیدوارم در فهم اندیشه ایشان به خطأ نرفته باشم. صورت بندی من از مدعیات این مقاله با تلخیص عبارات خود ایشان است. آقای دباشی در دیگر مقالاتش در چند ماه گذشته این نکات را با عبارات مختلف تکرار کرده است. برای فهم بیشتر برخی موارد مبهم این مقاله از مقالات پیشین وی نیز کمک گرفتم. این مقال شامل هفت نکته است.

مدعای اول معتقد

مفهوم سکولاریسم مجعلو و من درآورده است، مفهوم روشن فکری دینی از آن مجعلو تر و من درآورده تر. تصاد روش فکران دینی و سکولار تضادی کاذب، خصومتی لجو جانه و جنگی حیدری نعمتی است. تصاد روش فکران دینی و سکولار حجاب مندرسی بر فرهنگ جهانشهری ما و بن بستی در خم اول استیفادی حقوق شهروندی ماست. عناد لجو جانه بین متفکرینی که خود را دین دار (و دیگران را ضرورتاً بی دین و یا "عرفی") قلمداد می کنند و دیگرانی که خود را سکولار می دانند (بدون آنکه

۱. اردیبهشت ۱۳۸۹.

۲. جرس، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۹، این مقاله در پیوست همین کتاب درج شده است.

سر سوزنی به بحث‌های نظری عدیده دایر بر این مقوله عنایتی داشته باشند) کل ماهیت فرهنگ جهانشهری ما را بیشتر از پیش مخدوش و مهجور می‌کند.

یک. تأملاتی در روشن‌فکری‌های جهانشهری - بومی و سکولار - دینی

برای آشنائی بیشتر با اندیشه دکتر دباشی می‌باید کلیدوازه منظومه فکریش را بشناسیم. او تقسیم روشن‌فکری به دینی و سکولار را نمی‌پسندد و خود را به اندیشه‌ای به نام جهانشهری^۱ معتقد می‌داند. البته از اندیشه مقابل این دوگانه، یعنی "روشن‌فکری بومی" سخنی به میان نمی‌آورد. برای آشنائی با این دوگانه نقل اجمالی دیدگاه یکی از روشن‌فکران بومی خالی از فایده نیست: بهتر است به جای تقسیم‌بندی روشن‌فکران ایرانی به دینی و غیردینی، روشن‌فکران را به "بومی" و "جهانشهر" تقسیم کنیم. از جمله مشترکات روشن‌فکری بومی و جهانشهری اعتقاد به نانهادینه‌انگاری مذهبی (سکولاریسم عینی در سه رویکرد مختلف درباره حضور دین در حوزه خصوصی، جامعه مدنی، جامعه سیاسی) و باور به دور کردن مذهب از هژمونی سیاسی است. از جمله تفاوت‌های روشن‌فکری بومی و جهانشهری در اعتقادات شخصی این است که روشن‌فکران بومی می‌توانند از مذهبی تا لائیک باشند و الزاماً ضدمذهب یا غیرمذهبی نیستند؛ اما روشن‌فکران جهانشهر تمایل به لائیک و شکاک بودن دارند و حداقل در زندگی شخصی، غیرمذهبی هستند. در موضوع فرهنگ، روشن‌فکران بومی اعتقاد به استخراج و تصفیه و سنتزسازی دارند و اما روشن‌فکران جهانشهر معتقد به واردات فلهای فرهنگی و تغییرات بنیادین فکری هستند.^۲

بی‌آنکه بخواهم در صحّت و سقم نقل فوق و دو دوگانه سکولار - دینی و جهانشهر - بومی قضاوت کنم، نتیجه‌ای که از دو دیدگاه فوق به دست می‌آید این است که از نفی دوگانه اول (سکولار - دینی) لزوماً روشن‌فکری جهانشهری نتیجه نمی‌شود، بر فرض پذیرش دوگانه دوم (جهانشهری - بومی) چه بسا رویکرد بومی بر اندیشه جهانشهری ترجیح داده شود. در ایران معاصر روشن‌فکر بومی و روشن‌فکر دینی مصاديق مشترکی دارند. لذا حتی اگر توصیه‌های دکتر دباشی دال بر باطل بودن دوگانه سکولار - دینی را

1. Cosmopolitanism.

2. احمد صدری، بررسی جامعه‌شناسختی نقش دین در جامعه مدنی، خرداد ۱۳۸۴، با تلخیص.

بپذیریم از این رهگذر نمای برای کلاه جهانشهری دست و پا نمی‌شود.

اگرچه گرانیگاه مقاله دکتر دباشی نقد روشن‌فکری دینی است، اما وی به ایضاح مفهومی آن اقدام نکرده و تنها به ذکر نام چند نفر از آنان بسنده کرده است. عنوان "روشن‌فکری دینی" در چند سال اخیر حتی در میان دین‌داران ایرانی شمول و جامعیت سابق را ندارد. بسیاری از روشن‌فکران مسلمان از این عنوان استفاده نمی‌کنند و از اینکه با این عنوان نامیده شوند راضی نیستند. "روشن‌فکری دینی" تنها یکی از رویکردهای نوآندیشی / روشن‌فکری مسلمانان ایرانی معاصر را نمایندگی می‌کند، و آن رویکرد آقای دکتر عبدالکریم سروش و پیروانش است. آقای محمد مجتبه شبستری عنوان "روشن‌فکر دین دار" را بیشتر می‌پسندد.^۱ پیروان دکتر شریعتی خود را نوآندیش یا روشن‌فکر مذهبی می‌خوانند.^۲ آقای مصطفی ملکیان به عنوان روشن‌فکر معنوی^۳ شناخته می‌شود. اگر کسی مرا روشن‌فکر یا نوآندیش بداند، در ذیل هیچ‌کدام از رویکردهای فوق قرار نمی‌گیرم.

عنوانی که این طیف را با همه تنوّعش در مقوله اسلام‌شناسی در برابر می‌گیرد، صفت صاحباندیشه است و نه صفت اندیشه. و آن عنوان مسلمان است: "روشن‌فکر یا نوآندیش مسلمان". معنای این عنوان این است که صاحب‌فکر در زندگی شخصی خود به اسلام پایبند است، اما اینکه اندیشه‌اش با اسلام چه نسبتی دارد داستان دیگری است. و راستی وقتی بحث در تعریف خود اسلام باشد و مزهای آن، داوری به منظر گوینده باز می‌گردد. چاره‌ای نمی‌ماند جز اینکه عناوین را همان‌گونه که صاحبان آن می‌پسندند به کار ببریم.

حال وقتی دکتر دباشی روشن‌فکران دینی را نقد می‌کند، مرادش منحصر در روشن‌فکری دینی بالمعنی‌الاخص (دکتر سروش و پیروانش) نیست، منظورش – به شهادت اسماعیلی که قطار کرده، به‌ویژه به الطافش به صاحب این قلم – روشن‌فکران یا نوآندیشان مسلمان است که شامل روشن‌فکران دینی، روشن‌فکران دین دار، روشن‌فکران / نوآندیشان مذهبی، روشن‌فکران معنوی و غیرایشان می‌شود. اما حتی اگر

۱. مصاحبه با مجله شهر وند نو، مرداد ۱۳۸۵.

۲. به عنوان نمونه به نوشه‌های آقایان حسن یوسفی اشکوری و تقی رحمانی در این زمینه مراجعه شود.

۳. قائل به Spirituality

چنین باشد بسیار دشوار است که تک‌تک نقدها را متوجه تمام رویکردهای فوق بدانیم. برخی نقدها مشترک بین همه آن‌هاست و بیشتر آن‌ها به برخی و غالباً متوجه روش‌فکری دینی بالمعنی‌الاخص است و عمومیت ندارد. بهیان‌دیگر توصیف و نقد دکتر دباشی به دلیل عدم ایضاح مفهومی، جامع و مانع نیست و مشوّش است.

هم‌چنان‌که آنچه را وی روش‌فکری سکولار می‌نامد و نقد می‌کند، باز جامع و مانع نیست. با توجه به قرائن پراکنده‌ای که در گوش‌وکنار مقاله به چشم می‌خورد، مراد ایشان از روش‌فکر سکولار تنها سکولارهای رادیکال، افراطی و ستیزه‌جو است. مؤید این احتمال گزارش دکتر احمد صدری است: گرایش اساسی آته‌ایست‌های رادیکال رواج "سکولاریسم ذهنی" است. از منظر این گروه باید قبل از هر کاری یک نوع قدسی‌زادایی و لاهوتی‌زادایی از اذهان صورت پذیرد و تک‌تک افراد جامعه و یا لاقل فرهیختگان آن لائیک شوند. در رویکرد آته‌ایست‌های معتدل (که از سوی برخی روش‌فکران جهانشهر پیگیری می‌شود) مذهب به‌هیچ‌وجه نباید جلوه عمومی داشته باشد و تنها می‌تواند در مناسک و رفتارهای فردی و خصوصی جا داشته باشد.^۱

اگر تعبیر فوق را پذیریم، معنایش این است که مراد وی از روش‌فکران سکولار (عرفی، دنیوی، غیردینی) اخص و تنها به بخشی از ایشان تعلق می‌گیرد نه همه ایشان. و باز این مطلب بر عدم ایضاح مفهومی مقاله دکتر دباشی دلالت می‌کند. آنچه کار را آسان می‌کند اینکه اصطلاح را به کناری می‌نهیم و معنی را می‌چسیم. مقصود روش

است.

دو. تبیین دوگانه روش‌فکر مسلمان - روش‌فکر سکولار

مراد از صفات ممیزه در دوگانه روش‌فکری سکولار دینی چیست؟ در بد و نظر دو احتمال مطرح است: احتمال اول، با تبیین فوق این دوگانه به روش‌فکران مسلمان - روش‌فکران آته‌ایست رادیکال تحدید می‌شود. به عبارت واضح‌تر روش‌فکرانی که حداقل در زندگی شخصی خود به اسلام باور دارند و عاملند و روش‌فکرانی که به هیچ دینی از جمله اسلام باور ندارند و به قدسی‌زادائی از صحنه زندگی قائلند. در این صورت باید همچون دکتر دباشی به ناتمام بودن این دوگانه اذعان کرد. چراکه

۱. صدری، پیشین.

اولاً این تقسیم جامع نیست، چراکه سکولارهای دین‌ناباور معتدل یا جهانشهری‌ها را در بر نمی‌گیرد. ثانیاً روشن فکران مسلمان در عین اینکه منکر و مخالف سکولاریسم ذهنی^۱ هستند، از سکولاریسم عینی^۲ باشد و ضعف دفاع می‌کنند. به زبان ساده‌تر اگرچه دین‌زدایی از عرصهٔ حیات و زندگی را نادرست می‌دانند، اما از جداسازی نهاد دین از نهاد سیاست و تفاوت کارکردی آن‌ها دفاع می‌کنند.

به عنوان نمونه روشن فکران مسلمان با همهٔ تنوعشان به دولت یا نظام یا رژیم اسلامی/ دینی /الهی^۳ قائل نیستند، اگرچه در فعالیت تحت عنوان اسلام در جامعهٔ مدنی از یکسو و جامعهٔ سیاسی و حکومت^۴ از سوی دیگر هم داستان نیستند، هر دو رویکرد موافقانی در بین روشن فکران مسلمان دارد. برای مثال صدری سقف فعالیت به نام اسلام را جامعهٔ مدنی می‌داند و من از فعالیت به نام اسلام در جامعهٔ سیاسی (یعنی تشکیل احزاب مسلمان و در صورت برخورداری از اکثریت تشکیل حکومت [کابینه] با رعایت ضوابط دموکراتیک) دفاع می‌کنم حال آنکه هر دو منکر نظام اسلامی هستیم و دیانتمن را عین سیاستمن نمی‌دانیم. ملاحظه می‌کنید که هیچ‌یک از دو طرف این تقسیم جامع و مانع نیست.

احتمال دوم، اما اگر دوگانه را روشن فکر مسلمان – روشن فکر سکولار تعبیر کنیم و برخلاف دکتر دباشی سکولار را شامل دو گروه سکولارهای افراطی ستیزه‌جو (سکولارهای ذهنی) و سکولارهای معتدل دین‌ناباور (شامل جهانشهری‌ها) بدانیم این تقسیم معنی‌دار و قابل دفاع است. براین اساس سکولار یعنی منکر مطلق حضور دین در عرصهٔ عمومی (اعم از جامعهٔ مدنی، جامعهٔ سیاسی و دولت). براین اساس سکولارها بر دو قسمند: سکولارهای ذهنی که منکر حضور دین در زندگی و حیات به‌طور مطلق هستند، و دین‌ناباوران سکولار که ادیان از جمله اسلام را امری خصوصی می‌دانند و هرگونه حضور اسلام را در عرصهٔ عمومی بر نمی‌تابند، اعم از اینکه قائل به‌اندیشه جهانشهری یا اندیشه بومی باشند. لذا تفاوت روشن فکر مسلمان – روشن فکر سکولار با

1 .Subjective Secularism.

2 .Objective Secularism.

3 .Religious/theocratic/Islamic state/regime.

4 .Government.

تبیین فوق ظاهراً امری معقول است. این تقسیم هیچ مشکلی در استیفای حقوق شهروندی ایجاد نکرده است.

البته اشکالی که باقی می‌ماند – که مهم هم هست – این است که معنای اراده شده با تبیین‌های جدید سکولاریسم سازگار نیست. پارادایم سکولاریسم مدت‌هاست تغییر کرده است. از منظر متفکرانی چون چارلز تیلور مبنای سکولاریسم بر تنوع و به رسمیت شناختن فرهنگ‌های مختلف است.^۱ دکتر دباشی به حق در جای دیگر از بی‌خبری سکولارهای ایرانی از تحقیقات جدید این حوزه گلایه می‌کند.^۲ اما نمی‌دانم چرا خود این تغییر پارادایمی را عالم‌آ در اینجا لحاظ نکرده است. اگر در چارچوب تیلور بخواهیم سخن بگوئیم جغرافیایی بحث دگرگون می‌شود و از طرفین این دوگانه و البته دوگانه مورد علاقه آقای دباشی چیز دندان‌گیری باقی نمی‌ماند. من در این قسمت نوشتار مستوای طرفین را رعایت کردم. تفصیل این منظر جدید به سکولاریسم را به مقال و مجال دیگر موكول می‌کنم.

مدّعای دوم معتقد

مدّعیات دکتر دباشی در باب نسبت روشن‌فکران دینی و جمهوری اسلامی را با کلمات خودش می‌توان در چهار نکته ذیل تلخیص کرد:

مفهومه روشن‌فکری دینی شمشیری دو لبه و پارادوکسی ماندگار در تاریخ روشن‌فکری معاصر ماست. درخشش روشن‌فکری دینی در عین حال مبتنی است بر یکی از خشونت‌بارترین و اسفناک‌ترین ادوار تاریخ معاصر ما. این دو امر از هم جدا نبوده بلکه درواقع لازم و ملزم یکدیگر و دو روی یک سکه‌اند. بدون چنین شرایطی

1. Charles Taylor: *A Secular Age*, Cambridge, Harvard University Press, 2007.

2. «امروز قریب نیم قرن است متفکرین و نظریه‌پردازانی مثل "طلال اسد" و "عقیل بلگرامی" و اخیراً هم از همه صریح‌تر و زیباتر "گیل التجار" کل مقوله "سکولاریسم" را ساختارشکنی کرده و حتی معتقدند و استدلال می‌کنند که آنچه را دنیا و از جمله سکولارهای وطنی خود ما به اسم "سکولاریسم" می‌شناسند درواقع همان "مسيحيت" ملبس به زبان دیگری است که با وضع مفهوم "دين" اديان غيرمسيحي را در زیر چتر مفهومی آن برده ولی خود ملبس به لباس "سکولاریسم" دنیا را مسخر استحاله مفهومی خود کرده تا از طریق آن رقبای مذهبی خود را از میدان بهدر کند. ولی متأسفانه اثری از آثار این قبیل حرفها و نظریات (چه به تأیید، چه به تکذیب) خواب در چشم تر هیچ سکولار ایرانی نشکسته است». حمید دباشی، آخرین روشن‌فکران اولین شهروندانند، جرس، ۱۷ دی ۱۳۸۸.

جمهوری اسلامی موجبات فعال‌مایشاء شدن و مطلق‌العنان بودن "روشن‌فکران دینی" و زمینه فعالیت‌های انحصاری آن‌ها را فراهم نمی‌آورد؛ و نیز بدون روشن‌فکری و روشن‌فکران دینی قیافه عبوس و خشن و ظلمتزا و ظالم جمهوری اسلامی چهره ای موجّه و مبتنی بر قداست اندیشه نمی‌یافت.

هر چه "روشن‌فکران دینی" بیشتر با مظالم "جمهوری اسلامی" مبارزه کردند محوریت "اسلام" مصنوع فی‌ما بین خود را بیشتر و پیشتر نهادینه و هم‌ذات فرهنگ سیاسی به گروگان گرفته شده ما کردند و از این گذار ذات مصنوع "اسلامی" صرف جمهوری اسلامی را عمیق‌تر اسلامی کردند—چراکه از این گذار نه فقط جمهوری قللدر قداره‌کش که حتی مقاومت و مبارزه با قللدری‌ها و قداره‌کشی‌های آن هم از همین گذار بیشتر و انحصاری‌تر "اسلامی" شد—چراکه روشن‌فکری دینی نه تنها جمهوری اسلامی را تضعیف نکرد بله تقویت هم کرد، خاصیت بحرانی آن را لاپوشانی کرد و به آن مرجعیتی روشن‌فکری هم داد.

هر چه این مبارزه مستمرتر و عمیق‌تر شد و هر چه جنگ به قول خودشان بین مذهب با مذهب شد ماهیت و وجود جهانشهری فرهنگ ما نیز عمیق‌تر در لایه‌های "اسلامی" شده مفقود‌الاثرتر شد—به قسمی که همین امروز همین روشن‌فکران دینی صحنه مبارزه جاری ما را (به نقل قولی از علی شریعتی) "جدال دین با دین" قلمداد می‌کنند که صد البته در این استنباط از بیخ و بن در خطایند—چراکه جدال امروز ما نه "جدال دین با دین" و صد البته نه جنگ "دین و سکولاریسم" که درواقع جدالی تاریخی بین تفکر جهانشهری به گروگان گرفته شده ما و جدال‌های کاذب دیان داران و سکولارهاست.

اسلام به طور قطع جزو لاینفک آن فرهنگ جهانشهری است، ولی هرگز بدون تشبت به ظلم و زور حاکم مطلق‌العنان آن فرهنگ نبوده و نیست.

سه. روشن‌فکران مسلمان منتقاد نافذ جمهوری اسلامی

روشن‌فکران مسلمان، اختصاصی به جمهوری اسلامی، تشیع و ایران ندارند. اگرچه از این سه متأثر شده‌اند. پدیده روشن‌فکران مسلمان از حدود یکصدوبیست سال قبل در کشورهای مختلف اسلامی آغاز شد. تنوع زبان، ملت، مذهب در میان نسل منتقادم

روشن‌فکران مسلمان از قبیل سید جمال الدین اسدآبادی، محمد عبده، اقبال لاهوری، مهدی بازرگان، فضل الرحمن، علی شریعتی و محمود محمد طه اظهر من الشمس است. در کارنامه سیاه جمهوری اسلامی در حوزه آزادی بیان و نیز فشارها و محدودیت‌های تحمیل شده بر عرصه فرهنگ بحثی نیست. اما تاریخ ایران به‌جز چند برده کوتاه تاریخ استبداد و سلطه خفقان و زور بر خرخره ایرانی است. البته متفکران زیرک ایرانی در هر شرائطی به تولیدات فرهنگی خود به شیوه‌ها و روش‌های گوناگون ادامه داده‌اند. راستی کارنامه روشن‌فکری دین‌ناباور قبل از جمهوری اسلامی چقدر پریار و نافذ است که در سه دهه اخیر گناه ضعف این نحله را تنها به گردن سیاست‌های انقباضی جمهوری اسلامی بیندازیم؟ آری، جمهوری اسلامی برخلاف وعده‌های اولیه آزادی برای دگراندیشان از زبان آیت الله خمینی در پاریس و استاد مطهری در تهران عملاً حرمت آزادی اندیشه و قلم را پاس نداشته و از سعه صدر اسلامی و مدارای اخلاقی و آزادی‌های مصرح قانونی کاملاً به دور بوده است. اما روشن‌فکری دین‌ناباور در ایران مشکل اصلیش جمهوری اسلامی نبوده است، مشکل اساسی آن تعالیم اسلامی آمیخته با گوشت و پوست و تار و پود فرهنگ ایرانی است. این تعالیم در ادبیات، عرفان، حکمت، علوم مختلف و از همه مهم‌تر در فرهنگ کوچه و بازار توده مردم موج می‌زند و بخش قابل توجهی از هویت ایرانی است. همچنان‌که بخش دیگری از این هویت را ملیت و زبان و فرهنگ پیش از اسلام ایرانی تشکیل می‌دهد. این دو جزء آنقدر در ایران ریشه‌دار است که هر اندیشه‌متجدد و مدرنی، تازمانی که نسبت خود را با این دو جزء (ملی و اسلامی) فرهنگ ایرانی مشخص نکرده و اطمینان خاطر مخاطب خود را در سازگاری با آن دو تضمین نکرده در جامعه ایران با اقبال مواجه نمی‌شود.

راز کامیابی نسبی روشن‌فکران مسلمان در مقایسه با روشن‌فکران دین‌ناباور چه قبل از جمهوری اسلامی چه بعد از آن این است که آنان کوشیدند بین تجدّد و مدرنیتیه از یکسو و اسلام و فرهنگ ایرانی ازسوی دیگر سازگاری و الفت ایجاد کنند. آنان روایتی پیشرفتی و امروزی از اسلام ارائه کردند. این روایت با ذهنیت ایرانیان آشنا و مألف است. یکی از عوامل پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ کار سترگ

روشن‌فکران مسلمان در دهه‌های پیش از انقلاب بوده است. اگرچه عوامل دیگر فرهنگی، اقتصادی، سیاسی و بین‌المللی را نیز نمی‌توان از نظر دور داشت. متفکرانی که همت خود را در رویاروئی با این فرهنگ و برجسته کردن نقاط ضعف و نادیده گرفتن نقاط قوتش متمرکز کرده‌اند، معلوم است که با موفقیت مواجه نمی‌شوند.

روشن‌فکران مسلمان همپای اکثریت قریب به اتفاق ملت ایران به انقلاب اسلامی – که قرار بود در پی استقلال، آزادی، عدالت و اسلام رحمانی باشد – خوش‌آمد گفتند و هر یک به فراخور وسع کوشیدند در برآورده کردن این اهداف متعالی یاری رسانند. البته نظام برآمده از این انقلاب یعنی جمهوری اسلامی به تدریج و با سرعت شروع به فاصله گرفتن از این آرمان‌ها گرفت. اکثر روشن‌فکران مسلمان نه علت مُحدِّثه (سبب پیدایش) این انحراف بودند، نه علت مُبْقِیه (سبب بقا) و نه سبب مُشَدَّدَه (عامل تشديد کننده)؛ بر عکس، اغلب روشن‌فکران مسلمان از جمله متقدان و مخالفان این شکل زمامداری بوده‌اند.

طبعی است که تمیز بین روایت رسمی از اسلام و روایت روشن‌فکرانه و نواندیشانه از اسلام چند سالی به طول انجامیده باشد. جمهوری اسلامی تجربه گران‌بهایی برای آزمون عملی مدعیات فراخ و نسفته بوده است. نواندیشان و روشن‌فکران مسلمان از این آزمایشگاه بسیار آموختند و با تصلب زمامداران و انحلالشان در قدرت، آنان به نقد اسلام رسمی و تبیین قرائتی دیگر از اسلام روی آوردند. برای ارباب قدرت که همواره خود را سخن‌گوی منحصر به فرد اسلام و نماینده خدا بر زمین و جانشین پیامبر خدا و امام غایب معرفی می‌کردند، بسیار ناگوار بود که کسانی تمامی این دعاوی را از منظر دین ابطال کنند و بگویند اسلام اصولاً چیز دیگری است و این ره که تو می‌روی به ترکستان است.

مهندی بازرگان و یدالله سحابی و نیز برخی پیروان علی شریعتی این انتقادها را از همان سال‌های اول استقرار جمهوری اسلامی آغاز کردند، و دیگر روشن‌فکران و نواندیشان مسلمان علی‌الاگلب با درگذشت آیت‌الله خمینی و در دهه دوم، زبان به انتقاد از روش و منش اسلام حاکم گشودند و نقدی ساختارشکنانه بر اندیشه رسمی وارد کردند. جمهوری اسلامی به سرعت اسلام روشن‌فکرانه را همانند دیگر نحله‌های

غیرخودی در لیست سیاه قرار داد.

اینکه تولیدات روش فکران مسلمان در ایران شنونده بیشتری دارد، معلول جمهوری اسلامی نیست، به واسطه فرهنگ اسلامی مردم است. اسلام مصنوع فیما بین حاکمان و روش فکران مسلمان نیست. قدر مشترک این دو تلقی از اسلام آنقدر زیاد است که اسلام به مشترک لفظی بین این دو نزدیک شده است. استنتاج‌های دکتر دباشی در این میان همانقدر علمی است که تروتسکی و مارکوزه را عامل تقویت استالین و خمرهای سرخ قلمداد کنیم چون همگی مارکسیست بوده‌اند! اینکه روش فکران مسلمان به جمهوری اسلامی "مرجعیتی روش فکری" داده‌اند، من معناش را نمی‌فهمم. دکتر دباشی مرحمت کرده معنا خواهد نمود.

این را هم به ادعاهای بدون مستند دکتر دباشی بیفزاییم: «جدال امروز ما نه "جدال دین با دین" و صد البته نه جنگ "دین و سکولاریسم" که در واقع جدالی تاریخی بین تفکر جهانشهری به گروگان گرفته شده ما و جدال‌های کاذب دین‌داران و سکولارهاست». راستی به کدام دلیل جدال امروز در ایران بین اندیشه جهانشهری از یکسو و دین‌داران و سکولارهاست؟ اصولاً این اندیشه جهانشهری را چند نفر در ایران می‌شناسند؟ چند نفر از روش فکران به آن باور دارند؟ به جای این ادعای غیرمستند می‌توان گفت نزاع در ایران معاصر نزاع بین استبداد دینی و استیفاده حقوق ملت است. اسلام رسمی دفاع استبداد دینی است و اسلام رحمانی دفاع حقوق ملت است، لذا جنگ مذهب علیه مذهب که شریعتی بر زبان رانده در بین دین‌بازاران جنبش - که بخش قابل توجهی از آن را تشکیل می‌دهند - سخن نادرستی نیست.

بخش اول این سخن دباشی که «اسلام به طورقطع جزء لاینفک آن فرهنگ جهانشهری است، ولی هرگز بدون تشبیث به ظلم و زور حاکم مطلق‌العنان آن فرهنگ نبوده و نیست.» حق است، اما بخش دوم آن بی‌دلیل و ناصواب است. اسلام در تاریخ فرهنگ ایران همواره در کنار عوامل دیگر در ذهن و ضمیر ایرانی حضور داشته، از جمله فرهنگ خردمندانه ایرانی، و هرگز حاکم مطلق‌العنان این فرهنگ نبوده و نیست، نمونه‌اش محمد بن زکریای رازی و خیام و سهروردی در تاریخ فرهنگ ایرانی. اثبات این "احکام کلی" جداً دشوار است.

بخش اول این فرمايش دکتر دباشی بی‌دلیل و بخشن دوم آن به غایت قابل‌مناقشه است: «روشن‌فکری دینی» نه تنها مقدمه جنبش سبز نبود، بلکه در تشدید اسلام‌گرایی افراطی در فرهنگ جهانشهری ما نقش بنیادی داشت. چگونه می‌توان نقش روش‌فکران مسلمان را در تکوین جنبش سبز نادیده گرفت؟ واضح است که این جنبش عوامل متعددی دارد، سهم هر عامل را تعیین کردن البته کار ساده‌ای نیست. و بین «مقدمه» (که بیشتر به نقش انحصاری إشعار دارد) و «نقش» (که دخیل بودنی باشد و ضعف را در بر می‌گیرد) تفاوت است. اما اینکه مسلمانان روشن‌فکر در تشدید اسلام‌گرایی افراطی یا بنیاد‌گرایی اسلامی یا قشری‌گری یا تحجّر نقش بنیادی داشته‌اند، از بی‌پایه‌ترین سخنان حوزه اسلام‌شناسی معاصر است. اینکه مثلاً آقایان شبستری و سروش در تشدید جریان آقایان مصباح یزدی و محمد یزدی نقش اساسی داشته‌اند چگونه قابل‌اثبات است؟

چهار. قرائت‌های مختلف فقه اسلامی

دکتر دباشی نوشته است: «در ذات فرهنگ منحصرًا "اسلامی" شده به زور چوب و چmac تکفیر، "اسلامی فقهی" است، که نه تنها بوئی از اسلام فلسفی یا اسلام عرفانی نبرده که هیچ، با آن‌ها کمال عناد را هم دارد.» اولاً این سخن مبنی بر پیش‌فرض ذات‌گرایانه است که بعيد می‌دانم امثال دکتر دباشی به همه لوازم آن ملتزم بماند. ثانیاً این سخن صحیح نیست. چراکه فقیهان یکسان نمی‌اندیشند، آن‌چنان‌که حکیمان و عارفان نیز همگان بر یک منوال سلوک فکری نکرده‌اند. اکنون که حوزه بحث رویکردهای سیاسی و اجتماعی است، نمی‌توان نجم‌الدین کبری و عین‌القضات همدانی را چون هر دو عارفند در یک طبقه نهاد، همچنان‌که نمی‌توان فلسفه‌های سیاسی متفاوت فارابی و ابن‌سینا را در ذیل اسلام فیلسوفانه طبقه‌بندی کرد، چراکه فلسفه سیاسی ابن‌سینا به ماوراء فقیه اقرب است تا به فارابی حکیم!

در میان فقیهان هم امثال شیخ‌فضل‌الله نوری و آیت‌الله خمینی و پیروان ایشان هستند، هم امثال آخوند خراسانی، میرزا نائینی، محمد‌مهدی شمس‌الدین و آیت‌الله متظری. از فقاہت گروه اول ولایت انتسابی مطلقه فقیه (به قرائت مصباح یزدی) به در می‌آید، همین جمهوری اسلامی واقعاً موجود. از فقاہت گروه دوم هم این گزاره‌ها

به دست می‌آید: حکومت در زمان غیبت از آن جمهور مسلمین است. استبداد دینی خطرناک‌ترین نوع استبداد است. فقیهان بر مردم ولايت ندارند، مردم بر خودشان ولايت دارند. انسان از آن حیث که انسان است ذی حق است. هر دو گزاره اسلام فقهی است. فقه اسلامی مساوی استبداد نیست، البته معادل دموکراسی هم نیست. قرائت دموکراتیک یا استبدادی دو قرائت مختلف در نزد فقیهان است که هر کدام پیروانی دارد.

کسانی که به مطلق فقه اسلامی نسبت استبداد می‌دهند از الفبای فقاوت بی‌اطلاعند. طرفه آنکه ولايت مطلقه بیش از آنکه امری فقهی باشد، مسئله‌ای عرفانی است. ولايت عامه فقیهان مقید به شریعت است. این ولايت مطلقه‌ای که عنده‌المصلحة می‌تواند نماز و روزه را تعطیل کند تحفه عرفان ابن عربی در اندیشه آیت‌الله خمینی است. با مقایسه تحلیلی به این نتیجه می‌توان رسید که اسلام امثال آخوند خراسانی را به این دلیل که فقیه است نمی‌توان از اسلام حکیمی همچون ابن سینا و اسلام عارفی همچون نجم‌الدین کبری نازل‌تر دانست. تفکیک انتزاعی اسلام به فقیهانه و حکیمانه و عارفانه چشم بستن بر تنوع‌های موجود در هر یک از این سه رشته است و اشکالات آن بیش از فوائد اندک آن است.

اینکه اسلام فقیهانه و عارفانه و حکیمانه با هم کمال عناد را دارد، البته در برخی دانشمندان این سه رشته که از دو دانش دیگر بی‌اطلاعند، صادق است، که "الناس اعداء ما جهلو" مردم دشمن آن چیزی هستند که نمی‌دانند. اما هستند عالمانی که از هر سه رشته مطلع یا حتی تا حدودی متخصص بوده‌اند. از گذشتگان ملامحسن فیض کاشانی مثال‌زنی است که در هر سه رشته تألیف دارد و از معاصران علامه طباطبائی و شاگردانش مطهری و متظری.

مدّعای سوم منتقد

کدیور در پاسخ به نیکفر به هستی‌شناسی ذات‌النفسی و ماهوی مبتلى شده، خود را مسئول دفاع از کلیت دین به عنوان مفهومی انتزاعی قلمداد می‌کند و دعوا را بین نزع بین دین و بی‌دینی فرض می‌کند. حد واسط موافق نیکفر و کدیور قائل بودن به اصالت‌الوجودی بودن پدیده دین است. هرچند من (دبashi) با اصل مقصود نیکفر موافقم و خودم را هم‌مشرب سیاسی نیکفر می‌دانم. کدیور با استحاله چه‌بسا

ناخودآگاهانه پدیدارشناسی انتخابی نیکفر به هستی شناسی ای مبتنی بر اصالت الماهیة غلتیله است.

کدیور و دیگر فقیهان مترّقی و شجاع توضیح دهنده که تکلیف ما مردم با مفهوم قرون وسطائی، بلکه بدوى و جاهلی "محاربه با خدا" چیست؟ ولی به راستی با چه مجوزی کسی می‌تواند خودش را وکیل و ولی و صدا و متocom خداوند متعال تلقی کند و تصمیم بگیرد کدام از ما با ذات اقدس الهی او در جنگ بوده‌ایم؟

من به شخصه سر سوزنی شک در صداقت آقای کدیور که برای همه ما آینده ای دموکراتیک آرزو می‌کند ندارم. همچنان که سر سوزنی هم شک ندارم که از دل همین حسن نیت ایشان سی سال دیگر چه بسا آیت‌الله خامنه‌ای یا حسین شریعتمداری و یا ملا عمر و یا اسماعیل‌بن‌لادن دیگری سر دربیاورد.

پنج. اتهام ابتلا به هستی شناسی ذات‌النفسی

آنچه من در نقد دکتر محمدرضا نیکفر بر زبان رانده‌ام به این قرار است: «نکته کانونی فساد جمهوری اسلامی استبداد دینی است نه اصل دین. دعوای امروز ایران، دعوای این مرحله، دعوای دین و بی‌دینی نیست. کسانی می‌خواهند میان دعوا نرخ تعیین کنند که این نظام فاسد شده‌است پس دین‌داری غلط است. اینکه ما بیاییم ذکر بکنیم که الهیات اسلامی برابر با "الهیات شکنجه" است، و اسلام حقیقی در سلول‌های اوین قابل دسترسی است، و "تجربه دینی" توسط بازپرس‌های جمهوری اسلامی القا می‌شود. اگر بخواهیم این‌گونه از تلقی را در جامعه تسری بدھیم، معنایش چه می‌شود؟ می‌شود اینکه بگوییم آهای مسلمان‌ها! اشکال اصلی در دین‌داری شماست و راه رهایی در رها کردن دین است. خدا و پیامبر را به کناری بنهید، رستگار می‌شوید! انگار ما فراموش کرده‌ایم؛ آیا در ایران پیش از انقلاب استبداد سکولار برقرار نبود؟ همه اشکالات فقط از اسلام بود که بر صحنه آمد؟ آیا صدام حسین مصدق اسلام بود که این شکل خشن استبداد را در همسایگی ایران برقرار کرد؟ آیا سکولاریسم در همه دنیا برابر دموکراسی بوده است؟ و دین‌داری در طول تاریخ برابر استبداد بوده است؟ کجا ما این دو فرضیه را اثبات کرده‌ایم؟ آیا همه رژیم‌های فاشیست رژیم‌های دینی بوده‌اند؟ این شعرها را بر چه مبنای سروده‌اید؟ کجا این فرمول‌ها را اثبات

کرده‌اید؟ نه تلازمی بین سکولاریسم و دموکراسی است، نه لزومی بین دین‌داری و استبداد است. آن‌ها که چنین تلازم بی‌دلیلی را ادعا می‌کنند، شیپور را از سر گشادش می‌نوازند. الان در ایران دعوای بین دین‌داری و بی‌دینی نیست. مسئله اصلی ایران مسئله استبداد است، نشانی غلط ندهید. می‌خواهند بگویند جنبش سبز جنبش سکولارها علیه دین‌داران است. نماد دین‌داری جمهوری اسلامی است و نماد بی‌دینی معارضان به جمهوری اسلامی!^۱

دکتر دباشی در تفسیر سخن من چند خطأ مرتکب شده است:

خطای اول:

وی به من نسبت داده است که در بحث فوق من نزاع را بین دین و بی‌دینی فرض کرده‌ام. حال آنکه من دو بار تصریح کرده‌ام: بار اول «دعوای امروز ایران، دعوای این مرحله، دعوای دین و بی‌دینی نیست». بار دوم «الان در ایران دعوای بین دین‌داری و بی‌دینی نیست. مسئله اصلی ایران مسئله استبداد است، نشانی غلط ندهید». راستی از این صریح‌تر می‌شود؟ تبدیل «نیست» در کلام من به «است» چه معنائی دارد؟ من در نقد چنین نزاعی استدلال کرده‌ام. گفته‌ام آن‌ها که نزاع بین استبداد دینی و معارضان حق‌جو و آزادی‌خواه ایرانی را به نزاع بین اسلام (معادل جمهوری اسلامی و اوین و کهریزک) و سکولاریسم ذهنی (به روایت امثال آقای نیکفر) تحويل می‌کنند، کاملاً اشتباه می‌کنند.

آیا دکتر دباشی حاق سخن مرا درک کرده است؟

خطای دوم:

دکتر دباشی همچون دکتر نیکفر به من نسبت داده است که من «خود را مسئول دفاع از کلیت دین به عنوان مفهومی انتزاعی» قلمداد می‌کنم. راستی از کجای سخنان من چنین برداشتی می‌شود؟ اگر منظور از «دفاع از کلیت دین» دفاع از دین جامعه‌شناسی و آنچه به نام دین در طول تاریخ انجام گرفته از جمله عملکرد ظالمانه حاکمان جمهوری اسلامی باشد، که خود را عین اسلام می‌دانند و مخالفت با خود را مخالفت با خدا و پیامبر و ائمه می‌شمارند، که خطای آشکار است. بر عکس من معتقدم عملکرد جائزانه

۱. سخنرانی "ضرورت‌های نخستین مرحله جنبش سبز" ۹ آبان ۸۸ دانشگاه نورث وسترن، شیکاگو، مندرج در جلد دوم همین کتاب.

به نام اسلام نه تنها قابلِ دفاع نیست بلکه نقد آن وظيفة دینی و اخلاقی است. این قرائت خشن، متکبرانه و جاهلانه از اسلام خود را عین اسلام معرفی می‌کند، سکولارهای ذهنی هم در این مورد دقیقاً همین حرف را می‌زنند.

مدّعای آقای محمد رضا نیکفر با ادعای آقای محمد تقی مصباح یزدی در این مورد هیچ فرقی ندارد. هر دو می‌گویند اسلام یکی بیشتر نیست و آن همین است که جمهوری اسلامی نمایندگی می‌کند. آقای مصباح یزدی (به نمایندگی استبداد دینی) شش‌دانگ از کلیت این اسلام محقق شده دفاع می‌کند و آقای نیکفر (به نمایندگی از سکولاریسم ذهنی) به کلیت این اسلام که واقعیتی جز شکنجه و کهریزک ندارد حمله می‌کند. این وسط من چکاره‌ام؟ من مدّعیم که این برداشت سبعانه از اسلام یک واقعیت است، به این معنی که قائلانش مسلمانند، اما اولاً از دیدگاه جمع قابلِ توجهی از دیگر مسلمانان این برداشت خطاست و سوءفهم از قرآن و سنت پیامبر و سیره ائمه محسوب می‌شود. ثانیاً برداشت دیگری از اسلام به نام "اسلام رحمانی" در دست است که هیچ‌یک از اشکالات یاد شده به آن وارد نیست. این برداشت هم سابقهٔ تاریخی دارد هم شواهد متعدد در منابع اصیل اسلامی.

حال اگر دین‌ناباوری همچون جناب نیکفر بفرماید اسلام منحصراً همان است که مرحوم شیخ‌فضل‌الله نوری و آفایان مصباح یزدی و سیدعلی خامنه‌ای می‌گویند و عمل می‌کنند، ادعائی بی‌پایه کرده است. سخن من این است که جمهوری اسلامی واقعاً موجود حاصل خطای عمیق در فهم اسلام است، همچنان‌که تاریخ دموکراسی هم فاشیسم و نازیسم را دارد که خطاهای عمیقی در فهم دموکراسی بوده‌اند. سکولار ذهنی همچون دکتر نیکفر مدّعی است که آنچه واقع شده عین اسلام است. اسلام یعنی همین و اسلام همانند دیگر ادیان ذاتاً خطا هستند. اکنون باید از دکتر دباشی پرسید شما کجای این دعوا ایستاده‌اید؟ و چرا بدون دقت کافی نسبت ناروا می‌دهید؟

خطای سوم:

دکتر دباشی مرا می‌نمهم کند که در پاسخ جناب نیکفر به "هستی‌شناسی ذات‌النفسی و ماهوی" مبتلى شده‌ام. وی خود را حد وسط من و آقای نیکفر قائل به "اصالت‌الوجودی بودن پدیده دین" معرفی می‌کند. خداوند مرا از این بیماری

ذاتالنفسی که ظاهراً چیزی شبیه مرض ذاتالریه باشد شفا عنایت فرماید! مراد دکتر دباشی از این کلمات ثقل (به قول خودش "من درآورده") چیست؟
تقریر اول:

از آنجاکه وی در تاریخ فلسفه اسلامی دستی دارد^۱ و در مصاحبه اخیرش^۲ درخصوص حکمت متعالیه و ملاصدرا هم سخن رانده، نخستین احتمال این است که ایشان در فضای حکمت متعالیه صدرائی چنین استنتاجی کرده باشد.

در این صورت واقعیتی به نام دین، وجودی دارد و ماهیتی. برخی همانند کدیور به اصالت‌الماهیة قائلند و ذات دین را در خارج اصیل می‌دانند. این می‌شود هستی‌شناسی ذاتالنفسی و اصالت‌ماهیتی. اما برخی دیگر همانند جناب دباشی به پیروی از ملاصدرا ماهیت دین را امری اعتباری دانسته به اصالت وجود دین باور دارند. برای این اساس دین فاقد ماهیت محصل خارجی است. ماهیت امری ذهنی و انتزاعی است. آنچه در خارج است وجود دین است و همه آثار منتظره ناشی از وجود دین است نه ماهیت آن. در فلسفه صدرائی وجود هم که امری سیال است. نتیجه آنکه از هر مرتبه وجود دین ماهیتی انتزاع می‌شود نه اینکه دین ماهیتی ثابت و یکسان داشته باشد. کسی که به اصالت‌الماهیة قائل است برای دین ماهیت ثابتی قائل است و همه نتایج مترتب بر دین را ناشی از این ماهیت دانسته که در طول زمان تغییر نمی‌کند.

دکتر دباشی اگر چنین تلقی از این اصالت وجود و اصالت ماهیت یا ذاتالنفس دانستن پدیده دین دارد، از بنیاد بر خطاست. زیرا اولاً^۳: این بنده که نزدیک دو دهه است به مباحثه حکمت متعالیه مشغولم اصالت وجودی هستم و بر بطلان اصالت ماهیت کتاب و رساله نوشتهم.^۴ نسبت اصالت‌الماهیه به صاحب این قلم ناشی از بی‌اطلاعی

۱. به شهادت این پنج مقاله: درباره میرداماد (در تاریخ فلسفه اسلامی لیمن-نصر و دائرةالمعارف فلسفی راتلچ)، درباره خواجه نصیرالدین طوسی (در تاریخ فلسفه اسلامی لیمن-نصر و مطالعاتی در تاریخ و تفکر اسماعیلیان ویرایش دفتری) و درباره دانشنامه عالانی (در ایرانیکا).

۲. اگر ملاصدرا زنده بود از اوین سر در می‌آورد، گفت و گوئی با حمید دباشی، روزانلاین، ۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۹

۳. کتاب دفتر عقل (۱۳۷۷)، مقدمه تحلیلی مجموعه سه جلدی مصنفات حکیم مؤسس آقاضلی مدرس طهرانی (۱۳۷۸)، رساله تحلیل انتقادی آراء ابتکاری آقاضلی مدرس طهرانی (۱۳۷۸).

از آثار یاد شده است. به علاوه در این موضع خاص طبق کدام دلیل چنین نسبتی به صاحب این قلم داده شده است؟ ثانیاً و از همه مهم‌تر مفسم وجود و ماهیت در حکمت متعالیه موجودات حقیقی (همان اموری که در فلسفه اولی و متافیزیک مورد بحث قرار می‌گیرند) هستند نه امور اعتباری (امور فاقد مابهای از عینی، مفاهیم ارزشی از قبیل مفاهیم اخلاقی و حقوقی، وهمیات).

دین از جمله موجودات حقیقی (معقولات اولی) نیست تا وجود و ماهیت داشته باشد. برای اساس تطبیق نزاع اصالت وجود و اصالت ماهیت بر "دین" از پایه نادرست و ناشی از عدم اطلاع کافی از مبانی این مسئله بنیادی فلسفی است. هر چیزی وجود و ماهیت ندارد تا نزاع اصالت وجود یا ماهیت را در آن جاری کنیم. دین ذات و ماهیت ندارد تا کدیور به اصالت ماهیت و هستی‌شناسی ذات‌النفسی دین متهم شود و دکتر دباشی عزیز به اصالت‌الوجودی بودن پدیده دین مباحثات کند.

تقریر دوم:

اما اگر مراد دکتر دباشی از ذات‌النفس و ماهوی بودن دین نگاه ذات‌گرایانه^۱ به^۲ آن است و مرادش از اصالت‌الوجودی بودن پدیده دین نگاه وجودی به آن است. این دو رویکرد مقابله یکدیگرند و هر یک قائلان مهمی در تاریخ فلسفه به‌ویژه در سده اخیر دارند. استفاده از تقابل ذات‌گرایانه^۳ و وجودی^۴ در این بحث از تلقّی قبلی موجّه‌تر است، هرچند تعابیر اصالت‌الوجودی و اصالت‌الماهوی چندان مناسب نیستند. در این صورت تقریر مدعیات وی چنین می‌شود: کدیور در دین‌پژوهی ذات‌گراست و دکتر دباشی اگزیستانسیالیست و وجودی است.

اشکالات ادعای جانب دباشی با این تقریر به این شرح است: اولاً، ایشان چگونه احراز کرده‌اند نگارنده ذات‌گراست؟ اگر مستند سخن می‌گفتند نقد مستندات ایشان کار را آسان می‌کرد. نقد قرائتی از اسلام و آن را ناصحیح ارزیابی کردن و دفاع از قرائت دیگر چگونه سر از ذات‌گرایی در می‌آورد؟ امکان فهم‌های متفاوت از یک پدیده / متن

-
- 1 .Essential.
 - 2 .Existential.
 - 3 .Essentialism.
 - 4 .Existentialism.

و امکان غلط دانستن برخی از آن‌ها و برتری بعضی بر بعضی دیگر هرگز به معنای ذات‌گرائی نیست. این گزاره‌ها از طرق دیگر فلسفی قابل تحصیل است بی‌آنکه به ورطه ذات‌گرائی سقوط کنیم. به‌حال این نسبت نادرست است.

ثانیاً، کسانی که اسلام را معادل عملکرد جمهوری اسلامی می‌دانند، و عملاً هر برداشت و قرائت دیگری از اسلام را برنمی‌تابند، به ذات‌گرائی اشبه و اقربند تا منتقدان جمهوری اسلامی از منظر تعالیم اسلامی. پژوهشگر جوان داریوش محمدپور^۱ حق دارد الهیات شکنجه آقای نیکفر را نمونهٔ یک کار تمام‌عیار ذات‌گرایانه بنامد. این‌گونه ذات‌گرائی همراه با تعمیم‌های فرازمانی فرامکانی بر اساس استقرای ناقص به‌ویژه با "پوخه" نکردن (به حالت "تعليق" درنیاوردن پیش‌فرض‌ها) و تحمیل پیش‌فرض‌های آزمون نشده و ناصواب بر تمام مدعیات، از تعالیم هوسرل بسیار دور است.

دکتر دباشی در ابتلای به این ذات‌گرائی دست‌کمی از جناب نیکفر ندارد. او روش‌فکران دینی را از بابت اینکه «ذات مصنوع "اسلامی" صرف جمهوری اسلامی را عمیق‌تر اسلامی کردن» و آنرا «هم ذات فرهنگ سیاسی به گروگان گرفته شده» ایشان یعنی فرهنگی جهانشهری کرده‌اند، شماتت می‌کند. او اسلام جمهوری اسلامی را به این دلیل نقد می‌کند که «در ذاتش در این اعمال زور صرفاً "اسلامی فقهی" است». دباشی به «ذات خلاق فرهنگ‌ها» باور دارد. اگر دکتر دباشی یک بار دیگر مقالهٔ خود را مطالعه کند، و به مدلول همین جملات مورد‌اشارة توجه کند درمی‌یابد که ندانسته ذات‌گرا است و چیزی را به دیگران نسبت داده که خود اولی به آن است.

شش. محاربه همان تروریسم است

دکتر دباشی از من سؤالی شرعی پرسیده است که تکلیف مردم با مفهوم "محاربه با خدا" چیست؟ و چگونه کسی می‌تواند احراز کند که ما با خدای او در جنگ بوده‌ایم؟ سؤالی به‌جاست. در ده سال اخیر من بیش از پنج بار بحث "محاربه" را تشریح کرده‌ام^۲

۱. داریوش محمدپور، در پردهٔ پندر، نقد مصاحبه مهدی خلیجی با محمدرضا نیکفر، جرس، ۶ بهمن ۱۳۸۸، آقای محمدپور ویرایش نخست این مقاله را مطالعه کرد و مرا از نکته‌سنجدی‌های سودمندش مطلع ساخت. از وی تشکر می‌کنم.

۲. "حقوق مخالف سیاسی در جامعه دینی" (مجله آفتتاب، اردیبهشت ۱۳۸۰)، "حقوق شرعی مخالف سیاسی و احکام فقهی باغی، محاربه و افساد" (بهار ۱۳۸۰، کتاب دیگاه‌های آیت‌الله‌العظمی منتظری) این دو مطلب در کتاب حق‌الناس، اسلام و حقوق بشر در سال ۱۳۸۷ منتشر شد و در نمایشگاه کتاب امسال

که ظاهراً از دید دکتر دباشی عزیز مخفی مانده است. در اینجا به اختصار به نکات اصلی آن‌ها اشاره می‌کنم و می‌گذرم.

در متون معتبر اسلامی محارب کسی است که علیه امنیت مردم (نه حکومت) به شکل مسلحانه اقدام کند، به زبان امروزی راهزن‌ها، گانگسترها، تروریست‌ها و دزدھای سرگردانه محارب محسوب می‌شوند. قرآن محارب را کسی دانسته است که به جنگ خدا و رسول برخیزد. به اجماع علمای اسلام محاربه با خدا و رسول یعنی سلب امنیت از جامعه به شکل مسلحانه با زور و ارعاب. چیزی شبیه اقدام علیه امنیت ملی در جهان مدرن. اقدام مسلحانه تشکیلاتی به قصد براندازی محاربه نیست، "بغی" است. به علاوه شرعاً هر محاربه و فساد فی الارض مجوز اعدام نیست. محاربه و افساد فی الارض شامل حوزهٔ فرهنگ و اندیشه نمی‌شود. عنایین شرعی محاربه، بغي و افساد یقیناً بر فعالیت‌های سیاسی مسالمت‌آمیز قابل‌انطباق نیست.

محاربه قیود شرعی دقیق دارد و هیچ کدام از قیود آن درمورد اعضای جنبش سبز و معارضین مسالمت‌جوي ایرانی قابل‌انطباق نیست. معارضین سبز در ایران دست به سلاح نبرده‌اند و سلب امنیت نکرده‌اند، پس محارب نیستند و بر عکس محارب آن مأموران و فرماندهانی هستند که شهروندان بی‌دفاع را در تظاهرات مسالمت‌آمیز خیابانی کشته‌اند. آن‌ها که در زندان کهربیزک معارضان بی‌گناه را شکنجه کرده‌اند و با سلاح ارعاب کرده‌اند به صدق محارب مستحقند. جمهوری اسلامی بر مخالفانش نام محارب می‌گذارد، زمامداران استبداد دینی اگر سواد فقهی داشتند می‌دانستند که محارب خودشان هستند و نه شهروندان معرض. محارب مجرم سیاسی نیست، آن چیزی که در قانون مجازات اسلامی نوشته است، به لحاظ فقهی و حقوقی کاملاً غلط است. محاربه جرمی علیه مردم است و نه علیه حکومت. این حکومت مخالف خود را در درجه اول متهم می‌کند که عضو فلان سازمان تروریستی، یا سلطنت طلب یا بهایی است، بسیار خوب، مگر این‌ها حقوق شهروندی ندارند؟

فکر می‌کم اگر دباشی عزیز فرصت کند که تفصیل این مطالب -که به زبانی

تهران جمع آوری شد! خطبه‌های نماز جمعه نیویورک (۲۹ خرداد ۱۳۸۸)، "محارب نیستیم، به استبداد و ظلم معارضیم": سخنرانی ۱۹ دی ۸۸ در ویرجینیا؛ "دھه فجر سی و یکم و اعدام مخالف": سخنرانی ۱۵ بهمن ۸۸ (دانشگاه واترلو).

عمومی تشریح شده‌رها مطالعه کند، درخواهد یافت که مفهوم محاربه با خدا و رسول «مفهوم قرون وسطائی، بلکه بدی و جاهلی» نیست، مردم باید تکلیف خود را با جاهلانی که برخلاف مسلمات همین اسلام فقاوتی و شریعت ستی مورد ادعای حاکمان، متقدان خود را محارب قلمداد می‌کنند، مشخص کنند. آنچه قرون وسطائی، بدی و جاهلی است فهم زمامداران و قاضیان جمهوری اسلامی است. با چنین فهم مرجعانه‌ای هر قانونی ولو مترقبی راه به جائی نخواهد برد.

اگر دکتر دباشی نیمنگاهی به چهار کتاب منتشر شده من در دهه هفتاد^۱ می‌انداخت درمی‌یافت که همه کوشش صاحب این قلم این بوده است که اثبات کنم حتی بر اساس همین فقه ستی مورد ادعای حکومت، خدا و رسول و امام، در حوزه سیاسی خلیفه و جانشین ندارند، و هر زمامداری که متقدش را به محاربه با ذات اقدس الهی متهم می‌کند شیادی است که برای حفظ قدرت دنیویش از کيسه دین خرج می‌کند. بسیاری از فقیهان ستی فتوا به تعطیل اجرای حدود در عصر غیبت داده‌اند، از محقق حلی تا میرزای قمی. فقه ستی در قضیه جان و مال و ناموس و آبروی مردم بسیار سخت‌گیر است. این دست‌و دلبازی و ارزان انگاشتن جان و خون مردم تنها از کسانی برمی‌آید که از این جزئیات شرعی بی‌اطلاعند، یا احیاناً چرب و شیرین قدرت کوره سوادشان را به بوته فراموشی سپرده است.

مفهوم محاربه مورد سوءاستفاده زمامداران متظاهر به شریعت در ایران شبیه مفهوم اقدام علیه امنیت ملی است که در آمریکا از آن گوانتانامو درمی‌آید و قیح شکنجه و شنود نیز در آن نادیده گرفته می‌شود. اگر ظلمی به نام مقوله‌ای صورت می‌گیرد، اصل ظلم را باید نشانه رفت نه مقوله را. سوءاستفاده از اقدام علیه امنیت ملی باعث نمی‌شود اصل آن را نفی کنیم.

هفت. تضمین حقوقی عدم انحراف افراد، قانون و نظارت است

دکتر دباشی بر بنده منت گذاشته نوشته است: «سر سوزنی شک ندارم که از دل همین حسن‌نیت ایشان سی سال دیگر چه بسا آیت‌الله خامنه‌ای یا حسین شریعتمداری و

^۱. نظریه‌های دولت در فقه شیعه (۱۳۷۶)، حکومت ولائی (۱۳۷۷)، بهای آزادی (۱۳۷۸)، دغدغه‌های حکومت دینی (۱۳۷۹).

یا ملا عمر و یا اسامه بن لادن دیگری سر دربیاورد." از اینکه ایشان مرا به حسن نیت آرزوی دموکراتیک تصدیق کرده‌اند، باید از ایشان تشکر کرد. بی‌شک آرزو هم کم چیزی نیست. البته وقتی کسی به چیزی سر سوزنی شک ندارد، دیگر با "چه‌بسا" نمی‌تواند یقین خود را مخدوش سازد. آیا وقتی کسی به چیزی قطع و جزم دارد، از ارائه دلیل برای اقناع دیگران بی‌نیاز است؟ درست همانند قضات محترم دادگاه‌های جمهوری اسلامی که مستندشان برای مجرم بودن مخالفان حکومت "علم قاضی" است، وقتی اعتراض می‌کنی که با چه دلیل و مستندی؟ پاسخ می‌شنوی که قاضی موظف نیست برای به علم و قطع رسیدنش به متهم توضیح دهد از چه طریقی رفته، مهم این است که به علم رسیده است.^۱ استاد دباشی برای این مدعای شگرف خود دلیلی اقامه نفرموده‌اند.

تنها وجه شبیه مُشبَّه (روشن فکر مسلمان البته به‌زعم ایشان) با مُشبَّه‌به (بنیادگرایان مسلمان/ اسلام‌گرایان) مسلمان بودن دو طرف است. یعنی اسلام، روشن فکر و بنیادگرایان کار روشن فکر مسلمان بدون شک طالبان و استبداد دینی است. دُم خروس "ذات اسلام" مورد اشاره جناب نیکفر پرکلاه جهانشهری جناب دباشی است. حالا چرا پس از سی سال؟ نه کمتر و نه بیشتر؟ یحتمل از "بسی رنج بردم در این سال سی" مرحوم فردوسی!

اینکه چرا سکولارهای عینی دین‌ناباور یا سکولارهای ذهنی محال است سرنوشتی همانند پُل پُت و استالین و صدام و محمدرضا پهلوی و موسولینی و هیتلر داشته باشند، و تنها روشن‌فکران مسلمان هستند که بدون شک سرنوشت‌شان به آقایان خامنه‌ای و شریعتمداری و ملاعمر و اسامه بن لادن می‌انجامد، توضیحش بر ذمہ جناب دباشی. اما پاسخ اصلی من به مدعای شگرف دکتر دباشی این است که این تضمین درباره هیچ انسانی نیست، در فلسفه سیاسی مدرن به جای اثکا به خصوصیات شخصی افراد، قانون را به گونه‌ای می‌نویستند که امکان دیکتاتور شدن هیچ‌کس با هر عقیده‌ای نباشد. نظارت افکار عمومی و مطبوعات آزاد بهترین ضمانت اجرائی این مهم است. در ادبیات دینی امر به معروف و نهی از منکر و فریضه نصیحت به حکام چنین کارکردی دارد که

۱. از تجارب شخصی نگارنده در اردیبهشت ۱۳۷۸ در دادگاه غیرقانونی ویژه روحانیت.

نهادینه کردنش می‌شود نظارت قانونی.

از جناب دباشی انتظار است که با تفحص کامل در آراء نگارنده توضیح دهنده از کدام باور این قلم چنین نتیجه شگفتی به دست می‌آید. اگر اشکال صرفاً ناشی از مسلمانی من است، در این صورت بین جهانشهری جناب دباشی با سکولاریسم ذهنی آقای نیکفر هیچ تفاوت اساسی نیست. البته دکتر دباشی چندین بار همنظری خود را با آقای نیکفر در همین مقاله اعلام کرده است.

سخن پایانی

اندیشهٔ جهانشهری برای اثبات خود نیازی به نفی دیگران ندارد. لازم نیست برای رعایت حقوق شهروندی و استقرار دموکراسی هویت فکری دیگران را تخطیه کنیم. من حق دارم با حفظ هویت اسلامی ام برای ارتقای کشورمان و برقراری آزادی، عدالت، دموکراسی و حقوق بشر کوشش کنم، آن‌چنان‌که شمای جهانشهری، دین‌ناباوران سکولار عینی و سکولارهای ذهنی هم حق دارند چنین کنند. در نهایت این ملت ایران است که در همه‌پرسی در پیش‌رو نظم نوین آینده کشورمان را برخواهد گزید.

همچنان‌که سکولارهای دین‌ناباور حق دارند تنوعشان در نظر گرفته شود و مواضع پرانتقاد سکولارهای ذهنی و آته‌ایست‌های رادیکال به حساب کل سکولارها گذاشته نشود؛ هکذا اسلام را معادل استبداد دینی جمهوری اسلامی و طالبانی‌گری و بنیادگرائی معرفی کردن، کاری غیرعلمی، تمامیت‌خواهانه و بی‌انصافی است. هژمونی ظالمانه عالم مجازی برعلیه روش‌فکران مسلمان و اسلام رحمانی علاوه‌بر ضعف شدید فلسفی و تزلزل پایه‌های نظری، هیچ تناسبی با واقعیت داخل ایران ندارد. در این‌باره بیشتر خواهم نوشت.

باب این گفت‌وگو مفتوح است. پیش‌پیش به آن‌ها که بر سخنان من انتقادی دارند و قلم به دست می‌گیرند خوش‌آمد می‌گوییم. گام اول شکستن این جوّ مسمومِ مجازی (که عکس‌العملی به جوّ مسمومِ حقیقی داخل ایران است و با یکدیگر ساخت‌مناظر دارند) گفت‌وگو و فهم متقابل است. از دوست عزیز جناب آقای دکتر حمید دباشی که باعث این گفت‌وگو شد، صمیمانه سپاسگزارم.

نامه به آیت‌الله صانعی^۱

محضر مبارک مرجع مبارز آیت‌الله‌العظمی صانعی (دام ظله)

سلام علیکم بما صبرتم

خبر و تصاویر و فیلم‌های حمله به دفتر حضرت‌عالی – آن هم در ماه حرام – حکایت از عمق کینه و عداوت جمعی سفیه پرمدعا دارد که مایه و هن اسلام و تشیع و حوزه و روحانیت هستند. این حمله و تخریب را جز به قوم مغول نمی‌توان نسبت داد. نوادگان چنگیزخان به صورت شریعتمدار شده‌اند اما به سیرت سبعیت جاہلی را فراموش نکرده‌اند. حافظان امنیت و نظم، نامنی و بی‌نظمی همکاران لباس شخصی‌شان را نظاره می‌کنند و دم نمی‌زنند. سورای تأمین شهر را غمی نیست. فرمانی رسیده بود، باید انجام می‌شد. بی‌شک نه آمر معذور است نه مأمور. آمر و عامل همه شریک جرم بودند، البته سبب اقوی از مباشر بود.

از دو دهه پیش در میان قائلان به ولایت فقیه – که در حوزه علمیه در اقلیت محض بودند – دو گروه را می‌شد تفکیک کرد. گروه اول، قائلان به ولایت مطلقه رهبر بر حوزه که معتقد بودند حوزه‌های علمیه و فقیهان می‌باید در ظل و سایه رهبر " بصیرت " در تبعیت محض داشته باشند. " خواص بی‌ بصیرت " مولود این بینش است. گروه دوم، قائلان به ولایت فقه و حوزه بر رهبر و حکومت به این بیان که ولی امر به نیابت از حوزه و مرجعیت و فقیهان اداره کشور را به عهده دارد. گروه اول به تدریج بر جامعه مدرسین و مرکز مدیریت حوزه مسلط شد. قاطبه روحانیون حکومتی که به جرأت ۵٪ تمام روحانیون را هم شامل نمی‌شدند، شاکله گروه اول را تشکیل دادند. تعداد فقیهان گروه اول در خوش‌بینانه‌ترین حالت یک رقمی است و دائمًا آب می‌رود. روحانیون حکومتی، حوزه مستقل را کسر شأن ولایت مطلقه فقیه می‌دانند. جامعه مدرسین حوزه علمیه قم که اعتبار قبل از انقلابش را چند دهه است به حراج داده است، در تاریخ شیعه بدعت‌هائی به یادگار گذاشت که شناخت آن کم از که‌هیزک

نیست. این حزب بی‌تابلوی سیاسی، روحانی فاقد صلاحیت مرجعیت را مرجع اعلام کرد. برای نخستین بار مراجعی را که مردم مجاز به تقلید از آن‌ها هستند، محصور کرد و تعداد قابل توجهی از فقهاء – که صلاحیتشان از تک‌تک اعضای این حزب سیاسی و عقاظ‌السلاطین در حوزه بیشتر بود – را خارج از دائره مجاز رجوع مردم اعلام کرد. و بالاخره مراجع مسلمی را از مرجعیت خلع کرد. کشوری که رهبرش با الفبای نظامی در سیاست و فرهنگ و اقتصاد سخن می‌گوید، طبیعی است دست‌نشاندگانش در حوزه علمیه نیز مرجعیت را با سرلشکری اشتباه کنند که روزی می‌توان درجه داد و دگر روز می‌توان بازستاند.

جمهوری اسلامی اگرچه به حکومت روحانیون شناخته می‌شود اما در مواجهه با فقهاء و مراجع کارنامه سیاهی دارد. آیات عظام سید‌کاظم شریعتمداری، سید‌حسن قمی، سید‌محمد روحانی، سید‌محمد شیرازی و شیخ‌حسین‌علی منتظری رحمة الله عليهم. این پنج مرجع مسلم و فقیه‌انی که مرجع منصوب جامعه مدرسین در مقابله‌شان اصولاً محلی از اعراب ندارد، بهره‌شان از جمهوری اسلامی رنج و حصر و فشار و سرکوب و اهانت بود. بحث از فقیهان و عالمان مستقلی که در این سه دهه به عسرت گذراندند از حوصله این نامه بیرون است. متأسفانه در مقابل این ظلم و اجحافی که بر این فقیهان با مشارب مختلف فکری روا شد، دیگر مراجع اگرچه در دل راضی نبودند، به زبان اعتراض نکردند و این سنت سیئه که جاهلان مستندشین برای عالمان گوشنهشین تعیین تکلیف کنند، سکه رایج زمانه شد.

فقیهی که دادستانی کل کشور و عضویت فقهاء شورای نگهبان را در دهه اول جمهوری اسلامی در کارنامه خود دارد، و رساله عملیه‌اش شانزده سال قبل منتشر شده و فقه استدلالیش در مرأی و منظر همگان است، وقتی بعد از اعلام مواضع سیاسیش در دفاع از حقوق شرعی و قانونی مردم با اقبال معتبران مسالمت‌جو و متقدان مشفق مواجه می‌شود ناگاه از سوی حکومت عنصر نامطلوب شناخته می‌شود، کتب و رساله‌هایش از نمایشگاه کتاب جمع‌آوری می‌شود. و بعد از سفر محترمانه رهبری به قم بسیج طلاب و شاگردان مصباح به او توهین می‌کنند و خانه‌اش را محاصره می‌کنند و شبانه به دفتر او آن می‌کنند که مایه عبرت دیگر مراجع گردد. آن‌ها تکوین منتظری

دیگری را می‌خواهد در نطفه خفه کنند و با این مرجع شجاع چنان معامله‌ای کنند که احدی جرأت اعتراض نداشته باشد. وقتی طلاب مبتدی برای حضور و تدریس مراجعی که سال‌ها تدریسشان از سن آن‌ها بیشتر است خط و نشان می‌کشند، و این همه با اذن و اجازه صاحب ولایت مطلقه اتفاق افتاده باشد، معناش همان سخن سیدالشهدا^{علیه السلام} است: "و علی الاسلام السلام اذ قد بلیت الامة برابع مثل یزید".

فقیهی که فتوای متفاوت دارد، را می‌توان نقد کرد، اما نمی‌توان حذف کرد. در میان ده‌ها فقیهی که مقتضیات زمان و مکان را به عرصهٔ فتوا راه ندادند، بی‌شک نخستین مواجهه‌ها جای بحث و گفت و گوی علمی فراوان دارد، اما آنچه بر جنابعالی روا کردند جز بر اعتبار شما در چشم نسل جوان و مشتاقان اسلام رحمانی نیافرود. آراء فقهی شما را در حوزه حقوق زنان می‌توانند پذیرنند، اما نمی‌توانند نادیده بگیرند. این خفغان که به مجرد انتقاد از ارباب قدرت، اساتید و مراجع از حوزه و دانشگاه اخراج شوند و مشتی ارادل و اویاش به نام دفاع از ولایت فقیه مانع مباحثه‌شان شوند از تخریب دفتر و غارت بیت مرجعیت خطرناک‌تر است. البته قومی که در سالروز رحلت بنیانگذار جمهوری اسلامی و در جوار مرقدش به نوه‌اش اهانت کنند طبیعی است که به فقیهی که در نقد استبداد دینی قدم برداشته سخت بگیرند، دشنام دهند، اهانت کنند و مانع از افاضه شونند. توصیف این قوم آیه شریفه کلام‌الله مجید است:

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْعَدُونَهَا عِوَاجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ^۱

نامه به نوء آیت‌الله خمینی^۱

باسم‌ه تعالی

برادر گرامی حضرت حجت‌الاسلام و‌المسلمین سید‌حسن خمینی
سلام علیکم

وقایع ۱۴ و ۲۳ خرداد تهران و قم زنگ خطری بود که خبر از سقوط ارزش‌های اخلاقی و موادی اسلامی در ایران آن‌هم در حق بازماندگان و بیت بنیان‌گذار جمهوری اسلامی می‌داد. کارگردانان این نمایش‌های رسوا پیش‌بینی نمی‌کردند که اقدام شنیع‌شان با اعتراض بسیاری از فقها و مراجع ازیک‌سو و اکثر ملت ایران از سوی دیگر مواجه شود. موقع را معتبر شمرده به عنوان یک دوست مشفق ضمن ابراز تأسف فراوان از ظلمی که ارباب قدرت در حق شما روا داشتند، با شما برادرانه در دل می‌کنم و بحثی طلبگی در میان می‌گذارم:

اول. شما در قبال ظلمی که بر ملت ایران می‌رود، از چند جهت مسئولید: اول، به مثابة یک شهروند ایرانی در مطالبه حقوق قانونی؛ دوم، به مثابة یک مسلمان در امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت به ائمه مسلمین؛ سوم، به عنوان یک عالم دین در وفا به عهدی که خداوند با عالمان بسته است که در قبال ظلم و بدعت و مشوه کردن سیمای دین و مذهب ساکت نشینند؛ و بالاخره چهارم، به عنوان نواده مرحوم آیت‌الله خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی در قبال تحریف راه و مدرسه‌اش و بدنام کردن میراث معنوی اش، جمهوری اسلامی. اگرچه این جهات متداخلند، اما هر یک در جای خود اهمیت دارند. بحث من در جهت چهارم است.

دوم. جد شما مرحوم آیت‌الله خمینی در فقه سیاسی صاحب مكتب است. این مكتب مفاهیم و اصول تازه‌ای را وارد فضای اندیشه اسلام شیعی کرد، از قبیل: وظیفه بالمباهره فقیهان در مخالفت علنی با ظالمین و تأسیس حکومت؛ ولایت انتصابی مطلقه

فقیه؛ نقش مقتضیات زمان و مکان در اجتهاد؛ اولویت مصلحت نظام بر کلیه احکام اولی شرع؛ حقوق دولت. مکتب سیاسی آیت‌الله خمینی رقیب قدری به نام مکتب سیاسی آخوند خراسانی دارد، با اصولی از این قبیل: انحصار ولایت مطلقه در ذات ربوبی و انکار ولایت مطلقه بشری؛ امتناع تحقق حکومت مشروعه در زمان غیبت؛ نفی مطلق ولایت فقیه و نفی تقدّم فقیه در امور حسیه و به رسمیت شناختن حق جمهور مردم، عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین در امور حسیه (به معنای موسعش شامل حوزه عمومی). در مقابل این دو مکتب اسلام سیاسی، فقیهان ساكت قرار دارند که نظرآ و عملاً با سیاست کاری ندارند.

سوم. آیت‌الله خمینی مؤثرترین شخصیت در ایران و خاورمیانه و در زمرة یکی از تاریخ‌سازان جهان در سده اخیر بوده است. او نظام شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران را با یک انقلاب مردمی سرنگون کرد، نظام تازه‌ای به نام جمهوری اسلامی پایه‌ریزی کرد و خود ده سال با اقتدار حکومت کرد. کارنامه ایشان دربردارنده خدمات بزرگی به اسلام و تشیع و ایران و نیز چند خطای نه‌چندان کوچک است. استقلال ایران، قطع ایداعی بیگانگان و احیای فرهنگ اسلامی در زمرة خدمات ایشان است. سیاست‌های آیت‌الله خمینی تا به آخر از جانب اکثر ایرانیان حمایت می‌شد. او با استقبالي تاریخی از تبعید به ایران بازگشت و بر دستان مردم قدرشناس ایران در تشییع جنازه‌ای میلیونی به خاک سپرده شد.

چهارم. بیست‌ویک سال پس از درگذشت آیت‌الله خمینی بزرگ‌ترین میراثش در چه وضعیتی است؟ دو دیدگاه کاملاً متفاوت بلکه متضاد وجود دارد. ارباب قدرت معتقدند راه خمینی با صلابت ادامه یافته و جمهوری اسلامی واقعاً موجود، تجسم عملی خط امام خمینی است. دیدگاه دوم بر این باور است که جمهوری اسلامی سال‌هاست از خط امام منحرف شده است. آیت‌الله خمینی هرگز مقابله مردم نایستاد و اکثریت مردم ایران تا به آخر به عدالت، صداقت و امانت‌داریش باور داشتند و او را فوق گرایش‌های سیاسی موجود می‌دانستند.

پنجم. به لحاظ نظری نیز خط امام به دو شیوه مختلف تفسیر شده است. ارباب قدرت تصویری مهیب و خشن و زورمدارانه از آن ارائه می‌کنند، همان‌که اسلام‌ستیزان

لائیک و بیگانگان مستکبر از وی ترسیم کرده‌اند. از این تلقی می‌توان به اسلام استبدادی، اقتدارگرا و تمامیت‌خواه تعبیر کرد. صداوسیمای حکومتی و رسانه‌های دولتی مروج این تلقی از خط امامند. در همان روزی که به شما اهانت شد، خط امام را در این راستا تفسیر می‌کردند. در مقابل، اکثر مؤسسان نظام جمهوری اسلامی تصویری دیگر از خط امام ارائه می‌کنند که در آن: "میزان رأی مردم است" و "اسلام دیکتاتوری را محکوم می‌کند. اسلام یک نفر فقیه اگر بخواهد دیکتاتوری کند از ولایت ساقطش می‌کند". و هر نسلی حق دارد برای خودش قانون اساسی بنویسد. این تلقی اسلام رحمانی و انسانی از خط امام است.

ششم. در اعتراض اخیر بخش بزرگی از ملت ایران به تقلب نهادینه در انتخابات ریاست‌جمهوری، که به‌واسطهٔ سوءتدبیر آشکار مقام رهبری به سرعت به جنبشی ضددیکتاتوری تبدیل شد، و به‌نام جنبش سبز شناخته شد، میرحسین موسوی، مهدی کروبی، سید‌محمد خاتمی و نیز اکبر هاشمی رفسنجانی از حقوق ملت دفاع کردند و از موضع خط امام کوشیدند انحراف نظام را بر مبنای قانون اساسی آن اصلاح کنند. خوشبختانه بیت آیت‌الله خمینی و شخص شما روح جدتان را شاد کردید و طرف ملت را گرفتید و حاضر نشدید از ظلم حمایت کنید. شما به‌واسطهٔ این انتخاب خداپسندانه‌تان محبوب حق‌طلبان سبزید، و در مقابل، سیاه‌دلان مستبد از شما خشمگین‌اند.

هفتم. بی‌شک شما به‌عنوان یکی از نوادگان فاضل مرحوم آیت‌الله خمینی بیش از دیگران برای پاسخ‌گویی به ابهاماتی که دربارهٔ مکتب سیاسی آیت‌الله خمینی مطرح است احساس مسئولیت می‌کنید و خواهید کرد. پرسش‌های ستری که فراروی این مکتب قرار دارد این است که در حوزهٔ عمومی اگر ارادهٔ ملی (یا نظر اکثریت مردم) برخلافِ رأی ولی فقیه بود، آیا باز هم میزان رأی ملت است؟ اگر ولی امر دیکتاتوری کرد، درحالی که شرعاً از ولایت ساقط شده است، اگر با زور مردم را سرکوب کند و با تهدید یا تطمیع مجلس خبرگان را ساكت کند و به قوای نظامی و امنیتی برای بقای قدرتش متول شود، چه باید کرد؟ به کدام دلیل شرعی یا عقلی حکومت مادام‌العمر فقیه به دیکتاتوری منجر نمی‌شود؟ (مادام الشّرائط که با پرسش قبلی تعارفی بیش

نیست). بالاخره پرسش نهائی این است باتوجه به تجربه عملی دو دهه اخیر ایران، آیا تصوّر ولایت مطلقه فقیه باعث تصدیق به بطلانش نمی‌شود؟

هشتم. از آنجاکه اصل ولایت فقیه و مصدق فعلی آن (بنا به شهادت مرحوم پدر شما و سه نفر دیگر از سران نظام در آن زمان) مورد رضایت آیت‌الله خمینی بوده است، آیا علاوه بر برآهین نظری، ارزیابی منصفانه دو دهه اخیر بالاترین دلیل بر بی‌اعتباری این نظریه نیست؟ پرسش جدی این است: خط امام این "خطای فاحش" را چگونه می‌خواهد اصلاح کند؟ چه بسا گفته شود الان وقت این حرف‌ها نیست. باتوجه به تجربه تلخی که نظریه ولایت فقیه در ایران بهجا گذاشته و امروز به سد و مانع اصلی حرکت حق طلبانه مردم تبدیل شده است، اجازه دهید حقیقت را بر مصلحت مقدم کرده، تصریح کنیم تکلیف آینده ایران را "رفراندم" تعیین خواهد کرد (همان قاعده‌ای که جدّ بزرگوارتان در نخستین خطابهٔ تاریخیش در بد و ورود به وطن در بهشت زهرا بنا نهاد و ما را شیفته خود کرد). امیدوارم شما نیز در تحقیقاتتان به این نتیجه بررسید که ولایت شرعی فقیه بر مردم فاقد مستند معتبر عقلی و نقلی است، و "ولایت الأمة على نفسها" (ولایت مردم بر خودشان) تنها طریقی است که عقل و نقل به صحّت آن شهادت می‌دهد.

جنبیش سبز در مبارزه مسالمت‌آمیز خود با استبداد دینی و ولایت جائز راهی دراز در پیش دارد و یاری نظری و عملی شما را سخت مغتنم می‌شمارد. امیدوارم خمینی جوان در آینده‌ای نه چندان دور از استوانه‌های حوزه علمیه قم باشد. دعای خیر ما بدرقه راهتان.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكُّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ
برادر شما

نامه به آیت‌الله شبیری زنجانی

درخواست وساطت برای آزادی زندانیان بی‌گناه سیاسی^۱

با اسمه تعالیٰ

محضر مبارک آیت‌الله‌العظمی شبیری زنجانی (دام ظله)

سلام علیکم

سلامتی و عزت آن عالم ربانی را از خداوند بزرگ مسالت دارم. نیک به‌خاطر دارم که مرحوم استاد آیت‌الله‌العظمی متظری احترام ویژه‌ای برای حضرت‌عالی قائل بودند، احترامی برخاسته از فقاهت و تقوای شما. در زمان حصر ظالمانه آن فقید سعید به جرم امر به معروف و نهی از منکر و اقامه فریضه نصیحت به ائمه‌المسلمین جناب‌عالی حداقل دو بار به دیدار رهبر شتافتید و کوشیدید به این اقدام خلاف‌شرع پایان دهید، هرچند ارباب قدرت نصیحت مشفقاته شما را نشنیدند. در نخستین ساعات رفع حصر از ایشان، جناب‌عالی به ملاقات صدیق قدیمی خود شتافتید و مقاومت مردانه‌اش را برای اعتلای حق گرامی داشتید. آنگاه که آن عالم وارسته دعوت حق را با عزت لیک گفت، شما بر پیکر پاک او نماز گزارید. در هجوم حرامیان برای بستن بیت آن فقیه مجاهد شما با صدور اجازه کتبی برای فرزندش کوشیدید چراغ بیت وی روشن بماند، هرچند ارباب دنیا به اجازه شما و دیگر مراجع وقعي ننهادند.

در جریان جنبش اعتراضی ملت ایران برعلیه تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری خرداد ۱۳۸۸ که به مبارزه برعلیه استبداد دینی منجر شد، شما با ملاقات‌هایی با رهبر جمهوری اسلامی تلاش کردید از خشونت حکومت بکاهید و در حد مقدور از آرمان عدالت‌خواهانه ملت در مذاکرات پشت‌پرده خود دفاع نمودید. آخرین اقدام خبرخواهانه شما تماس تلفنی با دفتر رهبری برای آزادی دکتر علی شکوری را د بود که خوشبختانه این‌بار نفس گرم شما مؤثر افتاد و وی بعد از تحمل حدود دو هفته زندان

انفرادی در حین بازجویی به وساطت شما آزاد شد. به گفته دکتر شکوری راد، پدر مرحوم وی از دوستان نزدیک شما بوده است و شما جوانمردی کرده فرزند دوستان را از بند نجات دادید.

این وساطت خداپسندانه نشان داد که سخن مرجعیت فی‌الجمله برش دارد، و رهبر جمهوری اسلامی به‌هرحال به آن ترتیب اثر می‌دهد. غرض از نوشتن این نامه و تصدیع، در درجه اول تقاضای ادامه این سنت حسن و تعمیم آن به دیگر زندانیان سیاسی بی‌گناه است. بی‌شک شما به بی‌گناهی دکتر شکوری راد اطمینان داشتید و با توجه به شناخت خانوادگی، خود را موظف یافتید که به نجات یک بی‌گناه از حبس به سرعت اقدام کنید. اقدام برای رهانیدن بی‌گناهان از زندان اقدامی موجه، اخلاقی و مشروع است.

به عرض شما می‌رسانم که در زندان‌های ایران زندانیان متعدد دیگری هستند که همانند دکتر شکوری راد یقیناً بی‌گناهند و چندین برابر وی متهم زندان و انفرادی و شکنجه شده‌اند، و برخی از آن‌ها بیش از یک سال است از حق مرخصی که شامل حال کلیه زندانیان عادی است برخوردار نشده‌اند. پدران آن‌ها اگرچه با شما رفت‌وآمد خانوادگی نداشته‌اند، اما همانند مرحوم پدر دکتر شکوری راد از مؤمنان یا شهروندان این مربوبوم هستند. این زندانیان بی‌گناه سیاسی در حکم فرزندان و برادران شما هستند، به فرموده امام علی علیه السلام "اما اخ لک فی الدین و إما نظير لک فی الخلق" و به حق انتظار دارند، از محبت و لطف شما و دیگر عالمان دین بهره‌مند شوند. بی‌شک عالمان دین به تأسی از رسول اکرم ﷺ والد رحیم امت محسوب می‌شوند. شما به عنوان فقیه‌ی نزیه تنها به خانواده و آشنایان و همسهری‌های خود تعلق ندارید. اکنون ملتی به نفوذ کلام، اقتدار علمی و اقتضای رسالت دینی شما چشم دوخته است. خانواده مظلوم زندانیان بی‌گناه سیاسی که عزیزانشان ماهاست برخلاف حق و قانون و دین محبوست از شما و دیگر مراجع معظم تقليد انتظار دارند وساطت کنید و این زندانیان بی‌گناه را آزاد کنید.

در کشوری که قضاوت آلوде سیاست است، قصاصات دادگاه‌های متهمان سیاسی و مطبوعاتی مستقل نیستند، دادگاه‌های تجدیدنظر و دیوان عالی تشریفاتی هستند،

راه یافتگان مجلس شورا و کمیسیون اصل نود که قرار بوده نماینده ملت باشند، به دلیل مهره‌چینی شدن از سوی شورای نگهبان، به وظایف قانونی خود عمل نمی‌کنند، مجلس خبرگان به دلیل مشابهی منصوب و مقهور رهبر است نه ناظر و قاهر بر وی، معلوم است که ملجم و مأواهی جز بیوت مراجع مستقل را برای تظلم نمی‌یابد، و خدا نکند اگر از شما نیز نالمید شوند.

مردم ایران سال‌ها بر منابر دینی از عهدی که خداوند از علماء گرفته است شنیده‌اند، آن عهد مقدس تنها دفاع از حقوق آشنايان را شامل نمی‌شود. عالمان دین در قبال ظلمی که بر آحاد ملت می‌رود عنده مسئولند، بهویشه که این ظلم به نام دین و در لوای اسلام و روحانیت اعمال شده باشد. من نهیب شماتت سیدالشهداء حسین بن علی علیه السلام را از صحرای عرفه می‌شنوم که خطاب به عالمان دین می‌فرمایند:

”تم أنتم أيتها العصابة عصابة بالعلم مشهوره وبالخير مذكورة وبالنصيحة معروفة وبالله في أنفس الناس مهابة يهابكم الشريف ويكرمكم الضعيف ويؤثركم من لا فضل لكم عليه و لا يد لكم عنده، تشفعون في الحاجة إذا امتنعت من طلبها و تمثون في الطريق بهيبة (بهيئة) الملوك و كرامة الأكابر، أليس كل ذلك إنما نلتّموه بما يرجى عندكم من القيام بحق الله و إن كنتم عن أكثر حقه تقصرون.“ (پس شما، ای جماعت (عالمان)، ای جماعتی که به علم مشهورید، نامتان به نیکی یاد می‌شود، به نصیحت و خیرخواهی معروفید، به خاطر خداوند در نظر مردم صاحب هیبت هستید، شریفان از شما حساب می‌برند، ضعیفان احتراماتان می‌کنند، کسانی شما را بر خود مقدم می‌کنند که شما را بر آن‌ها فضیلی نیست و حقی بر ذمه آنان ندارید. آنجا که حاجت حاجمندان روا نشود، با وساطت شما پذیرفته می‌شود، در راه‌ها با هیبت سلاطین و کرامات بزرگان رفت و آمد می‌کنید. آیا این همه (عزّت و احترام) برای این نیست که از شما انتظار دارند که به حقوق الهی قیام کنید؟ حال آنکه شما از بیشتر این حقوق کوتاه آمده‌اید.“

اجازه فرمایید صورت‌بندی تقاضای خود را به شکل زیر خدمتتان مطرح کنم:
اول. جمعی از مؤمنان و هموطنان به دلیل اقامه امر به معروف و نهی از منکر و عمل به فریضه نصیحت به ائمه مسلمین بدون اینکه دست به کمترین خشونتی بزنند، به شکل کاملاً مسالمت‌آمیز به ارباب قدرت اعتراض کرده‌اند یا از ایشان انتقاد کرده‌اند.

مطابق قوانین موضوعه ایران و استناد بین‌المللی حقوق بشر و موائزین شرع انسور و ضوابط فقهی و سنت رسول‌الله ﷺ و سیره امیر المؤمنین علیه السلام این افراد نه تنها مجرم نیستند، بلکه مستحق تشویق و تحسین هستند.

دوم. حکومت جمهوری اسلامی پس از انتخابات سال گذشته حدود چهارصد نفر از فعالان سیاسی، مطبوعاتی و دانشجویی را با صفات فوق دستگیر و به زندان‌های طویل‌المدت محکوم کرد، برخی را پس از تحمل بخشی از کیفر در بزرخ ادامه حبس فعلاً آزاد کرده است و بیش از یکصد نفر را همچنان در زندان نگاه داشته است. بحث فعلی من متوجه این عده است.

سوم. بی‌گناهی اکثر قریب به اتفاق این یکصد زندانی سیاسی محرز است. من برخی از آنان را از نزدیک می‌شناسم و اگر گوش شنایی یافت شود، در محضر هر محکمه صالحی حاضرم بر بی‌گناهی آن‌ها شهادت دهم. شما می‌توانید با گماردن هیئتی از معتمدان بیت خود درمورد این مهم تحقیق فرمایید و اطمینان حاصل کنید که اکثر قریب به اتفاق زندانیان سیاسی پس از انتخابات شرعاً بی‌گناهند و به ناحق در زندانند.

چهارم. شما به عنوان یکی از زعمای حوزه علمیه قم، امین ملت ازیکسو و مورداًعتماد حاکمیت از سوی دیگر هستید. فرزندان بسیاری از مقامات از جمله فرزندان رهبری شاگرد شما هستند. مقام رهبری شخصاً به شما ارادت دارد. مناعت طبع شما باعث شده است که علی‌رغم این اقبال دنیوی، استقلال خود را کاملاً حفظ کنید و به بیت و خانواده خود اجازه نداده‌اید ذره‌ای از تسهیلات و امکانات حکومتی استفاده کنند. به‌حال شما در منازعه ملت و دولت مرضی‌الظرفین هستید.

پنجم. حضر تعالی در رفع بحران دولت و ملت می‌توانید بزرگ‌ترین نقش را ایفا نمایید و با حکمیت منصفانه در اصلاح امور بکوشید و مرهمی بر آلام ملت مظلوم باشید. بدون تردید تذکر شما به اولیای امور بالاًخص رهبر جمهوری اسلامی اگرنه بالکل، حداقل فی‌الجمله مسموع خواهد بود.

ششم. نخستین قدم که مورداًاتفاق همه متقدان و معتبرضان است، و به بیان‌های مختلف ابراز کرده‌اند، آزادی سریع زندانیان بی‌گناه سیاسی است. در فرهنگ دینی ما آمده است که آه مظلوم عرش الهی را می‌لرزاند و ظلم، مانع استجابت دعا می‌شود و

مسلمانی در گرو اجابت استغاثه مظلومان و بی‌پناهان است. اگر در میان خیل عظیم زندانیان سیاسی جمهوری اسلامی تنی چند بی‌گناه باشند و بزرگانی امکان رفع یا تقلیل این ظلم را داشته باشند، چه باقی می‌ماند جز تقاضای ادائی تکلیف شرعی و اخلاقی؟ عذر می‌خواهم، درس پس می‌دهم اما اهمیت دماء و اعراض نفوس محترمه اقتضایی بیش از این دارد. اشتغال ذمه‌یقینی برائت یقینی می‌خواهد.

من در حد وسع خود نام بی‌گناهانی از زندانیان سیاسی را که می‌شناسم با جنابعالی در میان می‌گذارم، تا هرگونه که صلاح می‌دانید و مقدورات اجازه می‌دهد، همچون جناب آقای دکتر شکوری راد از وساطت شما بهره‌مند شوند. در این زمینه شهادت ایشان نیز می‌تواند باعث اطمینان بیشتر شما شود. اگر هر یک از معتمدان شما فهرست زندانیان بی‌گناهی که می‌شناسند خدمت شما شهادت دهنده بی‌شک شما با سرعت بیشتری بی‌گناهی این زندانیان مظلوم را احراز خواهید کرد. در کشوری که قانون، ملعبه ارباب قدرت است، دست یازیدن به هر طریق اخلاقی و مشروع ممکن، برای کاستن از آلام مظلومان مجاز است.

آن دسته از زندانیان سیاسی را که می‌شناسم طی سه فهرست خدمتتان معرفی می‌کنم. اول، ۱۴ زندانی که کاملاً می‌شناسم و در هر محکمه‌ای حاضرم بر بی‌گناهیشان شهادت دهم اگر مسموع افتاد. دوم ۲۴ زندانی که فی‌الجمله می‌شناسم و شهادت امثال من از جمله اسباب استخلاص آن‌ها می‌تواند باشد. اگر حد شرعی به ادنی شبه‌ای مرتفع می‌شود، چرا تعزیرات حکومتی مشمول قاعده درء نباشد؟ سوم، ۱۴ بازداشت شده سیاسی که قرائتی بر بی‌گناهی آن‌ها موجود است و وساطت شما می‌تواند هرچه زودتر به آزادی آن‌ها منجر شود.

یقین دارم که زندانیان و بازداشت شدگان بی‌گناه سیاسی بسیار بیشتر از مواردی است که اسامیشان گذشت. شرمنده‌ام که من این مظلومان و بی‌گناهان را نمی‌شناسم. اگر امکان آن باشد که شما در طریق آزادی همه بازداشت شده‌ها و زندانیان سیاسی پیش روید باعث مزید امتنان جمع کثیری از مؤمنان و هم‌وطنان است.

در ضمن آقای عبدالله مومنی در مرداد ۸۹ شرح شکنجه‌هایی که با وی رفته است در نامه سرگشاده مستندی به رهبری نوشته است. آقای حمزه کرمی هم در خرداد ۸۹ شرح

شکنجه‌های خود را به دادستان کل کشور بازگفته است. آقای محمد نوری‌زاد در نامه آبان خود به ضرب و شتم خود و تنی چند از زندانیان از جمله مصطفی تاجزاده و محسن امین‌زاده، علاوه بر موارد پیش‌گفته اشاره می‌کند. به یاد داشته باشیم که تنها چهار جوان رعنا در بازداشتگاه کهریزک به دست مأموران جمهوری اسلامی زیر شکنجه کشته شده‌اند. قبل‌آمدهم زهرا کاظمی در زندان اوین زیر شکنجه از دنیا رفته است. هیچ یک از آمران و عاملان این فجایع، هنوز مجازات نشده‌اند.

مردم ایران برای برقراری قدرت دو روزه دنیوی زمامداران که به هیچ‌کس وفا نکرده است، هزینه سنگینی را می‌پردازنند. ده‌ها کشته در خیابان‌ها و زندان‌ها، صدها زندانی محکوم به حبس‌های طویل‌المدت و توأم با شکنجه، هزارها بازداشت‌شده و خسارت‌دیده، ده‌ها روزنامه تعطیل شده، و هزارها کتاب سانسور شده و یک دنیا امید بر باد رفته. مسأله: راستی برای اینکه ولایتی جائز محسوب شود چه امور دیگری باید انجام گیرد که هنوز اتفاق نیفتاده است؟

من استدعا می‌کنم در فهرست‌های سه‌گانه نظر کنید، ببینید منتقدان و مخالفان این حکومت چه کسانی با چه سوابقی هستند. اگر در هر یک از عرایض فوق تردید باشد، پیشنهاد می‌شود هیئتی از معتمدین آن مرجع عالی قدر برای تحقیق و تفحیص از حال زندانیان بی‌گناه و بررسی مسأله شرم‌آور شکنجه، از زندان‌های جمهوری اسلامی بازدید کنند.

در خاتمه ضمن دعا برای سلامتی و عزت آن وجود شریف، برای تبرک، نصیحت ارزشمند امام جعفر صادق علیه السلام خطاب به عبدالله نجاشی را متذکر می‌شوم: "وَاعْلَمْ أَنَّ خَلَاصَكَ وَنِجَاتَكَ فِي حِقْنِ الدِّمَاءِ وَكَفِ الأَذَى عَنْ أُولَيَاءِ اللَّهِ وَالرَّفَقَ بِالرَّعْيَةِ وَالتَّائِيَ وَحُسْنَ الْمُعَاشِرَةِ مَعَ لِينٍ فِي غَيْرِ ضَعْفٍ وَشِلَّةٍ فِي غَيْرِ عَنْفٍ." بدان که رهایی و نجات تو در حفظ جان، و جلوگیری از آزار اولیاء‌الله و نرمش با مردم و مهلت دادن و برخورد نیکو توأم با ملایمت بدون ضعف و قاطعیت بدون درشتی است. آنچه در این نامه از حضر تعالی درخواست شد عمل به مفاد لازم‌الاتباع رئیس مذهب جعفری است، وظیفه‌ای که حاکمان جمهوری اسلامی به طاق نسیان سپرده‌اند و برخلاف آن عمل می‌کنند.

اگر این نامه باعث آزادی حتی یک زندانی بی‌گناه یا کاهش آلام خانواده حتی یک زندانی سیاسی در اعیاد اضحی و غدیر خم شود، خدا را شکرگزارم. ای کاش حضرت آیت‌الله آزادی همه زندانیان بی‌گناه سیاسی را عیدی ملت مظلوم بشمارند و در این راه، مساعی جمیله خود را مبذول دارند. بابت تصدیع و صراحة لهجه پوزش می‌خواهم. سه فهرست شامل مشخصات ۵۲ زندانی بی‌گناه ضمیمه این نامه است.

فهرست شماره یک

- زندانیان بی‌گناه سیاسی که از نزدیک می‌شناسم (به ترتیب حرف الفبا):
۱. محسن امین‌زاده، معاون وزارت خارجه در زمان دکتر کمال خرازی، رئیس ستاد انتخابات مهندس میرحسین موسوی، عضو مؤسس جبهه مشارکت ایران اسلامی، در تاریخ ۲۵ خرداد ۸۸ بازداشت شد. در تاریخ ۲۱ بهمن ۸۸ با تودیع وثیقه به مرخصی آمد. در تاریخ ۳ مرداد ۸۹ دوباره به اوین فراخوانده شد. امین‌زاده به ۵ سال حبس محکوم شده است.
 ۲. مهندس عماد بهاور، دانشجوی محروم از تحصیل کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه بابل، رئیس شاخه جوانان نهضت آزادی ایران، طی یک سال ۴ بار بازداشت شده است. تاریخ آخرین بازداشت ۲۲ اسفند ۸۸ در مهر ۸۹ محکمه شده است، حکم‌شدن هنوز صادر نشده است. زندان اوین.
 ۳. دکتر علی تاجرنسی، دندانپزشک، عضو هیئت مدیره انجمن دندانپزشکان ایران، استاد دانشگاه تهران، نماینده مجلس ششم، عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی، رئیس کمیته صیانت از آرای استان تهران ستاد میرحسین موسوی، در ۲۸ خردادماه ۱۳۸۸ بازداشت و در ۱۶ آبان‌ماه ۸۸ با قید وثیقه آزاد شد. به یک سال حبس محکوم شده است. در ۱۴ اردیبهشت ماه ۸۹ به زندان بازگردانده شد.
 ۴. مصطفی تاجزاده، معاون وزارت کشور و مسئول ستاد انتخابات کشور در زمان حجت‌الاسلام‌والمسلمین عبدالله نوری، عضو شورای مرکزی سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی، در تاریخ ۲۳ خرداد ماه ۱۳۸۸ بازداشت و بعد از ۹ ماه، به دلیل وضعیت وخیم جسمی از زندان آزاد شد. وی در تاریخ ۲۴ مرداد ۸۹ در حالی که هنوز در بستر بیماری بود، دوباره روانه زندان اوین شد. تاجزاده به ۶ سال

- حس و ۱۰ سال محرومیت از فعالیت سیاسی و مطبوعاتی محکوم شده است.
۵. دکتر احمد زیدآبادی، روزنامه‌نگار، دبیرکل تشکل قانونی دانش‌آموختگان ایران اسلامی، عضو شورای مرکزی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، پس از نوشتن نامه انتقادی به رهبر جمهوری اسلامی در فردادی انتخابات بازداشت شد. علی‌رغم تأمین وثیقه در ۱۲ مهر گذشته از آزادیش جلوگیری شد. دادگاه، او را به ۶ سال حبس و ۵ سال تبعید در گناباد محکوم کرده است. برای تشدید رنج زندانی از تاریخ ۱۲ بهمن ۸۸ از زندان اوین به زندان رجایی‌شهر کرج تبعید شده است. زیدآبادی از لحظه بازداشت تاکنون به مرخصی نیامده است.
۶. عیسی سحرخیز، روزنامه‌نگار، رئیس اسبق اداره مطبوعات خارجی وزارت ارشاد، مدیرمسئول و سردبیر روزنامه اخبار اقتصاد و ماهنامه آفتاب که هر دو توقيف شده است، عضو مؤسس شورای مرکزی انجمن دفاع از آزادی مطبوعات، برادر شهید، در تاریخ ۱۲ تیر ۸۸ بازداشت و پس از مدت‌ها انفرادی به سه سال حبس و پنج سال محرومیت از فعالیت‌های سیاسی و مطبوعاتی محکوم شد. سحرخیز به دلیل اعتراض به اولیاء زندان در اردیبهشت امسال به زندان رجایی‌شهر کرج تبعید شد. وضعیت جسمانی وی بسیار وخیم است.
۷. دکتر داود سلیمانی استاد دانشگاه تهران، برادر شهید، جانباز جنگ و عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی، در تاریخ ۲۶ خرداد ۸۸ بازداشت و به ۳ سال زندان محکوم شد. دکتر سلیمانی در پی ارسال نامه سرگشاده به جناب آقای خامنه‌ای در شرح بازجویی‌هایش و درخواست اعزام گروهی از سوی رهبری برای رسیدگی به امور زندانیان، در تاریخ ۲۰ اردیبهشت به زندان رجایی‌شهر کرج تبعید شد. وضعیت جسمانی وی بسیار وخیم و نیازمند مراقبت‌های ویژه پزشکی است.
۸. مهندس کیوان صمیمی، روزنامه‌نگار و فعال سیاسی، با سابقه زندان در زمان شاه، دو برادر مبارزش قبل و بعد از انقلاب اعدام شده‌اند، مدیرمسئول هفته‌نامه توقيف‌شده نامه، عضو تشکل‌های مدنی شورای ملی صلح، کمیته پی‌گیری بازداشت‌های خودسرانه، کمیته حمایت از حقوق شهروندی و کمیته دفاع از حق تحصیل؛ یک روز پس انتخابات بازداشت و به ۶ سال حبس به علاوه ۱۵ سال

محرومیت از فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی محکوم شده است. در زندان اوین محبوس است.

۹. مهندس محمدفرید طاهری قزوینی، عضو شورای مرکزی نهضت آزادی ایران، عضو شورای مرکزی انجمن اسلامی مهندسین، داماد مهندس محمد توسلی نخستین شهردار تهران پس از انقلاب، تاریخ بازداشت ۲۷ دی ۸۸، محکوم به ۳ سال حبس، زندان اوین.

۱۰. حجت‌الاسلام‌والمسلمین احمد قابل، از شاگردان فاضل مرحوم مغفور آیت‌الله‌العظمی منتظری و نویسنده چند نامه انتقادی به جناب آقای خامنه‌ای، در تاریخ ۳۰ آذر ۸۸ در حال عزیمت به قم برای شرکت در مراسم تشییع جنازه استادش بازداشت و بعد از تحمل ۱۷۰ روز زندان در تاریخ ۲۰ خرداد ۸۹ به قید وثیقه آزاد شد. وی پس از افشاءی اعدام‌های دسته‌جمعی زندان مشهد و سخنرانی‌ها و مقالات انتقادی بار دیگر در تاریخ ۲۳ شهریور ۸۹ احضار و روانه زندان وکیل‌آباد مشهد شد. قرار است ۳۰ آبان به دادگاه برود.

۱۱. عبدالله مومنی، معلم آموزش و پرورش، سخنگوی تشکل قانونی دانش‌آموختگان ایران اسلامی، برادر شهید و سرپرست یتیمان آن شهید، تاریخ بازداشت ۳۱ خرداد ۸۸ پس از ماه‌ها تحمل سلول انفرادی به ۴ سال و ۱۱ ماه حبس به حکم دادگاه تجدیدنظر محکوم شد. در تاریخ ۴ اسفند ۸۸ به قید وثیقه آزاد شد، اما در تاریخ ۲۴ فروردین ۸۹ دوباره به زندان بازگردانده شد. او داستان شکنجه‌هایش را در زندان طی نامه‌هایی سرگشاده به رهبری و دادستان منتشر کرده است.

۱۲. دکتر محسن میردامادی استاد دانشگاه تهران، رئیس کمیسیون امنیت ملی مجلس ششم، استاندار اسبق خوزستان، دبیرکل جبهه مشارکت ایران اسلامی، در تاریخ ۳۰ خرداد ماه ۱۳۸۸ بازداشت شد. در تاریخ ۲۷ اسفندماه با تودیع وثیقه از زندان آزاد شد. در تاریخ ۳ خرداد ۸۹ دوباره به زندان اوین بازگردانده شد. او به ۶ سال حبس و ۱۰ سال محرومیت از فعالیت سیاسی و مطبوعاتی محکوم شده است.

۱۳. محمدامین هادوی، فرزند نخستین دادستان کل انقلاب اسلامی مهدی هادوی، از فرماندهان جنگ‌های نامنظم فتح سوسنگرد به فرماندهی شهید دکتر مصطفی چمران،

عضو سابق اتاق بازرگانی تهران، کارشناس اقتصادی، تاریخ بازداشت اول آبان ۸۹ زندان اوین.

۱۴. دکتر ابراهیم یزدی، وزیر اسبق خارجه، عضو شورای انقلاب، دبیرکل نهضت آزادی ایران، با بیش از ۷۹ سال سن در تاریخ ۷ دی ۸۸ بازداشت شد، به دلیل بیماری در تاریخ ۲۱ بهمن به بیمارستان منتقل و در تاریخ ۵ اسفند ۸۸ آزاد شد. دکتر یزدی در تاریخ ۹ مهرماه ۸۹ به اتهام شرکت در نماز فاقد مجوز! در اصفهان بازداشت و به زندان اوین منتقل شد.

فهرست شماره دو

زندانیان سیاسی بی‌گناهی که فی الجمله می‌شناسم (به ترتیب حروف الفبا):

۱. سیداحمدرضا احمدپور، طبله حوزه علمیه قم، عضو جبهه مشارکت ایران اسلامی منطقه قم، تاریخ بازداشت فروردین ماه ۸۹ محکوم به یک سال حبس و خلع لباس روحانیت، محروم از حق مرخصی، زندان قم.
۲. بهمن احمدی اموی، روزنامه‌نگار، همسر ریلا بنی‌یعقوب، تاریخ بازداشت تیر ۸۸، محکوم به ۵ سال زندان، زندان اوین.
۳. سیدمیلاد اسدی، عضو سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی، تاریخ بازداشت آذر ۸۸، محکوم به ۷ سال حبس به حکم دادگاه تجدیدنظر، زندان اوین.
۴. حسن اسدی زیدآبادی، مسئول واحد حقوق بشر سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی، تاریخ دومین بازداشت مرداد ۸۹، محکوم به ۵ سال حبس، زندان اوین.
۵. محمد اولیایی‌فر، وکیل دادگستری، تاریخ بازداشت اردیبهشت ۸۹، محکوم به یک سال حبس، ممنوع الملاقات، زندان اوین.
۶. مسعود باستانی، روزنامه‌نگار، تاریخ بازداشت تیر ۸۸، محکوم به ۶ سال حبس، محروم از مرخصی استعلاجی علی‌رغم عفونت و درد شدید فک و دهان، از ۲۶ خرداد ۸۹ تبعید به زندان رجایی شهر کرج.
۷. رسول بداغی، معلم آموزش و پرورش، عضو کانون صنفی معلمان، تاریخ بازداشت شهریور ۸۸، محکوم به ۶ سال حبس و ۵ سال محرومیت اجتماعی، از ۲۶ خرداد ۸۹ تبعید به زندان رجایی شهر کرج.

۸. محسن برزگر، دبیر فرهنگی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل، عضو منتخب شورای دفتر تحکیم وحدت، تاریخ بازداشت اسفند ۸۸ محکوم به ده ماه زندان، زندان اوین.
۹. مجید توکلی، عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی پلی‌تکنیک امیرکبیر، تاریخ بازداشت ۱۶ آذر ۸۸ محکوم به ۸ سال و نیم حبس و ۵ سال محرومیت سیاسی و ۵ سال ممنوع‌الخروج از کشور، از تاریخ ۲۸ مرداد ۸۹ تبعید به زندان رجائی شهر کرج.
۱۰. علی جمالی، مسئول کمیته سیاسی سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی، تاریخ بازداشت مرداد ۸۹ محکوم به ۴ سال حبس، زندان اوین.
۱۱. هاشم خواستار، معلم آموزش و پرورش، رئیس کانون صنفی معلمان مشهد، تاریخ بازداشت تیر ۸۸ محکوم به ۲ سال حبس، محروم از مرخصی استعال‌جی علی‌رغم بیماری‌های متعدد، زندان وکیل‌آباد مشهد.
۱۲. محمد داوری، معلم آموزش و پرورش، عضو شورای مرکزی سازمان معلمان ایران، جانباز جنگ، سردبیر وبسایت سحام‌نیوز (سایت رسمی حجت‌الاسلام مهدی کروبی)، دارای نقش کلیدی در افسای فجایع بازداشتگاه کهریزک، تاریخ بازداشت ۱۷ شهریور ۸۸ محکوم به ۵ سال حبس، محروم از مرخصی، زندان اوین.
۱۳. مجید دری، دانشجوی محروم از تحصیل، عضو شورای دفاع از حق تحصیل، تاریخ بازداشت ۱۸ تیر ۸۸ محکوم به شش سال حبس در دادگاه تجدیدنظر، تبعید به زندان بهبهان.
۱۴. امیرخسرو دلیر ثانی، عضو جنبش مسلمانان مبارز، تاریخ بازداشت دی ۸۸ محکوم به ۴ سال حبس به حکم دادگاه تجدیدنظر، زندان اوین.
۱۵. محمدرضا رزاقی، وکیل دادگستری و عضو کمیته حقوقی ستاد مرکزی انتخاباتی مهندس میرحسین موسوی، تاریخ بازداشت شهریور ۸۹ محکوم به یک سال حبس، بند ۳۵۰ زندان اوین.
۱۶. حشمت‌الله طبرزدی، فعال سیاسی، دبیر کل جبهه دموکراتیک ایران، مدیر مسئول نشریه توقيف شده پیام دانشجو، برادر دو شهید، تاریخ بازداشت دی ۸۸ محکوم به ۹

سال حبس و ۷۴ ضربه شلاق به جرم توهین به رهبری، تبعید به زندان رجائی شهر کرج.

۱۷. احسان عبده تبریزی، دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه دوره‌ام انگلستان، تاریخ بازداشت دی ۸۸ درحالی‌که برای دیدار با خانواده به ایران باز می‌گشت، تاریخ برگزاری دادگاه ۸ آبان ۸۹، هنوز حکم صادر نشده است، زندان اوین.

۱۸. حمزه کرمی، از فرماندهان سپاه در دوران دفاع، رئیس اسبق ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی استان تهران، فرماندار اسبق ورامین، مدیر دفتر ریاست جمهوری در دولت‌های اکبر هاشمی رفسنجانی و سید محمد خاتمی، مسئول ستاد مطبوعاتی هاشمی رفسنجانی در انتخابات نهم ریاست جمهوری، مدیر وبسایت جمهوریت، تاریخ بازداشت خرداد ۸۸ محکوم به یازده سال حبس به حکم دادگاه تجدیدنظر، زندان اوین.

۱۹. نوید محبی، و بلاگ‌نویس ۱۸ ساله، تاریخ بازداشت شهریور ۸۸، دادگاه وی در ۲۳ آبان برگزار شده است، زندان ساری.

۲۰. مهدی محمودیان، روزنامه‌نگار، فعال حقوق بشر، عضو جبهه مشارکت ایران اسلامی، نقش عمده در افشاءای فجایع بازداشتگاه کهریزک، تاریخ بازداشت شهریور ۸۸، محکوم به ۵ سال حبس به حکم دادگاه تجدیدنظر، تبعید به زندان رجائی شهر کرج.

۲۱. محمدرضا مقیسه، رزمندۀ دوران جنگ، روزنامه‌نگار، سردبیر مجله بیست‌ساله‌ها، عضو کمیته پیگیری امور بازداشت‌شدگان و آسیب‌دیدگان حوادث پس از انتخابات، تاریخ دومین بازداشت مهر ۸۹، محکوم به ۶ سال حبس، زندان اوین.

۲۲. علی مليحی، روزنامه‌نگار، عضو سازمان دانش‌آموختگان ایران اسلامی، تاریخ بازداشت بهمن ۸۸، محکوم به ۴ سال حبس به حکم دادگاه تجدیدنظر، زندان اوین.

۲۳. محمد نوری‌زاد، نویسنده، مستندساز و روزنامه‌نگار سابق نزدیک حکومت، بعد از نوشتن چند نامه انتقادی به آقای خامنه‌ای در آذر ۸۸ بازداشت شد. به اتهام توهین به رهبری به ۳ سال و نیم حبس و ۵۰ ضربه شلاق محکوم شد. تیر ۸۹ با قید وثیقه به مرخصی آمد، اما پس از انتشار ششمين نامه سرگشاده‌اش به آقای خامنه‌ای دوباره به زندان اوین بازگردانده شد. علی‌رغم اینکه از عفونت پیش‌رفته فک و دندان رنج می‌برد

در زندان تحت فشار است.

۲۴. بهاره هدایت، فعال دانشجویی، عضو دفتر تحکیم وحدت، تاریخ بازداشت دی ۸۸، محکوم به ۹ سال و نیم زندان به حکم دادگاه تجدیدنظر، بند متادون زندان اوین.

فهرست شماره سه

بازداشت شدگان سیاسی که فی الجمله بر بی گناهیشان شاهدم:

۱. زینب بحرینی، دانشجوی کارشناسی ارشد فیزیک دانشگاه شیراز، رئیس ستاد جوانان میرحسین موسوی در استان فارس، تاریخ بازداشت ۲۳ آبان ۸۹، بازداشتگاه اطلاعات شیراز.

۲. محمد حیدرزاده، عضو انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه شهرکرد، عضو منتخب شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، تاریخ بازداشت ۱۶ آبان ۸۹، زندان اوین.

۳. نازنین خسروانی، روزنامه‌نگار، تاریخ بازداشت ۱۲ آبان ۸۹، زندان اوین.

۴. حسین زرینی، عضو ستاد ایثارگران مهندس میرحسین موسوی، تاریخ بازداشت اردیبهشت ۸۹، محروم از تماس تلفنی و ملاقات با خانواده، زندان اوین.

۵. نسرین ستوده، مادر ۲ فرزند ۳ و ۱۲ ساله، وکیل دادگستری و فعال جنبش زنان، تاریخ بازداشت شهریور ۸۸، زندان اوین.

۶. محمد صابر عباسیان، رئیس ستاد جوانان ۸۸ استان فارس، تاریخ بازداشت فروردین ۸۹، زندان عادلآباد شیراز.

۷. محمد عزلتی مقدم، سردار سپاه در زمان دفاع، عضو دفتر سیاسی سپاه، ریاست نمایشگاه هوائی وزارت دفاع، رئیس کمیته ایثارگران ستاد انتخاباتی مهندس موسوی، تاریخ بازداشت ۱۹ آبان ۸۹، زندان اوین.

۸. محمدرضا (حسین) فرزین، جانباز شیمیایی جنگ، فعال سیاسی، معاون قرارگاه خاتم الانبیاء سپاه در دوران جنگ، مسئول سابق روابط عمومی شهرداری مشهد در دوره اصلاحات، تاریخ بازداشت مهر ۸۹، مبتلا به بیماری قلبی، زندان وکیل آباد مشهد.

۹. علی قلیزاده، دبیر انجمن اسلامی دانشگاه شاهروود، عضو منتخب شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، تاریخ بازداشت ۱۴ آبان ۸۹، زندان اوین.

۱۰. علیرضا کیانی، دبیر سیاسی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه مازندران، عضو

نامه به آیت‌الله شبیری زنجانی ۲۴۷

- منتخب شورای مرکزی دفتر تحکیم وحدت، تاریخ بازداشت ۱۶ آبان ۸۹، زندان اوین.
۱۱. مرتضی کیانی، برادر علیرضا، تاریخ بازداشت ۲۱ آبان ۸۹، زندان اوین.
۱۲. حمید محسنی، رئیس دفتر مهندس میرحسین موسوی، تاریخ بازداشت شهریور ۸۹، ممنوع‌الملاقات، زندان اوین.
۱۳. داریوش ممبینی، جانباز جنگ، عضو شورای شهر اهواز، تاریخ بازداشت مهر ۸۹، زندان اهواز.
۱۴. مهندس شفیق هادوی، مهندس معدن و دانشجوی کارشناسی ارشد مدیریت، نوه مهدی هادوی نخستین دادستان کل انقلاب اسلامی، تاریخ بازداشت ۴ آبان ۸۹، قرار بود طی هفته‌ای که بازداشت شد از پایان نامه خود دفاع کند. زندان اوین.

نامه به آیت‌الله وحید خراسانی
در حاشیه اعتراض علی‌بیک غلط^۱

با اسمه تعالیٰ

محضر آیت‌الله‌العظمی وحید خراسانی (مدظله)
سلام علیکم

سلامتی و توفیق آن مرجع محترم را از خدای بزرگ خواستارم. مرحوم مغفور استاد آیت‌الله‌العظمی متظری همواره از شما به نیکی یاد می‌کردند. بحمدالله جلسه پررونق درس خارج اصول فقه شما یکی از بزرگ‌ترین حلقات درسی در جهان تشیع است. امیدوارم حاصل این تأمیلات موشکافانه اصولی در کنار تحقیقات حضرت‌عالی در زمینه فقه استدلالی هرچه زودتر به زیور طبع آراسته شود و در مرأی و منظر عموم قرار گیرد. وقار مرجعیت در وقایع آبان‌ماه جاری قم و پرهیز از تشرّف به محضر ارباب دنیا جلوه‌ای از عظمت مقام عالمان مستقل و اعلام برائت زعامت حوزه علمیه از سیاست‌های رایج در حد مقدور بود. آنچه از خانواده زندانیان سیاسی به وفور شنیده می‌شود مراجعة ایشان برای تظلم به بیت شما است. خوشبختانه شما با صبر و متنانت به شکایات این مظلومان گوش فراداده‌اید و در جریان ستمی که به‌نام دین و مذهب و فقه و روحانیت به معترضان روا شده است قرار گرفته‌اید و در حد اطلاع این شکایات را از طریق برخی بستگان سببی – که ظاهراً برخلاف صلاح‌حید شما سمتی پذیرفته‌اند – به ارباب قدرت مذکور شده‌اید. هرچند رویه دائمی شما اشتغال ممحض به فقه و اصول، عدم دخالت در سیاست و سکوت مطلق بوده است.

در حد اطلاع راقم در پانزده سال اخیر تنها خواست اعلام شده شما از مقامات کشور اعلام تعطیل سالروز شهادت حضرت فاطمه زهرا^{علیها السلام} بود که در زمان ریاست‌جمهوری حجت‌الاسلام سید‌محمد خاتمی جامه عمل پوشید. به گزارش پایگاه

اطلاع‌رسانی حضرت‌عالی در هفتة گذشته مسئله پخش تلویزیونی بازسازی حماسه حضرت ابوالفضل‌العباس علمدار رشید کربلا ذهن شما را مشغول کرده و از باب نصیحت به مسئولین امر و مردم فرموده‌اید:

“آنچه که من شنیده‌ام، خدا نکند که چنین باشد، غلطی می‌خواهد انجام بدهند که اگر این غلط را انجام دادند، من وظیفه‌ام این است که به آن‌ها گوشزد کنم: اگر سعادتمند باشند، در دنیا بیچاره خواهند شد، اگر اهل شقاوت باشند، در دنیا آسیبی به آن نخواهد رسید، ولی آن وقتی که دست ببریده او وارد محشر بشود، کمر همه آن‌ها را خواهد شکست که برای ابد از رحمت خدا محروم باشند، و آن کلمه این است، شنیده‌ام می‌خواهند... لا اله الا الله...، می‌خواهند قمر بنی‌هاشم را به نقش هنرپیشه‌ها درآورند. کسی که حجت خدا مقابل قبر او می‌ایستد و می‌گوید: سلام خدا، سلام تمام انبیا، سلام تمام اوصیا، سلام تمام شهدا بر تو یا بن‌امیرالمؤمنین، کسی که هر صبح و شب، خدا و صدوبیست و چهار هزار پیغمبر به او سلام می‌کنند، این را می‌خواهند به نقش هنرپیشه درآورند. خدا نکند چنین غلطی بکنند، آن وقت هرچه پیش آید و هرچه ما بگوییم معذوریم. باید جوان‌های غیرتمدنی فانی در قمر بنی‌هاشم، تاسوعای امسال-غیر از تاسوعاهای هر سال است در اثر این صحبت غلط- باید روز تاسوعای امسال محشری سر پا کنند در عزای قمر بنی‌هاشم، تا بگویند ای دست ببریده کربلا، ای فرق سر پاشیده از عمود در راه خدا، تو...، تو بالاتر از اینی. ای روزگار، ای دنیای ناپایدار، باید روزگاری بشود که ما زنده باشیم و در این روزگار بخواهند هنرپیشه‌ها نقش او را به مردم نشان بدهند. مردم بدانید! این نقشه‌ها برای این است، وقتی قمر بنی‌هاشم را به آن صورت نشان دادند، دیگر این سوزوگداز در روشه‌ها نخواهد بود، آن کسانی که آن صحنه را ببینند آن هنرپیشه را تماشا کنند، این‌ها دیگر آنچنان که باید در عزای او نمی‌سوزند، ولی باید بدانند اگر با چکمه، با کراوات خواستند این چراغ را خاموش کنند نشد، با این ریش‌ها، با این یقه‌های باز هم، این نور خدا خاموش شدنی نیست.”

حضرت‌عالی پخش بازسازی نقش حضرت عباس توسط یک هنرپیشه تلویزیونی را منجر به بی‌رونق شدن سوزوگداز روشه‌خوانی ستی و به قصد خاموش کردن نور خدا دانسته، مرتکبین آن را محروم از رحمت خدا در آخرت و مبتلا به شکستن کمرشان در

دنیا دانسته، تهدید کرده‌اید در صورت ارتکاب این "غلط" آنچه بگوئید معدورید، در تاسوعا هم که روز عزاداری حضرت عباس است از جوانان غیرتمنل فانی در قمربنی‌هاشم خواسته‌اید که محشری به‌پا کنند. این نظر البته قابل احترام است، اما اجازه فرمائید به شیوه مألوف حوزه‌ها سه مناقشة علمی در حاشیه فرمایشات مقام محترم مرجعیت مطرح کنم. پیش‌پیش از تصدیع و جسارت عذر می‌خواهم.

اول، بیان معارف دینی در قالب‌های هنری از پرجاذبه‌ترین روش‌های دنیای معاصر است. روایت نمایشی فاجعه کربلا در قالب "تعزیه" توانسته است ظرائف پیام حسینی را به زبان قابل فهم عمومی (کلم الناس علی قدر عقولهم) به قلب توده‌های مردم در اقصی نقاط مناطق شیعه‌نشین بلکه مسلمین و موحدان ببرد و مظلومیت و حقانیت اهل بیت علیهم السلام از یکسو و قساوت و پلشتی حق‌ستیزان اموی را از سوی دیگر کاملا ملموس و وجدانی سازد. بی‌شک در تعزیه کسانی نقش آفرین شخصیت‌های محبوب و مردود هستند و همه بینندگان نیز نیک می‌دانند که هنرپیشه با شخصیت واقعی تفاوت بنیادین دارد. تعزیه سنتی و فیلم مدرن هیچ تعارضی با قداست مقام اولیاء دین ندارد. بازسازی هنری صحنه‌های مهم تاریخ دینی بدون نقش آفرینی شخصیت‌های اصلی به نقصان بلادلیل اثر تاریخی - هنری می‌انجامد. روضه و ذکر مصیبت برای احیای راه و مرام و اهداف حسینی طریقت دارد، موضوعیت که ندارد. ضمن احترام به فرمایشات مرجع محترم، جامعه دینی در این گونه مسائل - ممنوعیت پخش و بازیگری نقش امامزادگان - طلب دلیل می‌کند. فقه استدلالی معنایی جز این ندارد.

دوم، اینکه حضرت آیت‌الله بالآخره در میان این همه رخداد تلغ و شیرین مسئله‌ای را برای طرح علنی در مجتمع عمومی تشخیص دادند جای سپاس دارد. مسئله‌ای که یک مرجع ساكت را پس از سه دهه به فریاد می‌آورد و تهدید کند که اگر مسئولان امر اصلاح نکنند به وظیفه شرعیش عمل خواهد کرد و جوانان غیرتمنل را به عکس العمل محشر‌گونه دعوت خواهد کرد، بی‌شک مسئله‌ای به‌غایت مهم است. معظم له در اینکه مرجعیت شیعه از چنین اقداری برخوردار بوده و برخوردار است، کاملا مُصابند. به علاوه اینکه در مسائل خطیر که کیان مذهب در خطر قرار می‌گیرد، مرجعیت شرعاً موظف است فریاد برآورد، نصیحت کند، تهدید نماید و مؤمنان را به اعتراض

محشرگونه برای اصلاح امور دعوت کند، حق با حضرت آیت‌الله است. در کبرای بحث حق همان است که حضرت‌عالی اشاره فرموده‌اید، اما مناقشه در صغراست. اولاً آیا ایفای نقش حضرت عباس توسط یک هنرپیشه و پخش عمومی آن، مصدق اهم مسائلی است که کیان مذهب را تهدید می‌کند؟ ثانیاً در طول این سالیان بهویژه در ربع قرن اخیر بالاخص در این دو سال آیا هیچ "غلط" و مسئله‌ای مهم‌تر از مسئله یاد شده به حضرت آیت‌الله گزارش نشده که ارزش اعتراض علنى و اعلام خطر و نصیحت و تهدید آشکار مسئولان امر و دعوت جوانان غیرتمدن به اعتراض محشرگونه داشته باشد؟ برای ایضاح بیشتر به سه نمونه مستند از نامه زندانیان سیاسی که همگی در پنج ماه اخیر نوشته و برای مسئولان امر ارسال شده و علناً منتشر شده‌اند اشاره می‌کنم.^۱

۱. سطوری از نامه‌های سه زندانی به مسئولان امر در اعتراض به "شکنجه زندانیان سیاسی در زندان‌های جمهوری اسلامی":

یک. حمزه کرمی در نامه تیر ۸۹ به رهبری جمهوری اسلامی از طریق رئیس مجلس خبرگان: مرا انواع شکنجه کردن از جمله بیش از بیست بار سرم را در کاسه توالت فرنگی پر از کثافت کردن و می‌خواستند که آنچه را آن‌ها می‌گویند اعتراف کنم! هرگاه فریاد "یا زهراء" سر می‌دادم، به آن حضرت جسارت می‌کردند! وقتی می‌گفتم: "یا الله"، می‌گفتند: خدایت امروز ماییم که هر کاری بخواهیم با تو می‌کنیم! نامه ۱۱ مرداد ۸۹ حمزه کرمی به دادستان کل کشور، زندان اوین:... مسأله دیگر تهدید به تجاوز و همچنین تهدید به استعمال بطری توسط بازجوها بود. یا تهدید به ارسال و اعزام بنده به بنده‌های عمومی مخوف که افراد خلاف در آن سپری می‌کنند و ظاهراً حسب گفته بازجوها در آن بندها به افراد جدیداللورود تجاوز جنسی می‌نمایند. اصرار بازجویم با فحش و کنک‌کاری مخصوص خود مبنی بر اینکه اعتراف کنم با کلیه خانم‌هایی که ایام انتخابات با بنده تماس داشته‌اند رابطه داشته‌ام... از نظر بازجوها بنده با زمین و زمان رابطه داشته‌ام مگر خلاف آن ثابت شود. آن‌ها اعلام کردن اگر روز دادگاه من متن موردنظر بازجوها را تغواص خانمی در جلسه علنى دادگاه بلند خواهد شد و علیه تو در دادگاه افساگری خواهد کرد که تو با او رابطه داشتای وغیره!!!. یکی از بازجویان بارها گلوی مرا می‌فرشد، در حدی که بی‌هوش می‌شدم و با کنک و لگد مرا شکنجه می‌نمود. فرو کردن سرم در چاه توالت و آزار جنسی و روحی دراین زمینه. تحقیر نمودن بنده در نزد فرزندان و همسرمن و طرح اینکه اگر شما بدانید چه پدر و یا همسر فاسدی دارید، یک روز هم با او زندگی نمی‌کنید!... تحقیر بنده از طریق تراشیدن ریشم و نگهداری سبیل‌هایم و تشبیه کردن بنده به هنرپیشه‌های فیلم‌های سینمایی خارجی و خنده‌دن و تحقیر کردن دسته جمعی. در تمام دورانی که در بند ۲۴۰ بودم در انفرادی که چهار ماه و نیم طول کشید، آن‌ها مرا از دیدن پزشک محروم کردند، در حالی که بنده بیماری قلبی دارم و از گذشته تحت نظر پزشک بودم، بیش از پانزده بار در مدت زندان در حین بازجویی‌ها و پس از آن بی‌هوش شدم که محل تأمل جدی است.

دو. نامه مرداد ۸۹ عبدالله مومنی به رهبر جمهوری اسلامی، زندان اوین: هر بار که در بازجویی "مطابق میل بازجو" و به تعبیر آن‌ها "مطابق مصلحت نظام" پاسخ نمی‌گفتم، گفته می‌شد که "یا جواب باید مطابق آنچه باشد که ما می‌خواهیم یا باید همین برگه بازجویی را بخوری و قورت بدھی" و این فقط تهدید نبود بلکه پس از رد خواسته‌هایشان با زور و فشار برگه‌های بازجویی به من خورانده می‌شد و جالب آنکه این

عمل حتی یکبار در ماه مبارک رمضان و در هنگامی که روزه دار بودم نیز انجام شد، البته وقتی کتک زدن و فحش‌های ناموسی در شب‌های مبارک قادر حرمتی نداشته باشد، دیگر هر رفتاری مجاز خواهد بود. برای خورد شدن و تحقیر شخصیتی من بود که مرتبًا می‌خواستند به روابط و مسائل اخلاقی ناکرده خود نیز اعتراف کنم و وقتی می‌گفتم این سخنان درست نیست و من نمی‌توانم علیه خود به دروغ اعتراف کنم با فحش‌های رکیک و ضرب و شتم و این پاسخ آنها روبرو می‌شدم که "فاحشه‌ای را در دادگاه می‌آوریم تا علیه تو اعتراف کند و بگویید که رابطه نامشروع با تو داشته است". ... در یک سلوول کوچک بازجوها به سراغ من آمدند و گفتند که آیا تصمیمت را به اعتراف گرفته‌ای؟ پرسیدم که در چه خصوصی؟ گفتند درمورد مسائل اخلاقی، گفتند "همه مسائل اخلاقی که داری بگو و خودت را خلاص کن و هرآنچه از دیگران نیز می‌دانی بازگو کن" ... به آنها گفتم که جوابم از اکنون روشن است که درنتیجه سیلی‌های محکمی بر صورتم فرود آمد... بر کاغذ نوشتم که "من هیچ رفتار و عمل غیراخلاقی نداشتم". ... پس از خواندن کاغذ بازجویی، به من هجوم آورده و با مشت و لگد و سیلی به جان من افتدند و به خود و خانواده‌ام تا جای ممکن فحاشی کردند و پس از تک‌کاری مفصل و تحقیر و توهین گفتند "به تو اثبات می‌کنیم که حرامزاده و ولدالزنا هستی". این سخنان عصبانیت مرا نیز برانگیخت و به درگیر شدن من با آنان نیز منجر شد که البته نتیجه آن فروکردن سر من در چاه توالت بود، آن‌چنان که کنایت‌های درون توالت به دهان و حلق من وارد و به مرحله خفگی رسیدم. سرم را بپرون آوردن و گفتند که می‌رویم و تا شب بر می‌گردیم و تو تا آن زمان وقت داری که به مسائل اخلاقیات اعتراف و خودت را خلاص کنی. می‌گفتند که "باید کاملاً توضیح دهی که با چه کسی در چه زمانی و در کجا و چگونه ارتباط داشته‌ای" و حتی از من می‌خواستند که در برگه بازجویی‌ام بنویسم که "در دوران کودکی مورد تجاوز جنسی قرار گرفته‌ام". بارها به تجاوز و استعمال بطی و شیشه نوشایه و چوب تهدید می‌شد تاجایی که فی‌المثل بازجوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی بیان می‌کرد که چوبی را در... استعمال می‌کنیم که صد تا نجار نتواند آن را در بیاورد. و می‌گفت مسائلی درخصوص مسأله‌دار بودن اخلاقی شماها به سایتها سفارش داده‌ایم که به زودی در سطح جامعه به صورت بلوتوت یا سی‌دی منتشر شود. ... آنان به صورت مدام بر این نکته پای می‌پشتدند که ما به پشت‌وانه رهبری از هرگونه برخوردي برای رسیدن به هدف استفاده می‌کنیم و هیچ خط قرمزی برای رسیدن به اهداف خود نداریم و استفاده از هر روشی برای وادارسازی افراد و متنقدين به پذیرش الفانات بازجویان در راستای حفظ نظام را مشروع بلکه واجب می‌دانستند. بازجویان تلاش پسیاری داشتند تا فضای سلوول انفرادی را به صحرای محشر و دادگاه عدل الهی تعییر کنند و می‌گفتند تصور کنید در روز قیامت هستید و باید به همه گناهان خود اعتراف کنید... برای بازسازی چنین محشری بارها متهمن در سلوول‌های کناری را مورد کشک و ضرب و شتم قرار می‌دادند تا علاوه‌بر فشار روحی و شکنجه‌ما، ضجه‌های دردمندانه مضر و بینی، یادآور عذاب الهی در محشر کبری باشد.

سه. نامه آبان‌ماه ۸۹ محمد نوری‌زاد به رئیس قوه قضائیه، زندان اوین: در کشور اسلامی ما، اتفاقاتی رخ داده و می‌دهد که حظّ بهره‌مندی از آن را نمی‌چشید، مگر اینکه در متن آن قرار گیرید؛ نمی‌دانم آیا کسی سر عزیزانatan را در چاه مستراح فرو کرده است یا خیر؟ که اگر فرو کرده بود و شما و عزیزان طعم ناگزیر تنفس و فرو بردن مأکولات موجود در کاسه مستراح را چشیده بودید، ذره‌ای از مراتب آیت‌الله‌ی خود را متوجه این سوی سرزمین قضایی کشورتان می‌فرمودید. اما چرا سر ما را در مستراح سلوول انفرادی فرو کرده‌اند؟ تا از ما اقراری بگیرند که بر حقانیت اعتراض ما خط بکشد و پایه‌های لرzan قادر حاکمیت را مستحکم کند. پیشنهاد می‌کنم هر وقت جلوی آینه، به زلف مبارکتان شانه زدید و بر خود عطر افشاراندید، به سرهای فرو شده عده‌ای از زندانیان سیاسی کشورتان در مستراح سلوولشان بیندیشید. نمی‌دانم آیا کسی

مطالعه همین سه نمونه از نامه‌های افراد موّثقی که در زندان‌های کشور هستند، نشان می‌دهد که "مسئله شکنجه زندانیان سیاسی" در زندان‌های جمهوری اسلامی مسئله‌ای حداقل قابل تحقیق است، اگر نگویم غیرقابل انکار. فاجعه آنگاه صورت کریه خود را نشان خواهد داد که بدانیم این شکنجه‌ها به نام اسلام و تشیع و فقاهت صورت گرفته است. راستی آیا این مسئله ارزش آن را ندارد که حضرت آیت‌الله علناً از این‌گونه اقدامات خلاف‌شرع که تحت نام مذهب اهل‌بیت^{علیهم السلام} اتفاق افتاده است تبری جویند و انزجار خود را ابراز دارند و از غیرت مؤمنان برای جلوگیری از آن بهره جویند؟ فقهیان "تعیین مصدق" را شأن خود نمی‌دانند، اما "تشخیص موضوعی" که دخالت تامه در استخراج حکم شرعی دارد، یقیناً شأن فقیه است. مناقشه این طلبه دقیقاً در تشخیص موضوع اعتراض علنی مقام مرجعیت است.

سوم، آنچه قیام امام حسین^{علیه السلام} را جاودانه ساخته است، اهداف و غایات آن است. بزرگداشت یاد و نام نهضت حسینی به تجلیل و ذکر فضائل و مناقب امام و اصحاب کرامش و تقبیح و لعن اعداء و بدخواهان تمام نمی‌شود. اگر حسینی شدن به این سادگی بود، که امروز از تمام تربیون‌های رسمی کشور روضه خوانده می‌شود و در

به زیر گوش حضرت شما سیلی پی‌درپی نواخته است؟ و با کفش به سینه و پشت نازین شما کوفته است؟ و با پا به صورت شما لگد زده است؟ و به میان ابروان و چشمان شما تف کرده است؟... نمی‌دانم آیا در ورطه‌بی کسی و زیر بارش ضربات مشت و لگ، عده‌ای به همسر گرامی شما فحش رکیک و ناسزا گفته‌اند؟ و دختران عفیف شما را به آغوش هرزگی پرتاب کرده‌اند؟ و مادر و خواهر و خویشاوندان پاکدامن شما را به لجن جنسی آلوده‌اند؟ بعید می‌دانم! اما عده‌ای از مأموران وزارت اطلاعات، که نقابی از سربازی امام زمان به صورت بسته‌اند، با ما این کرده‌اند. پیشنهاد می‌کنم نه نامه افساگرانه حمزه کرمی، و نه نامه دردمدانه عبدالله مومنی، که نامه حجت‌الاسلام دکتر متظرقائی را به رهبران، مطالعه بفرمائید تا بدانید در فراسوی دستگاه پوک قضایی ما و شما، مأموران وزارت اطلاعات، با چه شیوه‌ها و با چه الفاظی، لباس پیامبر را معنا می‌کنند، و حق مسلمانی و خانواده شهدا را به جا می‌آورند، و کرامت انسانی را فهم می‌کنند. ... بدین‌وسیله، من، محمد نوری زاد، زندانی شما در زندان اوین، نه به حوزه رفتار هیولاگون عده‌ای از مأموران وزارت اطلاعات، که به ربودن نام سربازی امام زمان توسط اینان، اعتراض و شکایت دارم. اینان مرا زده‌اند. و به ناموس ناسزا گفته‌اند. و این همه را من در متن پاسخ به پرسش‌های یاوه بازجویان خود، آورده و ثبت و ضبط کرده‌ام. اگر ذرہ‌ای انصاف در قله بلند آیت‌الله خود سراغ دارید، به شکایت من، و به شکایت قربانیان خاموش وزارت اطلاعات رسیدگی فرمایید. در پایان یادآور می‌شوم که؛ راز اینکه امام علی از ربوده شدن خلخال از پای آن زن یهودی آن چنان می‌گذارد، هیچ نیست الا تجسس اینکه حرامیان، خلخال از پای ناموس خودش ربوده‌اند. هرگاه جنایتی را که بر این مردم رفته است باور کردید، قطعاً همانند علی برخواهید خروشید.

رادیو- تلویزیون رسمی الی ماشاء الله روحانیون حکومتی منبر می‌روند و مسئولان دولتی برای از میدان به در کردن رقبای خود تمام تاریخ اسلام را به یاری گرفته‌اند تا مشروعیت از دست رفتۀ خود را اثبات کنند.

می‌توان به لقلۀ زیان دعا و ثنای اهل‌بیت علیهم السلام گفت و بر مصیبت سیدالشهداء علیهم السلام و قمربنی‌هاشم گریست، اما به منش و روش معاویة ابن‌ابی‌سفیان زمامداری کرد، به شیوهٔ یزید بن‌معاویه متقدان را سرکوب کرد، و همچون عمرو عاصم مقدس‌مآبانه قرآن بر نیزه کرد. آنچه روح سیدالشهداء علیهم السلام و ارواح طبیّه شهدای کربلا را می‌آزادد ظلم و تجاوز به حقوق مردم است، همان‌چیزی که متأسفانه رویۀ حکام جمهوری اسلامی شده است. جنابعالی در کتاب فقه فتوائی خود قتل نفس محترمه، نقض عهد، کذب، معونت ظالمین، حبس حقوق، بهتان و سب و اهانت و تحقیر مؤمن و غش به مسلمین را از معاصی دانسته‌اید و با صراحةً "ظلم" را از جمله منكرات معرفی کرده‌اید. امر به معروف و نهی از منکر نیز از ضروریات دین و در صدر اهداف ابا عبدالله الحسین علیهم السلام است. اکنون خاضعانه از حضرت‌الله جویا می‌شوم کدامیک از منکرات و کبائر یاد شده در زمان شما آن‌هم بنهان دین و مذهب و فقه در جمهوری اسلامی اتفاق نیفتاده است؟ آیا حداقل سی‌ودو نفر (به اقرار مسئولان حکومتی) از معتبرین غیرمسلح در انتقاد مسالمت‌آمیز به تقلب در انتخابات کشته نشده‌اند؟ آیا مقامات عالی نظام جمهوری اسلامی در زیر پا گذاشتن عدالت، آزادی‌های مشروع، رحمت اسلامی و قانون اساسی "نقض عهد" نکرده‌اند؟ آیا در ارائه نتیجه انتخابات و آمار اقتصادی عالم‌آ و عامدأ مرتکب "کذب" نشده‌اند؟ آیا نتیجه انتخابات را وارونه اعلام کردن مصدق "غش" به مسلمین "نیست؟ آیا دست بردن در آراء مردم "خیانت در امانت" محسوب نمی‌شود؟ آیا حبس چندصد نفر از مؤمنین که اتهامی جز انتقاد از "والی جائز" ندارند و آن‌ها را تحت فشار قرار دادن مصدق "ایذاء، بهتان، سب، اهانت و تحقیر مؤمن" نیست؟ آیا قاضی‌القضاتی چنین نظامی و صدور احکام قضائی ظالمانه مصدق بارز معونت ظالمین نیست؟ راستی شاگرد و داماد محترم شما بر اساس کدام "حجت شرعی" قضاؤت را به ثمن بخس زائد سیاست کرده است؟ آیا این‌همه "ظلم" ارزش یک اعتراض علنی از سوی مرجعیت رشیده (اعلی‌الله‌کلمتهم) را ندارد؟ آیا ارتکاب این‌همه ظلم بنهان شریعت

و فقاهت و مذهب اهل‌بیت علیهم السلام "بدعت" نیست؟ راستی برای اینکه "ولایت جائز" محقق شود، چه اتفاقاتی باید می‌افتد که نیفتاده است؟ آیا خداوند از علماً عهدی نگرفته است که بر ستمگری ظالمان ساكت نمانند؟

وقوع منکرات فوق‌الذکر یقینی است، اگر ذرّه‌ای تردید در وقوع هریک از کبائر فوق دارید بفرمائید تا در شرح هر یک مستندات متعدد ارائه شود. بر طبق تعالیم مسلم قرآنی و نبوی و ولوی اشتغال ذمہ عالمان دین و مراجع عظام (اعلی‌الله‌کلمتهم) به وظیفه شرعی در رفع این منکرات در حد مقدور نیز یقینی است. قادرتی که می‌تواند در تاسوعای حسینی محشر به‌پا کند، چرا نتواند در نهی از منکر و پاسخ‌گو کردن قادرت مطلقه و کاهش ظلم و جلوگیری از تجاوز به حقوق عباد مؤثر باشد؟ صریح امر لازم‌الاتّباع نبوی وجوب اظهارنظر علماء در قبال بدعت‌هast "اذا ظهرت البدع فی امتی فليظہر العالم علمه". زیره به کرمان می‌برم و درس پس می‌دهم. غفلت از انکر منکرات و اقبح فواحش که ظلم به عباد و تجاوز به حقوق حَقَّةَ خلائق و به فرموده مرحوم میرزا نائینی "استبداد دینی" است، و سرگرم شدن به ذکر فضائل و مناقب ائمه و اخیراً امام‌زاده‌ها حکایت غفلت از "تضییع اصول" و پرداختن به فروع درجه‌چندم است. در مکتب سیدالشهدا علیهم السلام و زینب کبری و ابوالفضل العباس علیهم السلام رعایت عدالت و کرامت و رحمت و حریت مهم‌تر است یا اکتفا به ظواهر شعائر و سطح مناسک؟ جوانان غیرتمند فدائی امام حسین علیهم السلام و پیروان علمدار رشیدش امروز در گوشة زندان‌های ایران شکنجه می‌شوند و به زندان‌های طویل‌المدت محکوم شده‌اند. در سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی بازجویان قسی‌القلب نقش خداوند را بازی می‌کنند نعوذ بالله، و با نام مقدس یا زهرا شکنجه می‌کنند و شلاق می‌زنند، آنگاه حضرت‌عالی به پخش بازی یک هنرپیشه در نقش ابوالفضل در یک برنامه تلویزیونی اعتراض می‌فرماید؟

اگرچه مرحوم آخوند خراسانی صاحب‌کفاية به ولایت فقیه مطلقًا باور نداشت و "موضوعات عرفیه و امور حسیبیه را در زمان غیبت به عقلای مسلمین و ثقات مؤمنین مفوّض می‌دانست" و ولایت مطلقه را شأن منحصر ذات اقدس ربوبی می‌شناخت، اما از باب فرائض امر به معروف و نهی از منکر و نصیحت لائمه‌المسلمین با تکیه بر تعالیم مکتب رهائی بخش حسین بن علی علیهم السلام به عنوان زعیم عالم تشیع از حقوق مخصوصه

مسلمین و مبارزاتشان در پاسخ‌گو کردن حکومت و نظارت عمومی بر قدرت سیاسی و استقرار قانون و تأسیس عدالت‌خانه دفاع جانانه کرد و با رهبری نهضت ضداستبدادی مشروطه از نجف اشرف فخر جهان تشیع شد. حضر تعالی هم به ولایت فقیه باور ندارید، و ادله را از اثبات آن قاصر می‌دانید، آیا بر دیگر مبانی مکتب سیاسی آخوند اشکالی وارد می‌دانید؟ اقتدا به سیره سلف صالح استدعای قاطبه مؤمنین از مراجع عظام (اعلی‌الله کلمتهم) است.

رسالت مراجع عظام و علمای اعلام منحصر در حفظ حوزه علمیه قم (شیدالله ارکانها) از بليات و حفظ ظواهر شرعی نيسست. بى شک استقلال حوزه و مرجعیت بسيار مهم است، و مناسک و ظواهر شريعت نيز باید پاس داشته شود، اما اگر به همين ظواهر شرعی بدون رعایت باطن ديانة و روح قرآن و هدف رسالت که اقامه قسط و برپا داشتن حقوق مشروع عباد است اكتفا شود، خوف آن است که "استبداد دينی" باقیمانده ايمان جوانان را نيز بر باد دهد. به فرموده استاد آيت‌الله‌العظمي متظری (قدس‌سره‌الشريف) در پيام شهرپور ۸۸ خطاب به مراجع عظام و علمای اعلام "به يقين حضرات مراجع و علمای محترم قلباً از اين منکراتي که به‌نام دين و مذهب انجام می‌شود نگران و ناراحت می‌باشند و بعضًا اقداماتي نيز نموده‌اند، اما با توجه به مفاد حدیث شریف نبوی که اظهار علم را واجب دانسته، آیا این مقدار کفایت می‌کند؟"

بار دیگر از تصدیع عذر می‌خواهم. مزید توفیقات آن فقیه اصولی را از خداوند منان مسئلت دارم.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْنَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوْكِّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمين

عزّت عالی مستدام باد

نامه به محمد نوریزاد
تزویرسوزی به جای خودسوزی^۱

به نام خدای رحمان و رحیم

برادر گرامی جناب آقای محمد نوریزاد
سلام علیکم بما صبرتم

نامه‌های هفتگی پرشور انتقادی و آگاهی‌بخش شما به سبک ویژه‌تان به «محضر رهبر گرامی حضرت آیت‌الله خامنه‌ای» ابتکاری ماندنی در تاریخ جنبش سبز بود که نهضت نامه‌نگاری به رهبری را به راه انداخت. بسیاری از اقتشار مختلف مردم دعوت شما را اجابت کردند و از سر نصیحت و شفقت به رهبر جمهوری اسلامی نامه نوشتند و استبداد دینی را دلسوزانه به پرهیز از خودکامگی و به رسمیت شناختن حقوق پایمال شده ملت و رعایت منافع ملی دعوت کردند. اما جناب آقای خامنه‌ای آنچنان‌که رسم همه خودکامگان و دیکتاتورهای تاریخ و نیز شاهان مستبد ایران بوده بی‌آنکه به خود زحمت پاسخ‌گویی بدهد به استبداد مطلقه ادامه داد.

اگرچه سرگرم نگارش دومین «رساله استیضاح رهبری» هستم که امیدوارم به‌زودی منتشر شود، اما آنچه مرا به نگارش این نامه واداشت، تهدید خودسوزی در نامه اخیر شما به اعتراض به مظالم حکومت و سکوت عالمان دین است که به تأخیر انداختن آنرا برای حفظ جان شما روا ندانستم.

خودسوزی

نوشته‌اید: «آسیب‌ها و آثار مخوف کلاهبرداری‌های خارق‌العاده اسلامی ما را، با هیچ توصیه و توجیهی نمی‌توان روفت مگر اینکه آیت‌الله‌های ایران در اعتراض به خفتی که اسلام در این ملک دچار آن شده است، خود را به آتش بکشند. اگر آیت‌الله‌های ما به آن جهان و ایستادن در برابر خدا معتقدند که می‌دانم معتقدند، و قبول دارند که سکوت

آنان در قبال مفسدّه‌ها و ظلم‌های جاری این نظام، قطعاً به حساب آنان نیز گذارده می‌شود، خودسوزی خویش را بهترین و خدایی‌ترین راه برای بروز رفت این سرزمین از آغوش زشتی‌ها و نفرت‌ها و بن‌بست‌ها خواهد یافت... . من با اطمینان می‌گویم که خودسوزی آیت‌الله‌های ما کمترین هزینه‌ای است که می‌شود برای خلاصی از بختکی که به اسم اسلام بر گلوی اسلام و مردم مسلمان تیغ می‌کشد، متعبد شد. این خودسوزی‌ها می‌توانند موجی از سرزنندگی به جان جامعه افسرده و رو به موت ما بدوانند و روح تازه‌ای به جسم این مرده متحرک بدمند.»

و بعد از این مقدمه به نکته اصلی موردنظر این گونه اشاره کرده‌اید: «هم شما هم ما می‌دانیم که آیت‌الله‌های ما برای آنکه خود را از خودسوزی معاف کنند، هزار دلیل شرعی متولّ می‌شوند. باکی نیست. من خود مگر آیت خدا نیستم؟ من به جای همه آیت‌الله‌ها خودم را به آتش می‌کشم. شاید پیران و جوانان از جان گذشته‌ای نیز مرا در این حرکت آتشین همراهی کنند. نهضتی از خودسوزی. و شاید کسی نیز به راهی که من می‌نمایم، درنیفت. مرا اما با دیگران کاری نیست. احساس و باورم بر این است که برای بیدار کردن خفتگانی که در حاکمیت همه‌کاره‌اند، باید آتش افروخت. با هیزم تن خود. بله، من به زودی خود را به آتش خواهم کشید. تا شاید آتشی که عنقریب از دلارهای نفتی و اسلحه‌ها و فربگی جماعتی از پاسداران ما زبانه می‌کشد، فرو کشد.»

من ابتدا صفا و صمیمیت شما در این سطور در دمندانه – که بی اختیار قدرات اشک بر گونه‌های هر خواننده منصفی سرازیر می‌کند – را می‌ستایم در عین اذعان به عظمت فاجعه‌ای که با استفاده ابزاری از دین و مذهب بر این ملت روا رفته است، اما اجازه دهید بگویم با شما در دعوت به خودسوزی علماء و خودتان موافق نیستم.

دسته‌بندی مراجع و عالمان دینی معاصر

مراجع، فقیهان و عالمان دینی در حوزه‌های علمیه همانند دیگر اشاره مردم ایران متکثّر و متنوّع‌اند. از سه تا چهار دسته می‌توان یاد کرد. با شناخت این دسته‌ها در می‌یابیم که خودسوزی شما بلا موضوع است.

دسته اول، بخش قابل توجهی از عالمان حوزوی به «اسلام سیاسی» اعتقادی ندارند، از آغاز با انقلاب اسلامی موافق نبوده‌اند، با جمهوری اسلامی همراهی نکرده‌اند، از

غニمت آن نبرده‌اند تا خود را مسئول غرامت آن بدانند. دغدغه اصلیشان حفظ سنت دینی و تربیت طلاب است و سیاست را وظیفه علمای دین نمی‌دانند. این گروه که در میان عالمان سنتی اکثریت را دارند، «عالمان ساكت» هستند در مراجع معاصر به آیات عظام حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، سیدحسین طباطبائی بروجردی، سیدابوالقاسم موسوی خوئی و سیداحمد خوانساری (رضوان‌الله‌علیهم) اقتدا می‌کنند و در مجموع از زاویه سنتی، متقد و وضع موجودند. مراجع سنتی در قم و نجف از قبیل آیات عظام شیخ‌حسین وحید خراسانی، سیدموسی شیری زنجانی و سیدعلی سیستانی در این گروه هستند.

دسته دوم، گروهی از فقیهان هستند که فی‌الجمله اسلام سیاسی را باور دارند، البته از نوع اقتدارگرایانه‌اش، و به نحوی از انحصار باشد و ضعف با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی همراهی داشته‌اند. مورد اکرام مقامات حکومتی هستند، و اگرچه به برخی جزئیات انتقاد دارند، اما اصل نظام را قبول دارند و نوعاً از آن متمم‌اند و عملاً متأثر از تبلیغات رنگارنگ دستگاه‌های امنیتی و تبلیغاتی رژیم هستند. این گروه اصولاً انتقاد متقدان جمهوری اسلامی را صائب نمی‌دانند تا بر آن نتیجه‌ای مترتب کنند. آیات عظام شیخ لطف‌الله صافی گلپایگانی، شیخ عبدالله جوادی آملی، شیخ‌جعفر سبحانی، شیخ‌حسین مظاہری، شیخ‌ناصر مکارم شیرازی و شیخ‌حسین نوری همدانی علی‌رغم برخی تفاوت‌ها طیفی را تشکیل می‌دهند که از آن‌ها به «مراجع حامی نظام» می‌توان تعبیر کرد.

دسته سوم، گروهی از فقیهان قائل به اسلام سیاسی هستند که به وضع موجود انتقاد دارند، دفاع از حقوق مردم را اجمالاً وظیفه خود می‌دانند، اگرچه به نظریه ولایت فقیه باور دارند اما ولایت مطلقاً غیرپاسخ‌گو و فرآقانون و فعال‌مایشاء را قبول ندارند. این دسته از مراجع در دهه نخست حیات جمهوری اسلامی سمت‌های قضائی یا تقنیست داشته‌اند و الآن از «مراجع حامی اصلاح طلبان و جنبش سبز» محسوب می‌شوند. ایشان از مدافعان سیاست‌های مرحوم آیت‌الله روح‌الله موسوی خمینی بوده معتقد‌اند انحراف جمهوری اسلامی با عدول از سیاست‌های بنیانگذار جمهوری اسلامی آغاز شده است. آیات عظام سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، شیخ‌یوسف صانعی، سیدعلی‌محمد دستغیب

شیرازی و شیخ اسدالله بیات زنجانی در این گروه جای می‌گیرند. گروهی از فقیهان ستی قائل به اسلام سیاسی نیز به همین دسته ملحق می‌شود. کسانی که متقد جمهوری اسلامی و مغضوب آن هستند. اینان اگرچه با مصدق ولایت فقیه مشکل دارند، و در مجموع در زمرة متقدان وضع موجود محسوب می‌شوند، اما در دفاع از جنبش اعتراضی مردم هم موضعی نگرفته‌اند. آیات عظام سید محمدصادق روحانی و سید صادق شیرازی در این زمرة‌اند.

از سه گروه فوق دسته اول ممکن است با شما همدل باشند، اما انتظار از ایشان خلاف‌واقع است. دسته دوم اصولاً برداشت و نقدهای شما را برنمی‌تابند، اگر برعلیه شما فتوا ندهند باید ممنونشان باشید! دسته سوم انتقادات شما را مطالعه کرده، شما را دعا نیز می‌کنند اما در ریشه‌یابی مشکلات جمهوری اسلامی لزوماً به جایی که شما رسیده‌اید نرسیده‌اند. شجاعت و پاکبازی مرحوم استاد آیت‌الله منتظری نیز نادر الوجود است.

آری، در میان عالمان جوان و فضلای حوزه‌های علمیه کم نیستند کسانی که سوز مسلمانی و شور اصلاح طلبانه شما را درک می‌کنند و با شما همدلند و نظرآ و عملآ به دنبال بروند رفت از وضع موجودند. آنان را که می‌توان دسته چهارم دانست، با تحلیلی بنیادی مشکل حکومت دینی و جمهوری اسلامی را ارزیابی می‌کنند. به حق ویژه‌ای برای روحانیون قائل نیستند، به انواع ولایت سیاسی فقیه، مطلقه و مقیّده، انتسابی و انتخابی، عامه و خاصه مطلقاً باور ندارند. شریعت را معادل قانون نمی‌دانند و فهم فقیهان دوران سپری شده را احکام شرعی دوران معاصر معرفی نمی‌کنند. به حقوق بشر و دموکراسی اعتقاد دارند. اگرچه به اسلام سیاسی باور دارند و از حضور مسلمانان در جامعه مدنی و عرصه عمومی به شکل دموکراتیک و با رعایت حقوق اقلیت دفاع می‌کنند، اما به جدایی دولت از نهادهای دینی (اعم از حوزه و مسجد و روحانیت) یعنی سکولاریسم عینی قائل هستند. اما این دسته هم چاره کار را خودسوزی نمی‌دانند. نه خودسوزی شما نه خودسوزی هیچ‌کس دیگر.

تزویرسوزی به جای خودسوزی

می‌باید نهضت روشنگری و افشاری تزویرها و دروغ‌های استبداد دینی را با صبوری

و پشتکار ادامه داد. نامه‌های روشنگرانه شما در آشنایی افکار عمومی مفید است. می‌توان با حقوق‌دانان از کاستی‌های قانون مجازات اسلامی و نهادهای غیرقانونی از قبیل شورای عالی انقلاب فرهنگی و دادگاه ویژه روحانیت و مأموران بی‌آبرویی که هر روز ارتقای مقام می‌گیرند از قبیل سعید مرتضوی سخن گفت. با عالمان آمار از دستکاری حکومت‌گران در آمار رسمی و ارائه آمار دروغ – کاملاً دروغ – به‌ویژه در عرصه اقتصاد بحث کرد. با اقتصاددانان از فساد مزمن اقتصادی و اختلاس‌های نجومی و تخریب زیرساخت‌های اقتصادی در دوران احمدی‌نژاد با پشتیبانی بی‌دریغ آقای خامنه‌ای سخن گفت. با اساتید دانشگاه از فرار مغزها، تبدیل دانشگاه‌ها به پادگان، میدان‌داری شیادان جعالی همچون برادران دانشجو که نهایت حضیض تاریخ آموزش عالی ایران هستند یاد کرد. با عالمان سیاست از مهندسی در آمار شرکت‌کنندگان انتخابات غیرآزاد اخیر که حتی آمار دست‌کاری شده ۵۴٪ را وقیحانه ۶۴٪ اعلام می‌کنند سخن گفت.

آقای نوری‌زاد عزیز، افشاری مستند دروغ‌ها و تزویرها و خدعاوهای امپراطوری دروغ رهبر جمهوری اسلامی و شرکای پاسدار به زنده امثال شما بیش از جنازه سوخته‌تان احتیاج دارد. برای متأثر شدن از شهادت مظلومانه امثال هدی صابر و هاله سحابی حداقلی از شرافت و انسانیت در حکومت‌گران لازم است که من در ناصیه زمامداران جمهوری اسلامی نمی‌بینم. آنان برای جان و آبرو و سلامت شهروندان متقد خود هیچ ارزشی قائل نیستند. وقتی برای حفظ قدرت به هر قیمتی تحت عنوان مصلحت نظام هر جرم و جنایتی روا باشد، و متقدان مسالمت‌جوی حاکمیت مهدور العرض (هدر بودن آبرو) باشند به نحوی که هر افترا و دروغ و اهانتی نسبت به آن‌ها مجاز باشد، چنین رژیم خیره‌سری از خودسوزی شهروندان متقدش نه تنها ککش نمی‌گزد بلکه از کم شدن شرّشان ابراز شادمانی خواهد کرد. درک بحران، شعور می‌خواهد، ظاهراً حکام متکبر جمهوری اسلامی از چنین شعوری معافند.

برادرانه از شما می‌خواهم سودای خودسوزی را از سر بهدر کنید. نهضت نقد تزویر و دروغ و فساد و ظلم نظام جمهوری اسلامی که مدت‌هاست از بنیاد فاسد شده است به قلم روان و احساس هنرمندانه شما نیاز میرم دارد. ما به کمک هم ریشه ظلم را

می‌سوزانیم تا فرزندان ما دیگر به‌نام دین، دروغ و دغل نشنوند و به‌نام اسلامِ رحمت،
قساوت و خشونت نچشند و به‌عنوان بصیرت و فقاہت شاهد جهالت و سوءتدبیر
نباشند و به‌نام رسول‌الله ﷺ و امیرالمؤمنین علیهم السلام و امام حسین علیهم السلام راه ابوجهل و معاویه و
یزید پیموده نشود، و با نشانی بدر و خیر ملت را به خرابه‌های شام نکشانند.
برادر شما

نامه به دکتر نورعلی تابنده

اعتراض به سرکوب دراویش^۱

حوالحق

حضرت آقای دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علی شاه) قطب مکرم سلسله دراویش
نعمتاللهی گنابادی (زیدت توفیقاته)

سلام علیکم

یورش وحشیانه مأموران جمهوری اسلامی به اجتماع مسالمت‌آمیز دراویش
نعمتاللهی گنابادی در مقابل دادستانی تهران و ضرب و شتم خانواده بی‌پناه زندانیان
سیاسی به‌ویژه بانوان در اعتراض به ظلم مضاعف، تبعید (زندانیان آزاده آقایان رضا
انتصاری و فرشید یداللهی و نیز سعید مدنی به زندان رجایی شهر) و محرومیت دراویش
زنданی از امکانات اولیه پزشکی و فشار طاقت‌فرسا بر وکلایشان باعث تأسف شدید
شد.

سوگوارانه، نظام جمهوری اسلامی با تقدیس بی‌وجه مقامات و تصمیمات نابخردانه
خود، متقدان و معترضان مسالمت‌جو را با حربه زندان و سخت‌گیری‌های غیرقانونی
سرکوب می‌کند. استبداد دینی اعتراض و انتقاد که حق اولیه قانونی و طبیعی هر انسانی
است را جرم و گناه نابخشودنی اعلام کرده است. دراویش که به تأسی به سرور
آزادگان امیر مؤمنان علی علیه السلام افتخار می‌کنند اینکه به سبک و سیاق معاویه سرکوب
می‌شوند تا مضائق و شدائی که بر یاران باوفای امام علی علیه السلام از قبیل حجر بن عدی و
عمار یاسر از سوی جائزان اموی رفت از خاطره‌ها نرود.

من از نزدیک شاهد صلح، صفا، سلوک اخلاقی، قانون‌مداری، تدین و پاییندی
دراویش نعمتاللهی گنابادی به موازین شرعی بوده‌ام. وقتی با این سلسله نجیب فقرای
الی الله این گونه سبعانه برخورد می‌شود با دیگران چه می‌کنند؟ امروز همه ایرانیان

عدالت‌جو، آزادی‌خواه و حق‌طلب از دین‌دار و بی‌دین، شیعه و سنه، اقلیت‌های دینی رسمی و غیررسمی، درویش و غیردرویش تحت ستم نظام جمهوری اسلامی هستند. جمهوری اسلامی در ظلم علی‌السّویه به کلیه متقدان و مخالفان قانونی خود موفق بوده است! قوه قضائیه جمهوری اسلامی هیچ تناسبی با عدالت، انصاف، قانون، اجرای آیین‌دادرسی و رعایت حقوق زندانی ندارد و ترازوی آن با فرامین سیاسی تنظیم می‌شود. از بخش انتخابی نظام از قبیل ریاست محترم جمهور و محدود نمایندگان مستقل مجلس انتظار می‌رود برای کاهش بیدادگری‌های بخش انتصابی نظام و قوه قضائیه تحت فرمانش فکری کنند.

توفیق جنابعالی را در دعوت مؤمنان به حق و صبر از خدای بزرگ خواستارم.
با احترام و دعای خیر

تشکر از مولوی عبدالحمید^۱

باسم‌هه تعالی

محضر شیخ‌الاسلام مولوی عبدالحمید اسماعیل زهی امام جمعه محترم اهل سنت و
جماعت زاهدان (زیدت توفیقاته)

سلام علیکم

اقدام خدای پسندانه شما در پادرمیانی برای آزادی مرزبانان ربوه شده ایرانی تأسی به سیره رسول رحمت حضرت محمد بن عبدالله^{علیه السلام} بود. به نوبه خود از همه کسانی که در این زمینه قدم خیر پیش نهادند به‌ویژه جنابعالی صمیمانه سپاسگزارم، و تأسف شدید خود را از قتل مرزبان مظلوم جمشید دانائی فر و اعدام‌های تلافی‌جویانه در سیستان و بلوچستان اعلام می‌کنم. مشکلات مذهبی، قومی و سیاسی هرگز با خشونت و قساوت و گروگان‌گیری قابل حل نیست. رفع تبعیض و فقر ازیکسو و ترویج اسلام رحمنی و عمل به قانون به‌ویژه در دادگاه‌ها و زندان‌ها از سوی دیگر زمینه‌ساز جامعه‌ای امن و سالم است.

موقع را مغتنم شمرده از موضع دینی، سیاسی و اجتماعی روش‌نگرانه شما به عنوان منادی وحدت اسلامی در شرق کشور تقدیر و تشکر می‌کنم. مسلمانان اهل سنت حق دارند در تمام شهرهای ایران (و نه فقط مناطق سنی‌نشین) در مساجد خاص خود مراسم دینی اعم از اعياد و نمازهای جمعه را مطابق موازین اهل سنت و جماعت برگزار نمایند، انتخاب مقامات محلی (اعم از استاندار و فرماندار و رؤسای ادارات) در مناطق با اکثریت سنی می‌باید با اولویت اهل سنت و جماعت صورت گیرد. وحدت اسلامی زمانی محقق می‌شود که هیچ مسلمان اهل سنت و جماعت به دلیل باورهای دینی و مذهبیش از حقوق اجتماعی محروم نشود.

سال نو را در شرائطی آغاز می‌کنیم که هنوز تعداد زیادی از هموطنان بی‌گناه (اعم

از مسلمانان شیعه و سنه، دراویش، مسیحیان و پیروان آیین بهائیت) به دلیل تنگنظری مقامات و به واسطه داشتن عقاید سیاسی و دینی متفاوت در زندان یا حصر خانگی به سر میبرند. اگر دادگاه این زندانیان و محصوران عقیدتی- سیاسی مطابق قانون اساسی با حضور هیئتمنصفه به طور علنی با حق برخورداری از وکیل برگزار شود بسیگناهی اکثر این زندانیان از یکسو و نقض قانون اساسی، موازین اسلامی و حقوق بشر توسط مقامات قضائی از سوی دیگر آشکار میشود.

توفيق شما را در ترويج تعاليم اسلامي از خدai بزرگ خواستارم.

با احترام و دعای خير

نامه یک نویسنده ممنوع‌القلم به وزیر ارشاد^۱

باسمہ تعالیٰ

وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی

جناب آفای علی جنتی

سلام علیکم

سلامتی و توفیق شما، و رشد و بالندگی فرهنگ کشور را از خدای بزرگ خواهانم.
همانطور که مستحضرید به تصریح مقامات دولت تدبیر و امید اولاً ما نویسنده
ممنوع‌القلم نداریم، ثانیاً هر کتابی با توجه به محتوای آن بر اساس قانون بررسی می‌شود
نه با توجه به مواضع و دیگر آثار نویسنده آن.

این سیاست که در مقایسه با سیاست انقباضی دولت نهم و دهم گامی به پیش است،
با توجه به مدارک پیوست^۲ باعث امیدواری اهالی فرهنگ و نویسندهان شد.

۱. مرداد ۱۳۹۳.

۲. پیوست: اظهارات مقامات دولت یازدهم درباره نویسنگان ممنوع‌القلم:
- ازجمله سیاست‌های اعلام شده دولت یازدهم «برداشت فضای امنیتی از حیطه فرهنگ و حل مسأله ممنوع‌القلم بودن برخی نویسندهان در داخل کشور» است. (اولین صد روز با دولت تدبیر و امید، گزارش پخش فرهنگ، آبان ۱۳۹۲، ص ۱۴، پایگاه اطلاع‌رسانی ریاست جمهوری اسلامی ایران).
 - ریاست محترم جمهوری اسلامی ایران جناب آفای حسن روحانی در گزارش به پیشگاه ملت: «ما در همین ۱۰۰ روز خوبی از کتاب‌هایی که ممنوع شده بود و می‌شد آزاد شوند، آزادشان کردیم. خوبی از نویسندهان ممنوع‌القلم شده بودند و ما آنها را به صریح‌القلم تبدیل کردیم بروند قلم بزنند و هرچه می‌خواهند بنویسندهان در چارچوب قانون و خود آن‌ها اهل کشور هستند و وطن‌دوست هستند و علاقمند به این کشور هستند». (خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران: ایرنا، ۵ آذر ۱۳۹۲).
 - جناب‌الهی به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز حداقل دو بار در این زمینه اظهارنظر کرده‌اید. بار نخست: «ما دیگر ممنوع‌القلم نداریم، افراد زیادی بودند که به‌حاطر خودشان نمی‌شد کتاب‌هایشان چاپ شود اما هم‌اکنون کتاب را می‌خوانیم و سپس آنرا چاپ می‌کنیم. ما الان هیچ‌کس را ممنوع‌القلم نمی‌دانیم، ما کتاب را می‌بینیم و نه شخصی که آن را نوشته است». (خبرگزاری فارس، ۹ دی ۱۳۹۲).
 - بار دوم: «با توجه به اینکه در وزارت اطلاعات دولت سابق کتاب یکسری از نویسندهان ممنوع‌القلم چاپ نمی‌شد، همفکری کردیم که برای چاپ یک کتاب به خود آن نگاه کنیم؛ نه به نویسنده آن. مجموعه معاونان وزارت فرهنگ و ارشاد با معاونان ذیربیظ وزارت اطلاعات جلسه‌ای داشتند. وزارت اطلاعات در دولت قبل اعلام کرده بود که کتاب‌های یک سری از نویسندهان نباید چاپ شود. با توجه به

از آنجاکه انتشار کتاب‌های اینجانب از سال ۱۳۸۴ با دشواری و إعمال سانسور همراه بوده، و از سال ۱۳۸۸ از امکان انتشار کتاب (حتی تجدید چاپ کتب منتشر شده سابق) نیز محروم بوده‌ام، یعنی مشخصاً در عمل از سال ۱۳۸۸ «منوع‌القلم» بوده‌ام، با شنیدن وعده‌های فوق برخی کتاب‌هایم که سال‌ها انتظار انتشارشان را می‌کشیدم به ناشران کشور کتاب‌های پیشینم عرضه کردم. ایشان که از معتبرترین و مجرّب‌ترین ناشران کشور هستند گفتند با تجدید چاپ کتب نایاب قبلی - که مطابق سیاست دولت جدید نیازی به کسب مجوز مجلد هم ندارد - آغاز می‌کنند، و پس از آن انتشار کتاب‌های جدید را به جریان می‌اندازند.

نخستین ناشر، چاپ پنجم کتاب «حق‌الناس: اسلام و حقوق بشر» را به چاپخانه سپرد، کتابی که در ضمن یک سال به چاپ چهارم رسیده بود. ناشر دوم هم چاپ ششم کتاب «حكومة ولاي» را چاپ کرد. از عرضه کتاب «حق‌الناس» در نخستین روز بیست و هفت‌مین نمایشگاه بین‌المللی تهران (۱۰ اردیبهشت ۱۳۹۳) جلوگیری شد. مقامات مسئول وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی برخلاف قانون برای هیچ‌یک از این دو کتاب تجدیدچاپی مجوز ترجیح از چاپخانه صادر نکردند، و با توجه به گرانی کاغذ

همفکری‌های انجام شده، تصمیم گرفتیم هیچ کتابی را به دلیل نویسنده‌گان آن رد چاپ نکیم. چاپ کتاب ضوابطی دارد که با توجه به آن ضوابط عمل می‌کیم، اگر مشکلی نباشد کتاب چاپ می‌شود، اما اگر مشکلی داشته باشد آن مشکل یا اصلاح می‌شود یا کتاب در نهایت چاپ نمی‌شود، در نهایت به کتاب نگاه می‌کنیم نه به نویسنده. (خبرگزاری دانشجویان ایران: ایستا، ۱۱ اسفند ۱۳۹۲).

- معاون فرهنگی شما آقای سیدعباس صالحی نیز در نخستین نشست رسانه‌ای اش اظهار داشته است: «ما در حال حاضر هیچ نویسنده منوع‌القلمی در کشور نداریم. هیچ نویسنده‌ای به عنوان شخص، منوع‌القلم نیست. در دوره‌هایی نگاه‌هایی وجود داشته که برخی افراد نمی‌توانند کتاب چاپ کنند، اما الآن این طور نیست و تنها به خود کتاب‌ها توجه می‌شود، نه به نویسنده‌شان و خود کتاب نباید مشکل داشته باشد. در دوره‌های مختلف ممکن است نویسنده‌ای بالا و پایین رفته باشد.» (ایستا خبرگزاری دانشجویان ایران، ۲۷ آبان ۱۳۹۲).

- وبالآخره سرپرست اداره کتاب وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و مدیر کمیته ناشران داخلی نمایشگاه کتاب تهران آقای احمد کمالی نژاد ادعای بزرگ‌تری را مطرح کرده است: «از ابتدای خدمت تا به امروز فقط در حوزه معاونت فرهنگی فعالیت داشته‌ام، از این‌رو می‌گوییم نویسنده «منوع‌القلم» نداریم. وی با تأکید بر اینکه در هیچ دوره‌ای در ارشاد نویسنده منوع‌القلم نداشتم در پاسخ به اینکه آیا طی بیست و شش سال حضور در معاونت با افرادی مواجه شده‌اید که کتابی از آن‌ها در ارشاد پذیرفته نشود و عنوان شود این فرد منوع‌القلم است، خاطرنشان کرد: طی دوران خدمت چنین چیزی ندیده‌ام.» (خبرگزاری فارس، ۱۲ آذر ۱۳۹۲).

به هر دو ناشر خسارت فراوانی وارد کردند.

هر دو ناشر پس از مراجعه به مسئولان به این نتیجه رسیدند که به کتاب‌های این نویسنده به این زودی اعلام وصول نخواهند داد. بلکه فعلاً تا اطلاع ثانوی هیچ کتابی از وی اجازه انتشار نخواهد یافت. علت اصلی این ممانعت که به ناشران نیز شفاهًا تفهیم شده کتاب‌های الکترونیکی و مقالات اینجانب است که از طریق وبسایت شخصی ام اخیراً منتشر شده است، حساسیت اصلی روی کتاب «ابتدا مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت مقام رهبری» (اردیبهشت ۱۳۹۳) و مقاله «چنین کنند زمامداران با رقبای معتقدشان» (۲۳ اردیبهشت ۱۳۹۳)^۱ در اعتراض به حصر غیرقانونی خانم زهرا رهنورد و آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی از ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ بوده است. معنای این اقدام مقامات فرهنگی کشور این است که از یکسو تجدید چاپ کتاب‌های یک نویسنده به دلیل کتاب‌ها و مقالات دیگر شدن ممنوع شده، و از سوی دیگر تصمیم گیرندگان اصلی فرهنگی کشور نویسنده‌ای را برخلاف قانون «ممنوع‌القلم» کرده‌اند.

از آنجاکه بعيد می‌دانم جناب آقای رئیس جمهور با این گونه تصمیمات فرهنگ‌ستیز و خلاف قانون موافقتی داشته باشند، مسئله را ابتدا با جنابعالی که متولی اصلی فرهنگ کشور هستید درمیان گذاشتم. اگرچه برخی مقامات امنیتی فرهنگی در مراسم رونمایی از چاپ دوم کتاب خاطراتتان در سرای اهل قلم نمایشگاه کتاب در حضور شما از انتشار کتاب‌های الکترونیکی من اظهار نگرانی کردند: «افرادی مثل محسن کدیور که به شدت در عرض یک‌سال اخیر فعال شده است و برنامه‌های مختلفی را به خصوص درخصوص مرجعیت ساخته‌اند و حتی گاهی استیضاح رهبری را مطرح می‌کنند، ما باید برای مقابله با آن‌ها کاری را انجام دهیم.»^۲ اما ایشان باید بدانند اقدام قانونی نقد کتاب‌های من است نه جلوگیری از انتشار آن‌ها و ممانعت از انتشار کتب تجدیدچاپی گذشته‌ام.

علی‌القاعده در دولت تدبیر و امید عرصهٔ فرهنگ جای سرهنگی نیست، کانون‌های قدرت غیرپاسخ‌گو و گروه‌های فشار در سایه نباید بتوانند سکان فرهنگی کشور را

۱. مندرج در بخش اول همین کتاب.

۲. خبرگزاری فارس، ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۳.

منحرف کرده و سیاست‌های مدبرانه «ما نویسنده ممنوع‌القلم نداریم» و «مالکِ بررسی، محتوای خود کتاب است بر اساس قانون، نه دیگر کتاب‌ها و مواضع نویسنده» را نقض کنند و وزیر فرهنگ و ارشاد را تحت فشار بگذارند.

امیدوارم این نامه سرگشاده کمکی به وزیر فرهنگ دولت اعتدال باشد، تا در مقابل مطالبات غیرقانونی کانون‌های قدرت غیرپاسخ‌گو و گروه‌های فشار و مقامات امنیتی نظامی در سایه مقاومت کند و از اصول قانون اساسی که پشتونه حقوق و آزادی‌های ملت است سر سوزنی عقب نشیند.

چرا کتاب‌های این نویسنده باید به جای چاپ کاغذی به انتشار الکترونیکی محدود بماند؟ اگر مسئله بر سر کتاب /ابتدا/ است، نقد ویرایش اول آن به‌طور کامل^۱ در آن درج شده تا خواننده از دیدگاه مخالف نیز اطلاع داشته باشد. جالب اینجاست که کتاب «استیضاح رهبری: ارزیابی کارنامه رهبر جمهوری اسلامی در نامه مورخ ۲۶ تیر ۱۳۸۹ به رئیس مجلس خبرگان رهبری همراه با واکنش‌های آن» (اردیبهشت ۱۳۹۳) اجازه انتشار ندارد اما نقدهای آن در کشور با مجوز رسمی وزارت ارشاد منتشر شده‌اند! آیا مردم حق ندارند بدانند این‌ها نقد کدام کتاب است؟

دوست ندارم به این نتیجه برسم که تنها خط قرمز جمهوری اسلامی، برخلاف قانون و منش و روش امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} «نقد رهبری» است. نویسنده‌ای که در نقد عملکرد مقام محترم رهبری با رعایت موازین اخلاقی و دینی و قانونی کتاب و مقاله بنویسد «ممنوع‌القلم» است و از انتشار کتاب، تجدید چاپ کتاب‌های گذشته و حق انتشار مقاله در مجلات بلکه از انتشار هرگونه مطلبی در جراید کشور محروم می‌شود.

خیرخواهانه از شما انتظار دارم اگر مسئولان فرهنگی زیردست شما در اجرای سیاست‌های دولت تدبیر و امید قصور یا تقصیری کرده‌اند، رسیدگی و جبران فرمائید و عملاً نشان دهید که «واقعاً ما نویسنده ممنوع‌القلم نداریم» و «حقیقتاً مالکِ بررسی مأموران ارشاد محتوای خود کتاب‌ها است بر اساس قانون نه دیگر کتاب‌ها و مواضع نویسنده‌گان». امیدوارم با حسن تدبیر شما مشکل ممنوع‌القلمی نویسنده مرتفع شود.

با احترام

۱. /ابتدا/ مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت مقام رهبری، ۱۳۹۳، ص ۳۲۳ - ۲۸۹.

بخش چهارم
تسلیت‌ها و تبریک‌ها

تسلیت به دکتر سعید حجاریان به مناسبت درگذشت پدر و برادر

انا الله و انا اليه راجعون

برادر گرامی جناب آقای دکتر سعید حجاریان

درگذشت پدر گرامیتان را به شما، مادر، برادران و دیگر بازماندگان معزز تسلیت عرض می‌کنم. اینجانب نخستین بار در بیمارستان سینا بر بالین تنِ زخم خورده شما در نخستین ساعات نوروز ۱۳۷۹ زمانی که یک ملت برای سلامتی و به هوش آمدن شما دست به دعا برداشته بود، با آن مرحوم آشنا شدم و ایشان را مؤمنی متشرع، شیفتۀ مکتب اهل‌بیت و اهل صبر و رضا یافتم. خداوند آن تازه‌درگذشته را مشمول رحمت و مغفرت و رضوان خود قرار دهد و با اولیاء طاهرین محشور گرداند و به بازماندگان صبر و أجر عنایت فرماید.

۱۳۹۰ تیر ۲۹

انا الله و انا اليه راجعون

برادر گرامی جناب آقای دکتر سعید حجاریان

درگذشت برادر عزیزان مرحوم سعد حجاریان کاشانی رئیس دبیرستان انرژی اتمی را خدمت شما و دیگر برادران عزیز و بازماندگان آن فقید سعید تسلیت عرض می‌کنم. برای آن تازه درگذشته که از فرهنگیان خدوم تهران بود رحمت و رضوان و برای بازماندگان ایشان صبر و أجر مسئلت دارم.

۱۳۹۲ خرداد ۱۲

تسلیت به آیت‌الله صانعی به مناسبت درگذشت همسر

اَنَّا لِلَّهِ وَ اَنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

محضر مبارک حضرت آیت‌الله‌العظمی صانعی (دام ظله)

سلام علیکم

خبر درگذشت حاجیه خانم شفیعی همسر فداکار آن مرجع حامی جنبش سبز واصل شد. برای آن تازه درگذشته رحمت و مغفرت و رضوان و برای آن فقیه اهل بیت علیه السلام و دیگر بازماندگان محترم صبر و اجر مسئلت دارم. بی‌شک فشار ناشی از هجوم وحشیانه مؤمنان استبداد به بیت آن عالم مجاهد بر احوال آن مرحومه قابل اغماض نیست. مواضع شجاعانه حضرت‌عالی در قبال استبداد دینی و تجاوز به حقوق بنیادی ملت و نقض قانون اساسی و حبس متقدان مسالمت‌جو به‌ویژه حصر غیرقانونی مهندس میرحسین موسوی و حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی کروبی شمه‌ای از وفا به عهده است که خداوند با عالمان گرفته است. مواضع روشن شما در سازگاری اسلام و حقوق بشر به‌ویژه دفاع از حقوق حقه بانوان جای سپاس دارد.

مطابق دیدگاه‌های روشن شما شرکت در انتخابات غیرآزاد اسفند ۹۰ خلاف مصالح ملی و آب به آسیاب استبداد ریختن است. دعوت شجاعانه ۳۹ زندانی سیاسی به تجمع اعتراضی سالگرد حماسه ۲۵ بهمن با حمایت قاطع مراجع روشن‌اندیشی همچون حضرت‌عالی به خیزش دوباره ملی منجر خواهد شد. فشار فزاینده اقتصادی که نتیجه سوء مدیریت و ماجراجوئی‌های دولتمردان کم‌خرد است در کنار زیاده‌خواهی قدرت‌های خارجی که جز به منافع خود نمی‌اندیشند مشکلات عدیده‌ای برای این ملت مظلوم ایجاد کرده است که حل آن به عزمی ملی و درایت فراوان نیازمند است. امیدوارم ملت ایران همانند دیگر ملل منطقه به‌زودی شاهد آزادی و حاکمیت ملی و حکومت قانون و عقل باشد.

عزت عالی مستدام باد

جمعه ۷ بهمن ۱۴۳۳، ۳ ربیع‌الاول

باسم‌هه تعالی

جناب حجت‌الاسلام و‌المسلمین دکتر محسن کدیور (دامت توفیقاهه)

با سلام و تحيیت،

پیام تسلیت و نوشтар جناب‌عالی بهمناسیت درگذشت همسر اینجانب واصل و موجب
تسلی خاطر شد. ضمن تقدير و تشکر از اظهار لطف و محبت حضرتعالی، از طرف
اینجانب از جمعی از فعالان سیاسی خارج از کشور(دامت توفیقاتهم) که با ارسال پیام
تسلیت اظهار همدردی کردند تشکر بفرمائید.

امیدوارم هر ایرانی در هر کجای عالم که هست مشمول توفیقات الهی گردد.

انشاء‌الله موفق و مؤید باشید

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

یوسف صانعی

قم المقدسة، ۱۳۹۰/۱۱/۲۰

تسلیت به آیت‌الله سید علی محمد دستغیب به مناسبت درگذشت آیت‌الله سید‌هاشم

دستغیب

اَنَّ اللَّهَ وَ اَنَّ الِّي رَاجِعُونَ

محضر مرجع مبارز آیت‌الله‌العظمی سید علی محمد دستغیب شیرازی (مدظله)

سلام علیکم

درگذشت عالم خدوم آیت‌الله سید‌هاشم دستغیب شیرازی را به آن استاد عزيز تسلیت عرض می‌کنم. برای آن فقیه تازه درگذشته – که پدر شهید سید‌محمد تقی و فرزند شهید محراب آیت‌الله سید عبدالحسین است – مغفرت و رحمت و رضوان و برای بازماندگان محترم بهویژه حجج‌اسلام سید‌علی نقی و سید‌ابراهیم دستغیب، بیت شریف دستغیب شیرازی، شاگردان آن مرحوم، و حضرت‌عالی صبر و أجر مسئلت دارم. مردم فارس در فقدان یکی از علمای خود به سوگ نشسته‌اند. آن مرحوم از جمله معترضین به هجوم و تخریب مسجد قبا و تضییقات عمله استبداد برای جناب‌عالی و طلاب و فضلای حوزه علمیه ابا‌صالح شیراز بود.

خطه فارس بلکه ایران به دفاع جوانمردانه جناب‌عالی در مجلس خبرگان رهبری از اجرای قانون اساسی، حق نظارت بر عملکرد رهبری، حقوق مشروع ملت ایران و امر به معروف و نهی از منکر مفتخر است. نامه‌های تاریخی شما در اعتراض به حبس و حصر غیرقانونی مهندس میرحسین موسوی و حجت‌الاسلام و المسلمین مهدی کروبی و تقاضای آزادی چندصد زندانی بی‌گناه سیاسی که جرمی جز انتقاد مسالمت‌آمیز به ارباب قدرت ندارند عمل به بخشی از عهدی است که خداوند از عالمان ربانی گرفته است و جناب‌عالی بحمدالله امروز در صف نخستین ایشان قرار دارد.

کشور مصیبت‌زده ما به دلیل سوءتدبیر و ماجراجویی اولیاء امور و زیاده‌خواهی قدرت‌های خارجی اینک در شرایط دشوار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی قرار گرفته

است. فشار کمرشکن اقتصادی بر دوش اقشار کم‌درآمد و طبقات میانی به‌شدت سنگینی می‌کند. تکیه حضرت‌عالی بر عدم شرکت در انتخابات غیرآزاد و فرمایشی اسفند ۹۰ مبارزه ملی با استبداد دینی را تداوم می‌بخشد.

اخیراً ۳۹ زندانی سیاسی در سالگرد حصر رهبران جتبش سیز در ۲۵ بهمن فراخوانی اعتراضی داده‌اند. حمایت آن مرجع مردمی از مطالبات حق‌طلبانه ملت همانند گذشته رونق‌افزای عدالت‌گستری و آزادی‌خواهی این ملت مظلوم است.

رجاء واثق دارم که مبارزات مسالمت‌آمیز و حق‌طلبانه ملت صبور ایران با همراهی مراجع مبارزی همچون حضرت‌عالی به یاری خداوند به حاکمیت ملی، استقرار قانون و تحقق عدالت و آزادی منجر خواهد شد.

عزت عالی مستدام باد

۹ بهمن ۱۴۳۹، ۵ ربیع‌الثانی

با سمه تعالی

حضور محترم برادر محقق و دانشمند حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین جناب دکتر محسن کدیور

پیام تسلیت جناب‌عالی به مناسبت در گذشت فقیه مجاهد مرحوم آیت‌الله سید‌محمد‌هاشم دستغیب واصل شد. از اظهار لطف و محبت شما تشکر می‌کنم، و نیز از اظهار همدردی به مناسبت تضییقات علیه طلاب حوزه علمیه اینجانب و هجوم و تخریب مسجد قبا در سال گذشته تشکر می‌کنم.

آنچه از نامه‌ها و انتقادات اینجانب که حضرت‌عالی یادآوری کرده و ستوده‌اید، بر حسب تکلیف شرعی و عقلی بوده و خود را سزاوار مرح نمی‌دانم؛ اما در هر زمان نامه‌ای می‌نویسم و یا انتقادی می‌کنم که امید است مؤثر واقع شود. و در همین نامه نیز از هیئت حاکمه می‌خواهم به حصر خانگی مؤمن متّقی جناب آقا مهندس میرحسین موسوی و حجت‌الاسلام‌والمسلمین کروبی، پایان دهنده و زندانیان سیاسی را که با دشواری‌های طاقت‌فرسا مواجه هستند و غالباً از دوستان اهل‌بیت عصمت و طهارت بوده یا اهل همین سرزمین می‌باشند آزاد نمایند. و از مجلس شورای اسلامی می‌خواهم

در این مدت قلیلی که از عمر این مجلس مانده قدمهای مؤثری در رفع این همه گرفتاری که دامنگیر مردم شده است بردارند و دین خود را ادا کنند تا مردم هم متقابلاً به حسن نیت و وفای آنان امیدوار شوند.

سید علی محمد دستغیب

۹۰/۱۱/۱۰

تسلیت به حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ عبدالله نوری به مناسبت درگذشت پدر

انا الله و انا اليه راجعون

برادر گرامی حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین شیخ عبدالله نوری (زیدت توفیقاته)

سلام علیکم

درگذشت پدر گرامیتان مرحوم حاج محمدعلی نوری را خدمت شما، برادران و خواهران و دیگر بازماندگان محترم تسلیت عرض می‌کنم. من در جریان حبس مظلومانه شما به جرم حق‌گوئی و آزادی‌خواهی در زندان اوین که به درگذشت مادر محترم و برادر گرامیتان شادروان دکتر علیرضا نوری انجامید، از نزدیک با روحیه صبور و متوکل پدر شهید مهدی نوری آشنا شدم. برای آن پدر پرهیزکار رحمت و مغفرت و رضوان و برای جنابعالی و بازماندگان محترم صبر و اجر مستلت دارم. مرا در غم خود شریک بدانید.

۱۳۹۰ بهمن ۳۰

تسلیت به حجت‌الاسلام و‌المسلمین کروبی به مناسبت درگذشت خواهر

انا الله و انا اليه راجعون

جناب حجت‌الاسلام و‌المسلمین آقای کروبی

سلام علیکم بما صبرتم

درگذشت خواهر محترمه‌تان را تسلیت عرض می‌کنم. خداوند به آن مادر شهید رحمت و رضوان و به جنابعالی و بازماندگان محترم صبر و أجر عنایت کند. اینکه مراسم تدفین و ترحیم آن مرحومه بدون حضور برادر مجاهدش برگزار می‌شود نشانه واهمه ولایت جائز از حضور آزادانه منتقدان مصلح است. موقع را مغتنم شمرده تأسف عمیق خود را از بیش از ۵۰۰ روز حصر و حبس غیرقانونی جنابعالی به دلیل دفاع از حقوق به یغما رفتۀ ملت ایران، اعتراض به تقلب در انتخابات و پافشاری بر اجرای اصول معطلۀ قانون اساسی اعلام می‌کنم. ادامه حصر ناصحان مشفق و منتقدان قانونی مایه روسياهی نظامی است که نه جمهوری است نه اسلامی.

عزت عالی مستدام باد

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱۳۹۱ تیر ۲۳

تسلیت به ابوالفضل قدیانی به مناسبت درگذشت مادر همسر

انا الله و انا اليه راجعون

برادر مجاهد و زندانی سیاسی سرفراز جناب آقای ابوالفضل قدیانی

سلام عليکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار

درگذشت مادر همسرتان سرکار خانم زهرا حیمی را به شما، همسر فدکار،
فرزندان عزیز و دیگر بازماندگان آن مرحومه تسلیت عرض می‌کنم. خداوند آن تازه
درگذشته را غریق رحمت و رضوان خود کند و به بازماندگان محترم صبر و اجر
عنایت فرماید

موقع را مغتنم شمرده از رشادت‌های شما که زندانی دو رژیم استبدادی قبل و بعد
از انقلاب بوده‌اید، و با استبداد و خودکامگی و طاغوت در هر لباسی مردانه مبارزه
کرده‌اید به نوبه خود قدردانی کنم. نامه‌های انتقادی شما از کنج زندان اوین به مقام
رهبری از اسناد ماندگار دوران ماست. باعث بسی شرمندگی است که به‌نام
علی بن ابی طالب علیه السلام که اسوه مدارا با مخالف و آزادی متقد است شما را به جرم
نصیحت به امام جائز مسلمین و نهی از منکر علی‌رغم سالمندی و بیماری به بند بکشند
و از دسترسی متعارف به مداوای پزشکی محروم کنند. ممانعت از حضور صاحب‌عزا
در مراسم تدفین، تجهیز، تشییع و ترحیم متوفی نشان از واهمه نظام در برابر پایگاه
مردمی متقدان مسالمت‌جوى خود دارد. مبارزه جوانمردانه شما برای اصلاح جمهوری
اسلامی از استبداد و استقرار حاکمیت ملی و عدالت و آزادی و استقلال و حکومت
قانون پیروز است و استبداد دینی که مایه و هن اسلام و شیئ تشییع است رفتني است.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

۱۳۹۱ آبان ۱۷

تسلیت به دکتر زهرا رهنورد به مناسبت درگذشت پدر

انا الله و انا اليه راجعون

سرکار خانم دکتر زهرا رهنورد

سلام عليکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار

درگذشت پدر گرامیتان مرحوم آقای صادق کاظمی را خدمت شما، مادر، برادر، دختران دلبندتان و دیگر بازماندگان محترم تسلیت عرض می‌کنم. خداوند آن تازه درگذشته را غریق رحمت و مغفرت و رضوان و به بازماندگان داغدار صیر و اجر عنایت فرماید.

ملت ایران رشادت شما در دفاع از حقوق مردم، حاکمیت قانون و آزادی را قادر می‌شناسد و نیک می‌داند که شما پابه‌پای همسر دلاورتان مهندس میرحسین موسوی برخلاف قانون در حصر خانگی به سر می‌برید. قلم زهرا رهنورد در تابستان ۱۳۵۷ در کتاب «پیام حجاب زن مسلمان» و در فروردین ۱۳۵۸ در «طیوع زن مسلمان» جزو ادبیات انقلاب اسلامی و نمونه‌ای از بانوان پیشناز ایران است. حکومتی که فرهیختگان هنرمندی همچون شما و آزادی خواهان حق طلبی همچون حجت‌الاسلام والمسلمین مهدی کروبی و مهندس میرحسین موسوی را به جرم اعتراض به تقلب در انتخابات مهندسی شده و انتقاد از استبداد دینی بدون محاکمه به بند می‌کشد محکوم به شکست است. ادامه حصر شما، واهمه ولایت جائز از برگزاری مراسم ترحیم بستگان رهبران محصور و حضور چند صد زندانی سیاسی در ولایت‌سرای اوین و گوهردشت و شهرستان‌ها نشان از زنده بودن جنبش سبز دارد.

تبریک به عبدالله مومنی به مناسبت آزادی از زندان

باسم‌هه تعالی

برادر دلاور و معلم آزاده آقای عبدالله مومنی

سلام علیکم بما صبرتم

آزادی پس از تحمل پنج سال حبس غیرعادلانه و مقاومت جوانمردانه را به شما، همسر، فرزندان و بازماندگان برادر شهیدتان تبریک می‌گوییم.

استقامت دلیرانه بر سر مطالبات برق جنبش سبز ملت ایران، نامه افشاگرانه تابستان ۱۳۸۹ به رهبری در شرح شکنجه‌هایی که بر تن بیمار شما روا رفت، چهار سال حبس بدون یک روز مرخصی، بیش از ۱۰۰ روز زندان انفرادی، و بیش از ۶۰ روز اعتصاب غذا به اعتراض به رفتارهای غیرقانونی زندانیان گوشش‌های از کارنامه آزادگی شماست. دانشجوی متقد دیروز و معلم مظلوم جنوب شهر تهران اینک با کوله‌باری از تجربه از زندان استبداد دینی آزاد شده است، تا دویاره درس رهایی را به دانش‌آموزانش بیاموزد. زمستان جور می‌گذرد و روسياهی استبداد و تجاوز به حقوق ملت به زغال می‌ماند. به همت شما و دیگر دلیرمردان و شیرزنانی که تتمه دوران حبس غیرعادلانه و غیرمنصفانه خود را طی می‌کنند، و نیز محصوران آزاده، موسوی و کروبی و رهنورد در آستانه عید نوروز، ایرانی آزاد و رها را انتظار می‌کشیم.

توفیق شما را از خدای بزرگ خواستارم

۱۳۹۲ اسفند ۲۲

تسلیت به آیت‌الله سید علی محمد دستغیب به مناسبت درگذشت آیت‌الله
سید محمد مهدی دستغیب

انا الله و انا اليه راجعون

استاد محترم آیت‌الله سید علی محمد دستغیب شیرازی
سلام عليکم

درگذشت مرحوم مغفور آیت‌الله سید محمد مهدی دستغیب شیرازی در نجف اشرف
را به جنابعالی و بازماندگان آن فقید سعید تسلیت عرض می‌کنم. برای آن تازه درگذشته
– که عمری را در اشاعه معارف اسلامی و خدمت به آستان احمد بن موسی شاهچراغ
سپری کرد – رحمت و مغفرت و برای بازماندگان محترم صبر و اجر مستلت دارم.
امیدوارم در سال نو با دعای شما شاهد رهایی و آزادی سرفرازان دربند میرحسین
موسوی، مهدی کروبی، زهرا رهنورد و دیگر زندانیان آزاده سیاسی باشیم، انشاء‌الله.

والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

۱۳۹۳ فروردین ۹

با اسمه تعالیٰ

حضور محترم حضرت حجت‌الاسلام‌والمسلمین محسن کدیور
پیام تسلیت جنابعالی به مناسبت رحلت آیت‌الله سید محمد مهدی دستغیب رسید. آن
مرحوم در ملت عمر بابرکت خود سعی کرد بر حسب رضای محبوب قدم بردارد و
امیدش وصال محبوب بود که به آرزوی خود رسید. از خداوند سلامتی دین و دنیا
شما را خواستارم و امید دارم که در این سال نو، آزادی محصورین جناب میرحسین
موسوی، حجت‌الاسلام مهدی کروبی، خانم زهرا رهنورد و دیگر زندانیان سیاسی را
شاهد باشیم. همچنین بازگشت به وطن با آرامش ایرانیان دور از وطن را نیز شاهد
باشیم انشاء‌الله.

سید علی محمد دستغیب

۱۳۹۳/۱/۱۶

تسلیت به حجت‌الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی به مناسبت درگذشت پدر

همسر

انا لله وانا اليه راجعون

جناب حجت‌الاسلام و المسلمین آقای خاتمی

درگذشت استاد فقید دانشگاه دکتر علی اکبر صادقی پدر همسر گرامیتان را تسلیت می‌گوییم. برای آن تازه درگذشته رحمت و رضوان و برای شما، همسر محترمه و دیگر بازماندگان معزّز صبر و أجر مسئلت دارم.

توفيق شما را در دفاع از حقوق ملت ایران، پیگیری اصول معطله قانون اساسی و آزادی محصوران و زندانیان سیاسی مظلوم از خدای بزرگ خواستارم.

با احترام

۱۹ فروردین ۱۳۹۳

تبریک به مهندس بهزاد نبوی به مناسبت آزادی از زندان

باسم‌هه تعالی

برادر مجاهد مهندس بهزاد نبوی

سلام علیکم بما صبرتم

بازگشت شما از زندان کوچک به زندان بزرگ را تبریک می‌گوییم. اکنون که پس از تحمل پنج سال حبس که بر اساس حکم ظالمانه بیدادگاه‌های جمهوری اسلامی صورت گرفت، با تنی بیمار اما اراده‌ای استوار برای ادامه مبارزه با استبداد دینی به آغوش خانواده باز می‌گردید فرصت را مغتنم داشته سلامتی و توفیق شما در خدمت به ملت و دفاع از آزادی و عدالت از خدای بزرگ خواستارم. مقاومت جوانمردانه شما در مقابل بیداد و تجاوز به حقوق ملت قبل و بعد از انقلاب از حافظه ملت ایران فراموش نمی‌شود. با مجاهدت‌های شما و دیگر زندانیان دلاور و محصوران سرفراز آینده ایران سبز است.

برادر شما

۱ خرداد ۱۳۹۳

بخش پنجم
بیانیه‌های جمی

پیام جمعی از نوآندیشان مسلمان به ملت ایران

در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری دهم^۱

ملت بزرگ ایران!

دهمین انتخابات ریاست جمهوری در شرایطی برگزار می‌شود که کشور در ابعاد داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی با تنگناها و دشواری‌های فراوانی مواجه شده است. طی حدود چهار سال اخیر، تشدید قانون‌گریزی، فروپاشی برخی نهادهای اساسی کشوری، بی‌انضباطی مالی و دست‌اندازی بی‌سابقه به بیت‌المال مردم، سقوط سطح تولیدات داخلی، افزایش بی‌رویه واردات و کاهش صادرات، از هم‌گسینختگی شیرازه مدیریتی کشور، انحطاط فرهنگی و اجتماعی به‌ویژه رواج خرافات و بدعت‌ها، ترسیم و تحمیل چهره‌ای قشری، متحجر و جزئی از دین، فروپاشی اخلاقی به‌ویژه رواج دروغ و تزویر به مثابة نمونه‌های منحط ناشایستهای اخلاق سیاسی، افزایش خشونت، نقض مداموم حقوق بشر و بالاخره زیر پا نهادن آنچه در باب حقوق ملت و بنیان جمهوریت در قانون اساسی کنونی آمده، میهن عزیز ما را به سرشاریبی خطرات بزرگ درافکنده است. افزون بر نابسامانی‌های ناشی از بحران‌های داخلی، به علت خروج دولت از برخی اصول قانون اساسی و موazین حقوق بین‌الملل و نقض مداموم قواعد و عرف دیپلماتیک از سویی، و در پیش گرفتن رفتارهای موهن و ماجراجویانه و مطرح کردن ادعاهای واهی و بی‌پایه از سوی دیگر، چهره ایران و جمهوری اسلامی، در اثر بی‌تدبیری و بی‌کفایتی دولتیان، به شدت در اذهان جهانیان مشوّه گردیده و کشور در انزوا و محاصره سیاسی و اقتصادی قرار گرفته است؛ به گونه‌ای که در تاریخ معاصر ایران نظیر آن را نمی‌توان یافت.

در ارتباط با چگونگی برگزاری انتخابات، آشکار است که إعمال تعیض و نقض بی‌طرفی در قبال نامزدهای انتخاباتی اصلاح‌گرا، به کارگیری شگردهای مختلف در

تحدید آزادی‌های مدنی و اعمال روش‌های ویرانگر و اعتمادسوز شبه‌نظمی در هر چه محدودتر کردن فضای سیاسی و اجتماعی کشور، و بدتر از همه، اعمال نظارت استصوابی جانب‌دارانه و سیاسی‌محور شورای نگهبان، عرصه انتخابات را در تنگناهای صعب و دشوار افکنده است. اما در برابر موانع و مضائق غیرقانونی و تحمیلی، در عرصه انتخابات فعلی، جلوه‌های امیدبخش، انگیزه‌ساز و تحرک‌آفرینی به چشم می‌خورد که از یکسو نمایانگر افزایش آگاهی‌های اجتماعی و سیاسی و وارسی اوضاع وخیم کشور توسط مردم، و از سوی دیگر، پایمردی، همت و تکاپو در جلوگیری از این روند نگران کننده است. بر پایهٔ رشد همین آگاهی‌های روزافزون در انتخابات کنونی، دیگر از تحریم و امتناع شرکت در انتخابات سخنی نمی‌رود.

اکنون جنبش پرشور و آگاهی‌بخش دانشجویان و دانشگاهیان، اهتمام اصحاب دانش، اندیشه و هنر و کنشگران سیاسی در باب ضرورت شرکت گستردهٔ مردم در انتخابات، تا حد قابل توجهی امواج بلند و تأثیرات مثبت خود را در سراسر کشور دامن‌گستر ساخته است. این عزم و حرکت ملی که از اعماق وجود جهان جمعی ایرانیان برخاسته، می‌کوشد با کنشگری در میدان انتخابات، به قدر امکان از فرو افتادن هرچه بیشتر کشور در هاویهٔ خشونت، انزوا و تهدید جلوگیری کند. با این اوصاف، باید بدانیم که عرصه این کشاکش، بسیار سخت، سهمگین و نفس‌گیر است و بدون اینکه آحاد مردم دست در دست یکدیگر، با همت، تلاش و پایمردی در انتخابات شرکت کنند، این بهمن خوفناک و خانمان‌برانداز - که همچنان فرود می‌آید - متوقف نخواهد شد.

هم‌میهنان عزیز!

ما با درک تمامی محدودیت‌ها و مشکلاتی که بر سر راه إعمال ارادهٔ ملی از سوی هم‌میهنان وجود دارد و با هشدار در موردِ ضرورت حیاتی و مبرم صیانت از آراء مردم و جلوگیری از هرگونه تقلب در انتخابات، در این لحظات مهم تاریخی و سرنوشت‌ساز، همهٔ مردم ایران را به شرکت گسترده در انتخابات در راستای نجات کشور از رهگذر تداوم مشی اصلاح طلبانه در چارچوب حاکمیت قانون، ارتقای آزادی‌های مدنی و تقویت دمکراسی فرا می‌خوانیم. فراموش نکنیم که امروز هیچ گوهه‌ی گران‌بهادر و هیچ اولویتی بالاتر از ایران عزیز برای ملت ایران وجود ندارد. در ایرانی آزاد، مستقل، آباد و

توسعه یافته است که می‌توان دین‌داری، اخلاق‌مداری، خردورزی و اندیشه‌زائی را گسترش و ژرفای بخشدید. به هوش باشیم که بسی‌تفاوتوی نسبت به سرنوشت کشور، می‌تواند ضربات جبران‌ناپذیری به این مرزویوم وارد آورد. در وضعیت عسرت‌باری که شرکت در انتخابات یکی از سازوکارهای محدود مشارکت سیاسی در جهت بهبود و بسامان شدن اوضاع کشور است، شرکت همگان در انتخابات، پیروی از خرد، اخلاق و تدبیر در جهت تغییر و اصلاح است.

امضاکنندگان این نامه ضمن تأکید به شرکت همه شهروندان ایران در انتخابات دهمین دوره ریاست‌جمهوری، رأی به هر یک از آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی را در شرایط موجود به همگان توصیه می‌کنند. ما امیدواریم با شرکت گسترده اکثریت خاموش در انتخابات و نیز شرکت داوطلبانه برای نظارت بر انتخابات و صیانت از آرا، دوران بی‌تدبیری و ماجراجوئی و قانون‌گریزی در همین دور اول به پایان برسد و با همیاری ملی، جبران خسارات مادی و معنوی پیش آمده را آغاز کنیم. به یاد داشته باشیم که با توجه به میزان نسبتاً ثابت رأی جناح حاکم، رأی ندادن گسترده مردم، عملاً به ادامه وضع موجود منجر می‌شود.

محسن آرمین، احمد احراری، علی پایا، مسعود پدرام، حبیب‌الله پیمان، غلام‌عباس توسلی، سعید حجاریان، حمیدرضا جلایی‌پور، عزت‌الله سحابی، احمد صدری، علیرضا علوی‌تبار، محمدجواد غلامرضا کاشی، رضا علیجانی، مقصود فراستخواه، محسن کدیور، محمد‌محمدی گرگانی، سید‌علی محمودی، محمد مجتبهد شیبستی، ابراهیم یزدی، حسن یوسفی اشکوری.

بیانیه ۳۴ استاد دانشگاه در اعتراض به خشونت‌های اخیر^۱

به نام خداوند متعال

الْمَ تَرَ إِلَيَّ الَّذِينَ بَذَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفَّرًا وَ احْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَار^۲

ملت شریف ایران

انتخابات ریاست جمهوری در ۲۲ خرداد ۱۳۸۸ از باشکوه‌ترین رویدادهای سیاسی در تاریخ ایران معاصر از دوران انقلاب مشروطیت به‌این سو به‌شمار می‌آید. مردم ایران یک بار دیگر به جهانیان نشان دادند که در میان خانواده ملل به آزادگی و آزادی خواهی و فرهنگ‌مداری سرافرازند و برای احقيق حقوق حقه خود، از کارآمدترین و سلامت‌ترین رویه‌های مدنی بهره می‌گیرند.

اما هزاران دریغ و درد که کسانی کوشیده‌اند با زیر پا گذاردن موازین قانونی، نقض آشکار قواعد و مقررات انتخابات آزاد و سالم، و توسل به خشونت و ارعاب، بهترین فرصت‌های انگیزش و نشاط اجتماعی، مشارکت عمومی و یکپارچگی ملی و اسلامی را در این سرزمین کهن به قهر و شقاق و بی‌اعتمادی و بیگانگی تبدیل کنند. اینان در پاسخ به اعتراضات مسالمت‌آمیز و مدنی انبوه مردمی که خواستار اعاده حق و عمل بر اساس عدالت بوده‌اند، با توسل به قهر و ارعاب و خشونت، امنیت، جان و مال شهروندان را مورد تعرّض و آسیب قرار داده‌اند. اقدامات تندروانه گروه‌ها و افرادی که منافع شخصی و گروهی خود را بر منافع ملی رجحان می‌نهند، نه تنها حرث و نسل را در معرض نابودی قرار داده که کیان انقلاب اسلامی را نیز با خطر روبرو ساخته و انهدام مؤلفه جمهوریت را هدف قرار داده است. و این همه بر مبنای این سودا رقم خورده که «خواجه پندارد که خدمت می‌کند». غافل از آنکه هر نوع خدشه به مؤلفه جمهوریت نظام، گوهر اصیل اسلامیت نظام را نیز با تهدیدهای بیان‌کن روبرو می‌سازد. طی روزهای گذشته و از زمان آغاز تظاهرات مدنی و آرام مردم ایران در اعتراض به

۱. ۳ تیر ۱۳۸۸، ۲۴ ژوئن ۲۰۰۹.

۲. ابراهیم / ۲۸

نتایج انتخابات، موارد متعدد و تکان‌دهنده‌ای از نقض صریح قوانین به وقوع پیوسته است: از اعمال محدودیت‌ها و نیز اختلالات جدی در جریان آزاد اطلاع‌رسانی، تا دستگیری‌های گسترده شهروندان، تا ضرب و جرح وحشیانه و غیرقانونی تظاهرکنندگان به بهانه برقراری نظم و امنیت، و تا استفاده از سلاح‌های گرم و سرد در قتل مردم بی‌گناه.

افزون بر آنچه ذکر شد می‌باید به موارد تلخ و دردآور تجاوز به حریم مقدس دانشگاه‌ها و خوابگاه‌های دانشجویی در شهرهای مختلف کشور از جمله و به خصوص در دانشگاه تهران، دانشگاه اصفهان و دانشگاه شیراز و ضرب و شتم بی‌رحمانه دانشجویان در این اماکن اشاره کرد. دانشگاه عقل منفصل جامعه و خاستگاه اندیشه و معنا و چراغی روشن فراروی تحولاتی است که جامعه را به سمت صلاح و فلاح در همه عرصه‌ها پیش می‌راند. وفاداری به حقیقت و نقد و روشنگری اجتماعی، اصلی‌ترین رسالت دانشگاه‌هایان است. زیر پا گذاشته شدن استقلال دانشگاه و بی‌حرمتی به منزلت دانشگاه‌هایان، حاصلی جز نابودسازی بخشی از مهم‌ترین سرمایه‌های ملی، و در نهایت خسارت دیدن کشور در ابعادی وسیع و گسترده، به همراه نخواهد داشت.

ما گروهی از اساتید و اعضای هیئت‌های علمی دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی و انجمن‌های علمی و تخصصی کشور و اساتید ایرانی خارج از کشور ضمن اعلام همدردی با خانواده‌هایی که عزیزانشان را در حوادث شوم روزهای اخیر از دست داده‌اند و شهروندانی که به تازیانه ظلم و جور دچار آسیب‌ها و صدمات جسمی و روحی و مالی شده‌اند، تجاوزات و تخلفات صورت گرفته در این ایام را محکوم می‌کنیم و خواستار آن هستیم که مطالبات حقه مردم از راههای قانونی و بدون توسل به خشونت به شیوه‌ای عادلانه مورد رسیدگی قرار گیرد و حقوق تضییع شده شهروندانی که رأی خود را در دفاع از هر دو وجه جمهوریت و اسلامیت به صندوق‌ها ریخته‌اند، به نحو کامل اعاده گردد. ما از همه مسئولانی که بر اساس قوانین عهده‌دار حفاظت و پاسداری از حقوق و آزادی‌های شهروندی هستند می‌خواهیم تا هر چه سریع‌تر به اقدامات غیرقانونی و خشونت‌آمیز علیه شهروندان پایان دهن و به خواسته‌های مشروع و بحق مردم توجه کنند. مسئولیت نهایی همه خسارت‌های انسانی و مادی که می‌تواند

از رهگذر عدم پیگیری عاجل مطالبات بحق عمومی پدید آید مستقیماً متوجه نهادها و اشخاصی است که ابزارهای اجرایی و قانونی را در اختیار دارند. اینان در پیشگاه مردم و در برابر حضرت حق و خدای متعال مسئول خواهند بود.

آزاد ارمکی، تقی: دانشگاه تهران؛ بهرام، عباس: دانشگاه تربیت معلم؛ پایا، علی: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور و دانشگاه وست منیستر لندن؛ پدرام، مسعود: دانشگاه مفید قم؛ پرسشن، شهرام: دانشگاه تهران؛ پیمان، حبیب‌الله: دانشگاه علوم پزشکی تهران؛ تاجیک اسماعیلی، عزیزالله: دانشگاه تربیت معلم؛ جواهری، فاطمه: دانشگاه تربیت معلم؛ حاضری، علی‌محمد: دانشگاه تربیت مدرس؛ حسینی، سیدمحمود: دانشگاه شهید بهشتی؛ دباغ، سروش: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران؛ رضابی، محمد: دانشگاه علم و فرهنگ؛ ساعی، علی: دانشگاه تربیت مدرس؛ سراج‌زاده، سیدحسین: دانشگاه تربیت معلم؛ صدری، احمد: لیکفارست کالج؛ صدری، محمود: تگزاس ویمن یونیورسیتی؛ عبدالکریمی، بیژن: دانشگاه آزاد اسلامی واحد شمال؛ فراستخوان، مقصود: مؤسسه پژوهش و برنامه‌ریزی آموزش عالی و دانشگاه شهید بهشتی؛ فراهانی، محمدتقی: دانشگاه تربیت معلم؛ قانعی راد، محمدامین: مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور؛ کاظمی، عباس: دانشگاه تهران؛ کدیور، محسن: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و استاد مدعو دانشگاه دوک؛ کرمی نوری، رضا: دانشگاه تهران؛ مجاهدی، محمدمهدی: یونیورسیتی کالج لندن؛ مجتبه‌السلیمانی، ابوالحسن: دانشگاه تربیت معلم؛ محلتنی، حسن: دانشگاه آزاد اسلامی؛ محمودی، علی؛ مرادی، علیرضا: دانشگاه تربیت معلم؛ معیدفر، سعید: دانشگاه تهران؛ مفتخری، حسین: دانشگاه تربیت معلم؛ موسوی، مرضیه: دانشگاه الزهرا؛ موسوی، سیدعلی: حوزه علمیه قم؛ مهرمحمدی، محمود: دانشگاه تربیت مدرس؛ نبیونی، محمد: دانشگاه تربیت معلم.

حمایت از اقدام آیت‌الله‌العظمی منتظری^۱

«مراجع و عالمان دینی در پیشگاه خدا و مردم مسئولند»

ملت شریف ایران،

همگان به یاد دارند که مراجع و عالمان دینی معهده در سال‌های پیش از انقلاب همواره مرجع و پناهگاه مردم در برابر دولتها و عملکرد نادرست دولتمردان بودند و به لحاظ مالی به حکومت وابستگی نداشتند. اما در سال‌های پس از انقلاب، جمعی از آنان خواسته یا ناخواسته، منصب حکومتی یافته و یا به حکومت وابسته شده‌اند. بدین ترتیب، افزون بر اینکه تمامی کارهای دولت بهنام همه روحانیون تمام شده و می‌شود، دولتمردان و حاکمان از این اهرم برای فشار آوردن به روحانیان در راستای پیشبرد مقاصدشان، بهره می‌گیرند.

امروزه اما، وقایع و فجایعی در حق آحاد ملت رخ داده است که در صورت سکوت بزرگان دینی، این رخدادهای تکان‌دهنده نه تنها در پیشگاه مردم، بلکه در پیشگاه حق نیز بهنام آنان نوشته می‌شود و همچنین باعث بدنامی دین مبین اسلام – که این اعمال با استناد و اتکا به آن یا شبیه‌سازی‌های نادرست و ناچسب به بخش‌هایی از تاریخ صدر اسلام صورت می‌گیرد – خواهد شد و همچنین حق آزادی بیان و استقلال آنان را که از ویژگی‌های روحانیت شیعه است از آنان سلب خواهد کرد.

بر همین اساس بوده است که آیت‌الله‌العظمی منتظری، به خاطر احساس وظیفه دینی و ملی، در پیام اخیرشان به مراجع تقليد، عالمان دین و حوزه‌های علمیه، ضمن بدعت خواندن رفتارهای حاکمان پس از انتخابات دوره دهم ریاست جمهوری و ابراز تأسف از ستم‌هایی که بر شهروندان بهنام دین می‌رود، از آنان خواسته‌اند که در برابر ظلم‌ها، بدعت‌ها و کارهای خلافی که بهنام دین صورت می‌گیرد، سکوت نکنند و در راستای فریضه بسیار مهم امر به معروف و نهی از منکر برای جلوگیری از انحرافات و اصلاح

۱. ۶ مهر ۱۳۸۸، بیش از ۳۰۰ امضا.

امور جامعه، که مورد انتظار مردم است، اقدامات شایسته و فوری انجام دهند.
ما، امضاکنندگان این بیانیه، ضمن حمایت از اقدامات مسئولانه و شجاعانه آیت‌الله
منتظری و آیت‌الله صانعی، در شرایط خطیر کنونی، از سایر مراجع عظام و علمای دین
انتظار داریم آنان نیز به این فریضه دینی مجدانه عمل کنند، با این امید که به خواست
خداوند مؤثر افتد و نام نیکی از آنان در دفتر الهی و خاطره ملت ایران ثبت شود.

خواسته‌های بهینه جنبش سبز^۱

شش ماه پیش میلیون‌ها نفر از مردم ایران به خیابان‌ها آمدند تا حق پایمال شده خود در انتخابات خیانت‌آمیز را مطالبه کنند و به تحقیر و توهین مستمر ملت توسط حکومت اعتراض نمایند. دستگاه‌های امنیتی و نظامی به این مطالبات آرام و مسالمت‌آمیز، با خشونت و قساوت پاسخ دادند و کوشیدند از حضور مردم در فضای عمومی جلوگیری کنند و جنبش سبز را مرتبط با کشورهای بیگانه و سیاست دولت‌های غربی معرفی کنند.

تمامیت طلبان تصوّر می‌کردند با سرکوب خونین این قیام قانونی، می‌توان حرکت اعتراضی مردم را همچون گذشته متوقف کرد، اما به رغم همه محاسبات، آتشِ آگاهی افروخته‌تر و آهنگ اصلاحات رساتر شد و جنبش را روزبه‌روز بالنده‌تر و بارورتر ساخت.

در گذشت فقیه عالی قدر آیت‌الله منتظری که در پنج دهه گذشته، به خصوص شش ماهه اخیر از حقوق اساسی ملت دفاعی جانانه کرده بود و اینک در حساس‌ترین شرایط آنان را ترک می‌کرد، چون "رهبر معنوی جنبش" درخشید و جان تازه‌ای به جنبش بخشید و ظلم‌هائی که بر او رفته بود زبانه‌های خشم ملت را در آستانه ماه محرم، ماه حق‌طلبی و قیام علیه استبداد و ستم، بلندتر کرد. اعتراضات مردم، طبق سنت طولانی تاریخ در فرهنگ تشیع، در روز عاشورا به اوج خود رسید و ملت آگاه با درس گرفتن از پیام حسینی ظلم زمانه را نشانه گرفت.

استبداد دینی که مشروعیت خود را با خشونت و کشتار مردم در روز عاشورا پاک از دست داده بود، از ترفندهای نخنما شده برای تحریک احساسات دینی مردم استفاده کرد و به کمک صداوسیمای دولتی و بسیج همه نیروهای تحت فرمان کوشید صحنه قیام را وارونه کرده جنبش سبز را متهم به توهین به مقدسات و انکار اعتقادات دینی

نماید و با آماج حمله قرار دادن رهبران و چهره‌های شاخص جنبش سبز و دستگیری احتمالی آنان، این حرکت را به گمان خود به کلی خاموش سازد.

پوشیده نیست که بخش‌های افراطی حاکمیت ایران به این دلیل به خونریزی و خشونت متول می‌شوند که خود را فاقد پایگاه وسیع اجتماعی و آینده امن می‌دانند. آن‌ها می‌خواهند رویارویی نهایی و "روز واقعه" را تسریع کنند تا هم نیروهای مردد درون حاکمیت را در مقابل عمل انجام شده قرار دهند، هم نیروی عظیم مردمی و خواستاران دموکراسی و حقوق مدنی و سیاسی را به شورشیانی خشونت‌ورز تقلیل دهند.

عملکرد این رژیم، افشار بسیار متنوعی از جوانان، زنان، گروه‌های قومی و مذهبی، روش‌فکران، روحانیون، دانشگاهیان، کارگران و فعالان سیاسی را به شدت آزارده کرده است. گفتمان "توطئه دشمن" که ولی‌جایز در طول ۲۰ سال گذشته ترویج و از طریق آن دشمن‌سازی و ایجاد تفرقه میان ملت می‌کند (مثل: مطبوعات پایگاه دشمن‌اند، روش‌فکران مزدوران دشمن‌اند، جنبش سبز توطئه رنگی دشمنان برای براندازی است)، بخش عظیمی از ملت را به جبهه دشمن تبدیل کرده که سازمان‌های سرکوب باید تکلیف آنان را یکسره کنند.

کینه و نفرتی که در سی سال گذشته در سطوح مختلف جامعه انباشته شده، بسیار عمیق و ریشه‌دار است. این نارضایتی ژرف توان تخریبی عظیمی دارد که در صورت فوران، موج گسترده‌ای از خشونت را در سطوح مختلف جامعه ایران دامن خواهد زد. افراطیون حاکم بر دستگاه‌های سرکوب، تعّلّق خاطری به ایران ندارند و نگران ریخته شدن خون هزاران ایرانی هم نیستند. آن‌ها به اقلیت بسیار محدودی از جامعه ایران اتّکا دارند و تنها ضامن بقاشان اسلحه، شکنجه و ارعاب مردم است. تخصص آن‌ها خشونت است و خشونت را به مهمترین ابزار نزاع‌های سیاسی تبدیل کرده‌اند.

خشم و خشونتی که امروز شاهد آنیم، اگر به زبان اصلی سیاست در ایران تبدیل شود، عقلانیت و دموکراسی و تحقق آزادی‌های مدنی و سیاسی را به حاشیه خواهد راند. زمامداران خودکامه البته کوشش می‌کنند خشونت را به تظاهرات مسالمت‌آمیز و پرشکوه میلیون‌ها ایرانی آزادی‌خواه تزریق کنند تا چهره دموکراتیک جنبش مخدوش

شود، ولی ملت نباید فریب خورده و وارد بازی سازمان‌های نظامی - امنیتی شود. جنبش سبز ایران در لحظه حساس کنونی به طرح مطالبات مشخص و مقدور، طولانی کردن فرآیند اعتراض و جلب مشارکت گسترده اقشار متعدد جامعه در تعیین سرنوشت خود نیاز دارد.

این جنبش به عنوان جریانی که نگران آینده کشور و سرنوشت آن است، باید برتری اخلاقی خود را بر زورگویان و شکنجه‌گران، همانطورکه تاکنون نشان داده، ادامه دهد. در این شرایط وظیفه مردم آگاه، جوانان فداکار و نیروهای سیاسی، ترسیم مسیر آینده جنبش و تدوین خواسته‌های مشخص سیاسی است تا مدارا و مسالمت را جایگزین خشونت تحمیل شده از سوی سرکوبگران کند. هموطنان گرامی،

جنبس سبز ایران مدافع تمامیت ارضی ایران، مخالف حمله نظامی به کشور، مخالف دخالت بیگانگان در تعیین سرنوشت مردم ایران و نگران تحریم‌های اقتصادی زیانمند به حال ملت ایران است. این جنبش، مسالمت‌آمیز و ضدخشونت است. نزع جنبش با اقتدارگرایان، نزع بر سر رعایت حقوق بشر و گردن نهادن به خواسته‌های دموکراتیک مردم، تحقق جامعه مدنی، مدارای دینی، به رسمیت شناختن تکثیر و تنوع در فضای سیاسی کشور و بالاخره نفی ولايت جائز است.

ما به عنوان بخش کوچکی از جنبش سبز سراسری مردم ایران بر این باوریم که در مرحله کنونی مهم‌ترین مطالبات جنبش را می‌توان به قرار زیر اعلام و بر مبنای آن تحرک آینده جنبش و مناسبات آن با حاکمیت را تنظیم کرد. بخشی از این خواسته‌ها را آقای میرحسین موسوی در بیانیه هفدهم خود آورده است که با توجه به تنگناهای سیاسی داخل کشور جنبه حداقلی دارد. ما ضمن حمایت کامل از موضع رهبران جنبش در داخل کشور (موسوی، کروبی و خاتمی) روایت خود را از خواسته‌های بهینه جنبش سبز مردم ایران در این مرحله به شرح ذیل اعلام می‌کنیم:

۱- استعفای آقای محمود احمدی‌نژاد و برگزاری مجدد انتخابات ریاست جمهوری تحت نظرارت نهادهای بی‌طرف، لغو ناظرات استصوابی، تشکیل کمیسیون مستقل انتخابات با شرکت نمایندگان مخالفان و معترضان به منظور تدوین ضوابط برگزاری

انتخابات آزاد و عادلانه.

- ۲- آزادی کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی و بررسی شکایات موارد مربوط به آزار، شکنجه و کشتار معتبرضان در ماههای اخیر در دادگاههای علنی با حضور هیئتمنصفه و برخورداری از وکیل غیرتحمیلی؛ و جبران خسارات واردہ به قربانیان سرکوب‌های اخیر و خانواده آنان.
- ۳- آزادی کلیه رسانه‌ها اعم از مطبوعات و رسانه‌های صوتی - تصویری و مجازی، رفع سانسور و توقیف از کلیه نشریات توقیف شده، گسترش کانال‌های تلویزیونی غیردولتی و ماهواره‌ای، رفع فیلترینگ از اینترنت، امکان دسترسی آسان به رسانه‌های فوق‌الذکر، تصفیه رادیو و تلویزیون از دروغپردازان و تشنج‌آفرینان.
- ۴- به رسمیت شناختن حق فعالیت قانونی احزاب سیاسی، جنبش دانشجوئی و زنان، NGOها و نهادهای مدنی، اتحادیه‌های مستقل کارگران و کارمندان، و حق تجمعات اعتراضی مسالمت‌آمیز مطابق اصل ۲۷ قانون اساسی.
- ۵- استقلال دانشگاه‌ها، سپردن امور دانشگاه‌ها به شیوه دموکراتیک به دست دانشگاهیان، خروج نیروهای نظامی و شبه‌نظامی از دانشگاه‌ها و انحلال شورای غیرقانونی عالی انقلاب فرهنگی.
- ۶- محکمه عاجل شکنجه‌گران، قاتلان، آمران و عاملان جنایات گذشته به‌ویژه چند ماه اخیر.
- ۷- استقلال قوه قضائیه از طریق انتخابی کردن ریاست آن، انحلال دادگاههای ویژه غیرقانونی، تصفیه قوه قضائیه از قصاص ناعادل و گوش به فرمان، برحدز داشتن مقامات قضائی از ایراد خطابه‌های سیاسی و اجرای منویات مقامات مافوق (دادگاههای فرمایشی) به‌جای اجرای بی‌طرفانه و عادلانه قانون.
- ۸- خروج نیروهای نظامی - انتظامی، امنیتی از قلمرو سیاست و اقتصاد و فرهنگ، و اکتفا به وظایف حرفة‌ای.
- ۹- رعایت استقلال اقتصادی و سیاسی حوزه‌های علمیه و دولتی نشدن روحانیت. استخدام نکردن تربیيون نمازهای جمعه برای صدور احکام خلاف‌شرع و قانون (از قبیل محارب، مفسدی‌الارض، مرتد و باغی).

خواسته‌های بهینه جنبش سبز ۳۰۱

۱۰- انتخابی کردن، نقدپذیر و پاسخ‌گو کردن همه متصدیان رده اول کشور و محدود کردن دوره تصدی آنان.

نپذیرفتن این خواسته‌های بهینه جنبش سبز، و افزودن سرکوب و ارتعاب نه تنها ما را از بحران عبور نخواهد داد، بلکه ایران را در بحران عمیق‌تری فرو خواهد برداشت، و تبعات سهمگینی از پی خواهد آورد، که مسئولیتش با "صاحب ولايت مطلقه" است.

عبدالعلی بازرگان، عبدالکریم سروش، محسن کدیور، اکبر گنجی، سید عطاء‌الله مهاجرانی

اعتراض به نقض حقوق قانونی و حیاتی زندانیان سیاسی^۱

به نام خدا

اعتراض و اعتصاب غذای جمیع از زندانیان سیاسی در هفته‌های اخیر و واکنش غیرمسئولانه برخی مسئولان سازمان زندان‌ها و قوه قضائیه به آن‌ها یکی از مهم‌ترین جلوه‌های وضعیت وخیم فضای سیاسی کشور در کل و زندان‌ها به‌طور اخص و نقض مسلم حقوق اولیه نخبگان ایران بود که این روزها در زندان اسیرند.

امروزه ده‌ها نفر از فرهیختگان سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران به دلیل اعتراض به مشی و تصمیم‌سازی‌های مغایر منافع ملی دولت دهم و مراجع رسمی همسو با رئیس دولت، در زندان به سر می‌برند و در شرایطی که زندان‌های ایران بنا به تصریح مسئولان فاقد امکانات و استانداردهای اولیه از نظر سرانه فضا و امکانات است، محبوس نمودن جمیع از دلسوزترین فرزندان ایران در چنین زندان‌هایی ظلمی آشکار و خطایی جبران‌ناپذیر و از مصاديق بارز آسیب‌رسانی به سرمایه‌های عظیم انسانی این سرزمین محسوب می‌شود.

با تأسف باید اذعان داشت که در طول یک سال گذشته، در نتیجه بی‌توجهی مسئولان قضایی، حقوق قانونی و "حق حیات" زندانیان سیاسی که تنها به اتهام طرح پرسش "رأی من کجاست؟" محبوس گشته‌اند، در حدی گستردگی و بهنحوی کم‌سابقه و به صورت مستمر مورد نقض قرار گرفته و منجر به بروز نگرانی جدی از وضعیت سلامت جسمی و روانی این زندانیان آرمان‌گرا در افکار عمومی ملت ایران و جهانیان شده است.

برخی از زندانیان بازداشت شده از بیش از یک سال گذشته تاکنون از مرخصی محروم و از این حق قانونی منطبق بر فصل سوم آیین‌نامه اجرایی سازمان زندان‌ها بی‌بهره بوده‌اند و حتی برخی مسئولان قضایی و مقامات سازمان زندان‌ها ابایی ندارند

اعتراض به نقض حقوق قانونی و حیاتی زندانیان سیاسی ۳۰۳

که صراحتاً بر نقض این حق تأکید کرده و رسماً اعلام دارند که بهره‌مندی زندانیان سیاسی از مرخصی و یا آزادی مشروط، منوط به ابراز ندامت، استرداد شکایت و عدم اعتراض به دولت و در نهایت،أخذ موافقت نهادهای امنیتی می‌باشد و در صورت موافقت با مرخصی محدودی از زندانیان سیاسی از آنان وثیقه‌ای درخواست می‌شود که تا ۲۰ برابر بهای تأمینی است که از مجرمان جرایم عمومی مانند کلاهبرداران و سارقان أخذ می‌شود.

جمعی از زندانیان سیاسی به صورت تنبیه‌ی به زندان رجایی شهر متقل شده‌اند، جایی که هیچ تفکیکی مابین قاتلان، جانیان و روزنامه‌نگاران وجود ندارد و حال آنکه اولاًاً وفق اصول و قواعد معتبر کیفری، اعمال هرگونه تنبیه بر مجرمان سیاسی ممنوع بوده و دوم آنکه انتقال زندانیان تنها باید منطبق با مقررات موجود در فصل چهارم آیین‌نامه یاد شده به عمل آید و بدیهی است که مقامات زندان باید استدلال و توجیه متناسب با این تصمیم را ابراز دارند.

ماده ۱۹۱ آیین‌نامه یاد شده حق نامه‌نگاری به خانواده و مقامات قضایی برای زندانیانی که ممنوع‌الملقات نیستند را به رسمیت شناخته و حال آنکه تاکنون زندانیان سیاسی از این حق برخوردار نبوده‌اند و متأسفانه گزارشات رسیده از وضعیت زندانیان سیاسی حکایت از آن دارد که استاندارد غذایی و بهداشتی مندرج در مواد ۹۱ و فصل دوم آیین‌نامه یاد شده هرگز رعایت نمی‌شود.

جامعه ایران و افکار عمومی جهانیان انتظار دارد مسئولان قوه قضائیه برای یکبار هم که شده، وضعیت زندانیان سیاسی را بررسی نمایند تا مشخص شود چه تعداد از بازداشت شدگان یک ساله اخیر، تحصیلات عالیه و یا تجربه مدیریت و خدمات ارزشمندی در سطوح کلان کشور دارند؟ آیا محبوس نگهداشت‌شدن این افراد با زندانیانی که با جرایم قتل، تجاوز، سرقت و مواد مخدر به زندان افتاده‌اند، در راستای اصول کرامت انسانی و منافع ملی قرار دارد؟

در بند زنان زندان اوین بحران عظیم‌تری وجود دارد و زندانیان عقیدتی و سیاسی زن در این بند که آن را "بند متادون" می‌نامند حتی از بسیاری از حقوق و امکانات سایر بخش‌های زندان نیز بی‌بهره‌اند. فقدان رسیدگی پزشکی و آیین‌نامه‌های عجیب و

غیریب ممنوعیت تجویز داروهایی نظری اسید فولیک که به دلایل پزشکی حتی در مدارس دخترانه نیز به صورت عمومی توزیع می‌شود و حتی جلوگیری از توزیع این داروها در داروخانه زندان و ممانعت تهیه این داروها توسط خانواده‌های زندانیان با هزینه شخصی آن‌ها نیز عملاً موجب تردیدهای جدی درمورد اهداف مسئولان قوّه قضائیه از اعمال این محدودیت‌ها شده است.

آیین‌نامه‌های ملاقات زندانیان به صورت کاملاً سلیقه‌ای اعمال می‌شود. تبصره ۱ ماده ۱۸۲ آیین‌نامه مذکور تصریح دارد که برنامه ملاقات باید به گونه‌ای تنظیم شود که هر زندانی حداقل هفته‌ای یک‌بار ملاقات داشته باشد و مدت آن کمتر از ۲۰ دقیقه نباشد و حال آنکه طبق اخبار رسیده از خانواده‌های زندانیان سیاسی، اولاً در موارد متعددی که هم‌اکنون نیز استمرار دارد، در زندان‌رجایی شهر هر هفت‌هه نیمی از خانواده‌ها از ملاقات با عزیزانشان محروم‌می‌شوند و ملاقات‌های هفتگی بند ۲۰۹ اوین نیز بدون هیچ دلیلی به دو هفته یک‌بار کاهش پیدا کرده و به دفعات دیده شده است که یک زندانی بدون نظر و تصمیم مقام قضایی و تنها به تشخیص رئیس بند و یا کارشناس امنیتی مربوطه که قاعده‌تاً ضابط قضایی بوده و بر اساس قانون، از حق سلب ملاقات‌های زندانیان برخوردار نیست، به یکباره و بدون هیچ علتی از ملاقات محروم شده است.

خبر تأسف‌آور دیگری که در روزهای اخیر منتشر شده است حکایت از آن دارد که مقامات شبه‌قضایی زندان اوین رسم‌آعلام کرده‌اند که قصد دارند بند ۳۵۰ اوین را به بازداشتگاه موقت امنیتی تبدیل کرده و بدین‌طریق در کنار بند ۲۰۹ فضای امنیتی حاکم بر زندان اوین و امکان گسترده‌تر نقض حقوق زندانیان سیاسی را افزایش دهند و حال آنکه این کار خلاف آشکار مقررات حاکم درخصوص زندان‌ها تلقی می‌شود.

امضاکنندگان ذیل این بیانیه از باب فرضیه امر به معروف و نهی از منکر به مسئولان قوّه قضائیه یادآوری می‌کنند که زندانیان سیاسی عموماً از سرمایه‌های اجتماعی و ملی کشور هستند که در برابر منکراتی که در اداره جامعه می‌دیدند سکوت را جایز ندانسته و بسیاری از آن‌ها فقط به اتهام اظهارنظر در شکل نهی از منکر کلامی و یا قلمی از حاکمان به زندان افتاده‌اند. هرگونه بی‌توجهی نسبت به حقوق قانونی و سلامت آنان، افزون بر نقض اصول ۲۰، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۶ و ۳۸ و ۳۹ قانون اساسی

اعتراض به نقض حقوق قانونی و حیاتی زندانیان سیاسی ۳۰۵

جمهوری اسلامی ایران و برخورداری از عنایین مجرمانه موضوع موارد ۵۷۲، ۵۷۰، ۵۷۵ و ۵۷۹ قانون مجازات اسلامی لطمات جبران ناپذیری برای این ملک و ملت و همچنین برای نظام سیاسی کشور در پی خواهد داشت و هنوز هم سنجیده‌ترین کار در فرصت باقیمانده برای اصلاح امور این است که حاکمیت و قوه قضائیه به عنوان مسئول احیای حقوق عامه و گسترش عدالت و آزادی‌های مشروع و نظارت بر حسن اجرای قوانین، ضمن پیگرد قضایی عاملان و آمران واقعی نقض حقوق قانونی ملت ایران و آزادی تمامی زندانیان عقیدتی و سیاسی و باز کردن فضای سیاسی کشور، خود را از نصایح مشفقانه و مشاوره دلسوزانه کسانی که دغدغه‌ای جز خدمت به ایران عزیز و تقویت مبانی اخلاقی و باورهای انسانی مردم ندارند بهره‌مند سازد.

اعتراض به خارج کردن مجاهدین خلق از لیست سازمان‌های تروریستی^۱

انتخاب دشوار هیلاری کلیتون در قبال ایران: وزارت خارجه آمریکا با تصمیمی سرنوشت‌ساز مواجه است، تصمیمی که می‌تواند یک حرکت دموکراتیک ملی را متوقف یا حمایت کند.

در حالی‌که مردم تونس و مصر درگیر تلاش جریان تحولات سیاسی خود هستند، حکومت ایران بطور روزافزونی خود را از واقعیت‌های مردم معرض خود جدا کرده است. هر چه بیشتر دولت ایران از پاسخ به خواسته‌های مردم سر باز زند از عمر خود بیشتر کاسته است. در میان ایرانیان خارج از کشور سعی کرده‌اند که کرسی رهبری جنبش دموکراسی خواهی مردم را به خود اختصاص دهند و این موجب نگرانی رهبران جنبش سبز شده است. میرحسین موسوی در آخرین بیانیه‌ای که قبل از حصر خانگی صادر کرده است درمورد "موج سوارانی" که می‌خواهند از نماد این جنبش کلاهی برای خود بسازند هشدار داده است. نمونه کامل چنین گروهی "سازمان مجاهدین خلق ایران" است که توسط دولت آمریکا به عنوان یک سازمان تروریستی شناخته شده است.

سازمان مجاهدین خلق فاقد پایگاه سیاسی و یا حمایت مردمی قابل اعتنا در داخل ایران است، چراکه سال‌ها در عراق از حمایت صدام حسين بهره‌مند بود. این گروه آخرين بارقه‌های احترام را در حالی از دست داد که در سال‌های پسین جنگ ایران و عراق (۱۳۶۷ - ۱۳۵۹) به نفع نیروهای دشمن وارد جنگ شدند. از این‌روست که شایسته است سیاستمداران آمریکا لاف لابی گردانان مجاهدین را درمورد محبوبیت این گروه در ایران به گوش تردید بشونند.

طرفه اینکه بعد از سقوط صدام حسين در سال ۱۳۸۲ مجاهدین کاملاً به اجرای ناهمانگ قوانین موجود آمریکا درمورد سازمان‌های تروریستی خارجی تکیه کرده و

۱. ۶ فروردین ۱۳۹۰، احمد صدری و محسن کدیبور.

امید بسته‌اند. پادگان نظامی مجاهدین در عراق در عمل به عنوان محلی برای "افراد تحت مراقبت" تلقی شده و فعالیت‌های آن‌ها در کنگره آمریکا بدون هرگونه مانعی ادامه یافته است. متصوّر نیست که سایر سازمان‌هایی که در لیست سازمان‌های تروریستی بیگانه از قبیل القاعده قرار دارند بتوانند به کریدورهای نظامی و قوه‌های مقننه و اجرائیه آمریکا چنین دستیابی داشته باشند.

بسیاری از پژوهشگران و فعالان حقوق بشر (از قبیل سازمان دیده‌بان حقوق بشر) مجاهدین خلق را سازمانی غیردموکراتیک و فرقه‌گونه به‌شمار آورده‌اند که کردارشان در تناقض با گفتمان ایشان درمورد طرفداری آن‌ها از فرایند دموکراتیک قرار دارد. مهم‌تر اینکه فعالیت‌های مجاهدین خلق در واشنگتن می‌تواند موجب زیان غیرقابل‌جبرانی به اپوزیسیون در ایران وارد کند. وقتی حرکت‌های مردمی بعد از انتخابات سال ۱۳۸۸ در ایران شروع شد مجاهدین خلق سعی کردند که به خیزش مردمی بپیوندند. دولت احمدی‌نژاد نیز فوراً جنبش سبز را به مجاهدین خلق وصل کرد تا این طریق جنبش دموکراسی‌خواهی مردم را بدنام کند.

رهبران اپوزیسیون مانند میرحسین موسوی و زهرا رهنورد و مهدی کروبی بلاfacله عکس العمل نشان دادند. زهرا رهنورد به‌تدی گفت: "جنبش سبز مردمی، زنده و پویاست و دیوار بین خود و مجاهدین را حفظ می‌کند." رهبران اپوزیسیون در ایران دلایل خوبی برای ساختن و حفظ این دیوار دارند. آن‌ها مجاهدین خلق را سازمانی تلقی می‌کنند که می‌خواهد از تنش بین ایران و آمریکا استفاده کند تا خود را از لیست تروریست‌ها خارج نموده به این وسیله منابع مالی آمریکا را به خود تخصیص داده از این طریق به نسخه ایرانی سازمان "کنگره ملی عراق" احمد چلبی تبدیل شود.

در حالی که سیاستمداران واشنگتن سعی در اعمال فشار بر همتایان تهرانی خود در مسائل هسته‌ای را دارند باید از اقداماتی که موجب صدمه به اعتماد و دوستی درازمدت بین مردم دو کشور خواهند شد دوری جویند. بیرون آوردن مجاهدین خلق از لیست سازمان‌های تروریستی در این بزنگاه، راست افراطی ایران را در سرکوب مردم تشجیع و نهضت سبز را به برچسب سازمان مورد تنفر تروریستی مجاهدین خلق ملوث و در نهایت تضعیف خواهد نمود. بخلافه حمایت از مجاهدین خلق شبح یک سازمان

مخالف و تهدید کننده مقرر در خارج کشور را به دولت ایران اهدا می‌کند تا از آن در راه التیام شکاف‌های درونی و جمع کردن مردم به دور پرچم ملی و تسهیل سرکوب مخالفان استفاده کند.

حتی دولت جرج بوش با همه اشتباهاتش در خاورمیانه – و حتی در اوج سیاست خارجی تجاوزگرانه آن – می‌دانست که خارج کردن مجاهدین خلق از لیست تروریستی حرکت خطرناکی بر صفحه شطروح سیاست خارجی آمریکا خواهد بود. چنین حرکتی موجب از میان رفتن قدرت نرم آمریکا در ایران گشته پیشرفت دموکراتیک این کشور را دچار وقفه می‌کرد و به تحکیم استبداد در ایران کمک می‌نمود. مردم ایران چنین حسابگری‌های غیراخلاقی را نه فراموش می‌کنند و نه می‌بخشند. خاطرات تلح سیاست‌های آمریکا در قبال شاه و مصدق هنوز فضای روابط ایران و آمریکا را زهرآگین می‌کنند. ما به دولت آمریکا هشدار می‌دهیم که از ارتکاب این اشتباه فاحش در شرایطی که حرکت مردم‌سالارانه مردم ایران در خطر است خودداری کند.

در محکومیت کشتار ساکنان قرارگاه اشرف^۱

حمله نظامی مرگبار ارتش و نیروهای امنیتی عراق به کمپ اشرف و درگیری با نیروهای سازمان مجاهدین خلق یکی از تأسیبات ترین رویدادهای تلخ ایرانیان خارج از کشور را رقم زد. کشته و زخمی شدن دهها نفر، یکبار دیگر چهره کریه خشونت را آشکار ساخت که تا چه میزان ویرانگر است و بر چهره انسانیت چنگ می‌زند.

فاجعه جان‌باختن افراد بی‌سلاح و محصور در محیطی بسته در برابر یورش نیروهای مجّہز به انواع و اقسام ادوات نظامی، عملی غیرقابل‌پذیرش و ضدانسانی است. این اتفاق شوم ضرورت مهار اشکال ناموجّه خشونت دولتی و حفاظت از مردمان بی‌سلاح در برابر تهاجم نظامیان را گوشزد می‌سازد.

ما امضاکنندگان این نامه با تأکید بر مرزبندی صریح و مخالفت قاطع با عقاید، روش‌های فعالیت و عملکرد سازمان مجاهدین خلق و نظر منفی نسبت به مواضع کنونی این سازمان و در عین حال محکوم کردن اعمال سرکوبگرانه و غیرانسانی جمهوری اسلامی در قلع و قمع و مجازات‌های اعضاء این سازمان در برده‌های مختلف و به خصوص جنایت اعدام‌های گسترده و فرacaایی سال ۱۳۶۷، صرفاً از زاویه موازین حقوق بشری و اصول انسانی، نقض حقوق بین‌الملل اشرف و اعمال خشونت لجام‌گسیخته از سوی دولت عراق برعلیه آنان را محکوم می‌کنیم. ما معتقدیم اگرچه حضور سازمان مجاهدین خلق در عراق از ابتدا اشتباه بود و برخورداری از چتر حمایتی رژیم صدام حسین که چشم طمع به بخش‌هایی از خاک ایران داشت و تهاجمی برعلیه میهن و ملت انجام داده بود، از خطاهای بزرگ و نابخشنودنی این سازمان سیاسی محسوب می‌شود، اما اعضاء این گروه سیاسی حق دارند از اذیت و آزار نیروهای دولتی به دور باشند و حق مصونیت آن‌ها از خشونت، شکنجه و قتل به رسمیت شناخته شود.

دولت عراق محقّ است که در قلمرو خود اعمال حاکمیت کند و اقتدار مشروع خود را تحقّق بخشد اما این حق نباید از راه زور، خشونت و سرکوب خونین صورت گیرد. به باور ما دولت عراق، نمایندگان سازمان مجاهدین و نمایندگان جامعهٔ جهانی باید تدبیری بیندیشند که از تکرار فاجعهٔ انسانی در منطقهٔ جلوگیری شود. این امر نیازمند خویشن‌داری و برخورد واقع‌بینانه با مسائل هست و طرفین باید انعطاف نشان دهند. شرایط جدید عراق با دوران صدام حسین فرق می‌نماید. رهبران مجاهدین می‌بایست الزامات موقعیت جدید را درک کنند. در تحلیل آخر مردم عراق و دولت مشروع منتخب آنان مرجع صاحب صلاحیت هستند که باید تعیین کنند مجاهدین در عراق بمانند یا آنجا را ترک کنند. همچنین رهبران سازمان مجاهدین و به خصوص آن‌هایی که در اشرف نیستند، در قبال زندگی و امنیت ساکنان اشرف مسئولیت دارند. حفظ جان آن‌ها مهم‌تر از وضعیت خود سازمان، منافع سیاسی رهبران و ترجیح برای ماندن در یک منطقهٔ جغرافیایی خاص است. بنابراین باید با اصرار بر ماندن در کشوری که خواهان خروج آن‌ها است، جان اعضاء ساکن خود در اشرف را به خطر بیندازند.

در این میان همچنین سازمان ملل نقش مهمی دارد تا شرایط خروج شرافتمدانه اعضاء سازمان مجاهدین خلق از عراق و برخورداری آن‌ها از حقوق پناهندگی و زندگی توأم با امنیت و آرامش را هموار سازد.

در پایان ضمن محکومیت دوباره کشتار اعضاء سازمان مجاهدین خلق در اشرف و مخالفت با هرگونه اقدام تبلیغاتی از این رویداد برای ترویج خشونت و خطمشی مسلح‌انه و همچنین تقبیح موضع دولت جمهوری اسلامی ایران در حمایت از برخوردهای خشونت‌آمیز با ساکنان اشرف، اعلام می‌نمائیم که اجرای موارد زیر می‌تواند بحران بوجود آمده را به نحو مناسبی حل کند و از گستردگتر شدن این فاجعهٔ انسانی جلوگیری نماید:

- ۱- ضرورت توقف فوری خشونت نیروهای دولتی عراق برعلیه ساکنان اشرف
- ۲- فراهم کردن سریع خدمات درمانی و امکانات پزشکی برای مصدومان و مجروهین واقعه

در محکومیت کشтар ساکنان قرارگاه اشرف ۳۱۱

- ۳- تشکیل کمیته حقیقت‌یاب و بی‌طرف از سوی سازمان ملل با مشارکت نهادهای معتبر حقوق بشری تا به تحقیق درخصوص چگونگی شکل‌گیری فاجعه و شناسایی و مجازات عاملان و مسیبان پردازد.
- ۴- خویشن‌داری دولت عراق و تمرکز بر پیدا کردن راه حل حقوقی، قانونی و غیرنظامی مبتنی بر رعایت حقوق انسانی ساکنان اشرف و حق اعمال حاکمیت دولت عراق.

ابراز نگرانی از خارج کردن مجاهدین خلق از لیست سازمان‌های تروریستی^۱

ما امضاکنندگان این اعلامیه نگرانی خویش را از احتمال بالقوه خارج کردن نام سازمان مجاهدین خلق از لیست "سازمان‌های تروریستی خارج از آمریکا" ابراز کرده، و دعاوی نادرست آن‌ها مبنی بر اینکه "اپوزیسیون اصلی ایران" را تشکیل می‌دهند و در ایران از حمایت مردمی برخوردارند را تکذیب می‌نماییم.

سازمان مجاهدین خلق پایگاه سیاسی در ایران نداشته و از هیچ‌گونه حمایت اصیلی در میان ایرانیان بهره‌مند نیست. این سازمان از هنگامی که مرکز خود را به عراق منتقل کرد و از حمایت صدام حسین برخوردار شد، و در جنگ ۱۳۶۷-۱۳۵۹ علناً از جانب عراق با ایران جنگید، همهٔ پشتیبانان خود را در ایران از دست داد. نفرت عمومی مردم ایران از سازمان مجاهدین خلق با عملیات تروریستی بی‌شمار این سازمان برعلیه مردم بی‌گناه غیرنظمی ایران هرچه بیشتر ریشه دوانیده است. از زمان سقوط صدام حسین قدرت مانور سازمان مجاهدین خلق در واشنگتن و عراق تماماً به عدم اجرای یکدست و بدون استثنای قوانین جاری آمریکا درمورد "سازمان‌های تروریستی خارجی" وابسته بوده است.

مراجع معتبر حقوق بشر – از جمله سازمان دیده‌بان حقوق بشر – سازمان مجاهدین خلق را به عنوان سازمانی فرقه‌ای می‌شناسند که ساختارها و راهکارهای عملی آن کاملاً با دعاوی آن مبتنی بر طرفداری از "روننگ‌ذار به دموکراسی" مغایرت دارند. هنگامی که حرکت مردمی بعد از انتخابات ۱۳۸۸ در ایران آغاز شد سازمان مجاهدین خلق به سرعت تلاش کرد که خود را با موج مردمی اپوزیسیون در ایران همراه و همکار نشان دهد تا حرکت دموکراتیک مردم ایران را امتیازی به نفع خویش قلمداد کند. سازمان یاد شده با این اقدام خویش به حکومت ایران کمک کرده تا به تظاهرکنندگان مسالمت‌جوی ایرانی برچسب هواداری از سازمان منفور مجاهدین خلق زده سرکوب بی‌رحمانه آن‌ها را توجیه کند و "جبش سبز" را بی‌اعتبار نماید. از هنگامی که سازمان

۱. مرداد ۱۳۹۰، ۲۰۱۱، ۲ اوت، فاینشنال تایمز.

مجاهدین تلاش خود را برای غصب عنوان "اپوزیسیون اصلی در ایران" آغاز کرد، سران واقعی جنبش سبز از جمله آقای مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد بلافضله و به صراحت این ادعا را تکذیب کردند. آقای کروبی اظهار داشت: "حکومت ایران می‌خواهد آن‌هایی که به راستی کشور خویش را دوست دارند (یعنی جنبش سبز) را با سازمان مجاهدین خلق مرتبط قلمداد کند تا از این راه حیات تازه‌ای در آن سازمان منافق و مرده بدند".

خارج کردن سازمان مجاهدین خلق ایران از لیست "سازمان‌های تروریستی" و نادیده گرفتن عدم سابقه دموکراتیک و عدم پایگاه مردمی در داخل، آثار وخیمی بر مبارزات مشروع اپوزیسیون اصیل در ایران خواهد داشت. ما مؤکدانه از دولت آمریکا درخواست می‌کنیم که از خلط هویت این سازمان شناخته شده تروریستی با کیان "جنبش سبز" ایران خودداری کرده تا مردم ایران به مبارزه خود برای نیل به دموکراسی و حقوق بشر ادامه دهند.

امضاکنندگان (به ترتیب الفبای انگلیسی): دکتر ارونند آبراهامیان (مؤلف کتاب "مجاهدین ایران")؛ دکتر علی انصاری، دانشگاه سن اندریوز؛ رضا اصلاح (مؤلف کتاب "هیچ خدائی نه، جز خدا")؛ دکتر شائلو بخاش، دانشگاه جرج میسن، (مؤلف کتاب "حکومت آیت الله ها")؛ دکتر مهرزاد بروجردی، دانشگاه سیراکیوز؛ دکتر حوان کول، دانشگاه میشیگان؛ جیمز داینر، معاون وزارت کشور سابق آمریکا؛ دکتر فریده فرهی، دانشگاه هاوائی در مانوا؛ دخی فصیحیان، فعال حقوق بشر؛ هادی قائمی، فعال حقوق بشر؛ دکتر فاطمه حقیقت‌جو، عضو پیشین اصلاح طلب مجلس شورای اسلامی؛ دکتر کوین هریس، دانشگاه جان هاپکینز؛ دکتر نادر هاشمی، دانشگاه دنور؛ دکتر رامین جهانبگلو، دانشگاه تورنتو؛ دکتر محسن کدیور، دانشگاه دوک؛ دکتر مهران کامروان، دانشگاه جرج تاون؛ دکتر استفان کینزر (مؤلف کتاب "همه مردان شاه")؛ سفیر جان لیمیرت، معاون سابق وزارت خارجه و گروگان سابق آمریکا در ایران؛ دکتر اسکات لوکاس، دانشگاه بیرمنگهام؛ فیروزه محمودی، سازمان اتحاد برای ایران؛ رضا مرعشی، عضو سابق میز ایران در وزارت خارجه آمریکا و مدیر پژوهش در سازمان نایک؛ آزاده معاونی (مؤلف کتاب "جهاد و ماتیک")؛ دکتر رسول نفیسی، دانشگاه استریر؛ سحر نمازی خواه، روزنامه‌نگار؛ دکتر تریتا پارسی، (مؤلف کتاب اتحاد دشوار؛ بلدیهستان پنهان میان اسرائیل، ایران و آمریکا)؛ دکتر پل پیلر، دانشگاه جرج تاون، مقام سابق سازمان سیا؛ دکتر نسرین رحیمیه، دکتر دانشگاه کالیفرنیا در ایروان؛ دکتر ر.ک. رمضانی، دانشگاه ویرجینیا؛ جیسن رضائیان، روزنامه‌نگار مقیم ایران؛ دکتر احمد صدری، دانشگاه لیک فورست؛ دکتر محمود صدری،

دانشگاه تگزاس و من؛ دکتر محمود سهیمی، دانشگاه کالیفرنیای جنوبی؛ الهه شریفپور-هیکس، متخصص حقوق بشر؛ سasan شعاعمنش، سردبیر "چکیده جهان"، معتبرترین نشریه روابط بینالملل در کانادا؛ دکتر گری سیک، دانشگاه کلمبیا؛ دکتر جان تیرمن، مدیر کل مرکز مطالعات بینالمللی دانشگاه امیتی؛ وین وايت، استیتوی خاورمیانه، مدیر کل سابق اطلاعات وزارت خارجه آمریکا.

بیانیه جمیع از حامیان جنبش سبز در حمایت از اعتراضات مردم آذربایجان^۱

صدایی که این روزها از آذربایجان به گوش می‌رسد، صدای مطالبات برق مردمی است که به شکلی مدنی و مسالمت‌آمیز، خواهان رسیدگی به وضعیت فاجعه‌بار زیست‌محیطی و جلوگیری از نابودی یکی از گران‌قدرترين میراث‌های طبیعی ایران هستند. امروز دریاچه ارومیه که دومین دریاچه آب شور جهان است و نقش ویژه‌ای در زیست‌پذیری آذربایجان دارد و وارد آمدن هرگونه خللی به آن موجبات به بار آمدن فجایع انسانی نه تنها در آذربایجان بلکه در مناطق گسترده‌تری را فراهم می‌سازد، با آسیب‌های جدی مواجه شده و در معرض نابودی کامل قرار دارد.

آنچه بسیار تأسیفبار است برخورد نظامی و امنیتی حاکمیت با خواسته‌های برق مردمی است که به گونه‌ای مسالمت‌جویانه به دنبال توقف روندی هستند که به سرعت به از بین رفتن دریاچه ارومیه منجر می‌شود. تصاویر و ویدئوهای منتشر شده از سرکوب بی‌رحمانه این اعتراضات نشان می‌دهد که حاکمیت نه تنها در صدد حل مشکل نیست بلکه به دنبال سیاسی-امنیتی کردن یک مطالبه کاملاً زیست‌محیطی است. ما به عنوان جمیع از حامیان جنبش سبز، رفتار سرکوب‌گرانه و خشونت‌آمیز حکومت با معارضین آذربایجانی را به شدت محکوم کرده و حمایت از مطالبات و اعتراضات مردم آذربایجان را وظیفه تمامی کنش‌گران مدنی، فعالین سیاسی و حقوقی بشری ایرانی می‌دانیم.

۱. ۲ شهریور ۱۳۹۰، ۱۰۸ امضا.

اعلامیهٔ محکومیت و انزجار از بیانات یهودی‌ستیزانهٔ معاون اول رئیس‌جمهور ایران^۱

ما امضاکنندگان ذیل سخنان سخیف آقای محمدرضا رحیمی معاون اول رئیس‌جمهور اسلامی ایران در "کنفرانس مبارزه با جرایم سازمان‌یافته فرامی، با تأکید بر قاچاق انسان و جرایم سایبری" (پنجم و ششم تیرماه جاری، تهران) را محکوم می‌کنیم. این بیانات بی‌بینه و تعصّب‌آلود مبتنی بر تأثیر آموزه‌های کتاب تلمود یهودیان در قاچاق مواد مخدر و نسل‌کشی از لحاظ توافق با واقعیت‌های اجتماعی و تاریخی باطل، از نظر اخلاقی و رشکسته، و از نظر سیاسی مغایر با منافع ملت و دولت ایران می‌باشد. اسباب شرمساری است که توهّم توطّه، چنین در اذهان ساده‌لوح رهبران سیاسی کشور ریشه دوانیده است. مایه تأسف است که این دولتمردان مسئولیت‌های خود در قبال مردم ایران را نادیده گرفته با این‌گونه نطق‌های جاھلانه جاده صاف‌کن تحریم‌های ضدمردمی و حمله نظامی می‌گردند. مردم ایران که سه سال قبل ندای خود علیه تقلب انتخاباتی گستردهٔ حکام را به گوش جهانیان رسانیده‌اند عمال دولت فعلی را به عنوان نمایندگان خود در صحنهٔ بین‌المللی به رسمیت نمی‌شناسند.

اردشیر امیرارجمند، استاد دانشگاه شهید بهشتی؛ حمید دباشی، استاد دانشگاه کلمبیا؛ احمد صدری، استاد کالج لیک‌فورست؛ محمود صدری، استاد دانشگاه زنان تگزاس؛ محسن کدیور، استاد مدعو دانشگاه دوک؛ منصور معدل، استاد دانشگاه میشیگان؛ علی میرسپاسی، استاد دانشگاه نیویورک؛ نادر هاشمی، استاد دانشگاه دنور.

اعتراض شدید به اعدام مخالفان سیاسی به اتهام محاربه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

در اسلام، چیزی بالازش‌تر و محترم‌تر از جان انسان معرفی نشده است. از همین روست که متولیان دین همواره رعایت کمال احتیاط نسبت به جان انسان‌ها را شرط دین‌داری دانسته‌اند. براساس همین احتیاط مشروع و معقول و انسانی بوده است که بسیاری از فقهاء پرهیزکار، اجرای حدود منجر به قتل و جرح را در غیبت ائمه هادی مجاز ندانسته‌اند. این در حالی است که در جمهوری اسلامی که مدعی است بر شریعت اسلامی بنا شده و با مدیریت فقهی اداره می‌شود، جان انسان‌ها به‌ویژه متقدان و معترضان همواره به اشکال گوناگون از سوی حکومت مورد تهدید بوده است.

یکی از عناوینی که حکومت همواره برای حذف و اعدام مخالفان خود از آن به ناروا بهره برده‌اند، عنوان محاربه است که در فقه اسلامی بر ترساندن مردم با استفاده از سلاح اطلاق می‌شود. منابع تاریخی و روایی حاکی از آن است که در زمان پیامبر اسلام ﷺ، محارب به راهزنان و یا کسانی اطلاق می‌شد که با استفاده از سلاح، جان و مال مردم را مورد تهدید قرارمی‌دادند.

به علاوه روایات فراوان در رابطه با محاربه گویای آن است که مجازات محارب باید متناسب با جرمی باشد که او مرتکب شده است. رعایت تناسب جرم و مجازات از مهم‌ترین اصول انسانی است که قرآن کریم و سنت معتبر نبوی و سیره ائمه اهل‌بیت علیهم السلام بر آن تأکید نموده، و مکاتب حقوقی نیز بر این اصل مهر تأیید زده‌اند. چراکه تخطی از این اصل پایمال کردن عدالت و توسعه ظلم و ستمگری محسوب می‌شود.

قانون مسمی به مجازات اسلامی که مفاد آن هرگز مورد بحث کارشناسی قرار نگرفته، مخالفان جمهوری اسلامی را با عنوان محارب مستحق مجازات‌های سنگین از جمله اعدام دانسته است. در این متن علاوه‌بر نقصان متعدد حقوقی با توجه به

اشکالاتی که در کلام و فقه در استفاده از اصطلاح «باغی» در غیاب ائمه علیهم السلام وجود دارد متولّ به عنوان محارب شده‌اند، درحالی که مخالف سیاسی غیرمسلح را به‌ویژه اگر مرتكب اخافه و جنایت نشده باشد، هرگز با چنین عنوانی نمی‌توان اعدام کرد.

جمهوری اسلامی درحالی مخالفان خود را محارب می‌خواند که پیامبر اسلام صلوات الله علیه و آله و سلم کسانی را که با آن حضرت به جنگ مسلحانه بر می‌خاستند هرگز محارب نخواند و به گواهی تاریخ، کسانی که مسلمانان را می‌کشند، پس از آنکه به اسارت گرفته می‌شوند، کشته نشده، و محارب خواند نمی‌شوند.

اطلاق عنوان محارب بر مخالف جمهوری اسلامی و یا مخالف حاکمان جمهوری اسلامی، بدعتی مسلم است که هیچ منشأ شرعی و فقهی ندارد. علاوه‌بر آن، اعدام کسانی که تنها جرم‌شان از نظر محاکم جمهوری اسلامی، مخالفت تشکیلاتی با نظام سیاسی حاکم بوده است و جنایتی مرتكب نشده‌اند، ظلمی آشکار و مضاعف است.

بی‌توجهی به عدالت و عدم تناسب مجازات با جرم در احکام صادره از سوی محاکم، چنان شعله‌های بیداد را در هرسو پراکنده است که دیر نیست ستمگران، خود نیز در آن گرفتار آیند. از این‌رو فریاد بلند مظلومان و ستم‌دیدگان ما را فرا می‌خواند که به همایت آنان برخیزیم.

در این میان عالمان دینی که مورد رجوع خانواده‌ها و وابستگان ستم‌دیدگان بوده از احکام ظالمانه اطلاع می‌یابند به نص قرآن کریم و تعالیم رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم و کلام تکان‌دهنده امیر المؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه که فرمود: «بر حذر باش از خون و ریختن به ناحق آن، که چنین کاری موجب تضعیف حکومت، سستی آن، بل زائل شدن و انتقالش به نظامی دیگر می‌کند»، از مسئولیت مضاعفی برخوردارند.

امضاکنندگان این بیانیه، از قوه قضائیه و رهبر نظام مصراًنه می‌خواهند که در امر دماء و جان شهروندان اکیداً احتیاط کنند و در اجرای احکام اعدام که عمدهاً توسط قصاصات فاقد حداقل شرایط شرعی و حقوقی قضاوت صورت می‌گیرد شتاب نکنند.

عدم رعایت آیین دادرسی کیفری، عدم برخورداری از حق وکیل، عدم حضور هیئت‌منصفه در جریان قضاوت و اتکا به اقاریر تحت شکنجه و فشار که سکه رایج دادگاه‌های جمهوری اسلامی است همگی خلاف نص قانون اساسی جمهوری اسلامی،

اعتراض شدید به اعدام مخالفان سیاسی به اتهام محاربه ۳۱۹

موازین اسلامی، اعلامیه جهانی حقوق بشر و ميثاق مدنی سیاسی می‌باشد، در حالی که ایران از امضاکنندگان این استناد بین‌المللی است و جمهوری اسلامی رسماً موظف به رعایت آن‌هاست. مقام اول اعدام، با توجه به سرانه جمعیت در جهان مایهٔ شرمندگی است.

باتوجه به اینکه هم‌اکنون برخی از شهروندان مخالف سیاسی به اتهام باطل محاربه در معرض اجرای حکم ظالمانه اعدام قرار دارند، ما خواستار توقف فوری حکم اعدام ایشان و اعادهٔ دادرسی با حضور وکیلان مستقل معتمد جامعه حقوقی کشور هستیم. حاکمان جمهوری اسلامی ایران سرنوشت حسنی مبارک و قذافی را در نظر بگیرند و به یاد داشته باشند رعایت آیین دادرسی عادلانه به نفع همگان حتی خود ایشان خواهد بود.

والسلام على من اتبع الهدى

عبدالعالی بازرگان، محسن کدیور، مهدی ممکن، صدیقه وسمقی، حسن یوسفی اشکوری.

تسلیت بهمناسبت درگذشت احمد قابل^۱

«من المؤمنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فمنهم من قضى نحبه و منهم من يتظر وما بدلوا تبديلا...» «از مؤمنان مردانی هستند که به پیمانی که با خدا بسته بودند وفا کردند. بعضی بر سر پیمان خویش جان باختند و بعضی چشم به راهند و هیچ پیمان خود دگرگون نکرده‌اند»

احمد قابل از میان ما رفت. با تنی رنجور از رنج زمانه و دردهایی که جانش را فسرده بود؛ اما روح بلندش هرگز خسته نشد. اکنون او در کمال آرامش از این جهان رخت برپسته و ما را در سوگ خود فرو برده است. سوگ مردی دانشور که از سنت "اسلام رحمانی" و "شریعت عقلانی" برخاسته بود و روحانیت جامه‌اش نبود، مرامش بود.

احمد قابل پژوهنده مکتب نواندیشی دینی و شاگرد صالح مرحوم آیت‌الله منتظری به استادش پیوست. استادی که قابل، یکی از نمونه‌های عالی راهی است که او به سوی اسلام رحمانی گشوده بود. وداع قابل از این جهان، زودهنگام بود اما کوله‌بارش از توشه‌های دنیوی و اخروی پر بود. او که لحظه‌به‌لحظه مبارزات سیاسی، اجتماعی و فکری روشن‌فکران مسلمان در سه دهه اخیر از انقلاب و جنگ تا اصلاحات و جنبش سبز را درک کرده بود تنها راه دفاع از دین را ترویج عقلانیت و تدوین شریعتی برآمده از عقلانیت می‌دانست. تسلط شگرف قابل بر متون و منابع اسلامی مانع از آن می‌شد که بنیادگرایان و جزمان‌ندیشان او را ناآگاه بخوانند و حتی هنگامی که جسمش را در بند گرفتند روحش همچنان پرواز می‌کرد. قابل نه تنها در تفکر که در گفتار هم اهل صداقت و صراحة بود. ریا نمی‌کرد و دروغ نمی‌گفت. ترکش‌های حضور در جبهه‌های جنگ با دشمن آیین و میهن ایران و خدمات جسمی ناشی از بیماری، سرانجام بدن احمد قابل را از پای درآورد؛ اما قابل زنده است چون روحش زنده است چون روحش آزاد

است و چون روحش همچنان با آن نگاه گرم و نجیب و پرمه ر به ما می‌نگرد؛ به همه ما آن چنان‌که شایسته رحمانیت و عقلانیت شریعتی است که احمد قابل مؤمن به آن بود. یادش جاویدان باد.

تسلیت به خانواده سرفراز قابل^۱

انا الله وانا اليه راجعون

درگذشت دانشمند ارجمند، مجتهد مجاهد، و منتقد شجاع مرحوم احمد قابل را به حضور شما خانواده سرفراز (مادر، همسر، فرزند، خواهران و برادران بهویژه جناب آقای هادی قابل) تسلیت عرض می‌کنیم. او همه عمرش را صرف فعالیتهای علمی و روشنگری و خودسازی و خدمت به مردم کرد و لحظه‌ای از دین خدا و خلق خدا غافل نبود؛ در میادین انقلاب و جنگ با همان شور و رشادتی حاضر شد که در دادگاه‌های استبداد دینی، و هنگامی که زمانش فرا رسید کلمه حق را در برابر امام جائز ادا نموده، حجت را بر خود کامگان تمام، و دین خود را به جنبش سبز مردم ایران ادا کرد. میراثی که مسمای نام احمد قابل است آثار فقیهانه او ذیل نام «شریعت عقلانی» است که در طریق نواندیشی اسلامی و تحقیق «شریعت سهلة سمحه» گامی به پیش است.

او دست پروردۀ آموزگار بزرگ آیت‌الله منتظری بود. شما بزرگواران نیز که هر یک به نوبه خویش با عشق و پایداری خویش حیات او را ممکن و پربار کردید نزد خداوند مأجورید و در دستاوردهای افتخارآمیز او شریک. قابل با عزت زیست و سربلند رفت. اکنون ما و شما مانده‌ایم تا راه او را ادامه دهیم و ثمرة مجاهدت‌های وی را در آینده نزدیک مشاهده کنیم.

عبدالعلی بازرگان، سروش دباغ، احمد صدری، محمود صدری، علی قدسی، محسن کدیور، حسین کمالی، آرش نراقی، صدیقه وسمقی، حسن یوسفی اشکوری.

پیام به رهبران ملت مصر

از تجربهٔ تلخ جمهوری اسلامی ایران عبرت بگیرید^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

در آغاز، پیروزی ملت بزرگ مصر را در برداشتن گام‌های اساسی در مسیر استقرار نظامی مردم‌سالار برای تحقق بخشیدن به حاکمیت قانون، آزادی، عدالت اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی و دینی تبریک و تهنیت می‌گوئیم.

جایگاه کلیدی کشور تاریخی مصر در میان ملل مسلمان و تاثیری که سرنوشت این ملت بزرگ بر سایر کشورهای منطقه و بر کل امت اسلامی می‌گذارد، نویسنده‌گان این نامه را – که اسلام‌پژوهانی هستند که نیم‌نگاهی هم به سیاست دارند – به اینکا "إنما المؤمنون إخوة" و ادار کرد پاره‌ای از تجربیات ملت ایران را پس از انقلاب ۱۹۷۹ و برپائی جمهوری اسلامی با شما در میان نهند، باشد این تجربیات فرار اهتان گردد و به مصدق ضرب‌المثل: "مَنْ حَرَّبَ الْمُجَرَّبَ حَلَّتْ بِهِ النَّدَامَةُ" (آن کس که آزموده‌ای را بیازماید نادم گردد) از گام گذاشتن در مسیری، دین و دنیا سوز پرهیز کنید.

ملت ایران افزوون بر یکصد سال است که برای اصلاح ساختار نظام سیاسی حاکم بر کشور خود و نجات از استبداد سیاسی و دینی و وابستگی سیاسی و اقتصادی تلاش می‌کند و در این مدت سه جنبش متفرق اصلاحی را تجربه کرده است.

همانطورکه می‌دانید، این ملت در سال ۱۹۷۹ استبداد شاهنشاهی را سرنگون و جمهوری اسلامی را بنیان نهاد و با اینکا به این باور ایمانی که اسلام مدافع حقوق محروم و مخالف ستمگران است، به تأسیس نظام جمهوری اسلامی رأی "آری" داد. این رأی که با ۹۸/۲٪ آراء مردم در طیف گسترده‌ آن با عقاید متفاوت و با اعتماد به سخن رهبر روحانی آن که صریحاً و عده داده بود روحانیون قصد حکومت ندارند و خود به حوزه‌های علمیه باز خواهد گشت، تثبیت شد، درواقع رأی به برچیله شدن

بساط استبداد و برپائی آزادی، عدالت اجتماعی و ارزش‌های اخلاقی و دینی بود، اما نه توده‌های مردم و نه رهبران دینی، طرح تدوین شده‌ای از حکومت اسلامی نداشتند و جز کلیاتی از حکومت عدل علوی چیزی ارائه نکردند.

به‌این‌ترتیب رژیم سابق، قبل از آنکه نظامی نوین طراحی و تدوین گردد، برچیده شد و در غیاب احزاب و نهادهای مستقل مردمی که در دوران استبداد سلطنتی سرکوب شده بود، بخشی از نهاد مستقل روحانیت شیعه که با ساختار ویژه و تشکیلات سنتی خود باقی مانده بود، توانست قدرت را با تکیه بر تقليید سیاسی اقشار سنتی و با سوءاستفاده از عواطف و احساسات مذهبی مردم در انحصار گیرد و با حذف و سرکوب و تسویه تدریجی بقیه نیروها اعم از روحانی و غیرروحانی، مذهبی و غیرمذهبی، به قدرت بلامنازع "ولایت مطلق فقیه" دست یابد. به‌این‌ترتیب نهاد رسمی دین (بخشی از حوزه‌های علمیه، مساجد و روحانیت) که قرن‌ها نزد ملت ایران معتر و محترم بود با قدرت سیاسی (دولت) در هم آمیخت و رفتار آن عده از روحانیون که به قدرت تکیه گرده و از دین برای توجیه عملکرد مستبدانه خود بهره می‌گرفتند، به حساب اسلام و شریعت حقه آن نوشته شد. درحالی که آنچه به نام دین در این ثلث قرن توسط روحانیون حاکم (که در میان روحانیون کشور اقلیتی را تشکیل می‌دهند) عرضه گشته، نه مبنی بر معیارهای اصیل کتاب و سنت، اجماع و عقل بوده نه تجربه بشری، عقل جمعی، مصالح اسلامی و منافع ملی ایرانیان را رعایت کرده، بلکه نظریات نیازمند جمعی از فقیهان و دیدگاههای تنگ‌نظرانه آنان بود که تعصّب و تخاصم و تجاوز به بدیهی ترین حقوق مردم را بر آن‌ها و هوادارانشان مباح ساخته است.

شوربختانه آنچه بیش از همه در این آزمون نامیمون آسیب دید، شریعت اسلام و باورهای دینی مردم و امیدهای ملتی بود که به یأس تبدیل گردید و به رهبری متولیانی خودکامه و مستبد به دوران خرافه‌پرستی و ارتجاع هبوط کرد. بر شما آشکار است که سیاست‌ورزی و کشورداری اقتضائاتی دارد که غالباً فروتر از شأن نهاد دین که هدایت عالیه انسان‌ها و ترویج اخلاق و معنویت است می‌باشد، نهادی که صیانت آن اقتضا می‌کند همواره در امور زودگذر و موقت روزمره بی‌طرف و در برابر نهاد قدرت، فساد احتمالی و تجاوز آن به حقوق ملت، مدافع مردم باشد.

آمیختن نهاد دین، یعنی دستگاه‌های رسمی آن (مسجد، حوزه‌های علمیه و روحانیت) با قدرت سیاسی، دین و روحانیت را در جبهه صاحبان قدرت و در مقابل ملت می‌نشاند. بدیهی است حرمت متولیان دین وقتی نزد مردم معتبر است که بدون چشم‌داشت به قدرت و تمتعات مادی و غیرمادی آن به ارشاد معنوی آنان پردازند، این فاصله که ممکن است با زاویه‌ای نامحسوس، و حتی با تفاق مردم و نهاد دین آغاز شود، به زودی بیشتر و بازتر شده و بیش از همه اعتبار دین را مخدوش می‌سازد. رژیم سیاسی و حاکمان را می‌توان جایه‌جا کرد، اما وجهه از دست رفته دین به زودی و به آسانی ترمیم شدنی نمی‌باشد.

قصد ما تبلیغ جدائی دین از سیاست نیست، چراکه تعالیم اصیل اسلامی عرصه اجتماع و سیاست را نیز در بر می‌گیرد. مسلمًا دین‌داران نیز حق، بلکه وظيفة شرعی دارند همچون بقیة مردم در سیاست دخالت کنند و حتی در صورت احراز اکثربت آراء به قدرت بررسند (همچنانکه در ترکیه رسیدند)، اما آمیختن نهاد دین با نهاد قدرت و حق ویژه قائل شدن برای نهادهای رسمی دین (از قبیل تقدم رأی یک نفر بر آراء عمومی به عنوان ولایت یا تقدم رأی فقهای منصوب وی بر آراء نمایندگان ملت در مجلس شورا به عنوان حق و تو خارج از نظام اکثربت و حاکمیت ملت، مخالف اساس دین و معیارهای کتاب و سنت است.

تجربه تلح ملت ما اینک فراروی شمامست، آزموده را بار دیگر نیازمناید. شما در اصل چهارم پیش‌نویسی که به عنوان قانون اساسی مصر تهیه کرده‌اید، شیخ الازهر و علمای این دانشگاه و حوزه علمیه بزرگ اسلامی را در جایگاهی قرار داده‌اید که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برای فقهای شورای نگهبان، که منصوب رهبری هستند، قرار داده است، در همین بند وابستگی مادی نهاد دین به نهاد دولت را که در ایران نتیجه‌ای بسیار مخرب بخشیده است گنجانده‌اید. در جمهوری اسلامی ایران کار نهاد دین و روحانیت و مراجع وابسته به قدرت بدانجا رسیده که در برابر ظلم و جور و جنایات آشکار حاکمیت، اگر خود همدست و همداستان نباشند، چاره‌ای جز سکوت و گاه توجیه ندارند! شوم‌تر آنکه حکومت به دلیل آنکه قانون اساسی، دین و دولت را در هم آمیخته، خود را پایگاه اصلی و بلا منازع دین شمرده و قرائت فقهی عقب افتاده خود

از دین را، قرائت حقّه می‌خواند و به اتّکای این ادعای فریبکارانه، صدای هر مخالف و معتقدی را بی‌رحمانه خاموش می‌سازد.

چنین سرنوشت تلخ و ناهنجاری می‌تواند در انتظار هر حکومتی که به نام دین برپا می‌شود باشد و از این‌روی آنان که دوستدار آزادگی هستند، از آمیختن مستبدانه نهاد دین و قدرت که ظرفیت تخریبی آن در تاریخ تجربه شده، به راستی می‌هراسند و این پیوند نامبارک را موجب تباہی توأمان دین و دولت و کشور و مردمان آن می‌دانند.

ما دوستداران اسلام، ملت و کشور عزیز مصر امیدواریم دانشگاه بزرگ الازهر با حفظ استقلال نهاد دین از قدرت سیاسی، از حرمت و اعتبار دین صیانت کند. دانشگاه الازهر با اتخاذ چنین تصمیم تاریخی، به همه گروه‌های مانند: طالبان، القاعده، الشباب، بوکو حرام و مانند آن، که با ادعای اسلام‌خواهی اما با تسلی به شیوه خشونت‌ورزی، تعصّب، نقض حقوق انسان‌ها و قتل و جنایت موجب وهن شریعت و اسلام رحمانی گردیده‌اند، درس اخلاقی و تاریخی بزرگی خواهد آموخت.

عبدالعلی بازرگان، محمود صدری، محسن کدیور، صدیقه وسمقی و حسن یوسفی اشکوری.

بیانیه گروهی از اساتید ایرانی دانشگاه‌های آمریکا و اروپا درمورد فاجعه غزه^۱

بمباران بی‌امان غزه که امروز وارد یازدهمین روز خود شد تابه‌حال ۲۱۴ نفر کشته به‌جا گذاشده، بسیاری را مجروح یا عزادار کرده و به بسیاری دیگر آسیب‌های غیرقابل جبران روحی وارد نموده است. در این شرایط، آیا جامعه جهانی حق ندارد بپرسد: تا به چه هنگام باید صبر کرد تا اهالی این "بزرگ‌ترین زندان زمین" از محاصره اقتصادی و خونریزی ادواری اسرائیل نجات یابند؟ حملات اخیر اسرائیل بحران غزه را تشدید کرده هزاران ساکن فلسطینی آنرا در جستجوی امنیت نسبی به سایر مناطق این سرزمین پرجمعیت گسیل نموده است. دستگاه تبلیغاتی اسرائیل عملیات اخیر که طی آن بسیاری از اماکن مسکونی یا تأسیسات غیرنظامی هدف قرار گرفته‌اند را "حملاتی با دقت عمل جراحی" خوانده است. هر ناظری که از شفقت و عقل سليم برخوردار باشد حق دارد بپرسد چگونه بمباران منطقه‌ای که یکی از متراکم‌ترین نقاط جمعیتی جهان است و لذا اکثر قربانیان آنرا افراد غیرنظامی و کودکان تشکیل می‌دهند می‌تواند مصدق "حملاتی با دقت عمل جراحی" محسوب گردد؟ اگر استفاده از استعاره پزشکی "جراحی" در این مورد مجاز باشد باید آنرا جراحی بدون بیهوشی خواند. سازمان‌های مدافعان حقوق بشر درمورد نتایج مزمن حملات حاد اخیر اسرائیل هشدار داده در این مهم به جامعه بین‌المللی پیوسته‌اند.

ما امضاندگان زیر (اساتید ایرانی دانشگاه‌های آمریکا و اروپا) این دور تازه از حملات خشونت‌بار خودسرانه برعلیه مردم فلسطین را محکوم می‌کنیم. گستره و ژرفای تلفات و خسارات ناشی از این حمله، که اسرائیل آنرا برای رسیدن به اهدافش در فرسایش قدرت اندک نظامی سازمان حماس هزینه‌ای قابل قبول می‌شمارد نزد ما غیرقابل قبول و مخالف وجودان بشری محسوب می‌شود. ما باور داریم که قتل و ترور نظامی‌افتقار فلسطینیان نقشه حساب شده دولت نتانیاهو برای نابودی ائتلافی ملی میان

فلسطینیان، و بهانه‌ای برای اشغال و غصب زمین، آب، و معاش فلسطینیان است. کسانی که مکرراً از "حق دفاع" اسرائیل در برابر موشک‌های حماس سخن می‌گویند اما در برابر تلفات بیش از ۲۰۰ نفر فلسطینی در این دور از حملات اسرائیل بی‌تفاوت باقی مانده‌اند باید درمورد "حق دفاع" فلسطینیان نیز پاسخ‌گو باشند. چه کسی از آن‌ها در برابر هجوم‌های غیرقانونی و بمبهای اسرائیلی که از جت‌های آمریکائی فرو می‌ریزند محافظت خواهد کرد؟

اهل انصاف و وجدان در سراسر جهان نسبت به این حملات سבעانه اسرائیل معترض و از بی‌اعتنایی آن به حق حیات انسان‌ها متذمرونند. ما قاطعنامه همه‌انواع خشونت – به خصوص خشونت نسبت به نوجوانان و بی‌گناهان – را محکوم کرده قطع فوری بمباران غزه و نیز پایان محاصره غزه را خواستاریم. همچنین، ما تقاضای سازمان عفو بین‌الملل از سازمان ملل متحد را تأیید می‌کنیم که: "هیئتی مستقل به غزه و اسرائیل گسیل دارد تا موارد تخلف از قوانین بین‌المللی حقوق بشر از سوی همه مسئولین مناقشه را مورد تحقیق قرار دهد. این نخستین گام قاطعنامه برای حصول اطمینان از مسئولیت مرتكبین جنایات جنگی یا سایر تخلفات جدی در برابر اعمالشان خواهد بود."

اروند آبراهامیان، استاد ممتاز تاریخ، دانشگاه شهر نیویورک.

اردشیر امیرارجمند، استاد پژوهشی، دانشکده حقوق، دانشگاه پاریس ۱۱.

سعید امیرارجمند، استاد ممتاز جامعه‌شناسی، دانشگاه دولتی نیویورک، و مدیر مرکز مطالعات جهانی دانشگاه استونی بروک.

گلبرگ باشی، استاد تاریخ خاورمیانه، دانشگاه پیس، نیویورک.

آصف بیات، استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه ایلینویز، اوربانا شمپین.

علی پایا، پژوهشگر ارشد مهمان، گروه علوم سیاسی، دانشگاه وست‌مینیستر، لندن.

حمید دباشی، استاد کرسی مطالعات ایرانی و ادبیات تطبیقی، دانشگاه کلمبیا.

حمید زنگنه، استاد اقتصاد، دانشگاه ویدنر.

محمد سهیمی، استاد مهندسی شیمی، دانشگاه کالیفرنیای جنوبی.

محمود صدری، استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه تگزاس و من.

امید صفی، استاد مطالعات آسیائی و خاورمیانه، مدیر مرکز مطالعات اسلامی، دانشگاه دوك.

فریده فرهی، استاد مطالعات عالی، علوم سیاسی، دانشگاه هاوائی در مانوا.
محسن کدیور، استاد ممتاز مهمان، مطالعات دینی، دانشگاه کارولینای شمالی، چپل هیل.
فاطمه کشاورز، استاد، مدیر مرکز مطالعات فارسی، دانشگاه مریلند.
حسین کمالی، استادیار فرهنگ‌های آسیا و خاورمیانه، بارنارد کالج / دانشگاه کلمبیا.
داریوش محمدپور، پژوهشگر، مؤسسه مطالعات اسماعیلی، لندن.
زیبا میرحسینی، پژوهشگر ارشد مرکز حقوق اسلام و خاورمیانه، مدرسه مطالعات شرقی و
آفریقایی، دانشگاه لندن.
علی‌اکبر مهدی، استاد ممتاز جامعه‌شناسی، دانشگاه وزلین اوهایو.
علی میرسپاسی، استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه نیویورک.

بخش ششم
نامه‌های جمعی

نامه به دبیرکل سازمان ملل

در اعتراض به خشونت‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران در قبال شهروندانش^۱

دبیرکل سازمان ملل متحد

عالی‌جناب بان کی مون

در آغاز از جنابعالی نسبت به صدور بیانیه اخیر تان در رابطه با بحران اخیر حقوق بشر در ایران سپاسگزاری می‌کنیم. در طی روزهای اخیر صدها تن از شرکت‌کنندگان در تظاهرات مدنی به دست نیروهای انتظامی و مأموران لباس شخصی و حشیانه مورد ضرب و شتم قرار گرفته و آماج گلوله‌های آنان گشته‌اند. در این درگیری‌ها شماری از شهروندان کشته و صدها نفر به زندان افتاده‌اند. حکومت ایران ندای اعتراض مردم به نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر را با خشونتی انتقام‌جویانه پاسخ داده است. تابه‌حال نزدیک به سیصد تن مقامات کابینه‌های دولت‌های پیشین، مخالفان نامدار، فعالین اجتماعی، و خبرنگاران به نحو غیرقانونی دستگیر شده و گاه در مکان‌های اعلام ناشده به حبس افتاده‌اند. دستگیرشدگان از داشتن وکیل محروم‌اند، و بنا بر رویه معمول دولت ایران و طبق اخبار مورد اعتماد، بسیاری از آنان تحت فشار هستند تا به ارتکاب خیانت ناکرده اعتراف نمایند. فهرست شماری از دستگیر شدگان از این قرار است:

محمدعلی ابطحی (معاون سابق ریاست‌جمهوری)، رضا علیجانی (روزنامه‌نگار)، اردشیر امیراجمند (استاد حقوق)، محسن امین‌زاده (معاون سابق وزارت امور خارجه)، محمدرضا عطریانفر (سیاستمدار جناح مخالف)، ژیلا بنی‌یعقوب (روزنامه‌نگار)، قربان بهزادیان‌نژاد (استاد دانشگاه)، محمد قوچانی (روزنامه‌نگار)، سعید حجاریان (مشاور سابق ریاست‌جمهوری و عضو سابق شورای شهر. او که در جریان سوءقصد عناصر لباس شخصی در سال ۲۰۰۰ به شدت مجروح و نیمه‌فلج گشته است نیازمند رسیدگی فوری پزشکی است)، محمدرضا جلائی‌پور (فعال دانشجوئی)، سعید لیلاز

(روزنامه‌نگار)، محسن میردامادی (عضو سابق مجلس)، عبدالله مومنی (فعال دانشجوئی)، بهزاد نبوی (عضو سابق مجلس)، عبدالله رمضانزاده (سخنگوی سابق دولت)، هدی صابر (روزنامه‌نگار)، محسن صفائی فراهانی (عضو سابق مجلس)، سعید شرکاوند (معاون سابق وزارت دارائی)، شهاب‌الدین طباطبائی (روزنامه‌نگار)، عبدالفتاح سلطانی (وکیل دادگستری)، علی تاجرنیا (عضو سابق مجلس)، محمد توسلی (شهردار سابق تهران)، مصطفی تاجزاده (معاون سابق وزارت کشور)، غلامرضا ظرفیان (استاد دانشگاه)، احمد زیدآبادی (روزنامه‌نگار).

با کمال احترام آن جناب را فرامی‌خوانیم تا ضرورت التزام به قراردادهای بین‌المللی در رعایت حقوق بشر را که حکومت جمهوری اسلامی ایران نیز به آن‌ها متعهد است به آن حکومت یادآور شوید. حکومت ایران باید متذکر باشد که حبس ناموجّه شهروندان، سرکوب خشن تظاهرات مسالمت‌آمیز، دستگیری‌های فاقد محمل قانونی، و گرفتن اعتراف از طریق شکنجه از مصادیق نقض قوانین بین‌الملل و قانون اساسی خود آن کشور است. بررسی شکایت‌های واصله درباره تخلفات گسترده در انتخابات اخیر ریاست‌جمهوری می‌باید در فضای مسالمت‌آمیز با نظارت ناظران بی‌طرف و از مجاری قانونی صورت گیرد.

علی‌الخصوص، از جنابعالی درخواست می‌کنیم نماینده ویژه‌ای برای رسیدگی به تحولات ایران و تهیه گزارشی از آن منصوب دارید. در صورت امکان، موجب امتنان فراوان خواهد شد اگر شخص حضر تعالیٰ بتوانید در طی سفری فوری به تهران مسئولان حکومت ایران را از مراتب نگرانی جدی جامعه جهانی آگاه فرمایید.

در پایان مراتب قدردانی خویش را نسبت به اقدام جنابعالی در انتشار بیانیه مورخ دوم تیر ۱۳۸۸ درباره بحران ایران اعلام می‌کنیم و بی‌صبرانه خواهان ایفای نقش راهبردی آن جناب در جلوگیری از گسترش خشونت و خونریزی در ایران هستیم.

اروند آبراهامیان: استاد تاریخ، بارو کالج نیویورک؛ تورج اتابکی: استاد تاریخ، دانشگاه لیدن؛ کاوه احسانی: استادیار علوم سیاسی، دانشگاه دوپال؛ سعید امیرارجمند: استاد ممتاز جامعه‌شناسی، دانشگاه نیویورک، استونی بروک؛ عبدالعلی بازرگان: فعال سیاسی و زندانی سیاسی سابق؛ مازیار بهروز: دانشیار تاریخ، دانشگاه ایالتی سان فرانسیسکو؛ منصور بنکداریان: استادیار تاریخ، دانشگاه تورنتو؛ علی بنوعزیزی: استاد علوم سیاسی، بوسنون کالج؛ مهرزاد

بروجردی: استاد علوم سیاسی، دانشگاه سیراکیوز؛ آصف بیات: استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه لیدن؛ نیره توحیدی: استاد مطالعات زنان، دانشگاه کالیفرنیا، نورثریج؛ فاطمه حقیقت‌جو: محقق، دانشگاه ماساچوست، بوستون؛ فرهاد خسروخاور: استاد مدرسهٔ عالی مطالعات اجتماعی و استاد میهمان دانشگاه هاروارد؛ حمید دباشی: استاد مطالعات ایرانی و ادبیات مقایسه‌ای، دانشگاه کلمبیا؛ نسرین رحیمیه: استاد تاریخ، دانشگاه کالیفرنیا، ایروینگ؛ مصطفی رخ‌صفت: ویراستار سابق کیهان فرهنگی؛ روحی رمضانی: استاد ممتاز بازنیسته علوم سیاسی، دانشگاه ویرجینیا؛ عبدالکریم سروش: عضو پیوسته فرهنگستان علوم ایران؛ احمد صدری: استاد جامعه‌شناسی و صاحب کرسی مطالعات جهان اسلام، لیک فورست کالج؛ محمود صدری: استاد جامعه‌شناسی، دانشگاه تگزاس و منز؛ حسین ضیائی: استاد و رئیس گروه مطالعات ایرانی، دانشگاه کالیفرنیا در لس‌آنجلس؛ رضا فراهانی: استاد میهمان روانشناسی، سیتی کالج نیویورک؛ فریده فرهی: گروه علوم سیاسی، دانشگاه هاوائی در مانو؛ مهرانگیز کار: محقق میهمان گروه حقوق دانشگاه هاروارد، زندانی سیاسی سابق؛ محسن کدیور: استاد مدعو مطالعات دینی، دانشگاه دوک؛ احمد کریمی حکاک: استاد ادبیات، فرهنگ و زبان فارسی، دانشگاه مریلند؛ آرنگ کشاورزیان: دانشیار مطالعات اسلامی و خاورمیانه، دانشگاه نیویورک؛ حسین کمالی: استادیار میهمان مطالعات ایرانی-اسلامی، دانشگاه کلمبیا؛ آزاده کیان: استاد جامعه‌شناسی و رئیس گروه مطالعات زنان، دانشگاه پاریس؛ اکبر گنجی: فعال سیاسی، روزنامه‌نگار و زندانی سیاسی سابق؛ عطاء‌الله مهاجرانی: معاون نخست وزیر و وزیر فرهنگ سابق؛ آرش نراقی: استادیار فلسفه و دین، موراوین کالج.

درخواست بازدید فوری گزارشگران ویژه کمیسariای عالی حقوق بشر سازمان ملل از ایران^۱

کمیسariای عالی حقوق بشر
سازمان ملل متحد، ژنو، سوئیس
عالی جناب خانم ناوانتم پیلای
کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد

چنان‌که استحضار دارید در ماه دسامبر سال ۲۰۰۹ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، به دولت ایران توصیه کرد تا اجازه دهد که گزارشگران موضوع حقوق بشر به ایران سفر کنند و دولت ایران با گزارشگران همکاری لازم به عمل آورد.

باتوجه به اینکه مقامات دولت ایران تأیید کرده‌اند گزارشگران ویژه حقوق بشر اجازه دارند در آینده نزدیک به ایران بروند و همکاری لازم با آنان انجام خواهد شد؛ ما، امضاکنندگان این نامه، که همگی برای بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران، اهمیت بسیار و فوریت قائلیم، نیز از شما تقاضا می‌کنیم، در اولین فرصت ممکن، گزارشگران ویژه "بازداشت‌های خودسرانه"، "اعدام‌های فراقانونی" و "شکنجه" از ایران بازدید کرده و درخصوص کسانی که پس از حوادث انتخابات به مجازات مرگ محکوم و به دار آویخته شده‌اند، درمورد افرادی که به زندان‌های سنگین محکوم و حکم آنان در حال اجراست، و نیز درمورد کسانی که یا رسیدگی به اتهامات آنان در جریان است و یا بدون هرگونه اتهامی در زندان بسر می‌برند، تحقیق کنند و گزارش مشاهدات خود را تهیه و به اطلاع مقامات ذی‌صلاح برسانند.

تصریح می‌کنیم بازدیدهای فوق وقتی ثمربخش است که گزارشگران ویژه به پرونده‌ها دسترسی یابند، از زندان‌ها و زندانیان سیاسی بازدید کنند، و از امکان دیدار و مصاحبه با خانواده‌ها و وکلای مدافع آنان برخوردار شوند.

درخواست بازدید فوری گزارشگران ویژه سازمان ملل از ایران ۳۳۵

چنانچه بازدید گزارشگران از ایران هرچه زودتر انجام شود آنگاه ممکن است مصیبتهای کمتری را شاهد باشیم. از این‌روی اطلاع عموم از موانعی که ممکن است هنوز بر سر راه این بازدید گزارشگران، از سوی مقامات ایران موجود باشد، کمک کننده است.

شیرین عبادی، مهرانگیز کار، عبدالعلی بازرگان، مسعود بهنود، محسن کدیور، عطاءالله مهاجرانی، فرخ نگهدار، حسن یوسفی اشکوری.

نامه به دبیر کل سازمان ملل

در مورد رفع حصر رهبران جنبش سبز^۱

دبیر کل محترم سازمان ملل متحد عالی‌جناب بان کی مون با درود فراوان و آرزوی موفقیت شما در کمک به پیشبرد صلح، امنیت، حقوق بشر در جهان، و با تشکر پیشاپیش از لطف شما در پیگیری این مطالبه انسانی و مدنی ما، همانطوری که آگاهی دارید ملت ایران مواجه با حکومتی است که بسی پروا، ابتدایی ترین حقوق انسانی چون حق بیان، تجمع، تحزب، تشکل مدنی، و فعالیت‌های نافی خشونت را پایمال نموده و گذشته از مبانی حقوق بشر جهانی، به قانون اساسی مصوبه خویش نیز پاییند نیست. لذا پناه بردن ما به شما و استمداد از نهاد سازمان ملل متحد را که نمادی برآمده از وجود انسان بشریت و روح ملت‌ها لقب گرفته، راه چاره یافتیم و مستقیم از شما دبیر کل این سازمان محترم یاری می‌طلبیم.

مستحضر هستید که از ماه زوئن سال ۲۰۰۹ در اعتراض مسالمت‌آمیز به تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری که میلیون‌ها نفر در ایران به خیابان‌ها آمدند، رژیم ایران از هیچ‌گونه اعمال فشار و سرکوبی علیه مخالفین چون بستن مطبوعات، دستگیری، زندان، شکنجه و قتل دریغ نداشته است. دامنه این سرکوب‌ها بهویشه بعد از تظاهرات اعتراضی صدها هزار نفره هفته گذشته (۱۴ فوریه ۲۰۱۱) به حصر، حبس خانگی و انسداد کامل فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی رهبران جنبش سبز دموکراسی خواهی مردم ایران، میرحسین موسوی (نخست‌وزیر سابق)، مهدی کروبی (رئیس مجلس سابق)، و زهرا رهنورد (استاد، رئیس سابق دانشگاه، و فعال جنبش زنان) انجامیده است. این‌بار حکومت در اقدامی که حیرت مردم ایران و جهان را در پی داشته است، مبادرت به نصب نرده‌آهنی در مقابل منزل رهبران جنبش و قطع تمام مسیرهای ارتباطی آن‌ها (شامل تلفن و اینترنت) کرده تا بدون حتی پذیرفتن مسئولیت محاکمه، اقدام به حذف

نامه به دبیر کل سازمان ملل درمورد رفع حصر رهبران جنبش سبز ۳۳۷

اجتماعی و فیزیکی این متقدان کند.

فعالیت‌های جنبش سبز دموکراسی خواهی مردم ایران همواره مسالمت‌آمیز بوده و رهبران آن به قانون اساسی التزام داشته‌اند. در طرف مقابل، سرکوبگران، با قانون‌شکنی و اعمال خشونت جنبش را سرکوب، و جان رهبران آن را تهدید می‌نمایند. سرکوب رهبران متقد حکومت و تلاش برای حذف آن‌ها بدون رعایت حداقل موازین قانونی سبب شده تا ما نگرانی عمیق خود را نسبت به وضع امنیت و سلامت آن‌ها اعلام کنیم. ما امضاکنندگان این نامه مسئولیت حفظ جان رهبران جنبش را مطلقاً متوجه حکومت دانسته و مصرآخواستار لغو حصر خانگی از رهبران و تضمین آزادی فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی آنان هستیم.

با تشکر از ادامه تلاش شما برای آزادی زندانیان سیاسی در ایران، انتظار ما امضاکنندگان ذیل از شما، استفاده کردن از تمام امکانات خویش و اهرم‌های بین‌المللی برای لغو حصر، حبس، و تضمین آزادی کامل فعالیت‌های مدنی رهبران جنبش، و تضمین سلامت جان آنان می‌باشد!

درخواست آزادی فوری کهنسال‌ترین زندانی سیاسی ایران

در نامه به دبیرکل سازمان ملل متحد^۱

جناب آقای بان کی مون، دبیر کل محترم سازمان ملل متحد
با سلام و احترام و آرزوی توفيق شما در کمک به برقراری صلح و امنیت و تأمین
حقوق بشر در سطح جهان.

با عذرخواهی از مکاتبه مستقیم و گرفتن وقت شما، می‌دانیم که نوشتمن نامه و یاری
طلبیدن از دبیرکل سازمان ملل متحد، مغایر مقررات در تعییت از سلسه مراتب اداری
است، اما وقتی اکثریت یک ملت اسیر دولت لجام‌گسیخته‌ای باشد که نه تنها به مقررات
جهانی حقوق بشر، بلکه به قانون اساسی و مصوبات مجالس برگزیده خودش هم
کوچک‌ترین اعتنای نکرده و اولیه‌ترین حقوق انسان‌ها را زیر پا می‌گذارد، پناه بردن به
نهادهای برخاسته از وجdan جهانیان و استمداد از آنچه افکار عمومی و روح ملت‌ها نام
گرفته است، تنها چاره می‌باشد.

دادخواهی ما برای آزادی کهنسال‌ترین زندانی سیاسی ایران آقای دکتر ابراهیم یزدی
است که در آستانه هشتاد سالگی درحالی‌که عمل سرطان مثانه را پشت سر گذاشته و
اخیراً از جراحی قلب باز فراغت یافته است، در زندان اوین، محروم از دسترسی به
پزشک متخصص و امکانات بهداشتی و تحت فشارهای شدید روحی و جسمی قرار
دارد و جانش در خطر می‌باشد.

دکتر ابراهیم یزدی، به عنوان نخستین وزیر خارجه دولت موقت انقلاب و نماینده
اولین مجلس شورای اسلامی، پس از درگذشت مهندس مهدی بازرگان (اولین
نخست‌وزیر جمهوری اسلامی ایران و دبیرکل "نهضت آزادی ایران")، ۱۶ سال است که
در مقام دبیرکلی این حزب که از قدیمی‌ترین احزاب سیاسی ایران است، به‌خاطر
استقرار امنیت و آزادی و حاکمیت ملت مبارزه کرده است.

نامه به دبیر کل سازمان ملل ۳۳۹

اینک دولتی که با تقلب و فریب بر سرنوشت ملتی با فرهنگ و تمدنی درخشنان سلطه نامشروع یافته است، پس از سرکوب خونین معتبرضان به تقلب انتخاباتی و دستگیری گسترده مخالفان سیاسی و زندانی و شکنجه کردن آنان، برای سومین بار در وقایع اخیر است که این پیشکسوت سیاسی را که ۶۴ سال برای آزادی و حقوق ملت مبارزه کرده است، به بند کشیده تا به مخالفان نشان دهد سابقه و حرمت هیچ کسی را رعایت نخواهد کرد و برای حفظ نظام ولایت مطلقه فقیه از پایمال کردن هیچ اصل اخلاقی و انسانی هم ابا نخواهد کرد.

انتظار ما از شما، به کاربردن اختیارات خویش در استفاده از همه اهرم‌های بین‌المللی برای آزادی زندانیان سیاسی بی‌گناه ایران و بهویژه کهنسال‌ترین آنان، آقای دکتر ابراهیم یزدی می‌باشد.

با تشکر و امتنان از اقدام مساعدی که می‌فرمایید.

شیرین عبادی (برنده جایزه صلح نوبل ۲۰۰۳)، مهندس عبدالعلی بازرگان، دکتر عبدالکریم سروش، دکتر احمد صدری، دکتر محمود صدری، دکتر محسن کدیور، دکتر سید عطاء الله مهاجرانی، حسن یوسفی اشکوری.

درخواست از دکتر مهدی خزعلی برای پایان اعتصاب غذا^۱

به نام خدا

برادر آزاده، جناب آقای دکتر مهدی خزعلی

با افتخار، از دور و نزدیک شاهد مجاهدت‌های قلمی و قدمی شما بوده و هستیم. و چنین پایداری و شجاعت در افشاء مفاسد و خیانت‌ها را تحسین و تأیید می‌کنیم. کیست که نداند شما با موقعیت خانوادگی خود می‌توانستید به راحتی با دستگاه جور حکومتی ایران کنار بیایید یا لاقل حقایق را به کنایه، در لفافه، و یا مانند بسیاری از بهره‌مندان این نظام، در مجامع خصوصی عنوان کنید تا آزاد و متنعم ایام به سر برید. و یا می‌توانستید لاقل از سیاست کناره گرفته با اشتغال به خدمات تخصصی خویش، گلیم عافیت دنیوی از آب بیرون بکشید. اما ایمان به آیین مظلوم پیامبر رحمت و اهل بیت پاک او، عشق به آرمان‌های انقلاب، و دلبستگی به ملت رنج‌کشیده ایران امانتان نداد و پا در راهی پر مخافت و مبارات نهادید که همه را دوست و دشمن می‌دانند و ایستادگی شما در پیشگاه خداوند و ملت ثبت خواهد بود. طاعتان قبول.

بالاین‌همه، در شرایط حاضر که بیش از هر زمان دیگری به مجاهدینی مانند شما نیاز داریم، از شما تقاضا می‌کنیم، نه به دلایل شخصی و خانوادگی، بلکه برای سلامت ماندن و ادامه حمایت از جنبش سبزی که به زبان و قلم و فکر توانای شما نیازمند است به اعتصاب غذای قهرمانانه خویش پایان دهید.

۱. ۲۹ اسفند ۱۳۹۰، امضا.

درخواست کوشش برای آزادی زندانیان سیاسی ایران

در نامه به دبیرکل سازمان ملل متحد^۱

جناب آقای بان کی مون
دبیرکل محترم سازمان ملل متحد
با درود و احترام

بی‌تر دید اطلاع دارید که در پی دخالت کوادتارگونه نهادهای نظامی و امنیتی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ (۲۰۰۹) ایران و تغییر نتیجه آن انتخابات، و اعتراض مدنی ایرانیان، دهها شهروند ایران به قتل رسیدند؛ جمع وسیعی از فعالان سیاسی، و کنشگران مطبوعاتی، دانشگاهی و حقوق‌بشرط‌طلب به زندان افتادند، تعداد بسیار بیشتری به صورت رسمی و غیررسمی از فعالیت‌های سیاسی، مطبوعاتی، اجتماعی و حتی اقتصادی محروم شدند، و هزاران شهروند هدف سرکوب قرار گرفتند.

میرحسین موسوی، نخست‌وزیر ایران (در سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۹) و نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۹، همسرش زهرا رهنورد، هنرمند و استاد دانشگاه، و مهدی کروبی، رئیس مجلس جمهوری اسلامی (در سال‌های ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ و ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۴) و دیگر نامزد انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۹ حدود ۵۰۰ روز است که در بخش کوچکی از محل سکونتشان که به صورت زندان درآمد، بدون انجام محاکمه محبوس هستند.

سید محمد خاتمی، رئیس‌جمهور سابق ایران (سال‌های ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۵) تحت محدودیت و کنترل‌های شدید امنیتی به سر برده. تعداد گسترده‌ای از چهره‌های صاحب‌نام سیاسی، مطبوعاتی و حقوق‌بشری (از جمله: بهزاد نبوی، نائب‌رئیس سابق مجلس ایران؛ محسن میردامادی، دبیرکل جبهه مشارکت؛ سید مصطفی تاجزاده، معاون پیشین وزیر کشور؛ نسرین ستوده، عبدالفتاح سلطانی و محمد سیف‌زاده، کلای مدافع

۱۶ مرداد ۱۳۹۱، ۶ آگوست ۲۰۱۲، ۱۹۰ امضا.

حقوق بشر؛ علیرضا رجایی، عیسی سحرخیز، احمد زیدآبادی، بهمن احمدی اموی، مهدی محمودیان و مسعود باستانی، روزنامه‌نگار؛ ابوالفضل قدیانی، کیوان صمیمی، سعید مدنی، حشمت‌الله طبرزدی، مسعود پدرام و امیر خرم، از فعالان سیاسی؛ رسول بداقی، معلم؛ عبدالله مومنی، عماد بهاور، مجید توکلی، ضیاء بنوی، مجید دری و بهاره هدایت، از فعالان دانشجویی) و بسیاری دیگر از زنان و مردان دموکراتی خواه را به جلسه‌های سنگین محکوم نموده، به زندان افکنده یا دچار تبعید کرده‌اند.

شما البته برخی از چهره‌های صاحب‌نام زندانی را به خوبی می‌شناسید. محسن امین‌زاده، معاون اسبق وزارت امورخارجه که از انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۹ زندانی، و اینک تحت‌الحفظ، در بیمارستان بستری شده، یکی از آنان است؛ کسی که شما در دوران مسئولیتتان در وزارت امورخارجه جمهوری کرده، همکاری‌های بسیار خوب و موفقی با ایشان برای ارتقاء روابط سئول – تهران داشته‌اید.

افزون بر این‌ها، ده‌ها تن از ایرانیان به اتهام گرایش‌های قومی، دینی و مذهبی خود، قبل و بعد از انتخابات ریاست‌جمهوری دستگیر شده و برخی از آنان با احکام طویل‌المدت در زندان‌های جمهوری اسلامی محبوسنده‌اند.

امضاکنندگان این نامه – که از کنشگران سیاسی، روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه، و مدافعان حقوق بشر هستند – از شما می‌خواهند در جهت اجرای آن بخش از وظایف مربوط به دفاع از حقوق بشر که مسئولیت دبیرکل سازمان ملل متعدد بر عهده شما نهاده، برای آزادی تمامی فعالان سیاسی و کنشگران مطبوعاتی، دانشگاهی و مدنی و دیگر شهروندان بی‌گناه، که ماهه‌است در زندان‌های جمهوری اسلامی به سر می‌برند و نیز در جهت اعاده حقوق سیاسی – اجتماعی آنان تلاش نمایید.

اگر با مقام‌های ایرانی مذکوره می‌کنید آنان را به رعایت اصول مربوط به حقوق ملت در قانون اساسی جمهوری اسلامی و نیز تأکیدات منشور جهانی حقوق بشر و رعایت آزادی‌های مدنی متفکران و فعالان سیاسی تشویق کنید؛ و اگر به ایران سفر می‌کنید، تلاش نمایید با مقام‌های سابق و چهره‌های برجسته سیاسی و فرهنگی ایران که در زندان و یا زندان خانگی به سر می‌برند ملاقات نموده و به طریق مناسب از آزادی هرچه سریع‌تر آنان، دفاع کنید.

نامه به سران جنبش عدم تعهد پیرامون وضعیت وخیم موجود در ایران^۱

عالی جناب

این نامه را برای بیان نگرانی‌های خود پیرامون وضعیت وخیم موجود در ایران به جنابعالی ارسال می‌داریم.

شهروندان ایران شاهد نقض روزانه حقوق بشر در این کشور بوده و امیدهای آنان برای برقراری دموکراسی رو به افول است. با احترام فراوان تقاضا داریم با بازنگری در برنامه سفرتان به تهران برای شرکت در شانزدهمین اجلاس سران کشورهای غیرتعهد، با منظور داشتن بحث درباره حقوق بشر در ایران، در جهت بهبود شرایط بحرانی موجود در ایران گامی بردارید.

جنابعالی و ملت شما به عنوان یک عضو جنبش عدم تعهد قادر به ایفای نقش مهمی در پشتیبانی از برقراری حقوق بشر و دموکراسی در ایران هستید. ایرانیان که در تلاش و مبارزه برای به دست آوردن آزادی، عدالت و کرامت انسانی خود هستند، هرگز کنش حمایتگر شما را فراموش نخواهند کرد.

همان‌گونه که به‌خوبی آگاهید، سرکوب سیاسی پس از تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری ایران در ژوئن سال ۲۰۰۹ (خرداد ۱۳۸۸) به زندانی شدن صدها کنشگر اجتماعی- سیاسی، رهبران اصلاح طلب و دولتمردان عالی‌رتبه پیشین انجامید.

مهندس میرحسین موسوی، نامزد ریاست‌جمهوری در سال ۲۰۰۹ و نخست‌وزیر سابق، به همراه همسر ایشان، پروفسور زهرا رهنورد- و سخنگوی سابق پارلمان، مهدی کروبی از جمله چهره‌های شاخص در میان این زندانیان هستند. افراد نامبرده بیش از ۵۱۰ روز است که در شرایط حبس خانگی و محروم از حقوق اولیه انسانی به سر می‌برند. میرحسین موسوی در دوران نخست‌وزیری خود در دهه ۱۹۸۰، نماینده جمهوری اسلامی ایران در اجلاس جنبش عدم تعهد بوده و از حامیان این سازمان و

اصول آن می‌باشد.

اهداف جنبش عدم تعهد در سطح بین‌المللی به نتیجه نخواهد رسید مگر زمانی که کشورهای عضو این جنبش در مسیر استقرار دموکراسی و احترام به حقوق اساسی شهروندان خود قرار گرفته باشند. آقای موسوی نخست‌وزیر و آقای کروبی سخنگوی پارلمان، و بسیاری دیگر، از جمله وكلا، معلمان، دانشجویان و کنشگران حقوق زنان و کارگران که برای برگزاری یک انتخابات عادلانه و آزاد ایستادگی کرده‌اند، اینک در زندان‌ها مورد اذیت و آزار قرار دارند و شایسته حمایت ما هستند.

ما امیدواریم در زمانی که خاورمیانه درگیر دگرگونی‌های تشنج‌بار و بسیاری از جوامع منطقه با وضعیت نامعلومی درگیر هستند، شما ملت ما را در راه عادلانه برای پیشبرد ارزش‌های دموکراسی و احترام به حقوق بشر در ایران و به‌ویژه وضعیت زندانیان سیاسی یاری دهید.

باتوجه به هدف‌های عام کنفرانس جنبش عدم تعهد در جهت ثبات و تنفس‌زدایی در صحنۀ بین‌المللی، باید توجه داشت که احترام به حقوق اساسی شهروندان هر کشور به ثبات آن کشور کمک کرده و به پیشبرد صلح و امنیت جهانی می‌انجامد.

باتوجه به شرایط خطرناکی که گریان‌گیر ملت ایران شده است، از شما تقاضا داریم که هنگام شرکت در شانزدهین اجلاس سران کشورهای عضو جنبش عدم تعهد، نگرانی خود درباره زندانیان سیاسی را به مسئولان ایران ابلاغ فرماید. از آنان بخواهید که به زندانیان سیاسی، از جمله نخست‌وزیر موسوی، همسر ایشان، و سخنگوی پارلمان، کروبی حق ملاقات داده و بی‌درنگ آنان را آزاد کنند.

اطمینان داریم که اقدام دیپلماتیک شما نقش ارزشمندی در مبارزۀ ما برای ارج نهادن به کرامت انسانی، حاکمیت قانون، و عدالت برای زندانیان سیاسی ایفا خواهد کرد. چنین اقدامی، مقامات ایران را زیر فشار قرار داده، و ادار به تجدیدنظر در زمینۀ سرکوب متقدان و مخالفان سیاسی خواهد کرد.

نامهٔ تشکر به دبیرکل سازمان ملل متحد بابت سفر به ایران^۱

عالی‌جناب آقای بان کی مون

دبیرکل سازمان ملل متحد

ما امضاکنندگان این نامه، بدین‌وسیله می‌خواهیم رضایت و تشکر و قدرشناصی خود را به‌خاطر آنچه که شما در تهران انجام داده‌اید بیان کنیم. همان‌گونه که شما هم در تهران به صراحةً اشاره کردید، ما نیز آگاهیم که کسان بسیاری اهداف سفر شما به تهران را زیر سوال برده و شما را به انصراف از این سفر فرا می‌خواندند.
اما ما عمل شجاعانه و تصمیم منطقی شما مبنی بر سفر به تهران برای هموارتر کردن ادامه مذاکرات و یافتن راه حل‌های دیپلماتیک برای مسائلی که سرزمین ما، ایران، این روزها با آن مواجه است را تحسین می‌کنیم.

آنچه که شما طی سه روز اقامت خود در تهران انجام دادید لبخندی پرمعنا را بر چهره میلیون‌ها شهروند ایرانی نهاده است؛ شهروندانی زیر سرکوب و در تنگنا، که نه تنها از حاکمیتی خودکامه و غیرپاسخ‌گو، بلکه از تحریم‌های اقتصادی سنگین، و از تهدید به بمباران و جنگ نیز صدمه می‌بینند. هم از این‌رو شما کاملاً برق حق هستید وقتی از همگان دعوت می‌کنید که «به قدرت تعامل، به قدرت دیپلماسی» ایمان بیاورند. این قابلِ توجه است که شما تأکید کرده‌اید سفر شما و مواضع شما «هم توسط رهبری حکومت و هم توسط مردم ایران مورد ستایش قرار گرفته» است. این تلقی به ناراضیانی کمک می‌کند که از حقوق بنیادین خود محروم گشته‌اند؛ ناراضیانی که هر فعالیت اجتماعی و هرگونه انتقادی از سوی آنان از سوی رهبری حکومت به قول شما به «تهدیدی علیه جامعه یا دولت» تعبیر می‌شود. شما در دیدار با رهبر حکومت «آزادی رهبران اپوزیسیون، فعالان حقوق بشر، روزنامه‌نگاران و فعالان اجتماعی از زندان» را مصرّانه خواستار شدید. شما تأکید کردید «این کار به بیان آزادانه و بحث آزاد کمک می‌کند». شما به درستی اشاره کرده‌اید که این کارها به‌ویژه «کمک می‌کند که صدای

۱۸. شهریور ۱۳۹۱، بیش از ۱۹۰ امضا.

مردم ایران در طول سال آتی که سال انتخابات ریاست جمهوری است شنیده شود.» شما اصرار کرده‌اید که «ایران به جاست همکاری با نهادهای حقوق بشری سازمان ملل، به‌ویژه با گزارشگر ویژه را تقویت کند». شما یادآوری کردید: «سازمان ملل و جامعه بین‌المللی به طور کامل پشتیبان تلاش دیرینه مردم ایران برای دموکراسی و حقوق بشرند. نخستین منشور حقوق بشری به وسیله کوروش در ۲۵۰۰ سال پیش شکل گرفته است.»

ما مایلیم قدردانی ویژه خود را به بازتاب درخشنان این صدای اکثریت بزرگ مردم ایران، صدایی که در نامه‌های متعدد سرگشاده آزادیخواهان انعکاس داشت، از شما ابراز داریم.

در عین حال مایه تأسف عمیق است که حکومت در ایران به درخواست شما برای دیدار با آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد، که از بهمن ماه ۱۳۸۹ در حصر خانگی هست، و آقای خاتمی، رئیس جمهور سابق، موافقت نکرده است.

ما یقین داریم که نخستین دیدار شما، در مقام دبیرکل سازمان ملل متحد، از تهران از نظر مسائل خارجی و داخلی که مردم ما این روزها با آن مواجهند سفری ارزشمند بوده است. این سفر می‌تواند افق‌های تازه‌ای را برای فهم بهتر، گفت‌وگو، و همکاری با جامعه بین‌المللی بگشاید، هم از این‌روست که ما برای شما این نامه را می‌نویسیم تا به شما اصرار کنیم که به هر وسیله که در اختیار دارید برای پایان دادن به نقض حقوق بشر توسط حکومت ایران، برگزاری انتخابات آزاد، لغو تحریم‌های اقتصادی و ممانعت از حمله نظامی به کشور ما تلاش کنید. یقین داریم که این تلاش‌ها از حمایت گسترده‌ترین گروه‌های اجتماعی در ایران برخوردار است.

در اینجا همچنین مایلیم تحسین خود را به خاطر داوری منصفانه و متعادل شما پیرامون دستاوردهایی که ملت ما در طول تاریخ و در دوره‌های فعلی داشته است ابراز داریم.

و در پایان بار دیگر از شما به خاطر همدردی، حمایت و کلمات پرمهری که خطاب به قربانیان زلزله هولناک اخیر آذربایجان و خطاب به همه مردم ایران ابراز داشته‌اید، تقدیر و تشکر می‌نماییم.

هشدار درباره وضعیت جسمانی مصطفی تاجزاده^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

مطلع شدیم برادر عزیzman سیدمصطفی تاجزاده که همواره مصدر خدمات شایسته‌ای برای انقلاب اسلامی و گفتمان آن، چه در دوران مسئولیت دولتی و چه در خارج از دولت بوده و متأسفانه طی حوادث پس از انتخابات پیشین ریاست جمهوری روانه زندان شد، از بیماری و عارضه‌های مختلف قلبی و کلیوی رنج می‌برد که در هفته‌های اخیر عوارض ناشی از آن تشدید شده است. هشدار پزشکان متخصص و برجسته کشور مبنی بر خطرناک بودن وضعیت جسمی ایشان به دلیل نوسان پردامنه فشار خون و نیز نشانه‌های جدی نارسایی کلیه، متأسفانه تاکنون مورد توجه مسئولان زندان، نیروهای امنیتی و مقامات قضایی قرار نگرفته است. سیدمصطفی تاجزاده بیش از دو سال است که برای اعتراض به ادامه غیرقانونی حبس انفرادی، روزه‌دار است که احتمالاً این روزه‌داری نیز در تشدید مشکلات جسمی وی مؤثر بوده است. ما به عنوان بخشی از فعالان اجتماعی و سیاسی کشور و نیز دوستداران و همراهان مصطفی تاجزاده، از مسئولان محترم قوه قضائیه و نیروهای نظامی و امنیتی مسئول در پرونده ایشان مصراًنه تقاضا داریم برای پیشگیری از بروز و تکرار وقایع اسفبار و ناگوار، هرچه سریع‌تر نسبت به رسیدگی عاجل و مؤثر پزشکی و درمانی درمورد ایشان، اقدامات لازم انجام گیرد و شرایط انتقال ایشان به بند عمومی زندانیان سیاسی در زندان اوین، فراهم شود.

بدیهی است بر اساس مقررات و رویه‌های موجود داخلی و بین‌المللی، مسئولیت سلامتی و درمان زندانیان به عهده نظام قضایی و مدیریت زندان‌هاست و قصور یا تقصیر در این مورد، علاوه‌بر اینکه از منظر حقوق انسانی، قانونی و آموزه‌های اسلامی پذیرفتی نیست، در پیشگاه قضاوت افکار عمومی مردم ایران نیز غیرقابل توجیه و اغماض خواهد بود.

۱. ۱۳ دی ۱۳۹۱، بیش از ۳۰۰ امضا.

نامه سرگشاده به رهبری

حضر غیرقانونی متقدان، انحلال قانون اساسی است^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای خامنه‌ای رهبر محترم جمهوری اسلامی ایران
سلام عليکم

با آرزوی توفیق همه خدمتگزاران راستین خدا و خلق در ماه مغفرت و رحمت.

همان‌گونه که مستحضرید، دو سال قبل فرمانده نیروی انتظامی (سردار اسماعیل احمدی‌قدم) و اخیراً دو نفر از نمایندگان مجلس شورای اسلامی (آقایان علی مطهری و جواد کریمی قدوسی) در ارتباط با حصر آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد، عباراتی را از شما نقل کرده‌اند، که اگرچه در پایگاه اطلاع‌رسانی شما درج نشده، اما تکذیب هم نشده است. به علاوه، قرائن فراوانی بر صدق آن‌ها، اعم از بیانات و مواضع قبلی شما و اظهارات منصوبان مختلف جنابعالی در دست است، لذا

بنا بر صحّت آن‌ها گذاشته، بعد از نقل ماحصل آن‌ها، نکاتی را به عرض می‌رسانیم.

اگر مجلس خبرگان رهبری با عنایت به مفاد اصل ۱۱۱ قانون اساسی، نظارت بر

عملکرد رهبری را انجام می‌داد، اگر مجلس شورای اسلامی مطابق اصل ۷۶ قانون اساسی حق تحقیق و تفحص خود را در تمام امور کشور ادا می‌کرد، اگر مطبوعات مطابق اصل ۲۴ در بیان مطالب آزاد بودند، و اگر احزاب سیاسی مطابق اصل ۲۶ در فعالیت قانونی خود آزاد بودند؛ نیازی به نوشتمن نامه سرگشاده به شما نبود و از یکی از طرق قانونی مذکور برای اصلاح امور استفاده می‌شد. اکنون با انسداد نسبی کلیه این مجاری قانونی، بنا بر وظیفه اخلاقی، شرعی و ملی، و در اجرای اصل ۸ قانون اساسی در نهی از منکر و نصیحت و انتقاد و استیضاح، این نامه انتقادی به محضر شما تقديم می‌شود.

۱. ۱۶ تیر، ۱۳۹۳، ۹ رمضان المبارک ۱۴۳۵.

۱. نقل منقولات از رهبری در حصر معتقدانش

بر اساس اظهارات برخی مقامات واضح شده است که:

۱. آقایان میرحسین موسوی و مهدی کروبی و خانم زهرا رهنورد که قرار بوده به خاطر وقایع روز عاشورا (دی ۱۳۸۸) دستگیر شوند، به مصلحت‌اندیشی و دستور مستقیم جنابعالی در ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ در خانه مسکونی خود محصور شدند.

۲. به فرموده شما «جرائم این افراد بزرگ است و اگر به جای جنابعالی، آیت‌الله خمینی بودند، با ایشان شدیدتر برخورد می‌کردند.»

۳. به تصریح شما «اگر این سه نفر محاکمه شوند، حکم‌شان خیلی سنگین خواهد بود. ما اکنون به این‌ها ملاطفت کرده‌ایم.»

۴. به حکم جنابعالی «شرط‌چهارگانه توبه این افراد و بازگشتشان به بدنۀ ملت عبارت است از: اولاً مرز خود را با دشمن مشخص کنند، ثانیاً تهمت‌های زده شده به نظام جمهوری اسلامی را پس بگیرند، ثالثاً خسارتهای واردۀ را جبران کنند، رابعاً به خاطر جرایمی که مرتکب شده‌اند آماده مجازات باشند.»

جنابعالی یک‌جانبه، به عنوان قاضی و دادستان، علیه معتقدانش اعلام جرم کرده‌اید، آن‌ها را غیاباً و بدون حق دفاع شخصاً محاکمه کرده و به مجازات محکوم کرده‌اید و چون در حق آن‌ها ملاطفت نموده‌اید، رقیق‌تر از شدت عمل آیت‌الله خمینی، بیش از سه سال و نیم است که در خانه‌های خود، در شرایطی بدتر از زندان‌های جمهوری اسلامی، مشمول تحمل مجازات حصر هستند.

شما به جای اینکه بر اساس قانون با مخالفانشان برخورد کنید و دادرسی، محاکمه و مجازات آن‌ها را به قوه قضائیه بسپارید، به نحوه عمل بنیانگذار جمهوری اسلامی متولّ شده‌اید، و با مقایسه عملکرد ایشان پنداشته‌اید در حق مخالفانشان ملاطفت کرده‌اید. به راستی از کی عملکرد آیت‌الله خمینی سنجه قانون، شرع و اخلاق شده است؟ عملکرد ایشان همانند شما، در انطباق با موازین قانون، شرع، اخلاق و حقوق بشر ارزیابی می‌شود، و متأسفانه عملکرد هر دو رهبر جمهوری اسلامی در قبال مخالفان و معتقدانشان غیرقابل قبول بوده است. حصر شخصیت‌های نامبرده مطابق هیچ‌یک از موازین چهارگانه مجاز نیست. چراکه مطابق هر یک از این موازین، عملکرد

شما در محصور کردن متقدان مسالمت جو، بدون رعایت آیین دادرسی، بدون محاکمه، بدون حق دفاع و صرفاً بر اساس اراده زمامدار هیچ توجیه حقوقی، اخلاقی و دینی ندارد.

ما در این نامه سرگشاده، تنها بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی با شما مجاجه می‌کنیم. شعار آن‌ها که بیش از سه سال و نیم، بدون رعایت موازین قانونی در بند شما اسیرند «اجrai بی‌تنازل قانون اساسی» بوده است. ایرانیان از شما قبل از ملاحظت انتظار دارند که به عنوان رهبر کشور به قانون اساسی عمل کنید، همین و بس!

۲. هفت مورد نقض اصول قانون اساسی در حصر رهبران جنبش سبز

جنابعالی در حصر میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد حداقل هفت اصل از قانون اساسی را آشکارا نقض کرده‌اید:

۱. اصل سی و دوم: «هیچ‌کس را نمی‌توان دستگیر کرد مگر به حکم و ترتیبی که قانون معین می‌کند. در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلاfacله کتبًا به متهم ابلاغ و تفہیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد. مخالف از این اصل، طبق قانون مجازات می‌شود.»

شما برخلاف نص قانون این سه نفر را محصور کرده، بعد از سه سال و نیم بازداشت، هنوز به متهمان کتبًا تفہیم اتهام نکرده، پرونده را به مراجع صالح قضائی نفرستاده و مقدمات محاکمه را فراهم نکرده‌اید. شما به دلیل تخلف از این اصل قانون اساسی و بازداشت خلاف قانون و سلب آزادی‌های قانونی آن‌ها، بنا بر تصریح اصل مذکور مستوجب مجازات هستید.

۲. اصل سی و هفتم: «اصل، برایت است و هیچ‌کس از نظر قانون مجرم شناخته نمی‌شود، مگر اینکه جرم او در دادگاه صالح ثابت گردد.»

در حالی که هیچ دادگاهی آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد را محاکمه نکرده، شما بر چه مبنای آن‌ها را مجرم دانسته و ادعا می‌کنید جرم آن‌ها سنگین است؟ اصل جرم و میزان سبکی و سنگینی آن در کجا و با چه معیاری مشخص و محرز شده است؟

۳. اصل سی و ششم: «حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و

به موجب قانون باشد".

یقیناً حصر خانگی و سلب آزادی‌های مشروع و قانونی شهروندان، مجازات است. بدون تردید این مجازات از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون در حق این سه محصور إعمال نشده است.

۴. اصل شخصت و یکم: "إعمال قوّة قضائيّه به وسيلة دادگاه‌های دادگستری است...". اصل یکصد و پنجاه و ششم: قوّة قضائيّه قوه‌ای است مستقل که پشتیبان حقوق فردی و اجتماعی و مسئول تحقیق بخشیدن به عدالت و عهده‌دار وظایف زیر است: ...احیای حقوق عامّه و گسترش عدل و آزادی‌های مشروع... . کشف جرم و تعقیب و مجازات و تعزیر مجرمین...»

شما درباره سه متقد ممحصور خود، شخصاً به جای قوّة قضائيّه عمل کرده‌اید. شما با کدام دلیل شرعی و قانونی، بدون محاکمة افراد در دادگاه‌های دادگستری، به عوامل تحت فرمان خود دستور داده‌اید مخالفانتان را مجازات کنند؟

۵. اصل یکصد و شصت و ششم: «الحاكم دادگاهها باید مستدلّ و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». اگر هم به جای قوّة قضائيّه حکم مجازات صادر کرده‌اید، مستندات خود را برای آگاهی اذهان عمومی منتشر کنید. بر اساس کدام مجوز حقوقی و قانونی شما حکم حصر اشدّ از حبس را که تاکنون بیش از سه و نیم سال از آن می‌گذرد صادر کرده‌اید؟ ۶. اصل یکصد و شصت و هشتم: «رسیدگی به جرائم سیاسی و مطبوعاتی علنی است و با حضور هیئت‌منصفه در محاکم دادگستری صورت می‌گیرد».

محاکمه موسوی و کروبی و رهنورد قطعاً از مصاديق اتهامات سیاسی است و می‌باید در دادگاه علنی با حضور هیئت‌منصفه صورت بگیرد. براستی آیا شما آمادگی چنین محاکمه‌ای را دارید؟ خودداری شما از محاکمه علنی متقدان، این ظنّ را تقویت می‌کند که متقدانتان حجّت دارند و شما ندارید.

۷. اصل سی و نهم: "هتك حرمت و حيّثيت كسى كه به حكم قانون دستگير، بازداشت، زنداني يا تبعيد شده، به هر صورت كه باشد منمنع و موجب مجازات است." به طریق اولی، کسی که برخلاف قانون بازداشت و محصور شده است، مشمول

حقوق این اصل است. اطلاق فتنه‌گر و برخی اتهامات اثبات نشده و موهن دیگر به متقدان مسالمت‌جو و مخالفان قانونی شما، مطابق کدام معیار حقوقی صورت گرفته است؟ منصوبان شما در تربیون‌های نماز جمعه، صداوسیما، روزنامه کیهان، و... چگونه این سه متقد بی‌گناه را در مرأی و منظر شما هتك حرمت و حیثیت کرده‌اند و هیچ اعتراضی از شما نسبت به این امر شنیده نشده است. مسئول این اقدامات بین خلاف قانون و خلاف شرع مجموعه زیر نظر شما، که آن‌ها نیز از هر نوع بازخواست مصون هستند، با چه کسی است؟

۳. نقد حصر بر اساس حکم حکومتی ولايت مطلقه

شاید بپندايريد که ولی مطلق فقيه، فوق قانون، و احکام حکومتی او در حکم قانون، بلکه بالاتر از قانون است؛ یا با تمسمک به ولايت مطلقه امر، مندرج در قانون اساسی، بپندايريد که شما مجازيد حصر بدون محکمه را به مصلحت دانسته و إعمال کنيد. پندر نخست یعنی زمامدار فوق قانون، همان حکومت خودکامه استبدادی است که بند ششم اصل سوم قانون اساسی، جمهوری اسلامی را موظف به محو آن کرده است: «محو هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی».

رهبر فوق قانون که مخالفانش را برخلاف قانون مدون با اوامر شخصی مجازات می‌کند، آشکارترین مصدق استبداد مطلقه و حکومت خودکامه است. اگر قرار بر تصعیم‌گیری‌های فراقانونی در امور کشورداری بود، چرا مردم ایران سالیانی دراز بر ضد نظام یکه‌سالار پهلوی پیکار کرده و در نهایت طی انقلابی مردمی آن را برانداخته و نظام جمهوری را برپا کردند؟ اگر بهزعم جنابعالی رفتارهای فراقانونی و زیر پا گذاشتند اصول قانون اساسی استبداد و خودکامگی نیست، درخواست می‌کنیم تعریف خود از استبداد و خودکامگی را ارائه فرمائید.

پندر دوم نیز اساساً مردود است، چراکه قانون اساسی جمهوری اسلامی ولايت مطلقه را این‌گونه به رسمیت نشناخته است.

اولاً مطابق اصل پنجاه و هفتم «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولايت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند. این قوا مستقل از یکدیگرند.»

هرگونه إعمال ولايت مطلقه، تنها از طریق قوای سه‌گانه و بر طبق قانون مجاز است. درغیراین صورت، ولايت مطلقه به استبداد مطلقه تبدیل می‌گردد. هر تفسیری جز این از ولايت مطلقه، بی‌تردید، هم در تعارض با جمهوری و مردم‌سالاری است و هم قانون اساسی را دچار تناقضات غیرقابل حل می‌کند و در عمل نیز جز هرج و مرچ و خودکامگی حاصلی ندارد.

ثانیاً حکم حکومتی مجرایی جز بند هشتم اصل یکصد و دهم قانون اساسی ندارد: "حل معضلات نظام که از طرق عادی قابل حل نیست، از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام".

بر اساس این بند، رهبر قانوناً تنها از طریق مجمع تشخیص مصلحت نظام، درمورد معضلاتی که از طرق عادی قابل حل نیست، مجاز به اقدام است، نه سر خود. گرچه اعتراض به نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۸۸ رخدادی عادی بود و می‌توانست با اندازی تدبیر و بصیرت حل شود ولی با این همه، اگر مسئله برخورد با رهبران جنبش سبز مفصل نظام است و شما هیچ‌یک از راهکارهای قانونی را به مصلحت ندانسته‌اید، بر اساس قانون تنها از طریق مجمع تشخیص مصلحت مجاز به اقدام بوده‌اید. چرا این طریق قانونی را نپیموده‌اید؟

۴. نقد درخواست توبه و شرایط آن

اما آنچه درمورد توبه و شرایط آن فرموده‌اید، فاقد هرگونه وجاھت قانونی است. توبه از معاصی دینی و در محضر خداوند صورت می‌گیرد. در این دنیا افراد، تنها نسبت به جرائم اثبات شده بازخواست می‌شوند و لا غیر. بدون تشکیل دادگاه و امکان دفاع و صدور حکم با چه توجیهی ارتکاب جرم را به محسورین نسبت داده‌اید تا آماده مجازات باشند؟ کدام دادگاه صالحه حکم جبران خسارات‌های واردہ را در حق آن‌ها اثبات کرده است؟ مشخص کردن مرز با دشمن، مبتنی بر کدام ماده قانونی است؟ به نظر می‌رسد دشمن در قاموس جنابعالی مفهوم بسیار گسترده‌ای دارد و شامل متقدان و معترضان به ظلم و بی‌عدالتی و بسیاری از آحاد ملت ایران نیز می‌شود.

اگر مرادتان از تهمت‌های واردہ به جمهوری اسلامی، تقلب در انتخابات خرداد ۱۳۸۸ است، تنها مرجع رسیدگی به آن، دادگاه صالحه است. اظهارات "سردار جعفری"

فرمانده کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که اخیراً منتشر شد، در کنار اظهارات "سردار مشفق" و دهها سند و مدرک دیگر، تردیدی در این باقی نمی‌گذارد که رئیس جمهور مطلوب نظام، با مهندسی عواملی پنهان از صندوق‌های رأی بیرون آورده شد. موسوی و کروبی و همکرانشان چنان که بارها اعلام کرده‌اند، آمادگی کامل دارند مستندات خود را برای خیانت مسئولان نظام در امانت ملی رأی عمومی در خرداد ۱۳۸۸ در محضر دادگاه صالح ارائه کنند. ایستادگی آنان در برابر فشارهای فراوان خلاف‌شرع و قانون نیز حاکی از اعتقاد راسخ ایشان نسبت به درستی مواضع خویش است.

۵. پیشنهادات مشخص برای رفع مشکل حصر

اکنون دو راه در پیش پای شماست:

راه اول اعلام انحلال قانون اساسی و اداره کشور بر اساس منویات مقام رهبری. این راهی است که شما عملاً پیش گرفته‌اید و با نقض گسترده قانون اساسی، کشور را با بحران‌های متعدد به پرتابه استبداد مطلقه و حکومت خودکامه شخصی سوق داده و قوای امنیتی و نظامی را به اتکای ارز نفتی، بر مقذرات شهروندان مسلط کرده‌اید. در این صورت به خاطر داشته باشید که شما بزرگ‌ترین «براندز جمهوری اسلامی» هستید.

راه دوم تجدیدنظر در خطاهای گذشته و بازگشت به اجرای قانون اساسی و احراق حقوق ملت است. توصیه ما همچون دیگر دلسوزان و وطن دوستان به شما، انتخاب راه دوم است. به گمان ما باتوجه به شرایط خطیر کنونی کشور و منطقه، و نیز خواست عمومی ملت ایران، که دستیابی به آن با یک نظرسنجی ساده ممکن است، آزادی عاجل و بدون قید و شرط محصورین بهترین راه حل است. اما اگر بهترین راه را برنمی‌گزینید، لاقل برای بروز رفت از این معضل، یکی از دو راهکار قانونی زیر را انتخاب کنید:

طریق اول، واگذاری حل مسئله به شورای عالی امنیت ملی، همانند فیصله یافتن حصر غیرقانونی مرحوم آیت‌الله متظری در بهمن ۱۳۸۱ توسط همین شورا با ارجاع خودتان.

طریق دوم. واگذاری حل مسئله به مجمع تشخیص مصلحت نظام (موضوع بند هشت اصل یکصد و دهم قانون اساسی).

امیدواریم در ماه مبارک رمضان که ماه رحمت و مغفرت است، حداقل یکی از دو طریق راه دوم را انتخاب کنید و با رفع حصر غیرقانونی آقایان موسوی و کروبی و خانم رهنورد و آزاد کردن زندانیان سیاسی، موجبات رضایت خداوند و خشنودی ملت را فراهم کنید. اطمینان داشته باشید رعایت حقوق متقدان قانونی و مخالفان مسالمت جو بر اساس فصل سوم قانون اساسی (حقوق ملت) تنها راه حل مشکلات داخلی است.

دعای خیر مردم بدرقه راه کسانی است که به روش محمد مصطفی، رحمت با خلق خدا را سرلوحه زمامداری خود می کنند و با تأسی به رویه علی مرتضی، مخالفان مسلح خود را هم از حقوق انسانی و اجتماعی محروم نمی کنند، چه برسد به سلب آزادی های متقدان غیرمسلح.

إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكِّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.
والسلام عليکم و رحمة الله و برکاته

عبدالعالی بازرگان، محسن کدیور، صدیقه وسمقی، حسن یوسفی اشکوری.

پیوست‌ها

پیوست ۱:

استعفانامه سرگشاده آیت‌الله سید جلال‌الدین طاهری اصفهانی از امامت جمیع اصفهان^۱

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين الحمد لله رب العالمين و صلوات الله و سلامه على الانبياء والمرسلين خصّ على خاتمهم و اشرفهم الذي قيل في شأنه لولاك لما خلقت الافلاك و على وصيه و خليفته على امير المؤمنين و الائمه المعصومين من ولده بالاخص خاتمهم الذي ملأ به الأرض قسطاً و عدلاً كما ملئت ظلماً و جوراً.

از دیرباز تاکنون می‌خواستم مطالبی را به طور اختصار به ملت شریف و سرافراز تقدیم کنم. غرض از نوشتن این اوراق، هرگز نخواسته و نمی‌خواهم ملت عزیز و صبور را مأیوس و ناامید کرده باشم. اما هرگز نمی‌توانم چشم را بر واقعیات ملموس و حقایق محسوس بیندم و شاهد درد نفس گیر و زنج طاقت‌فرسای مردم باشم. مردمی که گل‌های فضیلت را پایمال می‌بینند و اقول ارزش‌ها و زوال معنویت‌ها را می‌نگرنند.

جمهوری اسلامی که ثمرة خون پاک فرزندان غیور ملت سلحشور و مسلمان ایران است و هنوز بسیاری از خانواده‌ها منتظر جنازه فرزندان شهید خود هستند، با وعدة حکومت عدل على ﷺ استقرار یافت تا ملت به نوایی و کشور به جایی برسد و البته ملت سامان نمی‌پذیرد و ملک اصلاح نمی‌شود مگر به جمله کوتاه پیامبر گرامی اسلام که می‌فرماید: صنفان من امتی اذا صلحا صلحت امتی و اذا فسدا فسدت امتی. قيل يا رسول الله و من هما؟ قال؛ الفقهاء و الامراء^۲ دو دسته از امت هستند که اگر اصلاح شوند، امت من اصلاح می‌شوند و اگر فاسد شوند، جامعه اسلامی فاسد می‌شوند. پرسیدند ای پیامبر خدا، این دو صنف چه کسانی هستند؟ فرمود: دانشمندان دینی و حاکمان.

اصل جمهوری یعنی جابه‌جایی مرتب و مکرر مدیران کشور و جامعه مدنی یعنی نقد و انتقاد مداوم برنامه‌های حکومت و انقلاب یعنی تأمین و تضمین خواسته‌های ملت که مع الأسف امروز واقعیت غیر از این‌ها است. مصلحت کشور بعيد است و آزادی که این سال‌ها هر دو را به مسلح و مقتل می‌بینیم. هنگامی که از وعده‌ها و قول و قرارهای اول انقلاب یاد

۱. این نامه پیوست یادداشت «در سوگ متقد تراز اول ولایت جائز» در بخش دوم کتاب صفحه ۱۸۴-۱۷۸ است.

۲. *حصال* جلد ۱، صفحه ۳۷.

می آورم، همچون بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم. من عمرم را آفتاب لب بام می‌بینم، آردم را بیخته و غربالم را آویخته‌ام، اما از اینکه می‌شنوم تعدادی از آفازادگان و از ما بهتران که بعضًا خرقه پوش و دستاربند هم هستند، در سبقت از سرمایه و ثروت کشور در راه اهداف خویش با یکدیگر رقابت گذاشته‌اند، به یاد می‌آورم که ای‌بسا خرقه که مستوجب آتش باشد. آن‌ها که اموال مردم را به غارت می‌برند، آری برای آنان که بیت‌المال مسلمین را از خود و کشور را ملک طلق و ثروت موروئی خویش می‌پندارند، عرق شرم می‌ریزم. اذا اردا ان نهلک قریة امرنا مترفیها ففسقوا فيها.

آیا این بود آنچه را با مستضعفین پیمان بستیم؟

ایهات و هیهات! هزار وعده خوبان یکی وفا نکند. حقیر که مثل همگان سهم بسیار ناچیزی در انقلاب و تداوم آن داشته‌ام، خود را مکلف می‌دانم و از سر غیرت و درد می‌پرسم تکلیف این همه کاستی و ناراستی و قصور و فتور و فقر و فاقه [و] عصیان و نقصان و تکاثر و تفاخر و زراندوزی و مردم‌سوزی و تعیض چیست؟ تا کی برای مردم تکراری سخن بگوییم و مرتب کنفرانس و جلسه و میتینگ برگزار کیم و از قوت لایموت ملت دردهند و محتاج و مستمند، لقمه سفره‌های اشرافی و طاغوتی خود گردانیم و از جیب ملت نجیب به اطرافیان و نورچشمی‌ها حاتم‌بخشی کنیم و هزینه سفرهای سیاسی و خاقانی و قاآنی و تبلیغاتی و بی‌خاصیت خود را بر مردم محروم و به تعبیر حضرت امام (طاب‌ثراه) پاپرهنه تحملیل کنیم! چه می‌گوییم؟

در برابر این همه انحراف و اجحاف و قانون‌شکنی؟ تغافل و تجاهل و تساهل تا چند؟ اکنون که شاه و آمریکا در این کشور تسلط ندارند که مضایق و معایب و مشکلات را متوجه آن‌ها بدانیم، چرا به انتقادات دلسوزانه گوش نمی‌دهند؟ چرا از استعدادها و مغزها کمتر استفاده می‌کنند. مگر پیامبر مکرم و نبی معظم اسلام صلوات‌الله و سلامه علیه نفرمود: من اصبح و لایهم بأمور المسلمين فلیس بمسلم.

مصطفیت عظمای دین گریزی و سرخوردگی و بیکاری و تورم و گرانی و شکاف جهنمی فقر و غنا و فاصله عمیق و روزافزون طبقاتی و رکود و سقوط درآمد ملی و اقتصاد بیمار و فساد اداری و ضعف شدید مدیریتی و نقص فزاینده ساختار سیاسی کشور و اختلاس و ارتشاء و اعتیاد و عدم چاره اندیشی کارآمد تبعات و جیع و فجیعی دارد که همچون سیل بینان براندار پشت سد ایستاده و هر لحظه کیان کشور و حیات ملت را تهدید می‌کند. واقعوا فتنه لاتصیین الذين ظلموا منکم خاصة (آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد) لافزدن و گزاف گفتن و تزویر نمودن و حریم خصوصی افراد را شکستن و تسویه حساب خصوصی و سیاسی نمودن و آب در شیر کردن و به سخنان کلیشه‌ای دلخوش بودن و از جمعیت‌های خیابانی سان دیدن، تاکنون نتوانسته است از حجم انبوه مشکلات و معضلات بکاهد و افسرده‌ای را با مرهمی بنوازد و یا آبی بر اضطرابی بیفشدند و جامی به تشنۀ کامی بچشاند و نانی به خسته‌جانی برسانند.

عدم تعهد به قانون و حضور نهادهای غیرمدنی نامسئول، باندهای مافیایی و خلع‌ید مجلس و وجود اهرم‌های مطلقه نامتناهی و مادام‌العمر نامحدود و قدرت‌های بادآورده رویین‌تن غیرپاسخ‌گو و سیاستگذاری‌های خارجی بعضاً ناموفق و بنیادهای مرئی و بنگاه‌های نامرئی غیراقتصادی و تجاری و اسکله‌های غیردولتی نامتعارف و رانت‌خواری و یغماگری و فراری دادن مغزاً و بگیر و بیندها و حبس‌های نامألف و باب شدن چنگیزی و مردم‌ستیزی و قانون‌گریزی و ایزوله کردن ارباب فکر و اندیشه و اسیر کردن متقدان و ذبح نامطبوع مطبوعات و حبس نامشروع اصحاب نشریات و نظارت جناحی ناصواب و نامعقول استصوابی و دادگاه نامقبول روحانیت و فلجه کردن دولت و بافت نامطلوب شورای مصلحت و مردم را هیچ انگاشتن و بر شیبور قدرت دمیدن و کشور را بر بال باد گذاشتن، سرانجامی نامیمون دارد که از نکبت و شقوت آن به خدای بزرگ پناه می‌برم. آنان که بر شتر چموش قدرت سوارند و در میدان سیاست دواسه می‌تازند و از نرdban مقدسات و اعتقادات مردم بالا می‌روند و گرد آسیاب ریاست می‌چرخند و از پل دین می‌گذرند تا به دنیا برستند متأسفانه مؤید و مشوق عده‌ای چماق به دوش و فرقه‌ای کفن‌پوش که دندان تماسح خشونت را تند و تیز می‌کنند و می‌خواهند عجزه تندخوی و عفریته زشت‌روی خشونت را به نکاح دین درآورند و امور مقدس را ملوث جلوه دهند یعنی رجال‌ها و فاشیست‌هایی که معجونی از جهل و جنونند و بند نافشان به مراکز ثقل قدرت متصل است و مطلق‌العنان و افسار گسیخته‌اند و نه ملوم معاقب قضا هستند و نه محکوم معتاب قانون. هم فقیه و هم فیلسوف و هم داروغه و هم حاکم و هم مفتی و هم قاضی هستند! فغال مایشاء و حاکم ما یرید! ذوب شدگانی که ماست را سیاه می‌بینند! و به تعبیر زیبای قرآن «قل هل ننیکم بالأحسرين اعمالاً الذين ضلّ سعيهم في الحياة الدنيا و هم يحسبون أنهم يحسون صنعاً» بگو ای پیامبر آیا با خبر کنم شما را به کسانی که زیانبرترین مردم‌مند آن‌ها که عمل خود را تباہ کردن در این سرای و گمان می‌برند بهترین مردم‌مند از لحظه عمل!

شعبان بی‌مخ‌های وحشت و رهبت که با هتاكی و سفّاكی ننگ عنيف و معیفِ کوی دانشگاه را آفریدند و با تهاجم حیوانی مرتع دانشگاه را چریدند و با تعرّضات شنیع پرده ناموس فرهنگ و علم را دریدند و در قتل‌های زنجیره‌ای مظلومان بی‌گناه و قربانیان بی‌پناه لعنت سرمدی خدا و نفرت ابدی خلق را خریدند. الذين اتّخذوا دينهم لعباً و لهواً و عزّتهم الحياة الدنيا.

همان عملهای استبداد و چمقداران قدم به مزد نامهذب مجتون باطل‌اندیش و ظالم‌کیش که چهره بین‌المللی نظام را ملکوک و وجهه اسلامی انقلاب را مهتوک نمودند. اوئلک‌الذین طبع الله على قلوبهم واتّبعوا اهوائهم و عجب اینکه در آن دادگاه حق‌سوز عدالت‌کش به آن بردگان مغلوك دست مریزاد نیز گفتند و من لم يحكم بما انزل الله فاویلک هم الظالمون. من در این سراشیبی عمرم که صدای هولناک خطوات مرگ را می‌شنوم و صاعقه مهیب

«تجهیزوا رحیمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل» را استماع می‌کنم و مشتاقانه لقاء حق تعالی و وصال اجداد طاهرینم را انتظار می‌کشم. موضوعی را که باید در صدر مطالبه به رشته تحریر می‌کشیدم مطرح می‌کنم و می‌پرسم حصر فقیهی وزین و مجاهدی نستوه و مرجعی مبارز که ثانی اثنین انقلاب و از اساطین نظام و اوتاد حوزه و اعاظم فقه و افخم کشور است با کدام عقل و نقل و آیه و حدیث و عرف و شرع و سیاست قابل توجیه است؟ سوابق مستحسن و مدارج علمی چه فقیه و مرجعی همسنگ حضرت آیت‌الله متظری مدظله است؟

معظم‌له نیمی از حوزه است و حوزه نیمی از اسلام و بر این شناخت بود که رهبر فقید و عظیم الشأن انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی (قدس سرہالقدوسی) گرما بخشیدن به نظام و حوزه را به ایشان توصیه فرمودند. فاجعه نامسیو و نامسموع حصر ارتیجاعی و غیرانسانی مجتهدی چون ایشان عاقبتی شوم و نتیجه‌ای مشئوم و پایانی مذموم دارد. الملک ییقی مع الکفر و لا ییقی مع الظلم.

عزت و حرمت و عظمت حريم مرجعیت معظم شیعه حتی در سیاه‌ترین حکومت و فرعونی‌ترین رژیم نیز استوار و پایدار و برقرار بوده است. حوزه‌های نفوذناپذیر علمیه همیشه کهف امین مردم و مراجع عظام تقلید علی الدوام حبل‌المتین ملت و روحانیت اصیل پیوسته حصن حصین کشور و منهاج حقیقت و منوار فضیلت بوده‌اند و حیات و ممات همه فقهاء از کلینی تا خمینی شاهد این مذعا است.

آه آه! شوقاً الى رویته وا اسفا که امروز شاهد حبوط روحانیت و سقوط مرجعیت هستیم! دریغ و درد که دژ مستحکم و نفوذناپذیر مرجعیت شیعه به دست غوغائیان معرکه سیاست و بازیگران صحنه ریاست به سود استعمار ضربه‌ای جانکاه خورد و الى الله المشتكی.

ان شاء الله ملت شریف کاستی‌ها و قصوری را که احیاناً مشاهده فرمودند به حساب کهولت سن از ضعف جسمانی این پیر ارادتمند که مدام دعاگوی ملت و کشور است، بگذارند.

حقیر حدود سی سال پیش در نجف اشرف با کسب اجازه از محضر مبارک حضرت امام، رهبر کبیر انقلاب به اقامه نماز جمعه در اصفهان مجاز شدم ولی با کمال تأسف در شرایط موجود از امامت جمعه کثار می‌روم «الفار مملاً يطاف من سنن المرسلين».

در پایان برادران و خواهران بزرگوارم را به صبر و هوشیاری و متناسب اکیداً توصیه می‌کنم و ملت و کشور مظلوم را به صاحب اصلی ولایت مولانا و صاحبنا حضرت مهدی موعود ارواحنا فداء می‌سپارم و دست همه طبقات را به رسم وفا و صفا می‌فشارم.

ای خداوند قسط و آزادی و ای پروردگار عدالت و آگاهی و ای آفریدگار قلم و اندیشه، بر کویر تفتیده و مزرعه خشکیده ما بیش از این آب شور و باران نور بیار و رحمت واسعه خود را از این ملت بزرگ دریغ مدار. اللهم اظهر كلمة الحق و اجعلها العليا و ادحض کلمة الباطل و اجعلها السفلی انک على كل شی قادر و بالاجابة جدير، اللهم انا نشكو اليك فقد نبینا صلواتک علیه و آله و غیبة ولینا و کثرة عدوتنا و قلة عدتنا و شدة الفتنة بنا و تظاهر الزمان علینا،

فصلٌ علیٰ محمد و آل‌ه و اعینا علیٰ ذلک بفتح منک تعجله و بضرٰ تکشفه و نصر تعزه و سلطان حقٰ تظاهره و رحمة منک تجللناها و عافية منک تلبسناها، برحمتك يا ارحم الراحمين.

اصفهان؛ سيد جلال الدين طاهري

۱۷ تیر سال ۱۳۸۱، ۲۶ ربیع‌الثانی ۱۴۲۳

۱. پاسخ مقام رهبری به استعفانامه سرگشاده آیت‌الله طاهري:

بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آیت‌الله آقای حاج سید جلال‌الدین طاهري (دامت توفيقاته)

با سلام و تحية

ديروز نامه‌اي منسوب به جناب‌الله ملاحظه کردم که در آن از برخخي اوضاع کشور از جمله رواج فسادهای اخلاقی و مالي و وجود تبعيض ميان طبقات مردم و استفاده‌های نام مشروع برخخي از اصحاب مناصب حکومتی يا روحانی شکوه کرده‌ايد.

اين‌ها مطالب حقی است که اين‌جانب در چند سال اخیر بارها در اجتماعات عمومی و نیز در ديدار مسئولان ذیریط درباره آن هشدار داده و بسیج همه امکانات را برای مبارزه با فقر و فساد و تبعيض از همه خواسته‌ام. اکنون هم معقدم جزء باجهادی مخلصانه و برخاسته از احساس درد و احساس خطر، این شجره‌های ملعونه قلع نمی‌شود و اين محتاج همکاري و هم صدایي همه به خصوص صاحبان موقعیت‌های حکومتی و اجتماعی است.

يقيتاً از جناب‌الله که سوابق ممتدي در انقلاب داريد بيشتر از خيلي‌ها انتظار و توقع داشته و دارم و اکنون که طبق اين اعلاميه به اين فكر افتاده‌اید آن را به قال نيك مي‌گيرم.

امروزه برای رفع مشکلات مردم سه امر محوري وجود دارد، يكى توليد کار و استغفال برای نسل جوان پر استعداد و پرشمار اين کشور است که مشکلات زندگی را از دوش بخش مهمی از مردم ما بر می‌دارد، دوم مبارزه با فساد اقتصادي در دستگاه‌ها است که اگر عزم همکانی بر آن قرار نکيرد همه تلاش‌های دولت کنونی و دولت‌های قبلی را خشی و دستاوردهای نظام مقدس ما را ضایع می‌سازد و فاصله طبقاتی را عمیق و منابع محدود ملی را به خورد متبازن به حقوق ملت می‌دهد.

سوم و از همه مهم تر وحدت ملی و يك صدایي مسئولان و خواص است که اگر مخدوش شود هیچ حرکت سازنده به سامان نمی‌رسد. مردم فداکار و مؤمن با بحمد الله در زیر پرچم اسلام و انقلاب متحدون. نمونه‌اي از حضور پُر حماسه و پُرانگيزه مردم در دفاع از نظام اسلامي و اعلام حمایت از مبانی انقلاب را خود جناب‌الله در سفر چند ماه قبل اين‌جانب به اصفهان شاهد و ناظر بوديد و پس از آنکه عظمت و هيبت اجتماع مردم مؤمن و غيور و جوانان پر شور و مصمم را در ميدان امام و خيابان‌های اطراف آن به چشم خود ديديد به اين‌جانب گفتيد

که من از اوایل انقلاب چنین جمعیت متراکم و پر شوری در اين ميدان عظیم نديده‌ام. مردم برخلاف تحلیل تعداد انگشت شمار اشخاص مفترض يا فریب خورده، پشتیبان نير و مند انقلاب و اسلام و امام‌اند. کسانی که بر اثر تلقین اطراقیان نایاب و نامطمئن پنداشته‌اند که نظام جمهوری اسلامی دوران ضعف و انحلال را می‌گذراند، خودشان در دوران ضعف و انحلالند.

دشمنان سوگند خورده انقلاب که يك روز هم با امام و امت دل صاف و مهربان نداشته‌اند با اين تلقین‌ها می‌خواهند مردم را مأیوس، جوانان را گمراه، و بعضی پیران موجه ولى بی خبر را ملائی امام و انقلاب کنند. در چنین شرایطی حرف زدن و اقدام کردن هوشیاري بيشتری می‌طلبيد و اندک غفلتی دشمنان داخلی و خارجي را در سوءاستفاده و سوءنيت خود گستاخ می‌سازد و جفای بزرگی به اين ملت مظلوم است.

از همین‌رو، روزی که اطلاعیه منسوب به جناب‌الله صادر شده ضدانقلاب که در زیر سایه آمريكا و اسرائييل با پول آن‌ها زندگی و تغذيه می‌كند بيشترین سوءاستفاده را از آن کردن و آن را مقابله با سياست‌های امام راحل و نفی و رفض نظام اسلامي و شعارهای آن و انmod کردن. البته بنده با سابقه رفاقت و آشنایي با جناب‌الله و

اطلاع از سوابق ممتدان در انقلاب و نیز اطلاع از محیتی که همواره نسبت به اینجانب ابراز کرده‌اید چنین برداشته نمی‌کنم ولی کسانی که سخن شیطان را باور کنند و فریب آن را بخورند نیز وجود دارند. این باید موجب شود که همهٔ ما در گفتار و اظهار خود هوشیاری و دقت و اخلاص بیشتری به کار گیریم و نگذاریم وحدت و انگیزه این ملت بزرگ و قهرمان خدای تغواسته با غفلت ما مخدوش شود.

آمریکا برای عملی کردن تهدید خود در ایران تنها کمبودی که دارد وجود یک پایگاه مستحکم مردمی است که بتواند با استفاده از آن انتقام خود را از انقلاب و اسلام و امام بگیرد و برای سرکوب این ملت آزاد و شجاع، یک دیکتاتوری سیاه شبیه دیکتاتوری پهلوی در این کشور مستقر کند.

البته این خواب بی‌تعییر و خجال احمقانه آنان مانند تحلیل‌های غلط همیشگی شان نسبت به مسائل کشور، برای آنان جز خسران و یأس‌چیزی به بار نخواهد آورد. مهم آن است که خواص ملت نگذارند هیچ حرکت و اقدام آنان در خدمت آن هدف شوم قرار گیرد. در باب فساد اقتصادی خوب است همهٔ از اطرافیان و منسویان خویشاوندی و شخصیتی خود شروع کنند.

فساد را فقط در اشخاص دور داشت نمی‌بینند، بلکه در نزدیکان خود و اشخاص ظاهراً مورد اعتماد خود هم آن را حس و با آن مبارزه کنند. بلاعی گرفتاری در مُشت اطرافیان نامطمئن موجب شد که یکی از یاران و شاگردان نزدیک امام در اواخر عمر آن یگانه زمان، مطرود ایشان واقع شود و او را از دخالت در امور سیاسی منع شرعی کنند و باز اگر آن شخص به این تصمیم و اختار حکیمانه استاد و مراد خود عمل می‌کرد یقیناً مشکلات بعدی را برای خود و کشور به وجود نمی‌آورد.

اینجانب جفای به خودم را فراموش می‌کنم اما همه باید از امام راحل عظیم خود آموخته باشیم که جفای به ملت و تلاش برای سُست کردن بینان نظام اسلامی قابل بخشش نیست.

در پایان از مردم عزیز و وفادار و مردان و زنان مؤمن و غیور اصفهانی و بهخصوص از فرزندان انقلابیم می‌خواهم که همهٔ سعی خود را در حفظ آرامش شهر و محیط نماز جمعه اصفهان به کار ببرند و از هر شعار و حرکتی که موجب تشنج و اختلاف و دودستگی شود جداً پرهیز کنند. بی‌شک یکی از مهم‌ترین هدف‌های دشمن ایجاد هرج و مرج و آشفتگی و درگیری میان افشار ملت است. با کمال هوشیاری از تحقق این تغواسته دشمنان زبون و ابله و پلید، جلوگیری کیم.

اکنون که جناب آقای طاهری از امامت جمعه کناره گرفته‌اند مانند ماههای گذشته که ایشان به خاطر ابتلائات جسمانی در نماز حاضر نمی‌شدند جناب حجت‌الاسلام آقای حاج سیدعلی قاضی عسگر و جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ محمد تقی رهبر امامان جمعه موقت اصفهان، نماز جمعه را با متناسب و استحکام و شکوه فراوان برگزار کنند.

اینجانب از کسی شکوه نمی‌کنم و به مدد الهی اطمینان دارم و به خاطر عزم مؤمنانه این ملت بزرگ و عظمتی که در هنگامه مشکلات از خود نشان می‌دهند جبهه سپاس بر درگاه الهی می‌سایم و اگر شکوه‌ای در دل باقی بماند به درگاه ولی‌الله‌الاعظم (ارواحنافده) عرضه خواهم کرد.

والسلام على جميع عباد الله الصالحين

سیدعلی خامنه‌ای

۱۳۸۱ تیر ۲۰

پیوست ۲:

جنبش سبز بازگشت فرهنگ جهانشهری ماست^۱

حمید دباشی

من دلم سخت گرفته است
از این میهمانخانه مهمان‌کش روزش تاریک که به جان هم
نشناخته، انداخته است
چند تن خوابآلود
چند تن ناهموار
چند تن ناهشیار^۲

سالگرد ۲۲ خرداد پیش روی ماست. بهزادی جنبش سبز مردم ایران اولین سال پرحداده و غرورآفرین خود را پشت سر خواهد گذاشت. درست سی سال بعد از انقلاب بهمن ۵۷ ما مردم ایران، جنبش سبز نقطه عطفی تاریخی در سرنوشت ملت مبارز و نستوه ماست. سی سال بعد از آن انقلاب عظیم اجتماعی، مردم ما بار دیگر برای احقيق حقوق حقه شهروندی و دموکراتیک خود طی روزها و هفته‌ها و ماهها به خیابان‌ها ریخته و طی تظاهرات متین و زیبا و آراسه میلیونی خود قد علم کرده، کتک خورده‌اند، "خس و خاشاک" خوانده شده‌اند، از وسط خیابان‌ها ریوده شده، به سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی برده شده‌اند، مورد شکنجه و آزار و تجاوز قرار گرفته و حتی بسیاری از آمنیان کشته شده‌اند. مرد و زن، پیر و جوان، فقیر و غنی، متدين و مقید به آداب و رسوم تشیع و یا نه‌جندان پاییند به چنین باورها و آینه‌هایی مقدس و محترم، چه در خیابان‌های شهرها و چه در فضاهای مجازی اینترنتی، مردم ما به رشادت و دلیری بار دیگر حوزه عمومی متعلق به خودشان را تصاحب کرده و به خلق خرد جمعی خویش مشغول شدند. سی سال بعد از انقلاب بهمن ۵۷، کشور ایران بار دیگر به خود شهروندان ایرانی متعلق است و نه به نایابان خودگماشته امامی غائب و یا به اولیاء فقاهت مطلقه و یا به مجلسی از خبرگان رهبری خود - چنین - خوانده یا به مجلسی جهت تشخیص مصلحت نظامی که قرار است مرجعیتش را از ما مردم عادی گرفته باشد و یا به روحانیون عالی‌رتبه شیعه و یا به اعوان و انصار شاهزاده‌ای از خاندان پهلوی و یا به حسن‌های صباح فدایی و شهید و مریدپرور مذکور و مؤنث معاصر. مردم عادی، شهروندان جمهوری که ما

۱. جرس، ۸ اردیبهشت ۱۳۸۹. این مطلب پیوست یادداشت نجوایی با روش فکر جهانشهری مندرج در

بنخش سوم کتاب صفحه ۲۰۷-۲۲۸ است.

۲. نیما.

هستیم و از ماست بار دیگر برخاسته و صاحب سرزمین پدران و مادران خود شده‌اند. رأی داده‌اند و مطالبه رأیشان را می‌کنند. نمادی سبزرنگ را بر چهره‌های زیبا و مصمم خود نهاده‌اند و دست‌افشان و پایکوبان و سرودوحوان و سرمست دلیری خویش پیر و جوان مشت مصمم خود را به دادخواهی بلند کرده‌اند. کاوه آهنگر از پس متون و اسطوره‌ها و در قفای قرون و اعصار امسال مفتخر و نگران فرزندان دلیر خویش بوده است.

تصاحب حوزهٔ عمومی

اولین و بزرگ‌ترین و شریف‌ترین و ماندگارترین دستاوردهای این جنبش که فرزندان ما از آن به رنگ سبز یاد می‌کنند تصاحب حوزهٔ عمومی و شروع به خلق خرد جمعی جهت احترام حقوق شهروندی ماست. در این حرکت عظیم مردم ما، عده‌ای جان خود را کف دستشان گرفته به خیابان‌ها می‌آیند و سرود می‌خوانند و شعار می‌دهند و عکس و ویدئو می‌گیرند و در دنیا پخش می‌کنند و بعد هم می‌روند خانه‌پایی کامپیوترشان و وبلاگ می‌نویسند و دیگرانی هم وبسایت راه می‌اندازند و یا در رسانه‌های عمومی در هر جای دنیا که به آن‌ها دسترسی دارند سخنرانی می‌کنند، مقاله می‌نویسند، مصاحبه می‌کنند، جلوی سازمان ملل جمع می‌شوند، اعتراض غذا می‌کنند، سرود می‌خوانند، طومار می‌نویسند، مچبند سبز می‌بنند، فیسبوک درست می‌کنند، با خبرنگاران به فارسی و انگلیسی و فرانسه و آلمانی و ژاپنی و چینی و روسی و عربی و هر زبان دیگری که بلد باشند مصاحبه می‌کنند. ایرانیان هر جای دنیا که باشند مفهوم وطن را تعریف مجددی کرده‌اند. وطن شده است جایی که یک صندوق رأی باشد و جلویش دفعتاً یک ایرانی سبز شده باشد.

محصول همه این کارها شده است به تصرف درآوردن حوزهٔ عمومی و خلق خرد جمعی، امری آجل در حیات اجتماعی ما مردم ایران که جمهوری جائز اسلامی بیش از سی سال است آن را به تعویق انداخته است. ملت ما امروز دوباره بر پا خاسته و حقوق شهروندی خود را مطالبه می‌کند. با کسی هم سر عناد و ستیز ندارد. بیش از سی سال پیش همین ملت به امید همین حقوق بلافضل شهرهوندی انقلاب کرده بود، و امروز آن همه امید را نقش بر آب می‌بیند. این ملت فرزندان خود را دیگر در لباس‌های یونیفرم ضدشورش و پشت نقاب‌های آهنگی و سلاح‌گرم به دست و قداره‌بند و چماق‌کش نمی‌شناسد و فکر می‌کند شاید آدم‌های دیگری از کشورهای همسایه به کشور ما آمده‌اند تا چوب و چماق بر فرق سر خواهان و برادران ما بشکنند. ولی هیچ ضرب و شتمی ملت ما را از پا نینداخته و حتی آن‌ها را بیشتر هم مصمم کرده است. هر روز از روز پیش حوزهٔ عمومی بیشتر در اختیار ملت ما قرار می‌گیرد و سعی بليغ همه ما در ساختن و پرداختن و حک و اصلاح خرد جمعی ماست تا از آن گذر، ما صلاح ملت خویش را بهتر بدانیم. منظور و مقصد این خرد جمعی صرفاً و منحصرًا متوجه چندوچون جمهوری اسلامی و ابقا یا انحلال آن نیست. ما در شرف کشف هجی جدیدی در دستور زبان سیاسی خود هستیم.

در خم کوچه اول

ولی در خلق این خرد جمعی، ما در خم کوچه اول به یک بنستی رسیده‌ایم که تا از آن عبور نکنیم به جایی که باید -یعنی به تبیین و تحقیق حقوق شهروندی خودمان در یک جمهوری دموکراتیک - نخواهیم رسید. این بنستی عبارت است از یک تضاد کاذب و یک خصومت لجوچانه بین عده‌ای از فرهنگان ما که خود را "روشن‌فکران دینی" می‌دانند و عده‌ای دیگر که مصرن خود را "سکولار" بنامند، و هیچ کدام از این عزیزان فرهیخته هم حاضر نیست از خر شیطان پیاده شود و حالا حالاها کوتاه بیاید. روشن‌فکران دینی همانقدر مصربن به دینی بودنشان که سکولارها متعصب هستند در سکولاریشان. این تضاد کاذب ولی لجوچانه متنجۀ فضای مسدود و محدود استبداد سیاسی و جزم‌اندیشی فکری در ایران ازسویی و سرخوردگی و عناد آنان که از ایران رخت سفر بسته‌اند ازسوی دیگر است.

شاید مهم ترین مباحثه نظری سال پیش که مبین این تضاد کاذب بود پیرامون مقاله آقای محمد رضا نیکفر است تحت عنوان "الهیات شکنجه" که در آن می‌فرمایند: "در آغاز این نوشته، زندان به عنوان جای ممتاز پدیداری حقیقت حکومت دینی معرفی می‌شود. از این میقات نقیبی زده می‌شود به دین و خدای آن. خدای شکنجه‌گران، که خود طبعاً شکنجه‌گر است، در کانون بررسی قرار دارد. پرسیده می‌شود که مسئولیت این خدا با کی است. در ادامه به شعار "الله اکبر" پرداخته می‌شود، به امکان‌هایی که به دست می‌دهد و محدودیت‌هایی که دارد. در پایان از معنویتی سخن می‌رود که بایستی ابتدا و خشونت دینی را بتاراند. این معنویت، سکولاریسم نامیده می‌شود." در این مقاله مهم و مستدلّ و بهموقع خشم موجه‌آقای نیکفر از بیدادهای مستمر و دیرینه جاری در زندان‌های جمهوری اسلامی به استنباط ناموجه‌ی از پدیدارشناسی متنه‌ی می‌شود که طی آن ایشان قائل است به این سوال که "چرا حقیقت حکومت اسلامی همواره در زندان‌ها تجلی می‌یابد؟"

حقیقت همه حکومت‌ها در "زندان" یعنی در ذات خشونت سازمان یافته تجلی می‌کند، و این امر را ما حداقل از زمان "ماکس وبر" که سیاست را در رسالت معروف "سیاست به عنوان وظیفه‌ای معنوی" (۱۹۱۹) "انحصار خشونت موجه" تعریف کرد دانسته‌ایم و به‌طور قطع "ماکس وبر" فقط جمهوری اسلامی فعلی و یا هیچ "حکومت اسلامی" دیگری را هم در تعریف معروف خود از سیاست در مدنظر نداشت وقتی سیاست را انتظام خشونت موجه تعریف کرد. زندان اوین و بازداشتگاه کهریزک همانقدر محل تجلی حکومت اسلامی است، همانطور که آقای نیکفر می‌فرمایند، و درست هم می‌فرمایند، که بازداشتگاه‌های "گوانتانامو" و "باگرام" و زندان "ابوغریب" محل تجلی امپراطوري مسیحی آمریکا، و بازداشتگاه‌های مخوف اسرائیل محل تجلی حکومت کلیمی، و به قول "جو رجیو آگامبن" بازداشتگاه آشویتس" محل تجلی کلیت حکومت فاشیستی آلمان نازی و حتی پاشنه آشیل "قانونمندی غربی"، و یا به قول "آدورنو" و "هو رخهایمر" همین آشویتس" محل تجلی کل دیالکتیک عصر

روشنگری است، همچنان که گولاگهای استالین. آقای نیکفر البته حق دارند به نمونه مشخصی از این اصل کلی اشاره کنند، مادام که ما کل نظام سازمان یافته خشونت را در ذات همه حکومت‌ها از یاد نبریم. "هر دولتی^۱ مبتنی بر خشونت است." این حرف معروف "تروتسکی" را در "برست لیتوسک" در خاتمه جنگ جهانی اول "ماکس وبر" اساس تعریف خود از "دولت" قرار داد- و منظورش هم از این "دولت" البته "جمهوری اسلامی" نبود- ولی جمهوری اسلامی امروز مشمول آن تعریف جامع است.

در پاسخ به سؤال خودشان که چرا چنین است که "حقیقت حکومت اسلامی همواره در زندان‌ها تجلی می‌یابد؟" حضرت نیکفر همچنین می‌فرمایند که برای این پرسش باید "پاسخی پدیدارشناسانه داد." بعد هم لطف می‌کنند و مختصراً تعریفی از این مکتب فلسفی برای خواننده فارسی‌زبان بدست می‌دهند و اضافه می‌کنند که: "عزیمتگاه پدیدارشناسی این اندیشه است که برای گذر از گمان به شناخت حقیقی باید خود را در موقعیت تجربه و به سخن کلی تر در کوران آزمونی بگذاریم که به ما امکان دهد به موضوع (پدیدار) نزدیک شویم." این البته فرمایش درست و وزینی است. ولی زندان و شکنجه در جمهوری اسلامی همانقدر "کوران آزمونی" دقیق از اسلام است و یا دادگاه‌های "انکیزیسیون" مسیحی از مسیحیت و یا غارت صهیونیسم از ملت فلسطین از یهودیت که جنبش‌های آزادی‌بخش مردم مسلمان یا مسیحی یا کلیمی در آسیا یا آفریقا یا آمریکای لاتین یا اروپا از همان اسلام و مسیحیت و یهودیت. یعنی بی‌هیچ استنباطی از پدیدارشناسی مورد عنایت آقای نیکفر نمی‌شود فقط کتاب و متفکرسوزی‌ها و شکنجه و زنده‌زنده آدمیان را سوزاندن در اسپانیا عصر "انکیزیسیون" را "کوران آزمون" مسیحیت دانست و لی نه "الهیات رهایی‌بخش" آمریکای لاتین را. "آریل شارون" و "باروخ گلدستین" همانقدر به یهودیت حق دارند که "ایمانوئل لویناس" که پدیدارشناسی استادش "هوسرل" را- که مورد عنایت آقای نیکفر است- به یک بالانس معکوس واداشت تا "چهره دیگری" را "عزیمتگاه پدیدارشناسی" بنشاند تا "مشاعر شخص" را. علی خامنه‌ای و حسین شریعتمداری و محمود احمدی‌نژاد و ملامعمر و اسامه‌بن‌لادن همانقدر مسلمان هستند که ابن‌عربی و جلال‌الدین رومی، شهاب‌الدین شهروردی و حافظ. اگر خدای شکنجه‌گر مسلمان و مسیحی و کلیمی هم شکنجه‌گر است که هست، خداوند جلال‌الدین رومی و مایستر اکھارت و ایمانوئل لویناس هم حرف‌هایی انتقادی راجع به آن شکنجه‌ها دارند- و بهطور قطع نه از منظر آنچه جناب نیکفر "سکولاریسم" می‌نامند.

حضرت نیکفر در تبیین پدیدارشناسی برای خواننده فارسی‌زبان لطف می‌کنند و مثال می‌آورند و به درستی می‌فرمایند که "می‌خواهید گرمای تابستان آبادان را حس کنید؟ در مردادماه به آنجا سفر کنید!" چون بنده بچه جنوب هستم این مثال به خصوص را خیلی خوب متوجه شدم. ولی به عنوان یک بچه اهل جنوب خدمت ایشان با احترام عرض می‌کنم که

پیوست ۲: جنبش سبز بازگشت فرهنگ جهانشهری ماست ۳۶۹

محصول گرمای تابستان آبادان ما فقط لهله و تشنگی و حرارت طاقت‌فرسا آن‌طورکه ایشان فرض می‌فرمایند نیست، توأمان وجودی همان گرمای جنوب ما در ضمن خرمای شیرین ما، هوای فرح‌بخش شب‌های خنک قایقرانی روی کارون و یا بر پشت بام‌ها خوابیدن، و یا حتی خزانهٔ ملی نفت ما که این جناب مستطاب احمدی‌نژاد دارد حیف و میل می‌کند هم "عزیمتگاه پدیدارشناسی" همان جنوب ماست. به عبارت دیگر خشم شریف آقای نیکفر از پلیدی جمهوری اسلامی و مقصد ایشان به سوی معنویتی که "سکولاریسم نامیده می‌شود" افق دید پدیدارشناسی ایشان را محدود و مقید و چه‌بسا مخدوش می‌کند. استنباط ایشان از پدیدارشناسی در نتیجهٔ نه جامع است نه مانع. هیچ شکی نیست که اوین و کهریزک هم "کoran آزمونی" دقیق از اسلام هستند، همانظوری که صدای سهمگین طبل و سنج هم بخشی از سمعونی شمارهٔ پنج بتهوون هستند همانظوری که صدای‌های ویلن و اوبو و پیانو و فلوت. پدیدارشناسی سمعونی شمارهٔ پنج بتهوون یا گرمای جنوب ما نمی‌تواند پدیدارشناسی‌ای از سر لجاجت و عناد و صرفاً به قصد از قبل تعیین شده نائب‌الریاره بودن در "امانزاده سکولاریسم" باشد.

چرخشی نقاد برعلیه متافیزیک بعد از یک فاجعهٔ ملی یا قومی البته مقولهٔ تازه‌های نیست و شاید بتوان ریشه‌های آن را حتی در گرایش ایرانیان به تصوف انسان، مرکز و گریز از کلام اشعری و حتی فلسفه ارسسطوی / ابن‌سینایی بعد از حملهٔ مغول هم ردیابی کرد، و شاید برجسته‌ترین نمود آن در تاریخ فلسفهٔ معاصر "تأملاتی بر متافیزیک بعد از آشوویتز" تئودور آدورنو در "دیالکتیک منفی" (۱۹۶۶) وی است. همین پدیده در فلسفهٔ "امانوئل لویناس" که خود از دربندان فاجعهٔ کلیمیان اروپایی در آلمان نازی بود و پدر و برادرانش قربانی نسل‌کشی یهودیان اروپا شدند (فاجعه‌ای که محمود خان احمدی‌نژاد به کلی منکر آن‌هاست) و همسر و دخترش صرفاً به دلیل شجاعت دوستش "موریس بلانشو" نجات پیدا کردند صادق است. گرایش "لویناس" به اولویت اخلاق در فلسفه و جایگزینی "چهرهٔ دیگری" به جای وجودیات "شخص / نفس" در پدیدارشناسی‌شی نیز ناشی از همین تجربهٔ بحرانی خود وی تصور می‌شود. در عالم هنر نیز در نقاشی‌های "شگل" و یا در ادبیات "پریمولوی" و یا سینمای "گیلو پونته کوروو" و یا هنر گرافیک "آرت اشپیگلمن" همین تشویش‌های بعد از "هلوکاست" هویداست. این پدیده هم صد البته منحصر به هولوکاست کلیمیان اروپایی نیست. از التهاب روایی قصه‌های "غسان کفانی" تا طنز "امیل حبیبی" تا نثر "آنتون شمامس" تا کارتون‌های هنرمند کبیر فلسطینی "ناجی العلی" تا عکس‌های "طارق الغصین" تا بتوارگی زمین در سینمای میشل خلیفی و بریدگی زبان تصویر در سینمای الیا سلیمان و ترفندهای روایی گنگ در مستندهای "محمد بکری" و "می مصری" و "نزار حسن" در سینمای فلسطین جملگی منبعث از بحران‌های روحی ملی و قومی مشابهی در میان ملت ستم‌کشیده ولی استوار فلسطین است.

باید افق دید را بازتر کرد تا بهتر و دقیق‌تر و بیشتر دید. اگر سرمان را در سوراخ جمهوری اسلامی فرو کنیم بعد از مدتی افق دید ما کمترین توفیری با دیدگاه‌های حضرت ملا عمر ایران جناب حسین شریعتمداری و شیخنش نخواهد داشت. درمورد فجایع کهریزک و دیگر زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی نیز همچون دیگر زندان‌ها و قتلگاه‌های طاق و جفت اطراف جهان شکی نیست که این جنایات علاوه بر جنایات پیشین جمهوری اسلامی برای سال‌ها ذهن و روان ما را به خود مشغول خواهد داشت و بسیاری از مسائل سی سال نکبت‌بار گذشته را به دلیل پدیدارشنختی این فجایع می‌توان و باید بررسی مجلد کرد. تنها مسئله این مقوله درمورد آقای نیکفر همین گرایش ایشان به قول خودشان به "الهیات" است به جای "متافیزیک" و یا "هنر" که آن‌هم ناشی از این امامزاده عبدالله سکولاریسم است که ایشان به آن با خلوص نیت دخیل بسته است. الهیات مستتر و مخفی در این "سکولاریسم" همیشه شاخک‌های حسی و عاطفی و فکری را متوجه الهیات عیان و متكبر دیگر می‌کند. پیشنهاد مخلص این است که حضرتشان نگاهی مجدد به این فیلم زیبا و بدیع هکتور بابنکو "بوسه‌زن عنکبوتی" (۱۹۸۵) بر اساس رمانی به همین نام به قلم نویسنده آرژانتینی "مانوئل پویگ" بیندازد و عنایت بفرماید به صحنه‌ای که در آن هم‌سلولی یک کمونیست خطاب به وی می‌گوید: "شما خدانشناسان بلاانقطاع از خدا حرف می‌زنید!" و یا به آن فرمایش حتی عزیزتر فیلمساز اسپانیایی لویی بونوئل که معروف است گفته بود: "خدا را صد هزار بار شکر می‌گوییم که من یکی خدانشناسم!"

عین همین محدودیت به فرمایش آقای محسن کدیور در جواب به آقای نیکفر مشاهده می‌شود، متنها از جهت عکس. آقای دکتر کدیور در اشاره‌ای به مقاله آقای نیکفر می‌فرمایند: «دعوای امروز ایران، دعواه این مرحله، دعواه دین و بی‌دینی نیست. کسانی می‌خواهند میان دعوا نرخ تعیین کنند که این نظام فاسد شده است پس دین‌داری غلط است... اینکه ما بیاییم ذکر بکنیم که الهیات اسلامی برابر با "الهیات شکنجه" است، و اسلام حقیقی در سلول‌های اوین قابل دسترسی است، و "تجربه دینی" توسط بازپرس‌های جمهوری اسلامی القا می‌شود. اگر بخواهیم این‌گونه از تلقی را در جامعه تسری بدھیم، معناش چه می‌شود؟ می‌شود اینکه بگوییم آهای مسلمان‌ها! اشکال اصلی در دین‌داری شماست و راه رهایی در رهایی کردن دین است. خدا و پیامبر را به کناری بنهید، رستگار می‌شوید!» یعنی ما از این سوی پاندول پدیدارشناسی محدود و مخدوش آقای نیکفر به آن سوی پاندول هستی‌شناسی ذات‌النفسی و ماهوی آقای کدیور پرتاب می‌شویم. آقای نیکفر تجربه واحدی از ظلم و استبداد دینی را که به طور یقین آن‌هم دینی است و لاغیر و درنتیجه کل الهیات آن دین را مسئول می‌کند، می‌گیرند و قیاس مع الفارق می‌فرمایند و به پدیدارشناسی کلیت وجودی و حتی ماهوی آن دین تعمیم می‌دهند، و در جواب هم آقای کدیور خودشان را مسئول دفاع از کلیت "دین" به عنوان مفهومی انتزاعی قلمداد می‌کنند و دعوا را بین "دین و بی‌دینی" فرض می‌فرمایند. اگر

پدیدارشناسی آقای نیکفر ناقص و نزدیکبینانه است، هستی‌شناسی آقای کدیور متزع و مجرد و غیرواقعی است. حد وسط موافق آفایان نیکفر و کدیور قائل بودن به اصالت‌الوجودی بودن پدیده "دین" است، که در آن اسلام شکنجه‌گر در شکنجه‌گاه و اسلام رومی در مثنوی، مسیحیت استعماری در قتل‌عام بومیان آمریکا و مسیحیت ضداستعماری در الهیات رهایی‌بخش آمریکای لاتین از "بارتولومه دو لاس کاساس" تا "گوستاو گوتیرز" مستر و متضمن است. به عبارت دیگر حسین شریعتمداری و ملا عمر همانقدر معرف اسلام راستین هستند که ابن عربی و جلال الدین بلخی. امروز کدام صدای دلخراش یا موسیقی دلنشین و یا آمیزه‌ای از آن دو از اسلام به گوش ما می‌رسد بستگی به سادگی یا پیچیدگی شاخک‌های گیرنده خود ما دارد. عده‌ای با "الله اکبر" امروز به ما ظلم می‌کنند و مردم ما هم از شر همان ظلم به فریاد "الله اکبر" پناه می‌برند.

این را هم همینجا بگوییم که اختلاف نظری من با کل مفهوم مجمعول و من درآورده "سکولاریسم" که امروز تضاد مقابله مفهوم حتی مجعلون تر و من درآورده تر "روشن‌فکر دینی" شده و اصولاً با اصل این تضاد مفروض که کل فرهنگ روش‌فکری ما را مخدوش کرده به این معنی نیست که من با اصل و لب لباب مقصود آقای نیکفر مخالفم. مخالف نیستم. درست به عکس. ایشان حق دارد بعد از جنایات کهریزک و دیگر جنایات در دیگر سیاه‌چال‌های جمهوری اسلامی طی سی سال گذشته انگشت اتهام به سوی کل نهاد دین دراز کنند. شوخی نیست. بچه‌های معصوم ما را دارند راست‌راست در ایران در پایان دهه اول قرن بیست‌ویکم از وسط خیابان می‌ربایند و به اتهام "محاربه با خدا" دار می‌زنند. "قرن بیست‌ویکم" عرض می‌کنم نه بابت آن عبارت کلیشه‌ای نامریط که آدم به کره ماه رفته است، بلکه بابت اینکه کمر همین زمین مصدوم و مظلوم خود ما دارد زیر ظلمی که بشر خاکی بر آن کرده می‌شکند و دیگر نمی‌شود همین طور راست‌راست آدم کشت و عباراتی مثل "محاربه با خدا" را به خورد ملت داد. آقای کدیور و دیگر فقیهان مترقی و شجاع ما باید به وجودان فقهی خودشان رجوع کنند و از خودشان پرسند و لطفاً برای ما خلق‌الله هم توضیح بدھند به نحوی که ما ملتفت بشویم که با این مفهوم دیگر نه فقط قرون وسطایی بلکه بدوي و حتی جاهلی "محاربه با خدا" تکلیف ما مردم چیست. ما هیچ قصد اهانت به ساحت هیچ تقدیسی را نداریم ولی براستی با چه مجوّزی کسی می‌تواند خودش را وکیل و ولی و صدا و منتقم خداوند متعال تلقی کند و تصمیم بگیرد کدام از ما با ذات اقدس الهی او در جنگ بوده‌ایم: فقهای بزرگوار ما، ما را خواهند بخشید ولی ما علاوه بر احترام به علم و منزلت ایشان در ضمن زاییده و پرورانده این عبارت سه راب سپهابی هم هستیم که در شعری گفت "باد می‌رفت به سر وقت چنار/ من به سر وقت خدا می‌رفتم." کجای این خدایی که سپهابی می‌گوید- و در واقع محمل معنوی صعود آدمی به افقی بالاتر از دیدگاه زمینی خود است و بچه‌های ما امروز دیگر با آن خدا و بدان خدا به دنیا آماده و بزرگ شده‌اند- سر می‌برد یا آدم می‌رباید یا

بچه‌های آدم را شکنجه می‌دهد و به آن‌ها تجاوز می‌کند، و یا به کسی نمایندگی داده تا از جانب او از ما انتقام گناهی را که اصلا هم نمی‌دانیم چیست بگیرد؟ این‌ها سوالاتی است که فقهای شریف و دلیر و فرزانه و مجاهد ما و چه‌بسا وزرا و ارشاد اسلامی به‌طور اخصر در مقام پاسخ‌گویی به آن حداقل در ضمیر و وجдан فقهی خودشان هستند، و حتی چه بهتر اگر به صورت آن مباحثاتی باشد که بین مرحوم آیت‌الله متظری و آقای سروش در "فقه در ترازو" صورت گرفت. و باز هم با کمال احترام البته عرض می‌کنم که دیگر جواب این سوال و سوالات مشابه و ره بردن به نه توی شعر سپهری و شاعران دیگر ما که افق و جدانیات و مشاعر ما را طی حداقل نیم قرن اخیر تصویر و تبیین کردند هم دیگر توی قوطی عطاری و رطب و یابس این مسیو "کارل پوپر" علیه الف صلات والسلام که ظاهراً نزد برخی روشن فکران محترم دینی ما حکم همان مسیو "گوستاو لوین" و "موریس مترلینگ" زمان بچگی ما را نزد اهل منبر پنجه سال پیش پیدا کرده مهیا نیست. اصلا معلوم هم نیست یا حداقل برای راقم این سطور که سال‌هاست از ایران دور است روشن نیست چرا هر از چند گاهی از بین همه پیغمبران یک دفعه جرجیسی در ایران قد علم می‌کند و چپ و راست ملت را به قول تهرانی‌ها "سر کار" می‌گذارد. درست وسط این کارزار هم که هر آدم شیر پاک خورده‌ای نگران و حشی‌گری‌های جمهوری اسلامی است این حضرات روشن فکر دینی هم مرتب ذیل بر یادداشت و یاداشت بر ذیل یکدیگر می‌نویسند و هنوز هم بالاخره معلوم نشد سر گردی سوزن این حضرت پوپر چند تا فرشته می‌توانستی نشست. بحث‌های به قول خودشان "روش شناختی" ایشان درست در زمانی که به فرزندان ما در سیاه‌چاله کهربیزک و اوین دارند با چوب و چماق تجاوز می‌کنند دو دل از کله آدمیزad بلند می‌کند.

من به شخصه سر سوزنی شک در صداقت آقای کدیور که برای همه ما آینده‌ای دموکراتیک آرزو می‌کند ندارم - همچنان که سر سوزنی هم شک ندارم که از دل همین حسن‌نیت ایشان سی سال دیگر چه‌بسا آیت‌الله خامنه‌ای یا حسین شریعتمداری (که شخصیت مستطابش گویی همین الان از لای قصه "پیнал کلونی" کافکا دویده است و آمده است وسط ما خلق‌الله) و یا ملا عمر و یا اسماء‌بن‌لادن دیگری سر در بیاورد. اینجای قضیه را آقای نیکفر درست می‌گوید وقتی که می‌فرمایند (در مصاحبه‌ای بعد از چاپ مقاله "الهیات شکنجه"): "من می‌پذیرم که ممکن است شکنجه‌گر ما را در برابر خدایی ناراست به سجده و اداشته باشد. ولی این خدا خلق‌السّاعة نیست و ما نمی‌توانیم از مسئولیت خدایی که می‌گویند راستین است، در قبال پذیداری این خدای ناراست درگذریم. اصطلاح supplément را از ژاک دریدا غصب می‌کنیم و این خدایی را که رژیم بر ما می‌نمایاند به عنوان چنین چیزی در نظر می‌گیریم؛ یعنی یک چیز اضافه شده، درافزوده، تکمیل کننده. این درافزوده شاید حاصل اجتهاد باشد، چنان‌که حکومت اسلامی کنونی ایران حاصل اجتهادی توسط آیت‌الله خمینی بود که معنای تازه‌ای را بر ولایت فقیه افزود و حتی ادعا کرد که این supplément اصل است و اصل قضیه است.

بر درافزوده، می‌توانیم به پیروی از عبدالکریم سروش "عرض" هم نام نهیم. در این حال خدای ناراست چیزی می‌شود عارض شده و بار شده بر معنای خدای اصیل حقیقی.

عرض می‌کنم خدمت حضرت نیکفر که ما البته در فارسی کاری را که دریدا در فرانسه و سپیواک در انگلیسی با *supplément* می‌کنند نمی‌توانیم بکنیم چون که برای دریدا *supplément* هم "در می‌افزاید"¹ و هم "جایگزین" می‌کند.² همین مطلب را هم "اگامبن" در مقوله "حالت استثناء" قائل است و معنقد است که "حالت استثناء بر قاعده" خود "اصل پنهان همان قاعده" است. مقصد حضرت نیکفر هم همین است که خدای شکنجه گر را فعلاً به عنوان مقوله‌ای "اضافی" (اگر از راه دریدا برود) و یا "استثنائی" (اگر از راه آگامبن برود) مفروض کند تا بعد خودبهخود به مقوله‌ای "جایگزینی" و یا "اصلی" استحاله دهد، یا به قول قدمای ما به عنوان "عرض" وارد کند تا بعد جایگزین "جوهر" شود. مسئله آقای کدیور هم همین است که با استحاله چه بسا ناخودآگاهانه "پدیدارشناسی انتخابی" آقای نیکفر ("انتخابی" عرض می‌کنم یعنی سیاسی نه فلسفی، هرچند که من خودم را هم‌شرب سیاسی آقای نیکفر می‌دانم) به هستی‌شناسی مبتنی بر اصالتماهیه دفعتاً پرچم نعمتی را در قبال علم حیدری آقای نیکفر بلند کرده است و "هل من مبارز" می‌طلبد.

خلاصه کلام اینکه اگر جنابان آقایان نیکفر و کدیور از خر شیطان "سکولاریسم" و "دین‌داری" (به‌زعم خودشان البته نه به صورت مجرد) پیاده شوند تا همه با هم راه ببرویم هر دو این متفکر فرزانه که به‌طور قطع چیزی جز آزادی و برابری همه ما و زندگی در یک نظام سیاسی دموکراتیک در اندیشه ندارند به فصل مشترک هر دو ایشان و همه ما خواهند رسید که در صرف وجودی مقام "شهروندی" ما - که این جمهوری ناقص الخلقه فعلی ما از بیخ و بن با آن بیگانه و در عناد است - هم آزادی اندیشه‌های متکثّر و حتی متضاد وجود دارد و هم بر آن مقام حضوری نقصان‌ناپذیر در حیات اجتماعی و حوزه عمومی مترتب است. به عبارت دیگر ما در مقوله "شهروندی" به آنچه برخی جامعه‌شناسان به آن "روابط ثانویه" اجتماعی می‌گویند نائل خواهیم شد که دائز بر حیات اجتماعی ماست و به‌طورکلی با "روابط اولیه" که محدود به روابط خویشاوندی و یا رفاقت است متفاوت است. یعنی ممکن است (به عنوان مثال عرض می‌کنم) آقای کدیور از وصلت فرض بفرمایید خواه‌زاده‌شان با برادرزاده آقای نیکفر راضی نباشد ولی این اختیار و امکان هیچ ارتباطی با حقوق متساوی شهروندی این دو فرزانه با هم و با ما بقیه خلق‌الله ندارد. تا ما اصل اصیل این اصالت "شهروندی" و حقوق مترتب بر آن را نفهمیم و نهادینه فرهنگ سیاسیمان نکنیم کلاه معروفمان پس معرفه دموکراسی است. در یکی از درفشانی‌های معهود روزنامه‌ عليه "کیهان" حضرت شریعت‌داری حفظ‌الله‌تعالی به دکتر کدیور "تهمت" بهایی بودن می‌زند و در جوابیه‌ای هم دکتر کدیور از این "تهمت" اعلام

1. Supplement.

2. Supplant.

"برائت" می‌کند. ولی جمله "من بهایی نیستم" اگر هم ضروری باشد اصلاً کامل نیست مگر آنکه با این حرف تمام شود: "مگر بهایی بودن چه عیبی دارد." در طول انتخابات ریاست جمهوری آمریکا آقای "باراک اوباما" هم مرتب "متهم" می‌شد که مسلمان است و این آرزو به دل مسلمان‌های آمریکا ماند که ایشان هر وقت می‌گفت "نه من مسلمان نیستم" یک بار هم اضافه کند "اگر هم مسلمان می‌بودم چه اشکالی داشت." یک بام و دو هوا که نمی‌شود. امروز نه تنها عبارت "نه من بهایی نیستم" هرگز از ما نباید صادر شود بلکه تأنجاکه به حقوق پاییمال شده هم وطنان بهایی ما مربوط می‌شود همه ما بهایی هستیم. هفتاد و دو میلیون بهایی امروز در ایران زندگی می‌کنند. چونکه حقوق شهروندی هیچ کدام از این هفتاد و دو میلیون رعایت نمی‌شود. بهایان ایران امروز ضعیفترین و مظلوم‌ترین حلقة شهروندی همه ما ایرانیانند، و مظلومیت‌شان هم باعث شرم ایران و هر ایرانی. اگر روزی بهایان ایران حقوق بلافضل شهر وندی‌شان را (همانطوری که مرحوم آیت‌الله العظمی منتظری هم فرموده بودند) بدون هیچ کم و کاستی درست مثل حقوق شهروندی دوآتشه‌ترین هم وطنان شیعه اثنی عشری قمه‌کش گردنه بگیر نفس‌کش طلب ما رعایت شد ما قدم اول را به سوی نهادینه شدن دموکراسی و احراق حقوق شهروندی برداشته‌ایم. تا آن روز ما همچنان در خم یک کوچه تنگ و باریک و بن‌بست، حیران و سرگردانیم.

ایجاد خردی جمعی

شرط اول رسیدن به حقوق متساوی شهروندی در نظام دموکراتیک پیش روی فرزندان ما ایجاد خردی جمعی است و شرف حضور یافتن به آن خرد مبتنى و منوط به شروع گفت و گوهای تازه است و به طور قطع نه در ادامه گفتمان‌های کسالت‌آور و متصل دیرینه. گفتمان‌های سیاسی نیم قرن اخیر ایران در شکل‌گیری یک تضاد کینه‌توزانه بین "سنن و مدرنیته" یا "تعجله و تحجر" و یا "اسلام و غرب" و مآلابین نمایندگان مفروض آن‌ها "روشن‌فکران دینی" و "روشن‌فکران سکولار" رسوینه ذهنیات ایشان شده است. بدون پاک کردن این رسویات، یا به قول سپهابی شستن چشم‌ها و جور دیگر دیدن، ما همچنان در خم کوچه اول شهر اول عشق داریم به در و دیوار می‌خوریم و آب به آسیاب محمود احمدی‌نژاد و حسین شریعتمداری می‌ریزیم. در آستانه اولین سالگرد جنبش سبز شاید دیگر وقت آن است که با ریشه‌یابی و آسیب‌شناسی این تضاد کاذب از آن عبور کنیم و به درک صریح‌تری از شرایط فعلی خود برسیم. این جنگ حیدری- نعمتی در بین روشن‌فکران ما سابقه دیرینه دارد و آخرین شکلش قبل از انقلاب اسلامی بین مواضع مرحوم جلال آل احمد و جانب داریوش آشوری خلاصه می‌شود، یکی از این آفایان فکر می‌کرد که همه بلاها از "غرب" نازل شده و دیگری هنوز هم معتقد است که همه مراحم از همان "غرب" است. وجه مشترک آن‌ها هم این مقوله کاذب "غرب" کذایی است که هیچ کدام‌شان وسع و توان فکری شکستن و عبور از آن را نداشت و ندارد و لذا همچنان "غرب‌زدگی" یا "غرب‌ستیزی" و یا حتی "غرب‌هراسی"

نهادینه تفکر نقاد حضرات و پیروانشان شده است.

عبور از این قبیل تضادهای کاذب و مزمن شرط اول دست یافتن به شعور جمعی و نقادی است که در خور و ظایف سهمگین ما در قبال جنبش سبز است. شاید بتوان بین "شعور جمعی" و "خرد جمعی" فرقی اساسی و حتی ماهوی قائل شد چراکه شعور جمعی "شعوری بالفعل" و موجود و خرد جمعی "خردی بالقوله" و مطلوب است و گذار از شعوری بالفعل و موجود به خردی بالقوله و مطلوب مستلزم نهادینه شدن دموکراسی نه فقط در جامعه بلکه در نه توی ذهن و روان شهروندان یک جمهور است. جامعه ما ولی طی سی سال گذشته یا در گیر استبدادزدگی در داخل ایران و غربت‌زدگی ("غربت‌زدگی" عرض می‌کنم و نه آن حرف بی‌ربط "غرب‌زدگی") در خارج از ایران بوده است. هیچ‌کدام از دو شق این تفriق جامعه سالمی نبوده که حتی شعور جمعی سالمی داشته باشد چه رسد به آنکه خرد جمعی خلاقی را پریزی کند. پدیده "جهانی شدن" و فضای مجازی اینترنت امروز موجبات پریزی استنباطی وسیع از شعور جمعی و خلق خردی جمعی را فراهم کرده است، مادام که ما رسوبات فکری عقب‌مانده و ملال‌آور را همچنان تکرار نکنیم و اجازه بدهیم تا جنبش سبز نهاده تفکر و انواع متغیرین خودش را خودش تعیین کند. ما از نظر تاریخی به سر یک "پیج اپیستمیک" رسیده‌ایم و لباس‌های مندرس سی سال گذشته بر اندام موزون این جنبش برازنده نیست. بر این اندام باید فکر لباس جدیدی کرد.

پارادوکس روشن‌فکری دینی

این تصوّری کاملاً باطل است که ما جنبش سبز را یا محصول پدیده به‌اصطلاح "روشن‌فکری دینی" بدانیم و یا بر عکس محصول مبارزه برای حصول یک فرهنگ سیاسی سکولار. "روشن‌فکری دینی" نه تنها مقدمه این جنبش سبز نبود بلکه در تشديد اسلام‌گرایی افرادی در فرهنگ جهانشهری ما نقش بنیادی داشت. منهاج جنبش "روشن‌فکری دینی" سی سال گذشته جمهوری اسلامی هیچ چیز نبود جز حکومت زور و دروغ و دغل و خشونت و فرار از یک بحران به بحران دیگر. تولد جمهوری اسلامی با انحصار طلبی اسلام‌گرایان، حذف فیزیکی مخالفان و مالاً با خلق بحران گروگان‌گیری دیپلمات‌های آمریکایی شروع شد که تحت پوشش آن همه به قول خودشان "دگراندیشان" را با انقلابات فرهنگی حذف و یا با چوب و چماق و جوخه اعدام قلع و قمع کردند. هنوز بحران گروگان‌گیری تمام نشده بود که سرنوشت ملت مظلوم ما به بحران جنگ ایران و عراق منتقل شد. جمهوری اسلامی جنگ ایران و عراق را شروع نکرد، ولی جمهوری اسلامی (شخص آیت‌الله خمینی در زمان صدارت آقای میرحسین موسوی) در ادامه جنگ خانمان‌برانداز ایران و عراق نقش اساسی داشت تا در زیر دود آن جنگ نه فقط مخالفان و "دگراندیشان" را نابود کند بلکه اصولاً فرهنگ چند بعدی و جهانشهری ما را از ریشه بسوزاند، که نسخه و جنبش سبز رشد مجلد و شکیل و زیبای همان فرهنگ پر توش و توان است که انقلاب شکوهمند بهمن ۵۷ را رقم زد، قبل از آنکه آن

انقلاب را انحصار طلبی افراطیون اسلام‌گرای متکی بر چوب و چماق و قمه و پنجه بوکس و جوخه اعدام از فرهنگ سیاسی ما برباید. و چنین بود که بحران‌های داخلی مجعلو و بحران‌های منطقه‌ای با آورده جملگی جمهوری اسلامی را به زور سر پا نگاه داشت.

مقوله روشن‌فکری دینی شمشیری دو لبه و پارادوکسی ماندگار در تاریخ روشن‌فکری معاصر ماست. دو مجله وزین "کیهان فرهنگی" و بعد از آن "کیان" و مرکزیت فکری آفایان عبدالکریم سروش، محسن کدیور، محمد مجتبه شبسنی، سعید حجاریان، مصطفی ملکیان، حمیدرضا جلایی‌پور، اکبر گنجی و برخی دیگر از روشن‌فکران دینی درواقع هم یکی از درخشان‌ترین ادوار روشن‌فکری در تاریخ ماست، و نیز همین درخشش در عین حال مبنی است بر یکی از خشونت‌بارترین و اسفناک‌ترین ادوار تاریخ معاصر ما. این دو امر از هم جدا نبوده بلکه در واقع لازم و ملزم یکدیگر و دو روی یک سکه‌اند. بدون چماق به دستان و قداره‌کشان و شکنجه‌گران و کشتارهای دسته‌جمعی در دخمه‌های جمهوری اسلامی و نیز همزمان با این فجایع تصفیه‌های دانشگاهی و انقلابات فرهنگی این جمهوری به قاطع‌ترین و ظالمنه‌ترین و انحصاری‌ترین وجه "اسلامی" نمی‌شد و موجبات فعال‌مایشاء شدن و مطلق‌العنان بودن "روشن‌فکران دینی" و زمینه فعالیت‌های انحصاری آن‌ها را فراهم نمی‌آورد؛ و نیز بدون روشن‌فکری و روشن‌فکران دینی قیافه عبوس و خشن و ظلمتزا و ظالم جمهوری اسلامی چهره‌ای موجه و مبنی بر قداست اندیشه نمی‌یافتد. البته ممکن است که "روشن‌فکران دینی" در مقام دفاع از خود بگویند - و درست هم می‌گویند - که بیشترین و دلیرانه‌ترین مبارزات را هم اینان طی سی سال گذشته با بنیان ظلم جمهوری اسلامی کرده‌اند. ولی همین واقعیت نیز خود مبین پارادوکسی مضاعف است چراکه هرچه "روشن‌فکران دینی" بیشتر با مظالم "جمهوری اسلامی" مبارزه کردند محوریت "اسلام" مصنوع فیما بین خود را بیشتر و پیشتر نهادینه و همذات فرهنگ سیاسی به گروگان گرفته شده ما کردند و از این گذار ذات مصنوع "اسلامی" صرف جمهوری اسلامی را عمیق‌تر اسلامی کردند - چراکه از این گذار نه فقط جمهوری قللر قداره‌کش که حتی مقاومت و مبارزه با قلدری‌ها و قداره‌کشی‌های آن هم از همین گذار بیشتر و انحصاری‌تر "اسلامی" شد - چراکه روشن‌فکری دینی نه تنها جمهوری اسلامی را تضعیف نکرد بله تقویت هم کرد، خاصیت بحرانی آن را لاپوشانی کرد و به آن مرجعیتی روشن‌فکری هم داد. هرچه این مبارزه مستمر تر و عمیق‌تر شد و هرچه جنگ به قول خودشان بین مذهب با مذهب شد ماهیت و وجود جهانشهری فرهنگ ما نیز عمیق‌تر در لایه‌های "اسلامی" شده مفهود‌الاثرتر شد - به قسمی که همین امروز همین روزن‌فکران دینی صحنه مبارزه جاری ما را (به نقل قولی از علی شریعتی) "جدال دین با دین" قلمداد می‌کنند که صد البته در این استنباط از بیخ و بن در خطایند - چراکه جدال امروز ما نه "جدال دین با دین" و صد البته نه جنگ "دین و سکولاریسم" که درواقع جدالی تاریخی بین تفکر جهانشهری به گروگان گرفته شده ما و جدال‌های کاذب دیاران و سکولارهاست. اسلام

پیوست ۲: جنبش سبز بازگشت فرهنگ جهانشهری ماست ۳۷۷

به طور قطع جزو لاینفک آن فرهنگ جهانشهری است، ولی هرگز بدون تشبیث به ظلم و زور حاکم مطلق العنان آن فرهنگ نبوده و نیست، و عناد لجو جانه بین متفکرینی که خود را دین دار (و دیگران را ضرورتاً بی دین و یا "عرفی") قلمداد می کنند و دیگرانی که خود را سکولار می دانند (بدون آنکه سر سوزنی به بحث های نظری عدیده دایر بر این مقوله عنایتی داشته باشند) کل ماهیت فرهنگ جهانشهری ما را بیشتر از پیش مخدوش و مهجور می کند.

ولی هر چه در کوتاه مدت پدیده "روشن فکری دینی" مصیت جمهوری اسلامی را تعمیق بیشتری داد و ناخواسته تضادهای کاذبی را در فرهنگ روشن فکری مایین "مذهب با مذهب" و یا "مذهب با سکولاریسم" پدید آورد و دامن زد و درنتیجه فرهنگ جهانشهری ما را مخدوش تر و مظلوم تر و مهجور تر کرد، در طولانی مدت پیدایش همین پدیده "روشن فکری دینی" به سود واقعیت چندساختی و چند صدایی فرهنگ ما شده است. واقعیت تاریخ روشن فکری ما این است که از اواسط عصر قاجار و به طور قطع از زمان ملا هادی سبزواری بدین سو جنبه اسلامی فرهنگ روشن فکری ما تحت الشاعع و حتی مرجعوب جوانب دیگر و جدیدتر فرهنگ ما شد و در عصر پهلوی حتی مقام شامخ حاجب الملوكی "سید حسین نصر" فیلسوف اسلامی دربار پهلوی کل مقوله "معارف اسلامی" را مسبوق به سوابق حضرت ایشان در دربار محمدرضا و فرح پهلوی کرد بود، به قسمی که حتی بزرگانی چون سید جلال الدین آشتیانی (رضوان الله علیه) را نیز لکه دار آن ننگ ابدی کرد. از نمد "نجمن شاهنشاهی فلسفه" سید حسین نصر و اعوان و انصارش کلاهی برای تفکر اسلامی زنده و پویایی که لازمه زمان خود باشد پیدا نشد. در عوض متفکرین یک لقبای دلیر و سلحشوری چون علی شریعتی و مرتضی مطهری و محمود طالقانی و مهدی بازرگان بودند که رهایی ملت ما را در الهیاتی رهایی بخش جستجو کردند. شکل گیری الهیات رهایی بخش این متفکران اسلامی ولی در چارچوب مخالف سرای "مدرنیته" ای لجوج و نفتالین زده ولی هنوز بوی ناگرفته قرن نوزدهمی بود که به طرفین مخالف خود احساسی از تحقیر القا می کرد، و هم از آن روز است که امروز ما بعضاً در برخی روشن فکران دینی شاهد تکبری افراطی هستیم که خود در واقع ناشی از تحقیری است که تفکر دینی در عصر پهلوی تجربه کرده بود. افق رو به فردای ما ولی امروز باید بری، هم از افراط آن تحقیر باشد و هم از تغیریت این تکبر.

بازگشت و بازیافتگی فرهنگ جهانشهری

جنگ و گریز بین روشن فکران سکولار حجاب مندرسی است بر چهره زیبا و با وقار و نیز بر منش کریمانه فرهنگ جهانشهری ما. اکثر قریب به اتفاق این روشن فکران، چه حیدری چه نعمتی، بالای ۵۰ سالند (و اکثر آنها هم مرد هستند- هر چند که خشم موجّه بخشی از جنبش آزادی زنان در ایران همچنان درگیر چنبر سکولاریسم است). جامعه فعلی ایران جامعه‌ای جوان است. دو مؤلفه عمده این نسل که خاستگاه عاطفی و فکری و تأمل و تعامل آن است یکی بازیافتگی فرهنگ جهانشهری همیشگی ماست که طی سی سال گذشته با

зор چوب و چماق و وحشت اعدام‌های دسته‌جمعی مخدوش و مظلوم مانده بود، و دیگری زمان و موقعیت بازیافتگی این جهانشهری در فرهنگ جهانی شده و متحول دنیاست که دیگر هیچ فرهنگی را به حال خود باقی نمی‌گذارد و مقاهم قلابی و توأمان "غرب" و "شرق" را همانقدر از سکه انداخته است که تصویری باطل "بازگشت به خویش" و دیگر افسانه‌های از این دست را. آخرین مقاله وزین آفای محمد قوچانی را، "چرا نباید لایک بود"^۱ نگاه کنید. با پیگیری گله‌مند پارادوکس گرایش به سکولاریسم روشن‌فکران دینی ایشان در شرف کشف همین فرهنگ جهانشهری ماست، ولی سی سال تولد و تکامل فکری در جمهوری استبدادزده و مسدود اسلامی قدری این کشف را به تاخیر خواهد انداخت - نسل محمد قوچانی گرفتار "استکهولم سیندروم" جمهوری اسلامی است، ولی پنجره‌های باز و هوای آزاد دنیا که در این جنبش دمیده است به او خواهد آموخت که دیانت او در آن فرهنگ جهانشهری مجال تنفس و تکامل و کشف و شهود بیشتری خواهد یافت. محمد قوچانی از خوش‌فکرترین و صادق‌ترین متغیران نسل خودش است، و اشتباهات نظری و تاریخیش برتر و بهتر و راه‌گشاتر از مسلمات نسل پیش از اوست.

در یک کلام جنبش سبز طغيان فرهنگ جهانشهری ما مردم ايران بر عليه فرهنگ به زور چوب و چماق تکفیر منحصرًا "اسلامی" شده ماست، "اسلامی" که در ذاتش در اين اعمال زور صرفاً "اسلامی فقهی" است و بویی از اسلام فلسفی یا اسلام عرفانی حتی نبرده است که هیچ با آن‌ها کمال عناد را هم دارد. فرهنگ جهانشهری ما فرهنگی است جهانشمول و برخاسته و مبتنی بر تجارب تاریخی و جغرافیایی ما - نه شرقی است نه غربی، ولی شرق و غرب و شمال و جنوب تاریخ و جغرافیای ما در آن دخیل و سهیم است. هیچ عنصری در این فرهنگ بیگانه نیست - هر جزوی از اجزای آن بومی شده فرهنگ جهانشهری ماست. هیچ عنصری در این فرهنگ بومی و "خودی" صرف نیست. ذات خلاق فرهنگ‌ها و مردمان، عناصر متشکله خود را از جهان می‌گیرد و می‌پیچد و از نو می‌آفریند. از تنوع تاریخ فکر در اسلام تا ابعاد تاریخ فکر عصر روشنگری اروپای غربی در شکل‌گیری این فرهنگ سهیم و دخیل است. این فرهنگ نه انحصاراً اسلامی است و نه ضداسلامی؛ نه "سکولار" است و نه عنادی با "سکولاریسم" و سکولارها دارد و در عین حال به طورقطع این فرهنگ قابل نقصان به مقوله من درآورده "سکولار" از طرفی و "دینی" از طرف دیگر هم نیست. این فرهنگ جهانشهری که محصول و محمل زندگی مدنی ما مردم در چهارراه حوادث تاریخی و دنیایی و سرنوشت‌ساز بوده است آنکه و آنچه خود را سکولار می‌نامد یا دینی می‌داند یا چپ یا راست یا بومی یا غرب‌زده یا مسلمان یا کافر می‌گیرد و از امتزاج آن‌ها خمیرمایه "انحلال و تصاعد"ی را می‌سازد که دیگر به هیچ‌یک از این اجزا متشکله قابل نقصان نیست.

جنبشه آزادی‌بخش مردم ايران در حال تصفیه درونی و اعاده فرهنگ جهانشهری ماست. ما

۱. مهرنامه، اردیبهشت ۱۳۸۹.

پیوست ۲: جنبش سبز بازگشت فرهنگ جهانشهری ماست ۳۷۹

از این گذر به کشف دیگرگونهای از خود و جهان خود نائل خواهیم شد- و این نیست مگر از برکت حرکت زیبا و موزونی که فرزندان ما از آن با رنگ سبز یاد می‌کنند. از دوستان فرزانه دکتر حسین کمالی و دکتر احمد صدری که پیش‌نویس این مقاله و دیگر مقاله‌های اخیر مرا خوانده و مرا مرهون نظرات خود کرده‌اند سپاسگزارم. طبیعی است که ساحت ایشان از هر خطای نظری من مبرآست.

پیوست ۳:
منشور جنبش سبز^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

آغاز سخن

با اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸، جرقه‌ای در قلب مردم ایران زده شد که به جنبشی فراگیر و بی‌سابقه و عظیم انجمادید. جنبشی برای احیای مفهوم ملت و احراق حقوق از دست رفتۀ ملت. جنبش "راه سبز امید" این گونه شکل گرفت. از آن زمان، ضرورت تدوین و انتشار میثاقی ملی که آرمان‌های عمومی جنبش را تعریف کند و فعالان جنبش سبز بر محور آن به فعالیت پردازند، احساس می‌شد. انتقاداتی که درباره روش نبودن اهداف، ارزش‌ها، مبانی و راهکارهای جنبش سبز به عنوان جنبش اعتراضی مسالمت‌آمیزی که خواستار اصلاح وضعیت کنونی و برونو رفت از بحران‌های جامعه ایران از طریق سازوکارهای مدنی است، بیان می‌شد، گویای صحّت و اهمیت آن احساس بود. نیز عدم شفافیت و صراحت مرزهای جنبش با حرکت‌های انتقام‌گیرنده و براندازانه‌ای که برای رسیدن به اهداف خود، استفاده از هر وسیله و روش را، حتی به قیمت مغایرت با معیارهای صریح اخلاقی، مجاز می‌شمرند، خود برهان قاطعی بر ضرورت تدوین و تنویر چارچوب و اسکلت معرفتی و اخلاقی جنبش سبز شمرده می‌شد. از بخت خوش، پس از چندی و با همت جمعی از فعالان جنبش و شور و تأمل چهره‌های شاخص آن، منشور جنبش سبز انتشار یافت. مهم‌ترین ثمرات انتشار منشور این بود که حدود و چارچوب مطالبات مردم را مشخص کرد، به گسترش و عمق جنبش سبز یاری رساند و بر بطلان این ادعا گواهی داد که نه تنها جنبش نمرده یا بی‌اشر نشده، بلکه از پیش زنده‌تر است و می‌تواند اصول، اهداف، هویت، چشم‌اندازها و راهکارهای خود را برای مخاطبین و همراهانش روشن کند. همان کلمات ساده و صمیمی کافی بود تا نشان دهد که میزان صحّت و سقم ادعاهایی که با برنامه‌ای حساب شده و با مضمون واحد مرگ یا خاموشی جنبش سبز، از جانب دو جبهۀ مشخص کوتاگران انتخاباتی و وابستگان به سلطه‌جویان بیگانه از منافع ملی مردم ایران مطرح می‌شود، تا چه میزان است. حتی دامنه اظهارنظرها درباره منشور نشان داد که جنبش سبز تا کجا ریشه دوانده و با گذشت زمان، گستره آن به مناطق جغرافیایی متنوع‌تر و اقسام اجتماعی بیشتری کشیده شده است. تلاش

۱. ویرایش دوم، مورخ ۲ اسفند ۱۳۸۹. ویرایش نخست منشور جنبش سبز با امضای میرحسین موسوی در تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۸۹ منتشر شده بود.

عاقشانه، خالصانه و داوطلبانه نوجوانان و جوانانی که در فقدان امنیت، آسایش، آزادی بیان، توقیف مکرر مطبوعات و سانسور شدید اخبار و تحلیل‌های واقعی کشور، پیام جنبش را در سراسر ایران به آحاد مردم می‌رسانند و باز با اعلام هر آنگاه مرگ آن حرکت ملی در طول سال گذشته مواجه بوده‌اند، شاهدی گویا و مانا بر سرسبزی، سرزنشگی و بالندگی فزاینده جنبش سبز ملت ایران است.

همان‌گونه که در اولین منشور جنبش سبز امید مطرح شد، گفت و گوی مستمر درباره این متن و نقد و اصلاح آن، ضرورتی انکارناپذیر است. به همین منظور، پس از انتشار متن و در پاسخ به نیاز مذکور، پرسشنامه‌ای برای تعداد کثیری از صاحب‌نظران، فعالان سیاسی، هنری، اجتماعی و حقوقی، اساتید حوزه و دانشگاه و شخصیت‌های فرهنگی و مذهبی ارسال و نظرات آنان گردآوری و دسته‌بندی شد. البته بدیهی است که اگر شرایط مطلوب و مناسب برای این گفت و گوها در فضایی مدنی و آزاد فراهم می‌شد، دایرۀ این نظرخواهی گسترش می‌یافتد و غنای آن را فراتر می‌برد. اما متأسفانه به علت امنیتی بودن فضای اجتماعی و عدم امکان تشکیل جلسات بحث و گفت و گو، تلاش در این مرحله به انجام نظرخواهی محدود و ماند. آنچه در پی می‌آید، ویراست دوم منشور جنبش سبز است که بالحافظ کردن نظرات ارسالی تهیه شده است. امید آنکه نسخه‌های پسین، نظرات طیفی وسیع‌تر را در بر گیرد و با بهره‌گیری از خرد جمعی و خواست ملی، اصول منشور کامل‌تر بیان شده و نقایص آن مرتفع شود و سرانجام، همه ما بتوانیم سازنده‌تر و سرزنش‌تر در راه نیل به آزادی و عدالت و احقة حقوق ملت گام بداریم.

الف) تولد جنبش سبز

جنبش سبز مردم ایران، نهضتی است که اهداف خود را در بستر می‌لاد خود تعریف کرده است. این جنبش در اعتراض به ظهور و تداوم کثری‌ها و انحرافاتی شکل گرفت و در دل خود اهدافی را پرورد که اینکه به نمادهای معنادار آن تبدیل شده است. انحرافاتی که به تدریج پدید آمد و از اتفاق به استمرار رسید. از آن جمله:

وجود و بروز اختلافات سیاسی و تلقی‌های گوناگون از اهداف و پیدایش موانع سازمان یافته تدریجی در مسیر تحقق اهداف و آرمان‌هایی چون عدالت، استقلال، آزادی و پیشرفت که مردم ایران برای دستیابی به آن‌ها، جان بر سر انقلاب اسلامی خود نهادند و شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی را با رأی خود تأیید کردند.

ظهور گرایش‌های تمامیت‌خواهانه و استبدادی و انحصار طلبانه در میان برخی از مسئولین حکومتی.

نقض حقوق بنیادین و قانونی شهروندان و بی‌حرمتی به کرامت انسانی متجلى در اصول مسلم حقوق بشر.

سوء مدیریت و کاهش شدید کارآمدی نظام، ترویج دروغ‌سالاری و کاهش چشمگیر اعتماد

ملت به مسئولان.

افزایش فاصله طبقاتی و محرومیت‌های اقتصادی و اجتماعی.

سوءاستفاده و قانون‌گریزی برخی مجریان قانون و فساد گسترده اقتصادی و دست‌اندازی بی‌مهابا و قانون‌ستیزانه به بیت‌المال و ثروت‌های ملی و نابودی دستگاه‌های برنامه‌ریزی و نظارتی.

نادیده گرفتن منافع ملی و ماجراجویی‌های عوام‌فریبانه در تعاملات بین‌المللی همراه با سوءاستفاده از اعتقادات استقلال‌طلبانه و ضدسلطه جهانی در میان اقشار گوناگون. فراموشی تدریجی و دردناک اخلاق و معنویت و تحریف دیانت با بکارگیری تهمت و دروغ و خرافه در راه رسیدن به قدرت و حفظ آن.

افزایش سرکوب، انسداد و اختناق در فضای مدنی و غصب رسانه ملی و سایر امکانات ارتباطاتی و فضای مجازی.

این‌همه از جمله عواملی است که به‌ویژه در سالیان اخیر، به شکل‌گیری نگرش‌های اعتراضی در میان دلسوختگان و قاطبه مردم ایران انجامید که جنبش سبز مردم ایران، بروز پارز قدرتمند آن در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ و رخدادهای پس از آن بود.

ب) اهداف جنبش

جنبش سبز با پاییندی به اصول و ارزش‌های بنیادین انسانی، اخلاقی، دینی و ایرانی که در فرهنگ این سرزمین ریشه تندیه‌اند، خود را متقد و پالایشگر روند طی شده در نظام جمهوری اسلامی ایران در سال‌های پس از انقلاب می‌داند و بر این اساس، حرکت انتقادی در چارچوب قانون اساسی و احترام به نظر و رأی مردم را وجه همت خویش قرار خواهد داد.

جنبش سبز برآمده از مردم و مولود یک نهضت ملی است. حرکتی در تداوم تلاش مردم ایران برای دستیابی به آزادی، عدالت اجتماعی و تحقق حاکمیت ملی است که پیش از این در برده‌هایی چون انقلاب مشروطیت، جنبش ملی شدن نفت و انقلاب اسلامی، خود را جلوه‌گر ساخته است.

باخوانی تجربه معاصر در جهت تحقق اهداف والای اجتماعی مردم ایران نشان می‌دهد که تنها از طریق تعمیق و تقویت جامعه مدنی، گسترش فضای گفت‌وگوی اجتماعی، ارتقاء سطح آگاهی و جریان آزاد اطلاعات، زمینه‌سازی برای فعالیت آزاد مصلحان و فعالان اجتماعی- سیاسی در چارچوب تحول‌خواهی و ایجاد تغییر در وضعیت موجود و مواجهه صادقانه با مردم و محروم دانستن ملت و پای‌فشاری بر تحقق آرمان‌های ملی، می‌توان اهداف جنبش سبز را عملی کرد. این امر مستلزم توافق و تأکید بر مطالبات مشترک و ایجاد تعامل و هماهنگی میان همه نیروهایی است که به رغم داشتن هویت مستقل، با پذیرش تعلّد و تنوع درون جنبش، زیر چتر ملی فراغیر جنبش سبز ایران در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند.

پ) چشم اندازهای بنیادین

۱. جنبش سبز، یک حرکت اجتماعی است که هرگز خود را مبری از خط انگاردن و با نفی صادقانه هرگونه مطلق‌نگری، بر گسترش فضای نقد و گفت‌وگو در درون و بیرون جنبش، پای می‌فرشد. دیده‌بانی حقوق ملت و طرح راهکار برای نظارت و هدایت عملی سیر حرکت و تحول جنبش از سوی همه فعالان و به ویژه صاحبان اندیشه و تجربه، امری حیاتی است که می‌تواند مانع از لغزش جنبش به ورطه تمامیت‌خواهی و فساد شود.
۲. در نگاه فعالان جنبش سبز، مردم ایران خواهان ایرانی آزاد، آباد و سرافراز هستند. جنبش سبز موافق به رسمیت شناختن تعدد و تنوع و مخالف انحصار طلبی است. درنتیجه، دشمنی و کینه‌ورزی با بدنه اجتماعی هیچ بخشی از جامعه، جایی در جنبش ندارد. تلاش برای گفت‌وگو و تعامل با رقبایان و مخالفان در فضایی سالم، و آگاهی‌بخشی درباره اهداف و اصول جنبش، وظيفة همه افرادی است که خود را در زمرة مشارکت‌کنندگان جنبش سبز می‌دانند. ما، با هر باور و ایمان دینی که بدان معتقدیم، به هر قوم و قبیله و تیره و مردمی که تعلق داریم و با هر سلیقه و سبکی که با آن زندگی می‌کنیم، همه ایرانی هستیم و ایران متعلق به همه ماست.
۳. گسترش و فعال‌سازی شبکه‌های اجتماعی واقعی و مجازی و تعمیق فضای گفت‌وگو و تعامل از طریق اتخاذ روش‌های مداراجویانه و احترام‌آمیز متقابل بین طرف‌های گفت‌وگو و سر اهداف و بینان‌های هویتی جنبش از جمله راهکارهای محوری است که مستلزم توجه کلیه فعالان سبز است.
۴. جنبش سبز در عین تأکید مصراًنه بر حفظ استقلال و مرزبندی با نیروهای وابسته به قدرت‌های بیگانه سلطه‌جو، نه ازرواطلب و نه دیگرستیز است. بر عکس، جنبش سبز با صراحة و شجاعت و نه در خفا و خلوت، به دنبال توسعه رابطه با تمام کشورهای جهان از طریق اعتمادسازی متقابل ملت‌هاست.
۵. عدالت، آزادی، صداقت، استقلال، کرامت انسانی و معنویت، ارزش‌هایی جهانی هستند و تجربه‌آموزی از ملت‌هایی که برای دستیابی به این ارزش‌ها تلاش کرده‌اند و نیز استقبال و استفاده از نقد و نظر مشفقة‌های همه آزادیخواهان و صلح‌طلبانی که برای رهایی نوع بشر و ارتقای کرامت انسان‌ها تلاش می‌کنند، از دیگر راهکارهای جنبش است.

ت) هویت سبز

گنجینه اسلامی، ایرانی

۱. جنبش سبز با پذیرش تکثر درون جنبش، بر استمرار حضور ایمان سرشار از رحمت، شفقت، معنویت، اخلاق و تکریم انسان تأکید دارد و راه تقویت ارزش‌های دینی را در جامعه، تحکیم وجه اخلاقی، بینش و کنش پیروان همه ادیان توحیدی کشور می‌داند.
۲. تحکیم پیوند میراث دینی- ملی و پرهیز از اجبار مردم به پای‌بندی به مرام، مسلک، رویه و سلیقه‌ای خاص، مبارزه با استفاده ابزاری از دین و حفظ استقلال نهادهای دینی از

حکومت، از جمله مهم‌ترین راه‌های حفظ جایگاه والای دین و تداوم نقش برجسته آن در جامعه ایران است که به عنوان یکی از اصول بنیادین جنبش سبز در سرلوحة هویت آن جای می‌گیرد.

۳. رمز بقای تمدن اسلامی - ایرانی ما، همانا همزیستی و همگرایی ارزش‌های اسلامی و ملی در طول تاریخ این سرزمین است. در این راستا، جنبش سبز بر حفظ و تقویت ارزش‌های والای فرهنگ ایرانی و سرمایه‌های غنی انباسته شده در رسوم و مناسبات‌های ملی و آئین‌های مردمی تأکید می‌ورزد و در این راه، تقدیس‌زدایی از تعصبات نابجا و آگاهی‌بخشی درباره ویژگی‌های هویت‌آفرین آئین‌های مذهبی و ملی را وجه همت خویش قرار می‌دهد.

۴. ملت ایران در تاریخ مبارزات خود برای کسب آزادی، عدالت و استقلال، بارها خودبازاری و همبستگی بر سر اصول را به رخ مستبدان و دشمنان آزادی کشیده است. جنبش سبز مردم ایران با اتکا به این میراث مشترک گرانبها و با تکیه بر خرد جمعی و نفی هرگونه خودمداری و خودخواهی، دستیابی به اجتماعی آگاهانه، مبنی بر خصیصه‌های هویت‌آفرین و مصالح عمومی و کنار گذاشتن عناصر تشتبه‌زا را ملت‌نظر دارد.

حق حاکمیت مردم

احترام به حق حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش از جمله اصول خدشهناپذیر جنبش سبز است و نهاد انتخابات، به عنوان یکی از عمده‌ترین راه‌های تحقق آن، اهمیت می‌یابد. بر این اساس، جنبش سبز تلاش‌های خود را برای صیانت از آرای مردم تا زمان استقرار نظام انتخاباتی آزاد، رقابتی، غیرگزینشی و منصفانه که شفافیت آن کاملاً قابل تضمین باشد، ادامه خواهد داد. رأی و خواست مردم منشأ مشروعیت قدرت سیاسی است و جنبش سبز، اعمال هرگونه صلاحیت خودسرانه و گزینشی تحت عنوان نظارت استصوابی را مغایر با حق الهی کرامت و آزادی انسان، قانون اساسی، حق تعیین سرنوشت مردم توسط خود و حقوق بنیادین آن‌ها می‌داند.

دستیابی به آزادی و عدالت بدون توجه به منافع ملی و استقلال میسر نیست. جنبش سبز با آگاهی به این امر، با هر اقدامی که برخلاف منافع ملی و ناقض اصل استقلال باشد مخالف است.

ث) ارزش‌های جنبش سبز

احترام به کرامت انسان‌ها و پرهیز از خشونت دفاع از کرامت انسانی و حقوق بنیادین بشر، فارغ از مذهب، جنسیت، قومیت و موقعیت اجتماعی و استقرار و تضمین موازین حقوق بشر به عنوان یکی از مهم‌ترین دستاوردهای تاریخ و حاصل خرد جمعی همه انسان‌ها، مورد تأیید و تأکید جنبش سبز است. این حقوق خدادادی است و هیچ فرمانرو، دولت، مجلس، محکمه یا قدرتی نمی‌تواند تحت هیچ شرایطی یا

بهانه‌ای آن را لغو یا به صورت ناموجه و خودسرانه محدود کند. تحقیق این امر مستلزم احترام به اصولی چون برابری همگان در برابر قانون، مدارا با مخالفان، گفت و گوی همگانی و منصفانه، حل مسالمات آمیز مناقشات ملی- منطقه‌ای و صلح طلبی جهانی و مقاومت جدی در برابر تبعیضات قومی، جنسیتی، طبقاتی و مذهبی است که خود در پرتو ایجاد زمینه‌های لازم برای فعالیت آزاد احزاب، رسانه‌های مستقل، جلوگیری از سانسور، دسترسی آزاد به اطلاعات، گسترش و تعمیق فضای مدنی، احترام به حریم خصوصی افراد، فعالیت آزادانه تشکل‌ها و شبکه‌های اجتماعی غیردولتی و اصلاح قواعد و مقررات در جهت حذف هرگونه تبعیض میان شهروندان امکان‌پذیر است.

جنبش سبز یک جنبش مدنی است که پرهیز از خشونت و حرکت در چارچوب موازین فعالیت مدنی را سرلوحة خویش قرار داده است. این جنبش با اعتقاد به اینکه کرامت انسانی مردم اصلی ترین قربانی خشونت در فضای تقابل‌های نابرابر اجتماعی خواهد بود، ضمن تأکید ورزیدن بر گفت و گوی احترام آمیز متقابل، فعالیت مسالمات آمیز و توسل به راههای غیرخشونت آمیز را ارزشی خدشه‌ناپذیر می‌داند. توسل به روش‌های غیرخشونت آمیز به معنای تسليم یا گرنش در برابر ظلم و یا سکوت در برابر آن نیست بلکه به معنای توانایی مبارزه و اعتراض بر مبنای حرمت انسان و شخصیت والای او است. جنبش سبز با در نظر گرفتن شرایط و مقتضیات، از کلیه ظرفیت‌های فعالیت مسالمات آمیز استفاده خواهد کرد.

عدالت، آزادی و برابری

شأن عدالت در میان ارزش‌ها و آرمان‌های جنبش سبز مرتبه اولی و اصلی است. توزیع عادلانه امکانات و فرصت‌ها، چه در ابعاد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی، و چه در ابعاد دیگر حیات انسانی، از جمله اهداف خدشه‌ناپذیر جنبش سبز است که لازم است برای دستیابی به آن، تمامی تلاش‌های ممکن انجام پذیرد. گسترش عدالت در جامعه در صورتی امکان‌پذیر است که نظام حاکم با پرهیز از انحصار طلبی و قیمت‌مابی و با اتکا بر خواست ملت و منافع ملی، در عرصه داخلی و بین‌المللی، کاملاً مستقل و فارغ از وابستگی به نهادهای غیرمردمی و قدرت‌های اقتصادی و سیاسی و طبقاتی عمل کند و مقید باشد که به اصل برابری انسان‌ها در بهره‌مندی از کلیه حقوق انسانی، مواهب طبیعی و تولیدات اجتماعی احترام بگذارد.

جنبش سبز با عنایت به لزوم تأمین خواست‌ها و مطالبات به حق تمامی اقسام اجتماع، بر پیوند، حمایت و جلب پشتیبانی همه نیروهای مولد جسمی و فکری جامعه و صیانت از آنان در برابر رانت‌خواران، دلّان، مافیای قدرت و ثروت و مداخلات مخرب حکومت تأکید دارد. این جنبش با الهام از اصل نهم قانون اساسی، با سلب آزادی‌های اساسی مردم به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور مخالف است و با تأکید بر استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و نظامی، اصلی ترین راه حفظ منافع ملی و دفاع از مرزهای میهن را حاکمیت مردم بر سرنوشت خویش در تمامی ابعاد می‌داند.

برقراری آزادی و برابری از اهداف انکارناپذیر انقلاب اسلامی مردم ایران در سال ۱۳۵۷ است. پوشیده نیست که جنبش سبز نیز بر ضرورت دستیابی به آن اهداف والا تأکید دارد. نفی هرگونه انحصار طلبی فکری، رسانه‌ای و سیاسی و نیز مبارزه با حذف فیزیکی هر اندیشه و دیدگاه در سرلوحة اهداف جنبش سبز قرار دارد. ضروری است در این جهت، برای رهایی مردم از هرگونه سلطه سیاسی (استبداد، یکه‌سالاری و انحصار طلبی)، سلطه اجتماعی (تبیعیض و نابرابری‌های اجتماعی) و سلطه فرهنگی (وابستگی و انقیاد فکری) تلاش شود. بر همین اساس جنبش سبز بر حمایت از حقوق زنان، نفی هرگونه تبعیض جنسیتی و احترام به حقوق اقوام و مذاهب مختلف ایرانی تأکید ویژه دارد.

جنبش سبز بر این باور است که امنیت حکومت تنها از طریق حفظ امنیت یکایک شهروندان دست یافتنی است به گونه‌ای که مردم رها از ترس و تسليم و تحت حمایت قانون زندگی کنند. مداخله نیروهای نظامی و انتظامی در امور سیاسی و اقتصادی، هرگونه دخالت افراد غیرمسئول در امور انتظامی، و سلطه نیروهای امنیتی و انتظامی بر مقامات قضایی و سلب استقلال قضات، مخلّ امنیت دولت و ملت و در مخالفت بین و صریح با اهداف عالیه اسلام، آرمان‌های انقلاب اسلامی و قانون اساسی است.

اجrai بدون تنازل تمامی اصول قانون اساسی و به ویژه اصول ناظر بر حقوق ملت (فصل سوم)، هدف و خواست تجدیدناپذیر و حتمی جنبش است.

آزادی زندانیان سیاسی، رفع محدودیت‌های غیرقانونی و نگاه امنیتی علیه فعالیت احزاب و گروه‌ها، و جنبش‌های اجتماعی چون جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش کارگری، و مانند آن، و نیز محاکمه عادلانه آمران و عاملان تقلب و تخلف در انتخابات، شکنجه و قتل معترضان به نتیجه انتخابات، نقد آزادانه نظریه پردازان، و افشاء و محاکمه حامیان خشونت در لایه‌های مختلف فکری و نظری حکومت، از جمله واضحاتی است که در جهت اجرای عدالت باید مورد توجه قرار گیرد.

ج) راهکارها

1. جنبش سبز را نه می‌توان یک حزب مرکز دانست و نه مجموعه‌ای از افراد سازمان‌نایافته و بی‌هدف. جنبش سبز، قطرات به هم پیوسته مردم معتبرضی است که برای احقاق حق خود به دریا بدل شده‌اند. مرور تجربه تاریخی مردم ایران نشان می‌دهد که آن‌ها در پرتگاه‌های تاریخی، هوشیاری، توانایی و درک بالای خود را نشان داده و با تکیه بر قوای خلائقه خویش، صعب‌العبورترین راهها را برای دستیابی به اهداف خود هموار ساخته و زیر پا نهاده‌اند. جنبش سبز بر پایه اصول و مبادی بنیادین خود، با استفاده از سازماندهی افقی و همسو در قالب شبکه‌های اجتماعی واقعی و مجازی، بر فهم، اندیشه و نوآوری‌های ملت ایران تکیه دارد و دستیابی به آرمان‌هایی چون آزادی و عدالت را منوط به شکوفایی این خلاقیت‌ها می‌داند. این توانایی می‌تواند شعار «هر ایرانی یک ستاد» را به شعار «هر ایرانی یک جنبش»

تبديل کند. جنبشی که برخلاف پندار مخالفان آن، در قلب ایرانیان جای گرفته و چون جان، در تن می‌تپد و راه خود می‌جوید.

۲. جنبش سبز با پیگیری اهداف و آرمان‌های همیشگی مردم ایران و با آنکا به بازخوانی انتقادی تحولات صورت گرفته پس از انقلاب اسلامی، به ویژه در عرصه روابط ملت و دولت، بر پایه میثاق مشترک مردم ایران، یعنی قانون اساسی، در پی دستیابی به آینده‌ای روشن برای ملت ایران است.

۳. در این راستا، تلاش برای ایجاد زمینه اجرای بدون تنازل قانون اساسی برخاسته از رأی مردم، از راهکارهای اصلی جنبش سبز است. این جنبش بر این باور است که تنها با بازگشت به قانون، الزام نهادهای مختلف به رعایت آن و برخورد با متخلفان از قانون در هر موقعیت و جایگاه، می‌توان از بحران‌های مختلفی که دامنگیر کشور شده و فشار خود را بر گرده مردم محروم ایران تحمیل می‌کند، رهایی یافت و در راه ترقی و توسعه میهن گام برداشت.

۴. جنبش سبز در عین حال از این مسئله مهم آگاه است که قانونگرایی به معنای استفاده ابزاری از قانون توسط حاکمان نیست. باید شرایطی فراهم آورده تا قانون وسیله اعمال خشونت‌های ناروا و موہن، نقض حقوق بین‌الملل شهروندان که مغایر با اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز هست نشود و خشونت، بی‌عدالتی و تبعیض صورت قانونی به خود نگیرد.

۵. قوانین کشوری و از جمله قانون اساسی، متونی همیشگی و تغییرناپذیر نیستند. هر ملتی این حق را دارد که با بازخوانی تجربه خود و تصحیح سیر حرکت خویش، به اصلاح قوانین جاری اقدام کند. اما باید توجه داشت که تنها تغییر و اصلاحی در قانون اساسی واقعی و مورد پذیرش است که در فضایی امن و آزاد و در فرایند مذاکره و گفت و گوی اجتماعی و با مشارکت همه افشار و گروه‌های اجتماعی و با پرهیز از تصلب و انحصارگرایی و زورگویی صورت پذیرد.

۶. تلاش برای گسترش جامعه مدنی و تقویت حوزه عمومی از طریق تشویق مردم به مشارکت در تعیین سرنوشت خود با حضور در تشکل‌های صنفی و غیردولتی و احزاب و... در زمرة راهکارهای اساسی جنبش سبز است.

۷. این جنبش بر این باور است که حفظ منافع ملی و دستیابی به اهداف جنبش و کاهش بی‌اعتمادی بحران‌زای کتونی بین ملت و حکومت، مستلزم گفت و گو میان نمایندگان گروه‌های مختلف فکری و سیاسی با یکدیگر و نیز با حاکمیت و با مردم است و در این راستا، از هر گونه دعوت به مذاکره و گفت و گوی شفاف به منظور دفاع از حقوق مردم و حل منازعات اجتماعی استقبال می‌کند.

۸. جنبش سبز به منظور قدرت بخشی به اقتصاد کشور از راه تأمین حقوق مادی کارگران، کشاورزان و کارکنان خدماتی از روش‌های مبتنی بر عدالت اجتماعی در چارچوب قانون، افزایش بهره‌وری انسانی، کاهش هزینه‌های تولید کالا و خدمات، و ترمیم حداقل دستمزد با

- ناظارت واقعی نمایندگان نیروی کار در عرصه‌های مختلف، بهره می‌گیرد.
۹. توجه به اقشار محروم از طریق تقویت اقتصاد ملی از اصول تعطیل‌ناپذیر جنبش سبز است. از همین‌رو، دستگیری از نیازمندان از طریق ایجاد شبکه‌های همیاری و تکفل و توانمندسازی آنان و نیز حمایت از فعالان عرصه اقتصاد ملی در مقابل واردات بی‌رویه کالاهای خارجی، از برنامه‌های عملی جنبش سبز خواهد بود.
۱۰. حضور مؤثر زنان در جنبش سبز را باید فرصتی برای برداشتن گام‌هایی بلندتر در جهت رفع تبعیض‌های جنسیتی و تحقق مطالبات برق آنان شمرد. جنبش سبز حمایت همه‌جانبه و همراهی با جنبش زنان را در زمرة اولویت‌های بنیادین خویش می‌داند و معتقد به این ضرورت تاریخ اجتماع ایران است که زنان علاوه‌بر ایفای نقش مهم خود در خانواده، به عنوان هویتی مستقل، جایگاه بایسته خویش را در جامعه بازیابند.
۱۱. تلاش برای تحقیق حقوق قانونی و احترام اخلاقی اقیت‌های دینی و مذهبی و قومی از طریق زمینه‌سازی برای مشارکت فعال و نهادمند آنان در فرایندهای تصمیم‌گیری سیاسی در کشور، با تکیه بر هویت مشترک ایرانی و به رسمیت شناختن تنوع و تعدد فرهنگی، یکی از فعالیت‌های عمدۀ جنبش سبز است.
۱۲. و سرانجام، جنبش سبز خواهان سیاست خارجی عقلانی و عزتمند مبتنی بر تعامل شفاف و سازنده با دنیا و طرد دیپلماسی ماجراجویانه و عوام‌فریبانه و ارتقاء شأن ملت بزرگ و تاریخی ایران در جهان است. ملتی که بسیار بیش از این شایسته احترام و تکریم در تمام جهان است. طرد خشونت، ترور، مداخله سلطه‌جویانه در امور داخلی کشورها و احترام به حق تعیین سرنوشت برای همه ملت‌ها، نیازمند تغییر بنیادین نگرش‌ها در رابطه با امنیت ملی، منطقه‌ای و جهانی است که راه را به روی گسترش همکاری و تعامل بین ملت‌ها باز کند. جنبش سبز از اقدامی که در این جهت انجام شود استقبال می‌کند.
- باور داریم که این‌همه جز با باور به حقانیت ملت و التزام به کسب مشروعیت از او و درنظرگیری مصالح ملی و منافع ملت، میسر نخواهد بود.

میرحسین موسوی مهدی کروبی

پیوست ۴:
ابلاغ اتهام

بسمه تعالیٰ

تاریخ ۱۳۸۹/۱/۱۵
شماره ۱۱۱/۲۵۶۶۷ م
پیوست —————

«ابلاغ اتهام»

جناب آفای محسن کدیور
عضو هیئت علمی مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران

با عنایت به گزارش شماره ۱۱۱۴۵۶/۷ مورخ ۸۸/۶/۳ مدیر کل محترم دفتر مرکزی حراست وزارت علوم، تحقیقات و فناوری مبنی بر انتشار مقاله توهینآمیز به مسئولین ارشد کشور به عنوان تغییز در مسجد ضرار بیانیه سوم ژانویه ۲۰۱۰ بر علیه ارکان نظام مقدس جمهوری اسلامی داشتن سابقه محکومیت در دادسرای ویژه روحانیت که توسط مدیر کل تعیین صلاحیت و استناد وزارت اطلاعات تأیید شده است. پرونده شما به اتهام ارتکاب اعمال خلاف مصالح نظام جمهوری اسلامی منطبق با بند ۱۶ ماده ۷ قانون مقررات انتظامی در هیئت مرکزی بدوى انتظامی مطرح است. لذا مقتضی است ظرف ۱۰ روز پس از رؤیت این برگه لایحه دفاعیه خود را به انصمام مدارک و مستندات به این هیئت به نشانی تهران، شهرک قدس، میدان صنعت، خیابان خوردین، خیابان هرمزان، نیش خیابان پیروزان جنوبی طبقه ۷ دفتر هماهنگی رسیدگی به تخلفات اداری و انتظامی اعضای هیئت علمی وزارت ارائه نمائید و در غیراین صورت طبق ماده ۱۵ آیین نامه اجرایی قانون مقررات انتظامی به تخلف شما رسیدگی خواهد شد. اع

سیامک روپیک
رئیس هیئت مرکزی
بدوی انتظامی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری



ألبوم تصاویر



پوسترهای تبلیغاتی میرحسین موسوی، انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۱۳۸۸

۳۹۴ ندای سبز



نخستین جلوه‌های جنبش سبز؛ تهران، خرداد ۱۳۸۸

آلبوم تصاویر ۳۹۵



جلوه‌های جنبش سبز، تهران، خرداد ۱۳۸۸

۳۹۶ ندای سبز



جبش سبز: تهران، خرداد ۱۳۸۸

آلبوم تصاویر ۳۹۷



محمود احمدی‌نژاد در نخستین سخنرانی بعد از بیرون آورده شدن از صندوق رأی، معتبرسان را «حس و خاشاک» خواند (میدان ولی‌عصر تهران، ۲۴ خرداد ۱۳۸۸)

۳۹۸ ندای سبز



جنیش سبز: تهران، خرداد ۱۳۸۸



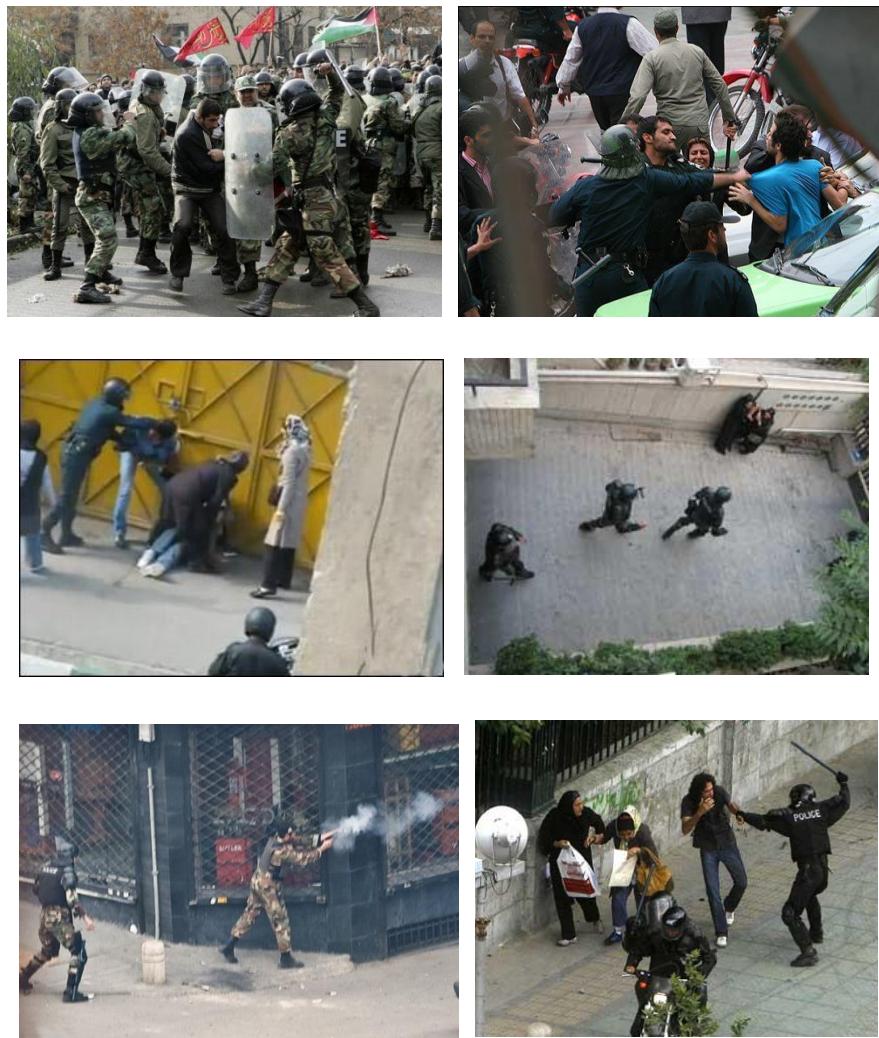
تظاهرات دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف، ۲۵ خرداد ۱۳۸۸

۴۰۰ ندای سبز



مأموران جمهوری اسلامی در مقابل جنبش سبز ملت، تهران، خرداد ۱۳۸۸

آلبوم تصاویر ۴۰۱



سرکوب جنبش سبز توسط مأموران جمهوری اسلامی، تهران، خرداد ۱۳۸۸



سرکوب جنبش سبز توسط مأموران جمهوری اسلامی، تهران، خرداد ۱۳۸۸

آلبوم تصاویر ۴۰۳



سرکوب جنبش سبز توسط مأموران جمهوری اسلامی، تهران، خرداد و تیر ۱۳۸۸



سرکوب مردم در جنبش سبز توسط مأموران لباس شخصی، تهران، تیر ۱۳۸۸



آنان که به روی تظاهرکنندگان غیرمسلح آتش گشودند، تهران، حوالی میدان آزادی، ۲۵ خرداد ۱۳۸۸



سخنرانی میرحسین موسوی همراه با زهرا رهنورد در میان تظاهرکنندگان، تهران، ۲۵ خرداد ۱۳۸۸

آلبوم تصاویر ۴۰۷



سخنرانی میرحسین موسوی همراه با زهرا رهنورد در میان تظاهرکنندگان، تهران، ۲۸ خرداد ۱۳۸۸



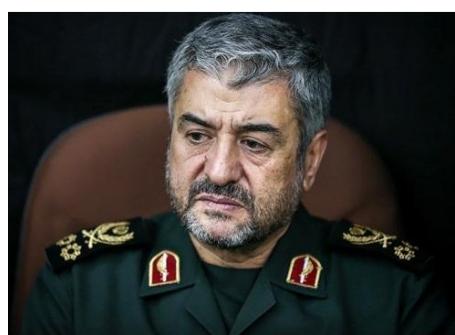
مهدی کروبی در حلقه مردم، ۲۵ خرداد و روز قدس، (۲۷ شهریور) ۱۳۸۸



خطبهای عجولانه رهبر جمهوری اسلامی در نماز جمعه ۲۹ خرداد ۱۳۸۸، تهران



در زمان ریاست صادق لاریجانی بر قوه قضائیه، قضات فرع سیاست، و منویات رهبری به جای قانون و عدالت پیگیری شد



سپاه و بسیج در زمان فرماندهی سردار محمدعلی (عزیز) جعفری مهم‌ترین عوامل سرکوب مردم بودند



سید محمد خاتمی همواره از حقوق و آزادی‌های مردم دفاع کرد.



آخرین خطبه نماز جمعه اکبر هاشمی رفسنجانی، تهران، ۲۶ تیر ۱۳۸۸. وی از حقوق مردم دفاع کرد



تنفیذ ریاست جمهوری محمود احمدی نژاد در حسینیه امام خمینی خیابان پاستور، ۱۲ مرداد ۱۳۸۸

۴۱۲ ندای سبز



سرکوبگران جنبش سبز، ۱۳ آبان ۱۳۸۸

آلبوم تصاویر ۴۱۳

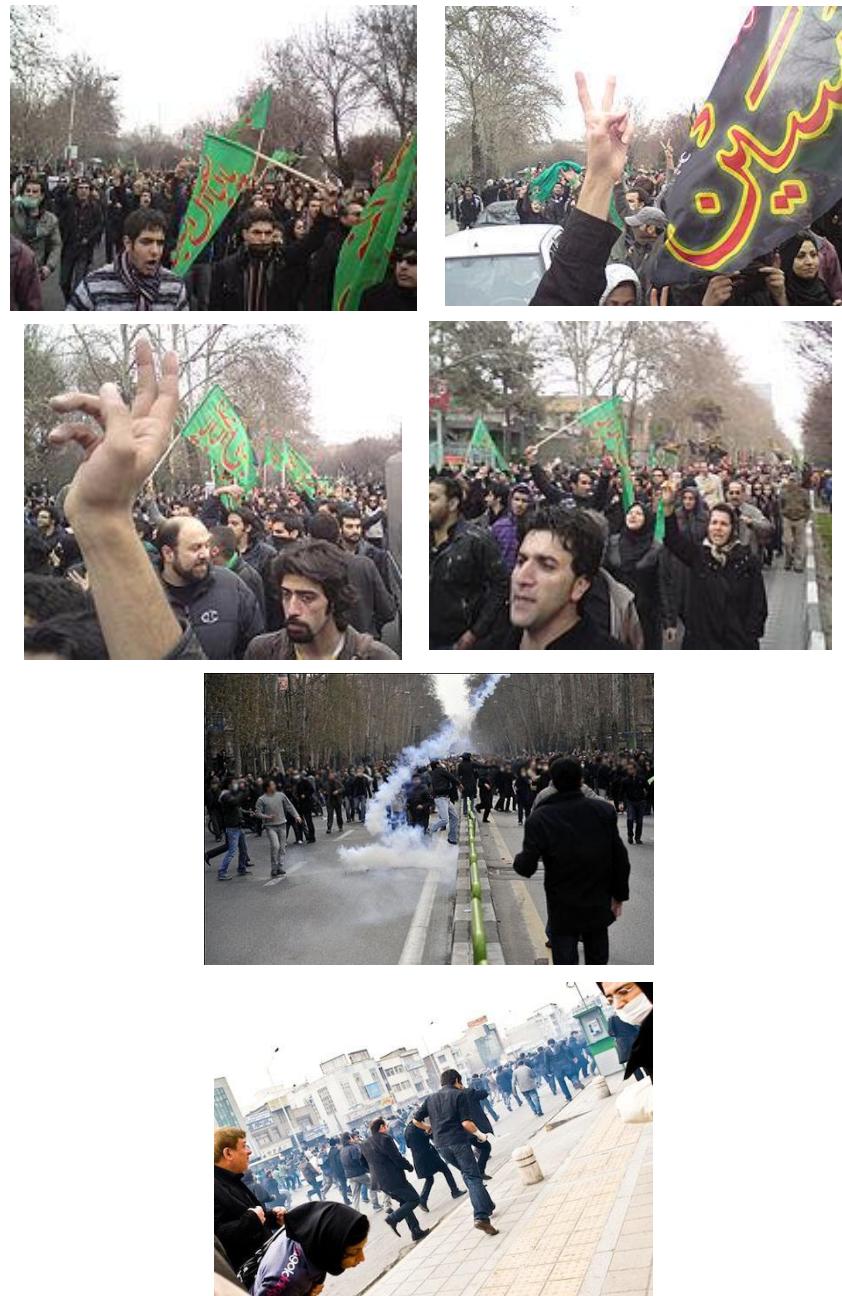


عکس دیکتاتور زیر پای تظاهر کنندگان ۱۳ آبان ۱۳۸۸، تهران

۴۱۴ ندای سبز



تظاهرات عاشورا، ۶ دی ۱۳۸۸، تهران



تظاهرات عاشورا، ۶ دی ۱۳۸۸، تهران



میرحسین موسوی و مهدی کروبی پای مطالبات مردم ایستادند

آلبوم تصاویر ۴۱۷



زهرا کاظمی، زهرا بنی‌یعقوب و ستار بهشتی در دوران زمامداری آقای خامنه‌ای در بازداشتگاه پس از شکنجه توسط مأموران کشته شدند. آیا مأموران قاتل مجازات شدند؟



برخی جانباختگان ۲۳ تا ۲۵ خرداد ۱۳۸۸:
سهراب اعرابی، کیانوش آسا، مسعود خسروی
محمود رئیس‌نجفی، احمد نعیم‌آبادی، ناصر امیرنژاد
فاطمه رجب‌پور، مهدی کرمی، محروم چگینی قشلاقی

آلبوم تصاویر ۴۱۹



برخی جانباختگان ۲۳ تا ۲۵ خرداد ۱۳۸۸:
علی حسنپور، حسام حنیفه، داود صدری
علیرضا صبوری میاندهی، مصطفی غنیان، علیرضا افتخاری
امیر یوسف‌نژاد، حمید مداح شورچه، حسین طهماسبی
حسین اختر زند، امیرحسین طوفانپور



برخی جانباختگان ۳۰ خرداد ۱۳۸۸:
ندا آقاسلطان، بهزاد مهاجر، حمید حسنیگ عراقی
فاطمه سمسارپور، مسعود هاشمزاده، اشکان شهرابی
سعید عباسی فر گلچینی، کاوه سبزعلی پور

آلبوم تصاویر ۴۲۱



برخی جانباختگان ۳۰ خرداد و تیر: ۱۳۸۸

محمدحسین فیض، عباس دیستاناد، فرزاد جشنی
یعقوب بروایه، مصطفی کیارستمی، حسین اکبری
رامین رمضانی، میثم عبادی، بهمن جنابی

۴۲۲ ندای سبز



جان باختگان بازداشتگاه کهریزک، تیر: ۱۳۸۸
امیر جوادی فر، محمد کامرانی، محسن روح الامینی
رامین قهرمانی، احمد نجاتی کارگر
مرگ مشکوک دو پزشک مرتبط با پرونده: دکتر رامین پوراندرجانی (۱۹ آبان ۱۳۸۸) و دکتر
عبدالرضا سودبخش (۳۰ شهریور ۱۳۸۹)

آلبوم تصاویر ۴۲۳



برخی جانباختگان عاشورای تهران، دی ۱۳۸۸:

سیدعلی موسوی حبیبی

مصطفی کریمیگی، محمدعلی راسخینی، شبنم سهرابی

عباس (شهرام) فرجزاده تارانی، شاهرخ رحمانی، امیرارشد تاج میر

۴۲۴ ندای سبز



زیر گرفتن معتراضان خیابانی به وسیله خودروی نیروی انتظامی، تهران، ۶ دی ۱۳۸۸، عاشورا

آلبوم تصاویر ۴۲۵



جان باختگان ۲۵ بهمن و ۲۷ اسفند ۱۳۸۹: صانع ژاله، محمد مختاری، امیرحسین طهرانچی، بهنود رمضانی
جان باختگان خرداد ۱۳۹۰ تهران: هدی رضازاده صابر، هاله سحابی، فاطمه باقری نژادیان



میرحسین موسوی، زهرا رهنورد و مهدی کروبی به دستور رهبری از ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ برخلاف قانون
در خانه‌های خود محصور شده‌اند

آلبوم تصاویر ۴۲۷



ضرب و شتم دختران موسوی و رهنورد در محل حصر، در حالی که والدین محصور شاهد ماجرا بودند، آبان ۱۳۹۲

(مریبوط به مقاله «نرمیش قهرمانانه یا خشنونت‌ورزی کیمیه توزانه»)



احمد جنتی دیر شورای نگهبان قانون اساسی در خطبه‌های نماز جمعه تهران مورخ ۱ آذر ۱۳۹۲ حکم اعدام رهبران محصور جنبش سبز را صادر کردا (مربوط به مقاله «ایله خجالت و رویاهی استبداد است نه آزادی خواهی») مصطفی پورمحمدی وزیر دادگستری در مصاحبه مورخ ۲۹ دی ۱۳۹۲ «نظام تشخیص داده تا این افراد در محدودیت باشند.» (مربوط به مقاله «اما هنوز هم عدالت‌خانه می‌خواهیم»)

۴۲۹ آلبوم تصاویر

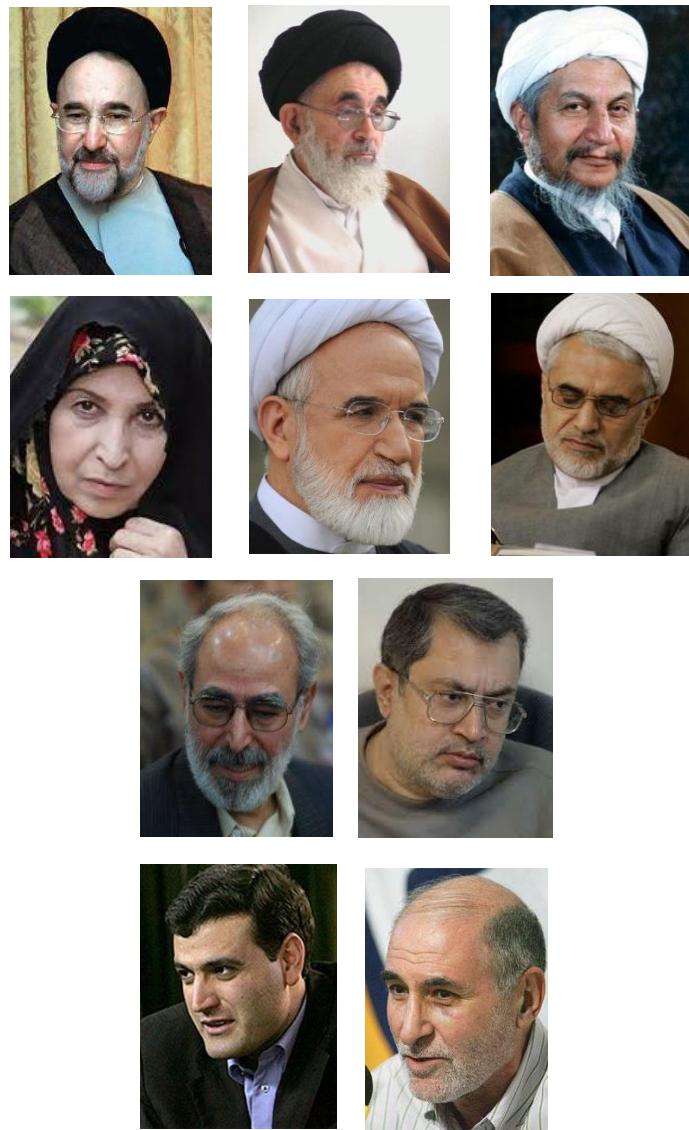


احمد صدر حاج سید جوادی، سید جلال الدین طاهری اصفهانی
شهید هاله سحابی، عزت الله سحابی، شهید هدی صابر
احمد قابل، میراسماعیل موسوی خامنه
(مربوط به بخش دوم: یادداشت‌ها)



نامه به آقایان:

حسینعلی منتظری نجف‌آبادی، سیدموسی شیری زنجانی، حسین وحید خراسانی، یوسف صانعی،
سیدحسن خمینی، عبدالحمید اسماعیل زهی، نورعلی تابنده،
محمد نوری‌زاد، علی جنتی (وزیر ارشاد) و حمید دباشی
(مربوط به بخش سوم: نامه‌ها)



یوسف صانعی، سیدعلی محمد دستغیب شیرازی، سیدمحمد خاتمی
عبدالله نوری، مهدی کروپی، زهرا رهنورد
سعید حجاریان، ابوالفضل قدیانی
بهزاد نبوی، عبدالله مومنی
(مریوط به بخش چهارم: تسلیت‌ها و تبریک‌ها)



برخی زندانیان جنبش سبز (مربوط به نامه مورخ ۲۵ آبان ۱۳۸۸):
 محسن امین‌زاده، عmad بهاور، علی تاجرنسی، مصطفی تاجزاده
 احمد زیدآبادی، عیسی سحرخیز، داود سلیمانی، کیوان صمیمی
 محمدفرید طاهری قزوینی، احمد قابل، عبدالله مومنی، محسن میردامادی
 محمدامین هادوی، ابراهیم یزدی، سید احمد رضا احمدپور، بهمن احمدی اموی

آلبوم تصاویر ۴۳۳



برخی زندانیان جنبش سبز (مربوط به نامه مورخ ۲۵ آبان ۱۳۸۸):
سید میلاد اسدی، حسین اسدی زیدآبادی، محمد اولیانی فر، مسعود باستانی
رسول بداغی، محسن بروزگر، مجید توکلی، علی جمالی
هاشم خواستار، محمد داوری، امیرحسرو دلیر ثانی، محمدرضا رزاقی
حشمت‌الله طبرزی، احسان عبده تبریزی، حمزه کرمی، نوید مجتبی



برخی زندانیان جنبش سبز (مریبوط به نامه مورخ ۲۵ آبان ۱۳۸۸):
مهدی محمودیان، محمد رضا مقیسه، علی ملیحی، محمد نوریزاد
بهاره هدایت، محمد حیدرزاده، تازین خسروانی، حسین زربنی
نسرين ستوده، محمد صابر عباسیان، محمد عزلتی مقدم، محمد رضا (حسین) فرزین
علی قلیزاده، علیرضا کیانی، حمید محسنی، داریوش ممیزی
مجید ذری، علی شکوری راد



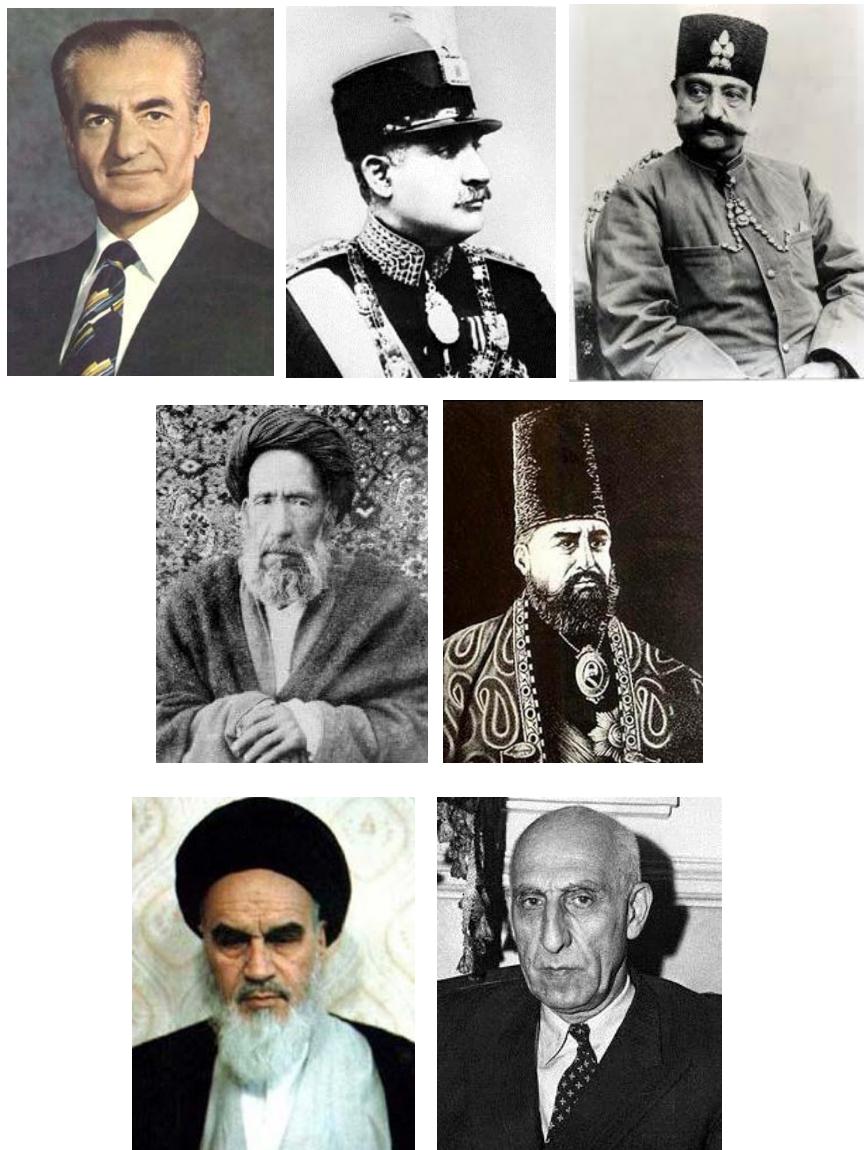
زندانیان اعتصاب غذا در خرداد ۱۳۹۰ (مریبوط به یادداشت «حمایت از اعتصاب غذای زندانیان سیاسی»):

بهمن احمدی اموی، حسن اسدی زیدآبادی، عمام الدین باقی
عماد بهاور، قربان بهزادیان نژاد، محمد داوری
امیرحسرو دلیر ثانی، فیض الله عربسرخی، ابوالفضل قدیانی
محمدجواد مظفر، محمدرضا مقیسه و عبدالله مومنی



برخی زندانیان جنبش سبز (مریبوط به یادداشت «اعتراض به ضرب و جرح زندانیان سیاسی» و درخواست پایان اعتصاب غذا و...):
سیدعلیرضا بهشتی شیرازی، مسعود پدرام، سیدعلیرضا حسینی بهشتی،
مهdi خزعلی، علیرضا رجائی، عبدالفتاح سلطانی،
محمد سیفزاده، سعید مدنی، بهزاد نبوی

آلبوم تصاویر ۴۳۷

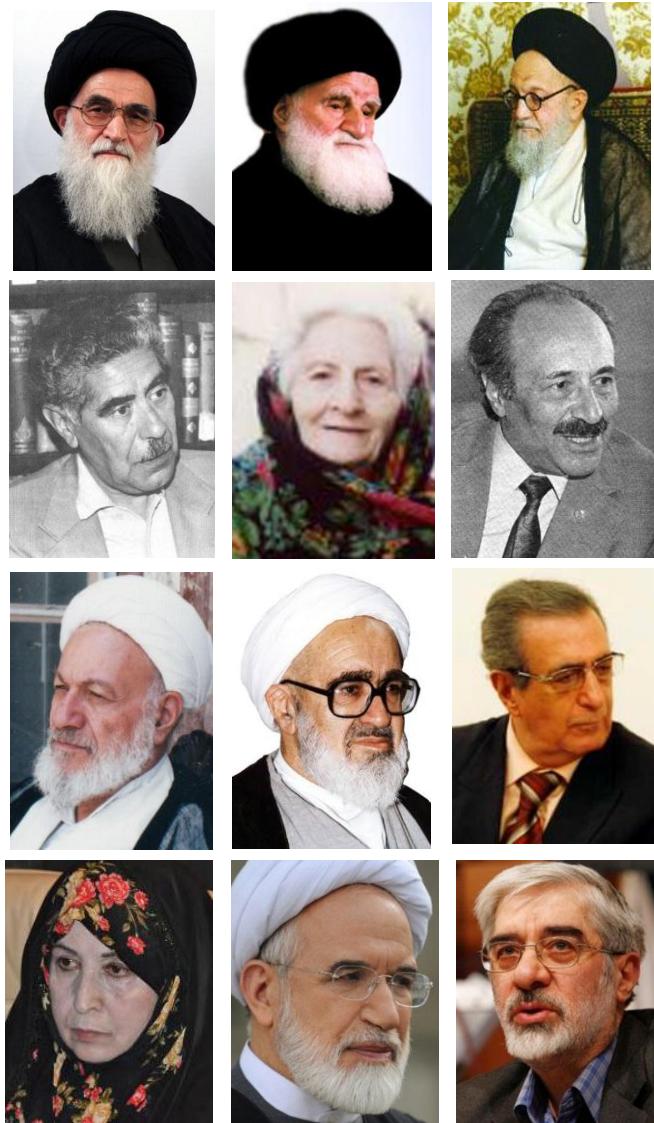


شاهان ایران با معتقدان خود چه کردند؟ (مریبوط به مقاله «چنین کنند زمامداران با رقبای معتقدان»):

شاهان: ناصرالدین شاه قاجار، رضاشاه و محمد رضا شاه پهلوی

معتقدان: میرزا تقی خان امیرکبیر، سید حسن مدرس

محمد مصدق، سید روح الله موسوی خمینی



برخی محصوران دوران جمهوری اسلامی:

سید کاظم شریعتمداری، سید حسن طباطبائی قمی، سید صادق روحانی
 نورالدین کیانوری، مریم فیروز، علی اکبر سعیدی سیرجانی
 سیامک پورزند، حسینعلی منتظری نجف‌آبادی، احمد آذری قمی
 میرحسین موسوی، مهدی کروبی و زهرا رهنورد
 (مریبوط به مقاله «چنین کنند زمامداران با رقبای منتقدشان»)

به همین قلم
آبان ۱۳۹۳

۱. کتب کاغذی منتشر شده:

الف. آثار فلسفی کلامی

- دفتر عقل، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۷، چاپ دوم، ۱۳۸۷، ۴۸۳ صفحه.
- مجموعه مصنفات حکیم مؤسس آقاخانی مدرس طهرانی، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸، سه جلد:
 - جلد اول: تعلیقات الاسفار، ۷۸۲ صفحه.
 - جلد دوم: رسائل و تعلیقات، ۵۷۸ صفحه.
 - جلد سوم: رسائل فارسی، تقریظات، قطعات، تعلیقات نقلیه، تعریرات و مناظرات، ۵۷۷ صفحه.
- مناظره پلورالیسم دینی (عبدالکریم سروش و محسن کدیور)، انتشارات سلام، ۱۳۷۸، ۱۰۳ صفحه.
- مأخذشناسی علوم عقلی، با همکاری محمد نوری، ۳ جلد، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۹، ۳۴۱۸ صفحه.

ب. آثار اجتماعی سیاسی

- مجموعه اندیشه سیاسی در اسلام:

- ۱- نظریه‌های دولت در فقه شیعه، نشرنی، ۱۳۷۶، چاپ هفتم، ۲۲۳، ۱۳۸۷ صفحه.
 - ۲- حکومت ولایی، نشرنی، ۱۳۷۷، ویرایش دوم، چاپ پنجم، ۱۳۸۷، ۴۴۵ صفحه.
 - بھای آزادی، دفاعیات محسن کدیور در دادگاه ویژه روحانیت، به کوشش زهرا رودی (کدیور)، نشرنی، ۱۳۷۸، ویرایش دوم، چاپ پنجم، ۱۳۷۹، ۲۴۸ صفحه.
 - دخداخه‌های حکومت دینی، نشرنی، ۱۳۷۹، چاپ دوم، ۱۳۷۹، ۸۸۳ صفحه.
 - مجموعه منابع پیشگامان اسلام سیاسی در ایران معاصر:
۱. سیاست‌نامه خراسانی (قطعات سیاسی در آثار آخوند ملامحمد‌کاظم خراسانی صاحب کفاية)، انتشارات کویر، ۱۳۸۵، چاپ دوم: ۱۳۸۷، ۴۲۳ صفحه.

- مجموعه اسلام و حقوق بشر:

۱. حق‌الناس، اسلام و حقوق بشر؛ تهران، ۱۳۸۷، انتشارات کویر، چاپ چهارم، ۱۳۸۸ صفحه ۴۳۹.

۲. کتب الکترونیکی منتشر شده: (بعد از ممنوع‌القلم شدن از خرداد ۱۳۸۸)

- شریعت و سیاست: دین در حوزه عمومی، ۴۵۷ صفحه، ۱۳۸۸.

- مجموعه اندیشه سیاسی در اسلام:

۳. حکومت انتصابی، تحریر سوم، ویرایش دوم، ۳۱۶ صفحه، اردیبهشت ۱۳۹۳.

- مجموعه درباره استاد آیت‌الله منتظری:

۱. در محضر فقیه آزاده، ۳۸۲ صفحه، بهمن ۱۳۹۲.

۲. سوگانمۀ فقیه پاکباز، ۴۰۶ صفحه، دی ۱۳۹۲.

- مجموعه مواجهه جمهوری اسلامی با علمای متقد:

۱- استنادی از شکسته شدن ناموس انقلاب: نگاهی به سال‌های پایانی زندگی آیت‌الله سید‌کاظم شریعتمداری، ۴۲۷ صفحه، دی ۱۳۹۲.

۲- فراز و فرود آذری قمی: سیری در تحول مبانی فکری آیت‌الله احمد آذری قمی، ۴۸۶ صفحه، بهمن ۱۳۹۲.

۳- انقلاب و نظام در بوته نقد اخلاقی: آیت‌الله سید‌محمد روحانی، مباحثه و مرجعیت، ۲۲۵ صفحه، اردیبهشت ۱۳۹۳.

- مجموعه افضل‌الجهاد:

۱. استیضاح رهبری: ارزیابی کارنامه بیست‌ویک ساله رهبر جمهوری اسلامی ایران در نامه سرگشاده به رئیس مجلس خبرگان رهبری همراه با واکنش‌های آن، ۴۱۸ صفحه، اردیبهشت ۱۳۹۳.

۲. ابتذال مرجعیت شیعه: استیضاح مرجعیت مقام رهبری حجت‌الاسلام و المسلمین سید‌علی خامنه‌ای، ۴۴۴ صفحه، ویرایش سوم، خرداد ۱۳۹۳.

- مجموعه اسلام و حقوق بشر:

۳. مجازات ارتداد و آزادی مذهب: نقد مجازات ارتداد و سباب‌النبی با موازین فقه استدلالی، تیر ۱۳۹۳، ۴۰۶ صفحه.

- ندای سبز: روایتی از جنبش سبز مردم ایران:

جلد اول: نوشتارها (۹۳ - ۱۳۸۸)، آبان ۱۳۹۳، ۴۷۸ صفحه.

فهرست تفصیلی

۷	فهرست مطالب
۹	پیش‌گفتار
۲۵	به جای مقدمه
۲۵	نامزد مدرسه روش فکری اسلامی در شرایط مضيق دوران محنت
۳۳	بخش اول، مقالات
۳۴	در سوگ مشروعیت بر باد رفته
۳۴	شواهد خیانت در امانت ملی
۳۷	توجهیه شرعی مهندسی انتخابات
۴۰	استحاله جمهوری اسلامی
۴۳	تنفيذ در مسجد ضرار
۴۷	کاریکاتور امیرالمؤمنین
۵۰	مسجد ضرار جمهوری اسلامی
۵۴	جنبیش سبز؛ عبرت‌ها و امیدها
۵۶	اول؛ زدودن نمادهای دیکتاتوری
۵۷	دوم؛ شعارهای ضداستبدادی جنبش
۵۸	سوم؛ ادامه سیاست مشت آهنین و زور عریان
۵۹	چهارم؛ تأکید بر ادامه مبارزه مسالمت‌آمیز
۶۰	پنجم؛ سه مناسبت سبز پیش رو
۶۰	سخن آخر
۶۲	جنبیش سبز در چهارراه جمهوری
۶۳	مطلوبات در چهارراه جمهوری!
۶۳	اول؛ جمهوری اسلامی واقعاً موجود
۶۴	دوم؛ جمهوری اسلامی بر اساس تفسیر حقوقی قانون اساسی موجود

سوم: جمهوری اسلامی به روایت پیش‌نویس قانون اساسی منهای ولایت فقیه.	۶۸
چهارم: جمهوری سکولار	۷۰
صورت‌بندی مقدورات مرحله نخست	۷۱
مطلوبات و مقدورات جنبش سبز به روایت یک شهروند	۷۴
نتیجه عملی	۷۵
جمهوری اسلامی بر سر دوراهی، همه‌پرسی یا تدوام سرکوب؟	۷۷
۱. همه‌پرسی در قوانین جمهوری اسلامی	۷۷
۲. همه‌پرسی در سیره بنیانگذار جمهوری اسلامی	۷۹
۳. ضرورت مبرم مراجعة مجدد به آراء عمومی	۸۰
۴. همه‌پرسی تنها راه حفظ جمهوری اسلامی	۸۰
۵. همه‌پرسی حق آحاد شهروندان	۸۱
۶. وقوع «مسئله بسیار مهم سیاسی» در سال ۸۸	۸۲
۷. جمهوری اسلامی بر سر دوراهی	۸۲
۸. بحران پیش آمده راه‌حلی جز همه‌پرسی ندارد	۸۳
جنبش سبز و قانون اساسی	۸۵
چهار دیدگاه اصلی در مواجهه با قانون اساسی	۸۶
دیدگاه اول: دیدگاه رسمی	۸۷
دیدگاه دوم: دیدگاه قانونی	۸۹
اصول پایه دیدگاه قانونی	۹۳
دیدگاه سوم: رویکرد دموکراتیک	۹۳
دیدگاه چهارم: رویکرد سکولار	۹۵
کلام پایانی: جنبش سبز و قانون اساسی	۹۷
نرمش قهرمانانه یا خشونت‌ورزی کینه‌توزانه؟	۹۹
پرده اول: نرمش قهرمانانه در برابر اجانب	۹۹
پرده دوم: خشونت‌ورزی کینه‌توزانه در برابر شهروندان	۱۰۰
پرده سوم: از زمامداری امام علی تا کشورداری سیدعلی	۱۰۰
پرده چهارم: آن که باید عذرخواهی کند	۱۰۲

فهرست تفصیلی ۴۴۳

۱۰۳	پرده پنجم: فهرست محصوران دوران آقای خامنه‌ای
۱۰۴	پرده ششم: مأموران مت加وز به حقوق ملت نگران نباشند!
۱۰۵	نتیجه
۱۰۶	مایه خجالت و روسياهی استبداد است نه آزادی خواهی
۱۰۶	کیفرخواست جتنی در تریبون نماز جمعه
۱۰۷	یک. مجازات قبل از محاکمه در دادگاه
۱۰۸	دوم. خجالت و روسياهی!
۱۰۹	سوم. جنبش اعتراضی مسالمت‌آمیز
۱۱۰	چهارم. عاشرای ۸۸ به روایت دروغ‌گویان
۱۱۰	پنجم. منت محصور بودن!
۱۱۱	ششم. اعدام به جرم سرِ موضع بودن
۱۱۱	سخن آخر
۱۱۲	ما هنوز هم عدالت‌خانه می‌خواهیم
۱۱۲	مجازات غیرقانونی
۱۱۴	رکورددار حصر در تاریخ ایران
۱۱۵	همچنان به دنبال عدالت‌خانه
۱۱۸	چنین کنند زمامداران با رقبای متقدشان
۱۱۸	الف. حذف فیزیکی مخالفان شاخص
۱۱۸	ناصرالدین‌شاه و امیرکبیر
۱۱۹	رضاشاه و مدرس
۱۲۰	ب. تبعید، زندان و حصر رقبای متقد
۱۲۰	۱. رفتار پهلوی دوم با رقبای متقدش
۱۲۰	شاه و مصدق
۱۲۲	شاه و آیت‌الله خمینی
۱۲۳	۲. رفتار زمامداران جمهوری اسلامی با رقبای متقد
۱۲۳	سید‌خمینی و سید‌شیرعتمداری
۱۲۸	حجت‌الاسلام خامنه‌ای و آیت‌الله منتظری

۱۳۱	«مقام معظم رهبری» و میرحسین موسوی
۱۳۳	ج. سر و ته یک کرباس
۱۳۵	نتیجه
۱۳۷	بخش دوم، یادداشت‌ها
۱۳۹	چرا علی تنهاست؟
۱۴۳	سومین یورش ارباب تزویر، قصه پرغصه یک چکیده مقاله
۱۴۳	اول. گزارشی از تزویر جدید سیمای فریب
۱۴۴	دوم. بر ملا کردن تزویر تازه سیمای فریب
۱۴۶	سوم. افشاری دروغ‌ها و تحریف‌های سیمای حکومتی درباره دیدگاه کدیور
۱۴۷	چهارم. اگر قرار بود به قرآن عمل شود
۱۵۰	پنجم. چکیده مقاله "بازشناسی حق عقل، شرط لازم دین و حقوق بشر"
۱۵۱	ششم. اعتراض جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چکیده مقاله کدیور
۱۵۵	حذف آخرين ناهمانگ، کثار گذاشته شدن هاشمي رفسنجاني از رياست خبرگان ...
۱۶۰	پرسش‌های بي‌پاسخ، درگذشت ميراسماعيل موسوی خامنه
۱۶۵	سوگوار عزت از دست رفته ايران، مهندس عزت الله سحابي
۱۶۷	شهيد عزت ايران، در سوگ هدي صابر
۱۷۱	حمایت از اعتصاب غذای زندانيان سیاسی
۱۷۴	در رثای مجتهد مجاهد، سوگنامه آيت الله احمد قابل
۱۷۷	در سوگ پيش‌کسوت آزادی خواهی، دکتر احمد صدر حاج سيدجوادی
۱۷۸	در سوگ متقد تراز اول ولايت جائز، آيت الله سيد جلال الدین طاهری اصفهاني
۱۸۵	پاسخ به افسران جنگ نرم
۱۸۵	شواهد و証ائين تقلب در انتخابات ۸۸
۱۸۶	راه‌پیمایی حکومتی ۹ دی ۱۳۸۸
۱۸۹	ادله نافرمانی مدنی پس از انتخابات ۸۸
۱۹۲	اعتراض به ضرب و جرح زندانيان سیاسی

۱۹۵	بخش سوم، نامه‌ها
۱۹۷	نامه به آیت‌الله منتظری، موازین عدم مشروعیت حکومت و علائم ولایت جائز
۱۹۸	معزولیت خودبه‌خود بدون نیاز به عزل
۱۹۹	وظیفه شرعی مردم
۲۰۰	اسباب زوال ملکه عدالت
۲۰۱	حفظ نظام
۲۰۳	امارات شرعی ولایت جائز
۲۰۵	مباحثه با دکتر حمید دباشی، نجوانی با روش فکر جهانشهری
۲۰۵	مدّعای اول متقد
۲۰۶	یک. تأمیلاتی در روش فکری‌های جهانشهری-بومی و سکولار- دینی
۲۰۸	دو. تبیین دوگانه روش فکر مسلمان- روش فکر سکولار
۲۱۰	مدّعای دوم متقد
۲۱۱	سه. روش فکران مسلمان متقدان نافذ جمهوری اسلامی
۲۱۵	چهار. قرائت‌های مختلف فقه اسلامی
۲۱۶	مدّعای سوم متقد
۲۱۷	پنج. اتهام ابتلا به هستی‌شناسی ذات‌النفسی
۲۲۲	شش. محاربه همان ترویریسم است
۲۲۴	هفت. تضمین حقوقی عدم انحراف افراد، قانون و نظارت است
۲۲۶	سخن پایانی
۲۲۷	نامه به آیت‌الله صانعی
۲۳۰	نامه به نوء آیت‌الله خمینی
۲۳۴	نامه به آیت‌الله شبیری زنجانی، درخواست وساطت برای آزادی زندانیان بی‌گناه
۲۴۸	نامه به آیت‌الله وحید خراسانی، در حاشیه اعتراض علنی به یک غلط
۲۵۷	نامه به محمد نوری‌زاد، تزویرسوزی به جای خودسوزی
۲۵۷	خودسوزی
۲۵۸	دسته‌بندی مراجع و عالمان دینی معاصر
۲۶۰	تزویرسوزی به جای خودسوزی

نامه به دکتر نورعلی تابنده، اعتراض به سرکوب دراویش	۲۶۳
تشکر از مولوی عبدالحمید	۲۶۵
نامه یک نویسنده ممنوع القلم به وزیر ارشاد	۲۶۷
بخش چهارم، تسلیت‌ها و تبریک‌ها	۲۷۱
تسلیت به دکتر سعید حجاریان به مناسبت درگذشت پدر و برادر	۲۷۳
تسلیت به آیت‌الله صانعی به مناسبت درگذشت همسر	۲۷۴
تسلیت به آیت‌الله دستغیب به مناسبت درگذشت آیت‌الله سیدهاشم دستغیب	۲۷۶
تسلیت به حجت‌الاسلام و‌المسلمین شیخ عبدالله نوری به مناسبت درگذشت پدر	۲۷۹
تسلیت به حجت‌الاسلام و‌المسلمین کروبی به مناسبت درگذشت خواهر	۲۸۰
تسلیت به ابوالفضل قدیانی به مناسبت درگذشت مادر همسر	۲۸۱
تسلیت به دکتر زهرا رهنورد به مناسبت درگذشت پدر	۲۸۲
تبریک به عبدالله مومنی به مناسبت آزادی از زندان	۲۸۳
تسلیت به آیت‌الله دستغیب به مناسبت درگذشت آیت‌الله سید محمد‌مهدی دستغیب	۲۸۴
تسلیت به حجت‌الاسلام و‌المسلمین خاتمی به مناسبت درگذشت پدر همسر	۲۸۵
تبریک به مهندس بهزاد بنوی به مناسبت آزادی از زندان	۲۸۶
بخش پنجم، بیانیه‌های جمیعی	۲۸۷
پیام جمیعی از نواندیشان مسلمان به ملت ایران در ارتباط با انتخابات ریاست جمهوری	۲۸۹
بیانیه ۳۴ استاد دانشگاه در اعتراض به خشونت‌های اخیر	۲۹۲
حمایت از اقدام آیت‌الله‌عظمی متظری	۲۹۵
خواسته‌های بهینه جنبش سبز	۲۹۷
اعتراض به نقض حقوق قانونی و حیاتی زندانیان سیاسی	۳۰۲
اعتراض به خارج کردن مجاهدین خلق از لیست سازمان‌های ترویریستی	۳۰۶
در محکومیت کشtar ساکنان قرارگاه اشرف	۳۰۹
ابراز نگرانی از خارج کردن مجاهدین خلق از لیست سازمان‌های ترویریستی	۳۱۲
بیانیه جمیعی از حامیان جنبش سبز در حمایت از اعتراضات مردم آذربایجان	۳۱۵
اعلامیه محکومیت و انزجار از بیانات یهودی‌ستیزانه معاون اول رئیس‌جمهور ایران ...	۳۱۶

فهرست تفصیلی ۴۴۷

اعتراض شدید به اعدام مخالفان سیاسی به اتهام محاربه ۳۱۷	
تسليت به مناسبت درگذشت احمد قابل ۳۲۰	
تسليت به خانواده سرفراز قابل ۳۲۱	
پیام به رهبران ملت مصر، از تجربه تلخ جمهوری اسلامی ایران عبرت بگیرید ۳۲۲	
بیانیه گروهی از استادی ایرانی دانشگاه‌های آمریکا و اروپا درمورد فاجعه غزه ۳۲۶	
بخش ششم، نامه‌های جمعی ۳۲۹	
نامه به دبیرکل سازمان ملل در اعتراض به خشونت‌های اخیر جمهوری اسلامی ایران ۳۳۱	
درخواست بازدید فوری گزارشگران ویژه کمیساريای عالی حقوق بشر ۳۳۴	
نامه به دبیرکل سازمان ملل درمورد رفع حصر رهبران جنبش سبز ۳۳۶	
درخواست آزادی فوری کهنسال‌ترین زندانی سیاسی ایران ۳۳۸	
درخواست از دکتر مهدی خرزلی برای پایان اعتصاب غذا ۳۴۰	
درخواست کوشش برای آزادی زندانیان سیاسی ایران ۳۴۱	
نامه به سران جنبش عدم تعهد پیرامون وضعیت وخیم موجود در ایران ۳۴۳	
نامه تشکر به دبیرکل سازمان ملل متحد بابت سفر به ایران ۳۴۵	
هشدار درباره وضعیت جسمانی مصطفی تاجزاده ۳۴۷	
نامه سرگشاده به رهبری ۳۴۸	
۱. نقل منقولات از رهبری در حصر متقدانش ۳۴۹	
۲. هفت مورد نقض اصول قانون اساسی در حصر رهبران جنبش سبز ۳۵۰	
۳. نقد حصر بر اساس حکم حکومتی ولايت مطلقه ۳۵۲	
۴. نقد درخواست توبه و شرایط آن ۳۵۳	
۵. پیشنهادات مشخص برای رفع مشکل حصر ۳۵۴	
پیوست‌ها ۳۵۷	
پیوست ۱: استغفارنامه سرگشاده آیت الله طاهری اصفهانی از امامت جمیع اصفهان ۳۵۹	
آیا این بود آنچه را با مستضعفین پیمان بستیم؟ ۳۶۰	
پیوست ۲: جنبش سبز بازگشت فرهنگ جهانشهری ماست ۳۶۵	
تصاحب حوزه عمومی ۳۶۶	

۳۶۷	در خم کوچه اول
۳۷۴	ایجاد خردی جمعی
۳۷۵	پارادوکس روشن‌فکری دینی
۳۷۷	بازگشت و بازیافتنگی فرهنگ جهانشهری
۳۸۰	پیوست ۳: منشور جنبش سبز
۳۸۰	آغاز سخن
۳۸۱	(الف) تولد جنبش سبز
۳۸۲	(ب) اهداف جنبش
۳۸۳	(پ) چشم‌اندازهای بنیادین
۳۸۳	(ت) هویت سبز
۳۸۴	حق حاکمیت مردم
۳۸۴	(ث) ارزش‌های جنبش سبز
۳۸۵	عدالت، آزادی و برابری
۳۸۶	(ج) راهکارها
۳۸۹	پیوست ۴: ابلاغ اتهام
۳۹۱	آلوم تصاویر
۴۳۹	به همین قلم
۴۴۱	فهرست تفصیلی
۴۴۹	مقدمه انگلیسی

مقدمة انگلیسی

The Green Call **28**

Reviewing and critiquing this book is a service that readers do for the author and for the contemporary history of Iran. I sincerely thank all those who have been assisting me in compiling this collection. For security reasons, their names are not mentioned.

Mohsen Kadivar

November 2014

27 Preface

This collection is being published as an E-Book. The author has been banned from publishing new books and from republishing previous books within Iran since 2009. All this has happened while several books²⁸ and dozens of articles have been published against him in Iran. This is what is called freedom of speech, Islamic Republic style! The government of “moderation and hope” also has not changed the atmosphere of oppression and censorship.

The author is still optimistic about the future and will hopefully continue his struggle for the implementation of lawful governance and the end of the absolute, individualistic tyranny.

expulsion from state services,” signed by Dr. Abdul-Hossein Izadpanah on August 30, 2011

28 Since 2009 these books have been published against the author:

- Ali Zu-Elm, *Naqd-e Qal: Ta'amoli Enteqadi bar Yek Nameh* (Cement Critique: A critical reflection on a letter) [Impeachment of the Supreme Leader: Kadivar’s letter to Hashemi Rafsanjani President of the Assembly of Experts], Tehran: Kanoon-e Andishey-e Javan, 2010.
- Masoud Mohammadi, *Morur Ara” va Mavaze’ Mohsen Kadivar* (Browsing the opinions and stances of Mohsen Kadivar, Collecting and Setting: group of authors, Browsing opinions and stances of people of Sedition, a report of roots and trend of deviations and infidelity of intrigues, People of Sedition; 2) Tehran: Shenaseh, 2012.
- Masoud Rezaei Sharif-Abadi and Abbas Salimi Namin, *Waraye Nemudha wa Nemadha* (beyond appearances and symbols: The Tenth Election of the perspective of three letters and three responses) [Critique of Hashemi Rafsanjani’s letter to the supreme leader on May 31, 2009, Critique of Mir-Hussein Mousavi’s letter to judiciary on June 20, 2009, and Critique of Mohsen Kadivar’s presentation on “Al-Fatiha! to the Republicanism of the Regime” On June 28, 2009 in Toronto], Tehran; The office of Studies and Codification of the History of Iran, 2009.
- Masoud Rezaei Sharif-Abadi, *Siyasat-Nameh* (the book of politics: political and historical letters), Publication Office of Education and Office of Studies of Cultural front of the Islamic Revolution, Tehran, 2014, Section VIII [Critique of “Impeachment of the Supreme Leader”].

were written with the intention of influencing the growth of the movement, now compiled together (after a few years' time) provides an excellent opportunity to evaluate them for both the author and for the audience. This will determine where we were radical, slow-footed or came up short, and in what places we might take a better position.

This two-volume collection is not exhaustive of all the writings of the author in regards to the Green Movement. Other works, including *Sugname-ye Faqih-e Pak-Baz Ustad Ayatollah Montazeri* (The Lamentations of the Sacrificed Jurist Master Ayatollah Montazeri) (2013) and *Estizah-e Maqam-e Rahbari* (The Impeachment of the Supreme Leader) (2014), are replete with materials that are also in direct contact with the Green Movement.

The key points of the author in this book have been: the implementation of the forgotten articles of the Constitution in regards to citizen's rights, the necessity of holding the government accountable, and the criticism of tyrannical leader and religious despotism. The second volume of the book will be a collection of presentations and interviews about the Green Movement.

As a result of writing these papers and presentations on the Green Movement, the author was expelled from his tenured position (associate professor) at the Iranian Institute of Wisdom and Philosophy by the Ministry of Higher Education. He was permanently expelled from state services, and his case was sent to the Judiciary in violation of the law.²⁷

27. The original letter and its ilk are available in the appendices. In the official letter "Notification of charges" on April 4, 2010, the sentence is documented as follows: "Publishing defamatory articles to senior officials of country called as Enforcement of the presidential decree in *Zirar Mosque* [on August 4, 2009] and declaration of January 3, 2010 against the foundations of the sacred regime of Islamic republic [Optimal demands of the Green Movement, January 3, 2012]". Found in: "Sentence of expulsion from Iranian research institute of Wisdom and Philosophy and permanent

25 Preface

the last letter is as follows:

“Your excellency, placing Mir-Hussein Mousavi, Mehdi Karroubi, and Zahra Rahnavard under house arrest has openly violated at least seven principals of the constitution.... The ruler, who is beyond the law and punishes his opponents with his personal orders and not by rule of law, is the most manifest form of absolute despotism and autocracy.... The second option is to revise past errors and return to the implementation of the constitution, and to attain people’s rights. Our recommendation, like those of other sympathetic patriots, is that you select the second option. In our view, and due to the current critical conditions of country and region, and also national appeal to the people of Iran (which is possible by a simple referendum), the best solution is to release unconditionally and immediately those figures who are under house arrest.”²⁶

5

“The Green Call: A Narrative of the Iranian Green Movement” is the author’s own narrative about the Green Movement. At the time of this major event, he was outside of Iran, and did not have the chance to participate in the ranks of the protesters. But his heart pulsed for Iran, and, for his part, he tried to take steps to aid in the success of this national protest. The author does not generally consider himself a political activist, nor is he interested in politics. But at a certain point he had no choice but to offer political critique, in order to live wholesomely, in emancipation and liberation. The written opinions in this book—true or false—belong to the author and do not represent anyone else, and no one else should be held accountable or reprimanded for them.

This book reports on the events of one of the stages of Iran’s contemporary history. Studying each of these documents, which

26. An open letter to the Supreme Leader: The illegal siege of opponents is dissolution of the constitution, July 7, 2014.

The Green Call 24

on confessions extracted under torture and pressure (which are common currency in the courts of the Islamic Republic) are all against the clear text of the constitution of the Islamic Republic, Islamic standards, the universal declaration of human rights, and civil and political covenants. Iran is a signatory to these international agreements, and thus the Islamic Republic is officially obligated to comply with them. Being ranked first in the world in executions per capita is absolutely shameful.”²⁴

“The bitter experience of our nation is now in front of you like an open book. Do not take the path that has already been taken. In drafting the new constitution, you have placed the grand sheikh of Al-Azhar and his clerical staff in a position similar to that which the Iranian constitution placed the jurisprudents (*Fuquha*) of the “Guardian Council” who are selected by the Supreme Leader. This provision has established a material link between the institution of religion and the institution of the state, which has yielded disastrous results for Iran.

In the Islamic Republic of Iran, the alliance of these two institutions has reached such extremes that the two, if not actively colluding in committing flagrant acts of injustice, are both complicit in them. The religious institutions have no other resort but to be silent or to offer cover for the injustices of powerful politicians. Even more unfortunate is the fact that the constitution itself sanctifies the primacy of a retrograde and narrow-minded interpretation of Islam, and recognizes it as the only possible reading of Islam’s holy texts. Based on this false claim, every voice of opposition is cast as a voice against Islam itself and brutally silenced.”²⁵

Finally, eleven collective letters form Part VI. An excerpt of

24. “Strong objection to the executions of political opponents under charges of belligerence”, September 9, 2012

25. Message to the leaders of the Egyptian people: Take a lesson from the bitter experiences of the Islamic Republic of Iran, December 21, 2012.

23 Preface

books, and publishing articles in journals, but also from publishing any type of any type of piece in the national press.”²²

4

Fifteen collective declarations constitute part V. Excerpts of some of the most important ones are as follows:

“We, as a small part of the national Iranian Green Movement, believe that at the present stage the most important demands of the movement can be stated in the following manner, and based on these demands we will set in motion the future of the movement and its relations with the government. Part of these demands has been mentioned in the seventeenth declaration of Mr. Mir-Hossein Mousavi, which, due to the restraints of domestic politics, is minimal in aspect. We fully support the positions of the Movement in Iran (Mousavi, Karroubi, and Khatami), and believe that the optimal demands of the Green Movement of the Iranian people at this point are as follows: the resignation of Mr. Mahmoud Ahmadinejad [as the president] and the holding of a new presidential election under the supervision of neutral entities; the abolition the vetting process of candidates [by the Guardian Council] and the formation of an independent election commission that includes the representatives of the opposition and the protestors, in order to draft the rules and regulations for holding free and fair elections...”²³

“Signatories of this declaration would urge judiciary and the Supreme Leader to be cautious in regards to the blood and lives of Iranian citizens, and not to accelerate implementing the death penalty, which has mainly been done by judges who lack the minimum religious and legal conditions to do so. Failure to adhere to the Code of Criminal Procedure, defendants having no access to a lawyer, the lack of a jury in the judgment, and relying

22. A letter from an Author who is banned from publishing to Minister of Culture, July 23, 2014

23. Optimal demands of the Green Movement, January 3, 2010

Ali), Zainab the Great, and Abu al-Fadl al-Abbas, is compliance with justice, compassion, mercy and freedom more important or is it more important to be satisfied with the display of rituals and rites? Zealous youth who are devoted to Imam Hussein and his brave brother are being held in long-term imprisonment, and being tortured in each corner of Iranian prisons, and being given prolonged sentences. In the dungeons of Islamic Republic of Iran, heartless interrogators play the role of God. They torture and whip in the sacred name of Zahra, then you complain about the broadcast of Abu al-Fadl al-Abbas acting out his role in a TV show?”²⁰

“I ask you, as a brother, to end this melancholic self-immolation. The Movement is a criticism of the deception, lies, and oppression of the Islamic Republic, which is fundamentally corrupted. We can help each other to burn the roots of oppression so our children will not have to listen to the falsities of an impostor in the name of religion anymore, and will not have to taste cruelty and violence in the name of Islamic ‘mercy’, and will not have to watch as ignorance and misinterpretation speaks in the name of insight and jurisprudence, and will not follow the path of Abu-Jahl, Mu’awiah and Yazid in the names of Prophet Muhammad, Imam Ali and Imam Hossein, and will not bring the people to the ruins of *Sham* in the name of *Badr* and *Kheibar*.²¹

“I do not wish to conclude that the only red line within the Islamic Republic is the “criticism of the supreme leader”—which is against the law, and against the manners and methods of Imam Ali. If an author writes a book or an article critical of the administration of the Supreme Leader, even if it is in conformity with ethical, religious and legal standards, he will be banned not only from writing, publishing books, reprinting the previous

20. A letter to Ayatollah Wahid Khorasani: On the sidelines of Public Protest to a fallacy, December 7, 2010

21. Removing Duplicity Instead of Self-Immolation: A letter to Mohammad Nourizad, March 4, 2012

21 Preface

dependent on him shall not be considered authoritative.”¹⁶

“The repression that, upon criticism of the Supreme Leader, caused supervisors and authorities to be dismissed from universities and seminaries, and allowed a bunch of thugs and mobs—in the name of defending the Supreme Leader—hinder their discussions is more dangerous than demolishing and looting the offices of the legal authorities.”¹⁷

“If the ruler practices dictatorship, even though he is supposedly restricted by the law, if he suppresses people by force and silences the Assembly of Experts by means of threats or bribes, and resorts to military and security forces to survive in power, what should be done? By which rational or religious arguments does the lifelong ruler not turn into a dictator? (In so far as the conditions of the previous question are taken into consideration.) Finally, the ultimate question is, considering the last two decades of practical experience of Iran, does acknowledging the absolute guardianship of the jurist-ruler result in the invalidation of it?”¹⁸

“As a virtuous jurist, you do not just belong to your family, friends and fellow citizens. Now, a nation is influenced with your words, scientific authority, and the requirements of your religious mission. Oppressed families of innocent prisoners, whose family members are imprisoned contrary to their rights, the law and religion, have expected for months that you and other religious authorities intervene and release these innocent prisoners.”¹⁹

“In the school of the Master of Martyrs (Imam Hossein b.

16. “Standards of Illegitimacy of the regime and Signs of the Ruthless Ruler”, response of Late Maestro Ayatollah Montazari to the questions of the author on June 10, 2009

17. A letter to Ayatollah Sane’i in Condemning the Attack on His Office, June 15, 2010

18. A letter to Ayatollah Khomeini’s Grandson, June 16, 2010

19. A letter to Ayatollah Shobeiri Zanjani: Request for Mediation for Releasing of Innocent Prisoners, November 16, 2010

The Green Call 20

Answer: Voiding any of the stated conditions (for the occupation of public office) mentioned in the above question, conditions that according to both reason and religious law are essential to the aptness and legitimacy of the principles of management and the administration of public affairs, shall necessarily constitute the automatic dismissal (of the occupying individual) without the need to take further action (by the people) for such dismissal. Under such conditions the directives of such (holders of public office) will not be authoritative.

But in the absence of conditions that, according to reason and religious law, are not essential to discharging managerial and administrative duties, but which nevertheless have been agreed upon by the parties involved, will yield the choice of whether to dismiss the managers and administrators to the people. In these cases, people can, if they wish, dismiss the occupant(s) from public office as a result of the violations of agreed-upon conditions.

However, the absence of just conditions—as well as the absence of honesty or obtaining/maintaining popular electoral support—are among the (former) conditions that are essential to the proper management and administration of public affairs. The lack of these (essential) conditions therefore will lead to the suspension of the principles of “Assuming the Best” (*al-haml-u ‘ala al-sehhah*) and “Innocent until Proven Guilty” (*asalat ol bara’at*) in cases that relate to the discharge of public duties.

The burden of presenting reliable and reasonable proof that religious or civil laws have not been violated in discharging public duties, that the rights of people have not been violated and that the occupier still deserves the public trust rests on the occupier (of the office). People need not prove his misdeeds; rather, it is his duty to persuade the people that he has not violated the conditions of his employment. If there is a disagreement in such a case, the occupier ought to defend himself in front of a free, fair and impartial judge. According to reason and religious law, the judgment of an organization that is

19 Preface

constitution of the Islamic Republic. The key question is whether the Islamic Republic tolerates its lawful critics and peaceful opposition.”¹⁴

“In the Green Movement after Ayatollah Montazari, Ayatollah Taheri was the most prominent supporter of Mir-Hossein Mousavi and the righteous demands of Iranians. Ayatollah Taheri explicitly accused authorities of treachery in regards to the integrity of the people’s vote. He writes vehemently against the exploitation of religion and sanctities by those who would purify themselves in sacred halls and in opposition to the injustices of the Guardian Council: ‘I, as a negligible clerical in agreement with the majority of people who lost their votes, recognize this election to be distorted and invalid, and identify the re-election of this president for the next term as illegitimate and usurpatory’.”¹⁵

3

Part III is comprised of letters. Excerpts of the key letters are as follows:

“Question 1: Since, according to binding law – namely, conditions implicit in the employment contracts of public servants – occupying certain positions is contingent upon such necessary qualities as justice, honesty, competence and popular electoral support, what shall be the ruling for those who continue to occupy such public offices after they have repeatedly failed to uphold the conditions of their employment, and displayed qualities contrary to those necessary for their office, leading to the conclusion (with near certainty) that they have forfeited the right to occupy those public offices?

14. Unanswered Questions: The death of the father of Mir-Hussein Mousavi, March 30, 2011

15. In memory of the preeminent critic of the Ruthless Ruler: Ayatollah Seyyed Jalaleddin Taheri Esfehani, June 12, 2013.

should learn that as long as they treat their peaceful critics illegally and falsify personal malice in accordance with interests of the regime, they would be numbered among the ranks of other dictators and tyrants. Freedom is defined by acting in accordance with the law in regards to critics and rivals of the leadership.”¹¹

The second part includes twelve pieces of the author about the Green Movement. Excerpts of some of the pieces are as follows:

“The only way to revive the on-the-verge-of-dying republic of this regime, and to eliminate the loneliness of Ali (Khamenei), is through embracing the referendum under the oversight of honest and reliable supervisors... Ali (Khamenei) should embrace “the scale is the people’s vote” to obviate his loneliness.”¹²

“The last member of the Revolutionary Council was expelled from the narrow boat of the regime. Now Seyyed Ali (Khamenei) remained, with his admirers and obedient servants at his doorstep. A. Hashemi Rafsanjani stated in his last speech at the Assembly of Experts that his advice is found in his memoir. I doubt that this recent memoir will be allowed to be published. The concept of recording and writing history is laudable. I hope that Hashemi answers this key question in his reflections on the period of his separation from power: why did Islamic Republic become corrupted?”¹³

“Mir-Esmael Mousavi passed away in a house that a few decades ago sheltered the Supreme Leader of the Islamic Revolution from the insults of the officers of the tyrant prior to the revolution. Now his beloved son has been put under house arrest by the same person who is himself a new tyrant.... Mousavi and Karrubi, according to their declarations, charters, and interviews, did not have any demands beyond the

11. Rulers’ action in regard their rival critics, May 13, 2014. This article was written during Moussavi’s restrictions for visiting a hospital for his heart disease

12. Why Ali is lonely? June 19, 2009

13. Removing the Last Obstacle: The Exclusion of Hashemi Rafsanjani from the Presidency of the Assembly of Experts, March 8, 2011.

17 Preface

opportunity to peacefully object to its leader's actions.”¹⁰

“Indeed, what difference does the attitude of the Shah toward Mosadegh and Ayatollah Khomeini on one side, or the attitude of Ayatollah Khomeini towards Ayatollah Shariatmadary on the other side, or the attitude of Hojatol-Islam S.A. Khamenei towards Ayatollah Montazeri and Mir-Hossein Moussavi make? Could the detention and arrest of Mosadegh, or the detention and deportation of Ayatollah Khomeini, eliminate them from history? The Islamic Republic never dares to put on trial those rivals who would criticize its rulers. The retributive actions toward Ayatollah Shariatmadari, Ayatollah Montazari, Mir-Hossein Moussavi and Mahdi Karroubi are all against the law, against Islamic values, and against standards of human rights. Retribution without a righteous trial, without the right to offer a defense, and only based on the caprices of the ruler has no meaning but to demonstrate tyranny and dictatorship.

The rule of law means banning illegal punishment. Iran's tyranny would cease when no one can be imprisoned, confined, or exiled for objecting to the intentions of the Royal Majesty or the Supreme Leader. Nothing changes solely through altering the name of the regime from Imperial Iran to the Islamic Republic. It is important that the personal decisions of the Shah or the Lifetime Supreme Leader be replaced by the decisions of periodically accountable and detectable legal institutions. In any case, implementing restrictions for the confinement of critics not only violates law and humanity, but also are also extreme forms of inequity and lack of clemency. Iran remembers the great names of her prime ministers such as Amir Kabir, Mossadegh, and Bazargan, and is grateful for Mir-Hossein Mousavi's sacrifices. History meticulously records the behavior of the rulers in regards to these prime ministers. The rulers of Iran

10. We Still Want a House of Justice (Critique of Minister of Justice's remarks on the sieged leaders of the Green movement) January 20. 2014.

The Green Call 16

in the Supreme Leader's speeches and those of his lackeys, such as Ahmad Janati, in regards to peaceful critics and lawful opposition. These speeches might play well in front of the uninformed people attending Friday Prayers, but for the majority of the people of Iran they are disgraceful. At one time, S.M. Taleghani and H.A. Montazari, speaking from the same tribunal, shared the mercy of Islam with the people. Now that tribunal has ended up issuing death sentences and fallacious libels through current speakers like Ahmad Janati. Despite these acts and speeches, the Iranian Green Movement will continue in its path until the tyrannical leader's reign is eliminated, national sovereignty is established, and the forgotten articles of the Constitution are enforced.”⁹

“Mr. Khamenei, in putting 11 critics under house arrest for a term of more than 60 years, has set a record in the recorded history of Iran in the number of critics under house arrest... The Islamic Republic fears Moussavi and Karrubi. They are not repenting and they do not demand amnesty, and are instead faithful to the treaty they made with the Iranian people. The current leaders of the Islamic Republic should make their apologies to the noble nation of Iran due to the fraud of the 2009 election and the imposition of a person like Ahmadinejad. The nation’s top demands are the lifting of the house arrest of Moussavi, Karrubi, and Rahnavard, and releasing the political prisoners If the Islamic Republic insists on criminalizing legal critiques and objections, it digs its grave with its own hands. No regime lasts without honoring the citizens’ right of critique, without accepting the right of protesting and peaceful demonstrations, without an independent press, while limiting the free activities of political parties, and without offering the

9. Not Freedom but Tyranny is the source of Embarrassment and Disgrace: In response to Ahmad Janati's remarks at Tehran's Friday Prayer. November 22, 2013.

15 Preface

country's constitution and in the legal and democratic interpretation of the rest of its articles. This movement (other than in holding a referendum) has neither any intentions to change the regime, nor any demands beyond the proper implementation of the constitution of the Islamic Republic. Maximal democracy, or even secularism, is not included in the Green Movement's demands. The movement is limited in capacity, and circumscribed in potency. Wisdom requires that the movement's members articulate demands based on the movement's capabilities.”⁷

“Justice is the most significant indicator of wholesome governance. Judicial justice depends on the elimination of illegal detentions, including the house arrests of critics without any trials or criminal procedures. Authoritarianism will depart from the country when no one is deprived of his or her rights by the personal command of the ruler for the sole ‘crime’ of criticizing and opposing his commands and actions. Oppression and tyranny are further indicated by the prison guards who have beaten prisoners’ families—teaching the prisoners a lesson in mayhem in front of their children’s anxious eyes. Putting people unlawfully under house arrest, subjecting them to the connivances and intrigues of those agents who would violate human rights, and using vindictive violence with critics and lawful opposition are all indicative of a tyrannical leader.”⁸

“The best evidence of the backwardness and incompetence of the rulers of the Islamic Republic’s administration can be found

7. The Green Movement and the Constitution: What should be done with “the Constitution of the Islamic Republic of Iran”? April 27, 2010.

8. Heroic Flexibility or Vindictive Violence? October 25, 2013. This article was written after the aggressive attitudes of prison guards towards the children of Moussavi and Rhnavard.

The Green Call 14

Green Movement.... He aimed to hold authority accountable at all levels. Lifelong, unbridled, extralegal, and unaccountable authority is risible even within the current constitution. I consider the guardianship section of the constitution wrong in terms of religious values, both ethically and legally. But the capabilities of the first phase of the movement should be sufficient to cleanse the Islamic Republic of an authoritarian reading of the Constitution, and instead use a rational, realistic and achievable approach.”⁵

“The Islamic Republic is now encountering the greatest crisis in its history. Of course, Mr. Khamenei has, up until this moment, not accepted that there is any crisis. If there was no crisis, indicative of a major political issue, what then was the necessity for a military alert for the Revolutionary Guard, the Basij, the police, and intelligence agencies that lasted nine months? If there was no crisis, why are the common people being browbeaten for not supporting the regime? If there was no crisis, why did the Investigatory Commission of the Assembly of Experts—which, in accordance with Article 111 of the Constitution, is in charge of the monumental task of supervising the performance of the Supreme Leader—issue a public declaration in support of Supreme Leader for the first time in the history of the Islamic Republic?”⁶

“The Iranian Green Movement, according to its popularly-supported promulgators and representatives, has minimum demands and maximum resistance. These demands are summarized in the implementation of the forgotten articles of the

5. The Green Movement in the *Jomhuri* (Republic) Intersection, January 18, 2009.

6. Islamic Republic at a crossroad: Referendum or Continuing Crackdown? March 27, 2010

13 Preface

financial damages. He has sarcastically called the Iranian Green Movement a “caricature of the Islamic Revolution.” Despite his statements, we are not a caricature of the revolution. We are the logical continuation of the revolution, seeking to fulfill the objectives of the revolution—but utilizing a reformist approach and turning away from violence. We would like to purge our country’s political arena of tyrants, arrogant dictators, and claimants to divinity.”³

“The demonstrations of November 4th 2009 were a milestone in the Iranian Green Movement. The period from July 12th of that year up to November 4th could be called the first phase of the Green Movement. This phase’s main purposes were to protest against the stealing of the votes and the usurper presidency, and to criticize the dictatorship of the Supreme Leader. After November 4th, the second phase of the movement began. The second phase ushered the Green Movement into a full-scale anti-authoritarian position, elevating it from protests against the sham election results into protests primarily directed against the Supreme Leader himself. Considering that the movement has not yet been granted the stolen votes and the usurping president is shamefully still on the job, the strong appetite on the part of the young protesters to challenge the Supreme Leader of the Islamic Republic demands further study.”⁴

“What Mir-Hossein Mousavi has published in his seventeen declarations are the demands of the first phase of the Iranian

3. Enforcement of the presidential decree in *Zerar* Mosque, August 8, 2009; Critique on the Supreme leaders’ remarks in presidential implementation ceremony of Mahmud Ahmadinejad in Imam Khomeini Hosseini, Pasteur Street, Tehran.

4. The Green Movement: Lessons and Hopes, November 14, 2009.

“Mousavi has non-negotiable principles; he is taciturn; he is a pragmatist; he gives credit to scientific expertise; he endures the decisions of the experts. He does not withdraw from the Jurisdiction. His promises are within the framework that is made possible by the constitution.”¹

The most significant section of the book is found in the article section, which contains ten articles. Excerpts of these ten articles provide an overview of the evolution of the Green Movement:

“With the clumsily engineered election results of 12 June 2009, the coup de grâce was fired on the half-dead body of the Islamic Republic and its last throws of legitimacy— that indeed was found in the relative honesty and integrity of its elections, which were sacrificed at the altar of the regime’s interests. The regime preferred not to repeat what, in their eyes, were the bitter experiences of the era of reform. Instead, they sought to revive the so-called ‘glories’ of recent years by dictating what is now understood as a multilayered engineering of the election through governmental decree. Glories, that according to their sympathetic critics proved to be nothing but lawlessness, misinterpretation, adventurism, superficiality, and mendaciousness.”²

“In contrast to the characterizations made by Ayatollah Khamenei, the Iranian Green Movement is not in fact an “erroneous duplication of 1979’s revolution” but instead consciously conforms to that revolution, which has been deviating from its original path by means of his erroneous leadership. What has been erroneous is his administration and governance. These have led Iran to a national crisis, damaging the nation’s credibility in addition to other sociopolitical and

1. A Candidate from the Muslim Reformists’ School in the Arduous Conditions of Distressful Times, May 19, 2009

2. In the grief of the lost legitimacy, reconstruction of legal justification of engineering of the election from an official perspective, June 14, 2009

11 Preface

Green Movement. These prisoners function as the Green Movement's spokespeople, and include Seyyed Mustafa Tajzadeh, Mohammad Amin Hadavi, Abulfadl Qadyani, and Emad Bahavar—all of whom have published their declarations with bravery. Further, 'Issa Saharkhiz has continued to write faithfully, even after release. One should also heed the demands of the Green Movement that come from the lips of the mother of Suhrab 'Arabi, who was martyred to the cause. The Green Movement has now become a national campaign against the deviations of the Islamic Republic, a campaign led by some who were among the regime's insiders in the first generations of the revolution. They have become more mature after experiencing more than three decades of the Islamic Republic. They are now demanding the implementation of the constitution and the fulfillment of its promises of independence, freedom and justice.

2

The Green Call: A Narrative of the Iranian Green Movement is comprised of two volumes. The first volume is entitled *Papers, Letters and Declarations*; the second volume is entitled *Presentations and Interviews*. The first volume has six sections:

Articles, Short Papers, Letters, Condolences and Congratulations, Collective Declarations, and Collective Letters. In this volume, seventy subjects, ranging in length, have been gathered that were associated with the Green Movement. These were all composed between 2009 and 2014. The volume also includes forty-four individual writings, along with twenty-six letters and collective declarations. There are also four appendices, and a photo album. All the contents of this book were originally published on the author's website and the *Jonbesh-e Rah-e Sabz Jaras* (Green Path Movement) website. Aside from some editing of typographical mistakes, these writings are now being published in their original form in this collection. The book begins with the author's own election declaration instead of an introduction:

The Green Call 10

protesters and the consolidation of the regime's religious tyranny at all stages. The Islamic Republic has not recognized the right of peaceful and civil protest and instead has favored a solution by means of prisons, torture, repression and pressure. Every notable protester in the country has been arrested. State prisons have been filled with protesters. Independent journals have been banned and absolute censorship has dominated the media's airwaves.

What are the demands of the Green Movement? There is a diverse range of protesters within the Green Movement. However, not every protester is a member of the Green Movement. The regime attempted to portray the movement as being comprised of various groups. These include Monarchists, the people of Mujahedin (MEK), anti-religious secularists, and other subversive groups (relying on the west and Arab states) as members of the "Green Sedition". These aforementioned groups welcomed the opportunity. However, the range of adherents to the Green Movement, from the reformists and conservatives inside the regime to the democratic and progressive seculars inside and outside Iran, is easily recognizable. The main sources for the positions of the Green Movement can be found within the seventeen declarations of Mir-Hossein Mousavi (the elected president whose actual number of votes was never announced the regime), the declarations of Mahdi Karrubi (the other opposition candidate who was convinced of the vote's manipulation), and within the official charter of the Green Movement. These contain the minimum demands of the Green Movement, and form its common denominator. The framework of Mousavi's campaign is nothing less than the "absolute Implementation of the Constitution."

The innocent prisoners who sporadically share their views from behind bars have been the most sincere members of the

9 Preface

The judiciary, which is expected to enforce justice and law overtly, instead announced the execution of the Supreme Leader's commands as its responsibility. They held Stalinist-style show trials for the Green Movements' accused, broadcasting them on state television for all to see. These indictments and sentences provide the most crucial documentary evidence of the fundamental corruption of the judiciary of the Islamic Republic. The revolutionary guard and the *Basij* Militia turned into suppressive forces towards the mass protests based on the illusion that the regime and the revolution were in danger, and thus revived memories of the Imperial Guard of the Shah.

Yet the election's Monitoring Committee of the two opposition candidates (Mousavi and Karrubi) subsequently announced its evidence, including documents indicating fraud in the election. These documents were not accepted by the other side, which was the judge too!

Widespread arrests of political reformists and activists within hours after announcing the result of the election, and before any kind of protests, are indubitable signs of the regime's coup d'état against those rightfully elected by the people. The regime had already made its decision, and was not willing to submit to the public vote at any price. The subsequent disclosure of the speeches of General Moshfegh and General Jafari (the Chief Commander of the Revolutionary Guard) has confirmed that it was, in fact, a coup d'état against the election.

The Green Movement thus resembled the sad side in a soccer game in which the referee and assistant referees are also the rival side's coach and assistants. The referee gave all the members of the opposite team red and yellow cards; then neglected to remember that he was the referee, and instead played and scored for the rival team, instead of acting on behalf of all the players. From the very beginning, Mr. Khamenei called the mass peaceful protests "sedition" and thought them part of a conspiracy coordinated by foreign enemies against the regime. The Revolutionary Guard has directed the crackdown on

subsequent reelection of Mahmoud Ahmadinejad, the trajectory of the movement rapidly shifted to challenge the policies of the Supreme Leader, Seyyed Ali Khamenei, whom the protestors began to call “the dictator of Iran.” This was the first open confrontation by middle-class citizens, a wide range of youth, students, women, journalists, and educated people against the restrictive policies of the Islamic Republic. These policies included the restriction of legal freedom by the Guardian Council, the Judiciary, Revolutionary Guard, and *Basij* Militia—all of whom work under the direct supervision of the Supreme Leader. In other words, a significant part of the society was dissatisfied by the country’s governance, and wanted to express their lack of faith in a regime that had appointed their own president instead of the candidate elected by the people.

Other countries are not immune to disagreements between state and citizen. The resolution of these disputes should follow the processes as defined within the respective country’s constitution. Presumably, institutions such as the Guardian Council, the Judiciary, and the Supreme Leader, being impartial institutions and thus superior to national challenges, should investigate the election protests. However, the problem is that there are no impartial institutions left in Islamic Republic. In particular, in the incidents of 2009 and afterwards, all three aforementioned institutions has been part and parcel of the disputes. The Supreme Leader—instead of acting like the leader of the entire nation, regardless of their preferences—announced hastily and illegally that the election was transparent. He deemed objections to it to be unjustified at the Tehran Friday Prayers of June 19th 2009, though this was prior to the legal deadline for complaints was complete, and prior to the verification of the election’s validity by other legal institutions—moves that resembled those of the leader of the Fundamentalist party. The jurists of the Guardian Council endorsed the desired candidate explicitly, and took the further step of sentencing the leaders of the opposition to death at the Tehran Friday Prayers.

Preface

1

The Green Movement has been the most important populist dissident movement in the history of the Islamic Republic of Iran. This movement, which was initiated by the spontaneous protests of millions of people of Tehran against the June 2009 presidential election results, chanting the slogan “where is my vote?” continued for several months. There were further protests in the weeks that followed, and dozens of innocent youths perished in these otherwise peaceful demonstrations at the hands of the Revolutionary Guard and the *Basij* militia. Thousands were arrested and detained, and hundreds of these were convicted and given medium to long-term prison sentences, or faced other forms of social exclusion. By all appearances, the Green Movement has been suppressed—as indicated by the unlawful house arrest of two prominent figures of the movement, Mir-Hossein Mousavi and Mahdi Karroubi, along with their wives Zahra Rahnavard and Fatemeh Karroubi, a situation that has endured up until the present (though the fourth person was released after a few months). The conditions of their house arrest include the absolute cessation of their communication with the outside world (since February of 2011). However, according to the confessions of the political, security and military leaders of the regime, this movement—that they have dubbed “The Green Sedition”—remains the single greatest internal threat for the regime of the Islamic Republic. Civilians who had any prior roles in the movement continue to be deprived of their rights and privileges, both politically and socially, due to the regime’s concerns.

Although the movement was triggered by the people’s objection to the fraudulent presidential election results, and the

Letter to Ayatollah Khomeini's Grandson.....	230
Letter to Ayatollah Shubeiri Zanjani.....	234
Letter to Ayatollah Wahid Khurasani.....	248
Letter to Mohammad Nourizad.....	257
Letter to Head of Ne'matullahi Gunabadi Dervishes.....	263
Message to the Imam of Zahidan's Sunni Friday-Prayer	265
A letter from an Author who is banned from publishing to Minister of Culture.....	267
Part IV: Condolences and Congratulations.....	271
Part V: Collective Declarations.....	287
Part VI: Collective Letters.....	329
Appendix.....	357
Photo Album.....	391
Detailed Table of Contents.....	439
Other Books by the Author.....	441
English Preface.....	449

Content

Preface.....	9
Introduction.....	25
Part I: Articles.....	33
Mourning for Lost Legitimacy.....	34
Enforcing the Presidential Decree in <i>Zirar</i> Mosque.....	43
The Green Movement: Lessons and Hopes.....	54
The Green Movement at the <i>Jomhuri</i> Intersection.....	62
The Islamic Republic at the Crossroads: A Continuing Crackdown, or a Referendum?.....	77
The Green Movement and the Constitution.....	85
Heroic Flexibility or Vindictive Violence?.....	99
Not Freedom, but Tyranny: The True Source of Embarrassment and Disgrace.....	106
We Still Want a House of Justice.....	112
Rulers' Actions in regard to Rival Critics.....	118
Part II: Short Papers.....	137
Why is Ali lonely?.....	139
The Third Assault of the Master of Deception.....	143
Remove the Last Obstacle.....	155
Unanswered Questions.....	160
In Mourning for the Missing Dignity of Iran.....	165
The Martyr for Iran's Dignity.....	167
In Support of Political Prisoners on Hunger Strike.....	171
In Memory of the <i>Mujahid Mujtahid</i>	174
In Memory of the Liberal Vanguard.....	177
In Memory of the Preeminent Critic of the Ruthless Ruler..	178
Response to the Officers of Psychological Warfare.....	185
In Objection to Beating and Injuring political Prisoners.....	192
Part III: Letters and Critiques.....	195
Letter to Ayatollah Montazeri.....	197
Debate with Dr. Hamid Dabashi	205
Letter to Ayatollah Sane'i.....	227

**The Green Call
A Narrative of the Iranian Green Movement
Volume I: Papers, Letters and Declarations (2009-2014)**

*Nedaye Sabz
Rawayati as Jonbesh-e Sabz-e Mardom-e Iran
Jeld-e Awwal: Neweshtarha (1388-93)*

**Mohsen Kadivar (1959-)
E-book: November 2014**

478 Pages

Publisher: Mohsen Kadivar Official website



kadivar@kadivar.com
<http://kadivar.com>

The Green Call

A Narrative of the Iranian Green Movement

Volume I: Papers, Letters and Decelerations (2009-2014)

Mohsen Kadivar

2014

THE GREEN CALL

A Narrative of the Iranian Green Movement
Volume I: Papers, Letters and Decelerations (2009-2014)

Mohsen Kadivar
2014

جرقه جنبش سبز اگرچه در اعتراض به بیرون آوردن محمود احمدی نژاد از صندوق رأی دهمین دوره ریاست جمهوری زده شد، اما به آن محدود نماند و به سرعت به اعتراضات گستردگی مردمی به سیاستهای انقباضی سیدعلی خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی که معتبرضان از او با عنوان دیکتاتور ایران یاد می‌کردند تبدیل شد. جمهوری اسلامی حق اعتراض مسالمت‌آمیز و مدنی مردم را به رسمیت نشناخت و کشتار، زندان، شکنجه، خفقان و فشار را چاره کار دید. سران سیاسی، نظامی و امنیتی نظام این جنبش را که از آن به «فتنه سبز» یاد می‌کنند، هنوز بزرگ‌ترین تهدید داخلی نظام جمهوری اسلامی می‌دانند و شهروندان به مجرد کمترین نقشی در آن از حقوق و امتیازات اجتماعی و سیاسی محروم می‌شوند. جنبش سبز مبارزه ملی با انحرافات جمهوری اسلامی از سوی کسانی است که نسل اول انها خود از دست‌اندرکاران این انقلاب و نظام بوده‌اند و اکنون با پیش‌ست سرگذاشتن بیش از سه دهه از تاسیس جمهوری اسلامی پخته‌تر شده خواستار اجرای قانون اساسی، و تحقق وعده‌های استقلال، آزادی و عدالت هستند.

«ندای سبز: روایتی از جنبش سبز مردم ایران» روایت نویسنده از جنبش سبز با سه محور «اجرای اصول معطله قانون اساسی درباره حقوق ملت»، «پاسخگو کردن حکومت» و «نقد ولایت جائز و استبداد دینی» است. کتاب در دو جلد تنظیم شده است، جلد اول: نوشتارها و جلد دوم: گفتارها. جلد نخست نشش بخش دارد: مقالات، یادداشت‌ها، نامه‌ها، تسلیت‌ها و تبریک‌ها، بیانیه‌های جمعی، و نامه‌های جمعی. در این جلد هفتاد نوشته کوتاه و بلند مرتبط با جنبش سبز که در بین سالهای ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۳ نوشته شده گردآمده‌اند، چهل و چهار نوشته فردی و بیست و نشش نامه و بیانیه جمعی است.

